

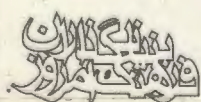
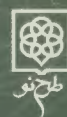


طبع

خواجہ
رشید الدین
فضل اللہ

ہاشم رجب زادہ





شماره: ۳-۲۰-۵۶۲۵-۹۶۴
ISBN: 964-5625-20-3



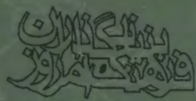
خواجه رشیدالدین
فضل الله

هاشم رجب زاده

۱	۱۰۰
۱۱	۱۷



سرزمین کهن ما در گذرگاهِ توفانی حادثه‌ها در میان شرق و غرب عالم جای دارد. راز بقای ایران زمین در فرهنگ بالندهٔ آن است و مایه‌وری و تلاش بزرگمردانی که نگاهبان میراث‌های معنوی‌اند. یورش مغولان توفان عالمگیری بود که طی چند دهه تومار حیات بسیاری از اقوام را از شرق آسیا تا اروپا در پیمود، اما چون گردباد گذشت و آفتاب آرامش در آسمان آبی ایران درخشید، فاتحان بیگانه در اینجا رسم و راه ایرانی گرفتند و در فرهنگ و جامعهٔ آن مستحیل شدند. در این میانه بزرگمردانی بر آمدند که پیشدار پیشرفت علم شدند و فاتحان بیگانه را، کشورداری آموختند؛ خواجه رشیدالدین فضل‌الله به سبب فضیلت‌های چند گانه‌اش در علم و ادب و سیاست در این میان از موقعیتی ممتاز برخوردار است. تحقیق در احوال و آثار رشیدالدین، جدا از تجلیل مقام بلند او، می‌تواند برای نسل امروز مشوق و آموزنده باشد. هاشم رجب زاده، نویسندهٔ این کتاب، در شهریور ۱۳۲۰ در تهران به دنیا آمده و پایان‌نامهٔ دکترای خود را دربارهٔ «آیین کشورداری رشیدالدین فضل‌الله همدانی» در دانشگاه تهران گذرانده است او از سال ۱۳۶۱ به دعوت دانشگاه مطالعات خارجی توکیو به هیأت علمی بخش ایران‌شناسی آن دانشگاه پیوسته و از سال ۱۳۶۲ تاکنون استاد بخش ایران‌شناسی دانشگاه مطالعات خارجی «اوساکا» است. برخی از تألیف‌ها و ترجمه‌های او عبارتند از: تاریخ ژاپن از آغاز تا معاصر، امثال فارسی، اندیشه و احساس در شعر معاصر ژاپن، تاریخ معاصر سیاست جهان، سفرنامه یوشیدا ماساهارو.

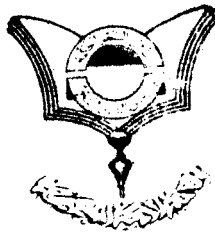


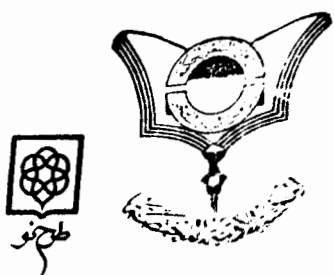
اندیشه، هنر و تخیل خلاق نخبگان هر نسل چونان
بارانی حیات بخش فرهنگ هر عصر را بارور
می سازد. فرهنگ امروز نیز از شعله تابناک روح
این سرآمدان معارف بشری گرمی و روشنی و
عظمت می گیرد. تعاضلی در سوانح زندگی و روح
اندیشه این نخبگان تنها طریق راهیابی به کاخ
پر شکوه فرهنگ امروز است.

هدف مجموعه بنیانگذاران فرهنگ امروز آن است
که در شرحی کوتاه، اما انتقادی و مطابق با واقع از
حیات عقلانی و آراء و آثار بزرگان فرهنگ بشری و
نحله ها و مکتب های برآمده از اندیشه آنان به
نحوی موثر و ژرف ما را با بنیادهای فرهنگ
معاصر مانوس و آشنا سازد.

W. N. H.

1/1/00





● بنیانگذاران فرهنگ امروز ۴۳ ●

خواجہ رشید الدین فضل اللہ

ہاشم رجب زادہ





نشانی: خیابان خرمشهر (آبادانا) - خیابان نوبخت - کوچه دوازدهم - شماره ۱۴
تلفن: ۸۷۶۵۶۳۴

- خواجه رشیدالدین فضل الله
- نویسنده: هاشم رجب زاده
- ویراستار فنی: محمد سید اخلاقی
- طراح روی جلد: بیژن صیفوری
- حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هُما (امید سید کاظمی)
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: [Logo] سازمان چاپ و انتشارات
- وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

- نوبت چاپ: چاپ اول ۱۳۷۷
- تعداد: ۳۳۰۰ جلد
- قیمت: ۱۷۰۰ تومان
- همه حقوق محفوظ است.
- شابک: ۹۶۴-۵۶۲۵-۲۰-۳
- 964-5625-20-3

رجب زاده، هاشم

خواجه رشیدالدین فضل الله / هاشم رجب زاده، - تهران: طرح نو، ۱۳۷۷.
۴۱۳ ص. - (بنیانگذاران فرهنگ امروز؛ ۴۳؛ ویژه فرهنگ ایران و اسلام)
کتابنامه: ص. ۳۸۵-۳۹۲
۱. رشیدالدین فضل الله، ۹۶۴۸-۷۱۸ ق. - سرگذشتنامه. الف. عنوان.

۹۵۵/۰۶۳۷۰۹۲۴

DSR ۱۰۲۹/۳ خ ۹

فهرست

۷	□ پیشگفتار
۱۱	۱. مقام وزارت - وضع و موقع آن
۳۰	۲. احوال رشیدالدین فضل الله
۶۶	۳. رشیدالدین فضل الله و یزد
۷۱	۴. دارایی و درآمد رشیدالدین فضل الله
	۵. وزرای ایلخانی پس از رشیدالدین و رویدادهای عصر آنها تا وزارت
۹۰	یافتن غیاثالدین محمد رشیدی
۱۰۰	۶. دین و اعتقاد مذهبی رشیدالدین فضل الله
۱۳۲	۷. خاندان رشیدی در روزگار رشیدالدین فضل الله و پس از وی
	۸. رشیدالدین در برابر دو گرایش سیاسی و دو شیوه حکومتی
۱۸۰	متعارض
۱۹۰	۹. خصوصیت «اسلامی» و «ایرانی» اندیشه سیاسی رشیدالدین
۲۰۷	۱۰. سلطنت و عدالت
۲۲۰	۱۱. مفهوم ایرانی حکومت و سلطنت
۲۲۸	۱۲. تدابیر حکومتی و اصلاحی رشیدالدین
۲۴۶	۱۳. توجه به احوال مردم در سیاست رشیدالدین فضل الله
۲۵۴	۱۴. ماهیت و هدف سیاست و اصلاحات رشیدالدین
۲۶۷	۱۵. اداره امور عمومی در دوره رشیدالدین و از نظر او
۲۹۳	۱۶. مقام علمی رشیدالدین فضل الله
۳۰۲	۱۷. نوشته های علمی و ادبی رشیدالدین فضل الله
۳۲۶	۱۸. رشیدالدین و جامع التواریخ
۳۶۱	۱۹. چگونگی تألیف رشیدالدین
۳۷۴	۲۰. کارهای عمرانی و بنیادهای خیر رشیدالدین
۳۸۵	□ منابع
۳۹۳	□ نمایه

پیشگفتار

حملة مغول برای ممالک شرقی اسلام، خاصه ایران، بلیه‌ای خانمان‌سوز بود. جدا از کشتار مردم و ویرانی بلاد و نواحی، به‌سازمان اجتماعی و اقتصادی کشور لطمه جبران‌ناپذیر وارد آمد و پیشرفت علم و فرهنگ و تمدن مدت‌زمانی دچار وقفه شد. اما چون در برخورد نظام صحرانشینی قوم فاتح با فرهنگ و مدنیت این سرزمین، تمدن ایرانی غلبه پیدا کرد مغولان با آداب و رسوم ایرانی خو گرفتند و ایرانیان به‌دستگاه اداری آنها راه یافتند و امور دولت و اداره کشور را در اختیار درآوردند. در واقع غلبه‌ای که صورت تاراج سرزمین مفتوح را داشت به‌یاری مدبران ایرانی مبدل به‌حکومت متمادی با سازمان وسیع و منظم شد و در مرحله بعد فرمانروایان مغول به‌صورت سلاطین حکومت ملی ایران درآمدند.

هجوم مغول به‌جز کشتار و ویرانی و آثار شوم اجتماعی-اقتصادی، نتایج دیگری هم داشت؛ از جمله این موج تهاجم موجب رونق تجارت میان آسیای شرقی و غربی و بین آسیا و اروپا شد و نیز مبادله فرهنگ و تمدن اقوام و ملل مختلف بایکدیگر و راه یافتن فرهنگ و زبان فارسی در ممالک آسیای شرقی و رونق روابط سیاسی میان آسیا و اروپا را به‌دنبال داشت.

هولاگو در ایران حکومتی بنیاد نهاد و جانشینان او که به‌ایلخانان معروف شدند رسم و راه سلاطین پیشین ایران را در پیش گرفتند و چون ارتباط آنها با سرزمین و حکومت مرکزی مغولستان و تابعیتشان از آن از میان رفت حکومتشان رنگ ایرانی یافت. با روی کار آمدن غازان‌خان که هفتمین ایلخان سلسله هولاگویان بود، و گرویدن او به‌اسلام، دوره

اعتلایی در حکومت این خاندان پدیدار شد، و جانشینان هولاکو که در این زمان ایرانی مآب شده بودند، برای جایگیر و مداوم ساختن حکومت خود یاری مدبران و دبیران و اهل قلم ایرانی را ناگزیر و مغتنم شمردند. مهاجمان بیگانه همواره غلبه خود را که در اصل بی بنیاد و بی دوام بوده است به یاری دبیران ایرانی تثبیت و آن را به حکومتی برقرار بدل کرده اند. اعراب نیز پس از غلبه یافتن بر ایران طبقه دبیران را برجای نگهداشتند و به دست ایرانیان به ایجاد سازمان اداری و کشوری پرداختند. خاندان برمکی در اعتلای دولت بنی عباس سهم عمده داشت. بعدها هم نظام الملک، همچون نماینده اهل قلم و دبیران ایرانی در دولت سلجوقیان، کوشید تا با تقویت قدرت مرکزی حکومت سلجوقی را از خطر تجزیه و انحطاط برهاند. رشیدالدین نیز که از سوی غازان خان به وزارت برداشته شده بود همان خدمتی را به ایلخانان کرد که پیش از او برمکیان و نظام الملک به ولینعمتان خود کرده بودند. او هم هوادار حکومت مرکزی قوی بود و با گرایشهای تجزیه طلبی که سران قبایل و امرای ترک و مغول و مستغذیان محلی در سر داشتند مبارزه می کرد. آنچه احوال اجتماعی دوران ایلخانان نخستین را ممتاز می دارد وجود رقابت و تعارض دینی است که میان جامعه مسلمان ایران و عناصر غیرمسلمان ترک و مغول درگرفته بود که این جریان سرانجام به تفوق و غلبه اسلام انجامید. به ویژه بعد از اسلام آوردن غازان در سال ۶۹۴ هجری به تدریج رقابت میان اسلام و ادیان و آیین های متعارض جای خود را به تفوق مطلق اسلام در قلمرو ایلخانان داد. اما تلاش مدبران و بزرگان ایرانی در جهت دیگر، یعنی تأمین مرکزیت و قدرت بلامعارض حکومت برای استوار ساختن آن به توفیقی پایدار نینجامید، هرچند که در دوره ای خاص و در زمان حکومت سه ایلخان اخیر یعنی: غازان و اولجایتو و ابوسعید - که از ۶۹۴ تا ۷۳۶ هجری ادامه داشت - موجب اعتبار و اعتلای دولت ایلخانی شد، و زمینه اجرای یکرشته اصلاحات را در امور عمومی و مملکتی فراهم آورد.

هنگامی که غازان به سلطنت نشست، اصلاحات وسیع و پردامنه‌ای برای بهبود اوضاع کشور لازم می‌نمود. او رشیدالدین فضل‌الله را که از بزرگان اهل قلم و در خدمت دیوان بود به وزارت برداشت، و این وزیر دانشور باتدبیر طراح عمده اصلاحات این دوره و عامل اجرای آن شد. نیز به یاری او بود که ایلخان دستگاه اداری کشور و مراجع قضایی را تجدید سازمان داد و هم نظم نوینی در سپاه ایجاد کرد. در این دوره در بهبود وضع مالیه کشور و تأمین امنیت قضایی و تثبیت حقوق مالک و زارع و رونق اقتصاد و توسعه کشاورزی و آباد ساختن اراضی و همچنین اصلاح وضع و رفتار عاملان و مأموران حکومت و نظارت مؤثر بر کار آنان سعی شد. به گفته مورخان و محققان این کارها تا حدی موجب رونق و اعتلای کشاورزی و اقتصاد کشور شد و بهبودی در وضع مردم ایجاد کرد.

رشیدالدین فضل‌الله که در سراسر دوره سلطنت غازان خان و جانشین او اولجایتو و هم در ابتدای سلطنت ابوسعید مقام وزارت ایلخان را داشت طبیبی عالم و مورخی دانشمند بود. او به واسطه علم و مهارتی که در طب داشت به درگاه ایلخان راه پیدا کرد و در سایه تدبیر و سیاستی که از خود نشان داد مرتبه‌ای والا یافت. رشیدالدین به عنوان مورخ برجسته نیز مقامی ممتاز دارد و تألیفات تاریخی وسیع او که حتی تاریخ عالم را دربر می‌گیرد به لحاظ وسعت و اعتبار و شیوه علمی که در تدوین و نگارش آن - از نظر استفاده از منابع اصیل و مورد اعتماد و ارزیابی مآخذ تألیف - به کار رفته اعجاب و تحسین محققان را برانگیخته است.

نوشته‌های تاریخی رشیدالدین تاکنون تا اندازه‌ای مورد مطالعه و تحقیق پژوهندگان واقع شده و بسیاری از تألیف‌های او در این زمینه به اضافه کتابها و مقاله‌های تحقیقی متعدد درباره آن انتشار یافته، هرچند که این تحقیق و نشر هنوز همه تألیف‌های تاریخی او را شامل نشده است. آراء علمی و فلسفی و سیاسی او، و نیز تدابیر و کارهایش در مقام وزیر صاحب اختیار دستگاه ایلخان کمتر بررسی شده است.

مجلس بزرگداشت رشیدالدین فضل الله که در آبان ۱۳۴۸ به همت کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران برگزار شد توجه تازه محققان را به شخصیت والای این وزیر بزرگ دانشمند و عمق و عظمت اندیشه و تدبیر و وسعت آثار او برانگیخت. در سالهایی که از آن مجلس علمی می‌گذرد شماری دیگر از آثار او مانند لطایف الحقایق، وقفنامه ربع رشیدی، طب اهل ختا، سوانح الافکار که طبع تازه و محققانه‌ای است از مکاتیب رشیدالدین، و نیز نتایج پژوهشهایی درباره او و آثار و افکارش منتشر شده است. اما هنوز بررسی فراگیر و مستقلی از احوال زندگی رشیدالدین فضل الله در دسترس کتابخوانان و جویندگان نیامده است.

کتاب حاضر که معرفی کلی و کوتاهی است از احوال و آثار و افکار رشیدالدین فضل الله همدانی کوششی است در این سو و گامی در آغاز این راه، چرا که شخصیت و آثار این بزرگمرد علم و ادب و سیاست چنان عظیم و گسترده است که بررسی و شناخت و معرفی هر جنبه آنرا پژوهشی ژرف و پردامنه باید.

مقام وزارت - وضع و موقع آن

پیش از پرداختن به زندگی و احوال سیاسی و فکری رشیدالدین فضل‌الله که در پایه دولتمردی با سیاست و وزیر سه فرمانروای سلسله ایلخانان درخشید، جا دارد که درباره مقام وزارت و وضع و موقع آن در روزگار او یعنی دهه پایانی قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری، شرحی کوتاه آورده شود.

وزارت نیز چون پادشاهی از بنیادهای سیاسی قدیم در ایران است، و وزیرانی چون بزرگمهر به واسطه علم و سیاست و تدبیر و خردشان در تاریخ و ادب این ملک مقامی ارجمند دارند. اما از آنجا که سازمان سیاسی ایران در دوره مورد بحث دنباله حکومت‌های اسلامی و وارث بنیادهای آن است، مطالعه در باب منصب وزارت در این حکومت‌ها می‌تواند پژوهنده را در دریافت وضع و موقع این مقام در دوره مورد بحث رهنمون باشد. در عهد خلافت نیز پس از خلفای راشدین (۴۲ هجری به بعد) و خاصه در عهد عباسیان (۱۳۲ تا ۶۵۶ هجری) بعد از مقام خلیفه منصب وزارت قرار داشت که آن را نیز

مانند دیوان و آیین ملکداری، به شرحی که بعد از این و در بحث از احوال اداری این زمان خواهد آمد، از ایران گرفتند. وزیر به جای رئیس حکومت اسلامی کارها را تدبیر و اداره می‌کرد و هر چه خلیفه از کار حکومت فارغ‌تر بود نفوذ وزیر بیشتر می‌شد.^۱ البته در حکومت خلفا، فقهای مسلمان در پی توجیه منصب وزارت بر اساس اصول شریعت و سیاست اسلامی برآمدند و وزیر را در شمار صاحب‌منصبانی در دستگاه خلافت دانستند که خلیفه را در اجرای وظایفش یاری می‌کنند اما همه اختیارات ایشان ناشی از رضایت و اذن اوست، و عده‌ای از آنان نیز چون ماوردی (۴۵۰-۳۶۴ هـ.) و ابن‌جماعه (۷۳۳-۶۳۹ هـ.) در تعریف منصب وزارت بر حسب اینکه وزیر از جانب خلیفه حق داشته باشد تا به رأی و اجتهاد خود به تدبیر امور بپردازد یا تصمیم او در هر امری منوط به رأی و اجتهاد خلیفه باشد، آن را به ترتیب به وزارت تفویض و وزارت تنفیذ تقسیم کردند.^۲

حکومت ایلخانان در ایران نیز که وارث مُلک^۳ مغول در این سرزمین بود به دست مدیران و اهل قلم ایرانی به حیات خود ادامه داد. اصولاً میان اعراب و مغولان که هر یک در مرحله‌ای از تاریخ ایران به این کشور تاختند و حکومت و نعمت آن را دستاورد خود ساختند، این تشابه را می‌توان دید که هر دو اینان، چون برای متمدنی ساختن غلبه خود در پی ایجاد یک نظام اداری و حکومتی برآمدند، خود را از استفاده از قابلیت اداری عنصر مغلوب یعنی ایرانیان و به کار بستن

۱. ف. ک: حتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز، فرانکلین، ۱۳۳۴، ۴۴۰/۱.

۲. استاد دکتر حمید عنایت؛ نهادهای اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام (قسمت اول)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی (پلی‌کپی)، ۵۱-۵۰، ص ۱۳۰.

۳. از اصطلاح «ملک» بعداً بحث خواهد شد.

آیین مملکتداری دیرین آنان ناگزیر دیدند؛ زیرا که خود فاقد مدنیت و فرهنگی درخور بودند. مدیران ایرانی در این احوال به چنان پایه‌ای از اعتبار می‌رسیدند که اختیار همه کارها را به دست می‌گرفتند. مورخان از برامکه که در دستگاه خلافت عباسیان اعتبار و نفوذی در نوع خود بی‌مانند به هم رساندند، چنین توصیفی آورده‌اند. نظام‌الملک نیز در درگاه سلجوقیان به پایه‌ای بلند از مقام و قدرت رسیده بود، چنانکه شاید در اشاره به موقع خود بود که گفته است: «وزیر نیک پادشاه را نیکوسیرت و نیکونام گرداند، و هر پادشاهی که او بزرگ شده است و بر جهانیان فرمان داده است و نام او تا به قیامت به نیکی می‌برند همه آن بوده‌اند که وزیران نیک داشته‌اند» (سیرالملوک، ص ۲۳۳). نیز سخن اوست که «چون وزیر نیک‌روش باشد مملکت آبادان بود و لشکر و رعایا خشنود و آسوده و بابرگ باشند و پادشاه فارغ‌دل، و چون بدروش باشد در مملکت آن فعل تولد کند که درنتوان یافت.» (همان‌جا، ص ۳۱)

هرچند که این صاحب‌دولتان گاه چنان قدرت و پایگاهی می‌یافتند که بقایشان برای فرمانروایان و رقیبان مخاطره‌آمیز می‌نمود و حیات خود را به پای مصلحت‌جویی‌ها می‌نهادند، یا که در کشاکش میان حریفان در درگاه می‌باختند و آماج تیر کینه و نیرنگ مخالفان می‌شدند و در این میان جانها از دست و خاندانها بر باد می‌رفت؛ اما همواره باز کسانی دیگر از اهل قلم و تدبیر ایرانی، به موهبت خرد و فرهنگ قومی و ملی خود، ترقی می‌یافتند و زمام دولت را در حکومت‌هایی که بر شالوده تهاجم و تسلط بیگانه استوار شده بود به دست می‌گرفتند.

متفکران و مؤلفانی که درباره آیین حکومت و مملکتداری قلم

زده‌اند به اهمیت کارِ وزیر، خاصه برای پادشاه، تأکید دارند، چنانکه گفته‌اند که «عاقل‌تر پادشاهی از وزیر ناگزیر باشد و بهترین شمشیری از صیقل نامستثنی و وفادارتر اسبی به تازیانه محتاج» (عقدالعلی، به نقل از دهخدا، امثال و حکم، ص ۱۰۸۶). رشیدالدین خود در نامه‌ای (سوانح الافکار، ش ۴) در پاسخ یکی از علما که از معنی وزارت و وزیر پرسیده بود نوشته است: «قیل الوزاره حمل ثقل وقیل من الوزر وهو الذنب، وقیل من الوزر وهو الملجأ. والوزیر فعیل اما من الاول واما من الثالث، وکل واحد منهما متناسب، فانه يحمل اثقال المملکة كما يلتجأ الیه فی المهلكة». این سخن را به فارسی چنین می‌توان به عبارت آورد: گفته‌اند که وزارت به معنی حمل بار و کارِ گران است، و گفته‌اند که از «وزر» است به معنی گناه، و گفته‌اند که از «وزر» است به معنی پناهگاه. وزیر، کاردار است، خواه در معنی نخست باشد و خواه در معنی سوم، و هر کدام از این معانی متناسب است، و وزیر دشواری کار مملکت را به دوش می‌کشد چنانکه در مهلکه به او پناه می‌برند.

محمد نخجوانی مؤلف دستورالکاتب در بیان اینکه وزیر واسطه است میان مردم و پادشاه گوید: «بدان واسطه امور سلطنت و مملکت منتظم و مصالح کافه خلاقی مضبوط و مرتب گردد... مصالح پادشاه و رعیت به وجود ایشان انتظام یابد»^۱. نیز گفته‌اند که «بی‌وزرای کاردان، کار مملکت تمشیت و حال رعیت تمینت نپذیرد»^۲. در نوشته‌هایی از این گونه که درباره آیین مُلک‌داری و سیاست مُدُن است، نکته‌ها و مطالب بسیار در شرایط و آداب وزارت، سلوک پادشاه با وزیر و

۱. نخجوانی (شمس منشی)، دستورالکاتب فی تعیین المراتب، نسخه خطی کتابخانه ملی

پاریس، فیلم ش ۷۴۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، برگ ۱۸۳ الف.

۲. همان مؤلف، اخلاق سلطنت، نسخه خطی کتابخانه مجلس، ش ۵۶۸، برگ ۱۴ ب.

وظایف وزیر نسبت به سلطان و رعایا می‌توان یافت.^۱ عمده این وظایف عبارت است از سعی در ترضیه حال رعایا و آبادانی کشور، ترتیب اداره مملکت، سپردن کارها به کسان، و سرانجام تأمین دخل خزانه پادشاه یا درآمدی که مصارف درگاه و دیوان و اداره امور دولتی را کفایت کند. لزوم اهتمام در این گونه امور و رعایت بسیاری دقایق حسّاس، بر سختی کار وزارت می‌افزاید و بسیاری فضایل را در صاحب این مقام لازم می‌دارد^۲، که اولین آن علم به انشاء و کتابت و حساب و استیفا است.^۳

بیشتر وزرای این دوران در آغاز شغل دیوانی داشتند و بر اثر استعداد و مهارت و شهرت خود در فنّ انشاء و سیاق منظور نظر سلطان شدند و ترقی یافتند.^۴

از وزرای عهد ایلخانان کسانی چون خواجه نصیرالدین طوسی و وزیر هولاکو و صاحب‌دیوان جوینی و رشیدالدین فضل‌الله از مدبرانی بشمارند که در حفظ و احیای فرهنگ و قومیت و تمدن ایرانی سهمی بسزا دارند. اینان در روزگار دولت خود و به موهبت علم و تدبیر و سیاست خویش توانستند بنیاد و معنای حکومت ملی ایران را که یکسره مغلوب بیگانه شده بود بازآورند. سهم رشیدالدین در این تلاش چنان بود که مورخان وی را با وزیران دربار ساسانی مقایسه کرده و گفته‌اند که «وزارت آصف و بوذرجمهر با وزارت و تدبیر او خرد و حقیر بود»^۵. تأثیر وزیران و بزرگان ایرانی در تعدیل خوی

۱. از جمله «رساله در آداب سلطنت و وزارت»، مجموعه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۳۸۳۷، برگ ۳۷ الف تا ۴۴ الف.

۲. اخلاق سلطنت، پیشین، برگ ۱۵ الف.

۳. منشی کرمانی، نسانم الاسحار من لطائف الاخبار، ص ۱۰۷ تا ۱۱۱.

۴. همان جا، ص ۱۱۴ تا ۱۱۶.

۵. حمد مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده، ص ۶۱۲.

مغول و آشتی دادن طبع ایشان با تمدن، و در نتیجه آن حفظ میراث مدنیت و فرهنگ ایران، موضوعی است که باید جداگانه و گسترده به آن پرداخت.

در دوران حکومت ایلخانان در ایران نیز منصب وزارت پس از سلطان بالاترین مقام حکومتی بود و صاحب آن به تناسب موقع خود نزد ایلخان و نفوذش در درگاه و شبکه قدرتی که در دیوان و در ولایات می ساخت، قدرت و اختیار بسیار داشت. گاه که منصب وزارت با امارت جمع می شد، قدرت وزیر به بالاترین درجه می رسید، و این بیشتر هنگامی بود که ایلخان در آغاز حکومت یا به سبب ناآرامی در کشور، اختیار مطلق کارها را به کسی، و معمولاً به یکی از امرا، می سپرد تا اوضاع را به حال عادی بازآورد. زمان دولت این وزیر و امیر صاحب اختیار اکثراً کوتاه بود، زیرا که این وضع بیش از هر چیز موقع ایلخان را در خطر می نهاد. نمونه هایی از جمع منصب وزارت و امارت را در وقایع زمان حکومت ارغون (۶۸۳ تا ۶۹۰ هـ.)، گیخاتو (۶۹۰ تا ۶۹۴ هـ.)، در پایان عهد اولجایتو (۷۰۳ تا ۷۱۶ هـ.) و نیز در دوره کوتاه سلطنت ارپاگاون (۷۳۶ هـ.) می بینیم.^۱

وزرای دوره ایلخانان نیز املاک و اموال بسیار فراهم می آوردند و این دارایی و درآمد هنگفت آن را صرف مخارج دستگاه وزارت می کردند، و نیز علاوه بر مرسوم و موجب و حق التحریر که از دیوان می گرفتند، از راههای گوناگون ثروت بسیار می اندوختند. درباره شمس الدین جوینی، صاحب دیوان (مقتول به سال ۶۸۳ هـ.)، وزیر هولالگو و اباقاخان گفته اند که املاک و اموال بسیار جمع کرد، چنانکه حاصل املاکش در روز یک تومان (= ده هزار دینار) بود.^۲ رشیدالدین

۱. همان جا، ص ۵۹۵، و معین الدین نطنزی، منتخب التواریخ معینی، ص ۱۳۶ و ۱۴۳.

۲. وصاف الحضرة، تاریخ و صاف، ص ۵۶ و ۵۷.

فضل الله نیز در سراسر ایران برای خود املاک و دارایی فراوان فراهم ساخت که عواید آن بیشتر صرف اداره دستگاه وزارت و ابواب البرّ عظیم او می شد. اما همین مکنّت و دارایی وزیران ایلخان بیشتر وقتها بهانه به دست مخالفان ایشان می داد تا آنان را به استفاده از موقع خود برای جمع آوردن ثروت و تصرف اموال و عواید دیوانی متهم سازند، و بسیار می شد که این توطئه مؤثر می افتاد و جان و مال وزیر برباد می رفت، افراد خاندانش هدف قتل و آزار می شدند و اموالشان به ضبط دیوان درمی آمد. این وضع را می توان با احوال وزارت در زمان خلفا مقایسه کرد که در آن دوران مصادره اموال وزیران معزول منبع عایدی خلیفه شده بود^۱.

وزرای ایلخانان پیش از رشیدالدین فضل الله

ایلخانان که به رسم پادشاهان ایران حکومت می کردند و دیوان و درگاه داشتند و از عهد غازان خان (۶۹۴ تا ۷۰۳ هـ.) همه آنها مسلمان بودند، کار حکومت و اداره مملکت را به وزرا می سپردند. وزیران ایلخان، به تناسب کاردانی و سیاست خود و اعتماد ایلخان به آنها، از قدرت بسیار برخوردار بودند و ثروت فراوان می اندوختند و، در نتیجه، محسود نزدیکان و رقیبان و هدف توطئه های فراوان می شدند چنانکه جز یکی از آنها همه به کین دشمنان و تیغ ایلخان گرفتار و کشته شدند.

در بررسی احوال وزیران ایلخانان نخست فهرستی از ایشان و سپس شرحی کوتاه از حال و روزگار آنان آورده می شود:

دوره هولاگو (۶۵۴ تا ۶۶۳ هـ.) - سیف الدین بیتکچی، که در محرم

۱. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۵۶۷.

سال ۶۶۱ هـ. با خواجه عزیز عامل گرجستان و مجدالدین تبریزی به یاسا رسید. پس از او شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان وزارت یافت.

دورهٔ اباقا (۶۶۳ تا ۶۸۰ هـ.) - شمس‌الدین محمد جوینی، صاحب‌دیوان.

دورهٔ سلطان احمد تگودار (۶۸۱ تا ۶۸۳ هـ.) - شمس‌الدین محمد جوینی، صاحب‌دیوان. این وزیر پس از کشته شدن سلطان احمد در شعبان ۶۸۳ هـ. با پسرانش به امر ارغون کشته شد.

دورهٔ ارغون (۶۸۳ تا ۶۹۰ هـ.) - سعدالدولهٔ یهود، که در اواخر عهد ارغون به دست امرا کشته شد.

دورهٔ گیخاتو (۶۹۰ تا ۶۹۳ هـ.) - صدرالدین احمد خالدی زنجانی، ملقب به صدر جهان، که در عهد بایدو از وزارت معاف و به ضبط مملکت روم و دیاربکر منصوب شد.

دورهٔ بایدو (جمادی‌الاول تا ذیقعدة ۶۹۴ هـ.) - جمال‌الدین دستجردانی، که عنوان صاحب‌دیوانی را به وزارت بدل کرد.

دورهٔ غازان (۶۹۴ تا ۷۰۳ هـ.) - صدرالدین احمد خالدی زنجانی، که پس از مدتی به تصرف در مال دیوان محکوم و معزول شد و جمال‌الدین دستجردانی باز وزارت یافت و در محرم سال ۶۹۶ هـ. به یاسا رسید و صدرجهان دیگر بار به وزارت برداشته شد تا در رجب ۶۹۹ هـ. به امر غازان کشته شد. در آخر این سال وزارت به رشیدالدین فضل‌الله و سعدالدین محمد ساوجی داده شد.

دورهٔ اولجایتو (۷۰۳ تا ۷۱۶ هـ.) - رشیدالدین فضل‌الله و سعدالدین محمد ساوجی بر قرار وزارت داشتند تا که بر اثر تهمت زدن سعدالدین به رشیدالدین و آشکار شدن تهمت او، سعدالدین به یاسا رسید و تاج‌الدین علیشاه جیلان به جای او در وزارت با رشیدالدین فضل‌الله شریک شد.

دورهٔ ابوسعید (۷۱۶ تا ۷۳۶ هـ) - رشیدالدین فضل‌الله و تاج‌الدین علیشاه بر قرار داشتند، تا که رشیدالدین در جمادی‌الاولی سال ۷۱۸ به سعایت علیشاه محکوم و مقتول شد. علیشاه در سال ۷۲۴ به بیماری درگذشت و دو پسر او غیاث‌الدین محمد و خلیفه به مشارکت هم، سپس نصره‌الدین نسوی، و پس از او دمشق‌خواجه پسر امیرچوپان هر یک مدتی کوتاه وزارت یافتند تا که غیاث‌الدین محمد پسر رشیدالدین فضل‌الله به وزارت برداشته شد، و او آخرین وزیر بزرگ و معروف ایلخانان است.

شمس‌الدین صاحب‌دیوان

شمس‌الدین محمد جوینی، صاحب‌دیوان، و رشیدالدین فضل‌الله همدانی دو وزیر بزرگ ایلخانان و نامورترین وزرای این سلسله‌اند که به فضل و تدبیر و سیاست و نفوذ و قدرتی که داشتند ممتاز شناخته می‌شوند. وزارت هولاکو از آغاز آمدنش به ایران در سال ۶۳۲ با امیر سیف‌الدین بیتکچی خوارزمی بود، و او تا ابتدای سال ۶۶۱ وزارت هولاکو را داشت. هنگامی که هولاکو به دفع برکای روانه دشت قبیچاق شد، این وزیر را در حوالی دربند به تحریک جمعی از سعایت‌کنندگان کشت و وزارت خود را به شمس‌الدین محمد جوینی ملقب به صاحب‌دیوان، برادر عظاملک مورخ معروف، که از سال ۶۵۷ حکومت بغداد را داشت سپرد و کار بغداد را به عظاملک وا گذاشت.^۱ اباقا پس از برنشستن به ایلخانی شمس‌الدین محمد جوینی را در وزارت نگه داشت، و برادر او علاء‌الدین عظاملک جوینی هم در سراسر دوره فرمانروایی اباقا (۶۶۳ تا ۶۸۰ هـ) اختیاردار بغداد و سراسر عراق عرب بود و در آنجا کارهای عمرانی فراوان کرد.

۱. اقبال، تاریخ مغول، ص ۱۹۷.

شمس الدین محمد صاحب‌دیوان و برادرش عظاملک اسباب رونق دولت اباقاخان بودند. با تدبیر و کاردانی صاحب‌دیوان آبادانی بسیار شد، و خود او نام بلند و ثروت فراوان یافت. حاسدان و بدگویان نیز در کار بودند و هرچندی توطئه‌ای علیه وزیر و برادرش می‌چیدند، چنانکه داستان سعایت مجدالملک یزدی برای برانداختن خاندان جوینی در تاریخ ثبت است.^۱

در ایلخانی تگودار (۶۸۱ تا ۶۸۳ هـ.) ستاره اقبال شمس الدین محمد صاحب‌دیوان و خاندان او که در عهد ارغون با دسیسه‌های بدخواهان رو به زوال بود، دوباره اوج گرفت، اما با جلوس ارغون (۶۸۳ تا ۶۹۰ هـ.) اختر بخت آنان یکباره غروب کرد. صاحب‌دیوان از بیم خشم ارغون، که تگودار را شکست داده و به قتل آورده بود، به قم گریخت. فرستادگان ارغون او را در آنجا گرفتند و به اردو آوردند و در محلی نزدیک موئینه در حوالی اهر در ۴ یا ۵ شعبان سال ۶۸۳ هـ. به قتل رساندند. پیش از آنکه او را به جلاد بسپارند، استغاثه بسیار کرد و لحظه‌ای امان خواست، وضو گرفت و تفرّلی به قرآن زد، و سپس این مکتوب را به علمای تبریز نگاشت:

چون به قرآن تفال کردم این آیه آمد: ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه ان لا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون. باری تعالی چون بنده خویش را در این جهان فانی نیکو داشت و هیچ مرادی از او دریغ نخواست که هم در این جهان بشارت جهان باقی بدو رساند، چون چنین بود مولانا محیی الدین و مولانا شمس الدین و مولانا همام الدین و مشایخ کبار را که ذکر هر یک به تطویل می‌انجامد و موضع احتمال نمی‌گیرد بشارت رسانیدن واجب نمود تا دانند که قطع علائق کرده روانه گشتیم، ایشان نیز به دعاء خیر مدد دهند.^۲

۱. همان، ص ۲۱۶ تا ۲۲۴.

۲. تاریخ و صاف، به نقل از: براون، از سعدی تا جامی، ص ۳۹.

مکتوبی هم به رسم وداع و وصیت به فرزندان خود به قلم آورد.
فصیحی در کتاب مجمل دو رباعی زیر را از شمس الدین نقل کرده
که در دقایق آخر زندگانی خود سروده است:

ای دستِ اجل گرفته پایِ دلِ من حکم تو به کشتنم رضایِ دلِ من
جان پیشکشت می‌کنم از دیده و دل این بود همه عمر هوایِ دلِ من

درنگری ای چراغِ جان کشته تا بینی دوصد جهان کشته
کشتگان زندگان جاویدند خاصه در دستِ کافران کشته^۱
پس از قتل صاحب‌دیوان همهٔ املاک او را به ضبط خاصه درآوردند،
و چهار پسرش یحیی و فرج‌الله و مسعود و اتابک را هم از دم تیغ
گذراندند.^۲

جلال‌الدین سمنانی

جلال‌الدین که ملازم ارغون بود و محلّ اعتماد او، پس از شمس‌الدین
محمد صاحب‌دیوان وزارت یافت و چندی به این شغل قیام نمود و بعد
از آن به واسطهٔ عداوت امیر طوغان که یکی از امرا و صاحب اختیار
ارغون بود به قتل رسید.^۳

سعدالدوله یهود

پس از قتل شمس‌الدین محمد جوینی، امیر بوغا بر کارهای مملکت
مسلط، و اختیار او کم‌کم به استبداد مبدل شده و دشمنی امرا را

۱. همان‌جا، ص ۴۰.

۲. و صاف، به نقل از اقبال، تاریخ مغول، ص ۳۳۶.

۳. عقیلی، آثار الوزراء، ص ۲۸۱.

برانگیخته بود. سر حلقه اینان طوغان شحنة قهستان، اما زیرک تر از همه طبیعی یهودی بود از اهالی ابهر زنجان به نام سعدالدوله.

سعدالدوله، پسر صفی الدوله، خود را در عهد ارغون در شمار ابطای ایلخانی درآورده بود و در بغداد می زیست و با مردم آنجا آمیزش بسیار داشت و چند زبان آموخته و نیز به کیفیت حال عمال متصرفان اموال بغداد و عراق اطلاع کامل یافته بود. او به وسایلی به اردو آمد و مقرب ایلخان شد و مأمور تحصیل بقایای مالیاتی بغداد و اصلاح حال رعیت آنجا. سعدالدوله در اواخر سال ۶۸۶ به بغداد رفت و در اندک مدتی اموال فراوان پیش ارغون آورد و مسؤول جمع و خرج بغداد شد. پس از قتل امیر بوغاکه به خیال مخالفت با ایلخان افتاده بود، ذی حجه سال ۶۸۷، کار سعدالدوله بالا گرفت، و او و ارغون که هر دو از مسلمانان بدگمان بودند شروع به کوتاه کردن دست آنان از کارها کردند. سعدالدوله نخست برای جلب قلوب مردم امر داد که امرا و حکام دعاوی را برابر شریعت اسلام فیصله دهند، و دست به اصلاحاتی زد و از رفت و آمد بسیار ایلچیان برای وصول وجوه خزانة که موجب اسراف مال و خرابی بلاد می شد جلو گرفت. در سایه اقتدار او، یهود اهمیت و اختیار فوق العاده پیدا کردند، و کار سعدالدوله به استقلال مطلق و استبداد کشید و غضب و حسد امرای مغول را نسبت به او زیادتر کرد. سعدالدوله در پایان کار چون علما و متنفذان مسلمان را خصم خود و یاران یهودیش می دید خواست تا ارغون را بیشتر بر ضد اسلام برانگیزد و کار مسلمانان را بسازد، و به او گفت که نبوت از چنگیز به ارث به وی رسیده است و او می تواند قاعده ملک و ملت را با تیغ جهاد استوار سازد. سعدالدوله برای رسیدن به مقصود زشت خود محضری نوشت و جمعی از علمای مسلمان هم آن را تصدیق کردند.

سعدالدوله با تصویب ارغون مصمم شد که خانه کعبه را به بتخانه مبدل سازد، و در مقدمه نامه‌هایی به اعراب یهود عربستان نوشت و برای فرستادن لشکر به آن سو امر داد تا در بغداد تهیه ببینند و کشتی بسازند، و یکی از همکیشان خود به نام خواجه نجیب‌الدین کمال را با صورت اسامی دویست نفر از اعیان و بزرگان خراسان به این دیار و دیگری به نام شمس‌الدوله را با صورت اسامی هفده نفر به شیراز مأمور کرد تا آن عده را به قتل رسانند و راه برای پیشرفت مقصود او آماده شود. اما در این میان ارغون در تبریز بیمار شد و رو به مرگ می‌رفت، و سعدالدوله دانست که دولت او هم رو به زوال است. پس به جلب قلوب مردم و جبران شکستگیها برآمد و به اطراف نامه‌ها نوشت در دفع ظلم و فساد و آزاد کردن محبوسان و دادن صدقات و خیرات. از جمله در یک روز هفتاد مکتوب در این باره صادر کرد و ده‌هزار دینار بر مردم بغداد و شیراز به صدقه داد. اما این تدابیر سود نداد، و چون حال ایلخان رو به وخامت رفت امرا وزیر او را دستگیر کردند و در روز آخر ماه صفر سال ۶۹۰ ه. به قتل رساندند. ارغون نیز چند روز پس از آن مُرد^۱.

صدر جهان زنجانی

گیخاتو پس از برنشستن به ایلخانی و بازآمدن از سفری که برای سرکوبی ترکمانان و یونانیان سرکش بلاد روم به آن سرزمین کرده بود، صدرالدین احمد خالیدی زنجانی را که در سال ۶۹۷ ه. با مجدالملک یزدی بر ضد خاندان جوینی همدست بود و پس از آن همواره در

۱. رک: اقبال، ص ۴۳-۲۳۷، عقیلی، آثارالوزراء، ص ۸۹-۲۸۱، براون، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۱۸-۱۱۶.

حکومت فارس و امور مهم دیگر نیابت امیر طغاجار را داشت به صاحب دیوانی کل ممالک و وزارت خود برگزید و او را لقب صدر جهان داد و دست وی را در کارها مطلق گذاشت، و او برادر خود قطب الدین را که بعدها قطب جهان لقب یافت به منصب قاضی القضاتی ممالک ایلخانی برداشت. در پی انتشار پول کاغذی به نام «چاو»، که مردم آن را نپذیرفتند و دادوستد متوقف ماند، این وزیر به لقب «چاویان» معروف شد.

پس از آنکه بایدو نواده هولاگو که بر بغداد و عراق عرب حکومت داشت به از میان برداشتن ایلخان برخاست، گیخاتو و صدر جهان که خزانه را با اسراف خود به باد داده بودند، با قرض گرفتن پول از این و آن تهیۀ جنگ با او را دیدند، اما عده ای از امرا به بایدو پیوستند و مانده لشکریان شکست خوردند و گیخاتو به موغان گریخت و در آنجا به دست امرای یاغی گرفتار و در ششم جمادی الاولی ۶۹۴ کشته شد.

جمال الدین دستجردانی

بایدو به جای گیخاتو نشست و جمال الدین دستجردانی را وزارت داد. جمال الدین عنوان صاحب دیوانی را به وزارت بدل کرد، و ایلخان هر یک از بلاد را به یکی از امرا و شاهزادگان سپرد و از آن میان بلاد روم را به عهده طغاجار وا گذاشت و صدرالدین احمد زنجانی را به نیابت او گماشت.

امیر نوروز که به تشویق او غازان به اسلام درآمد می خواست او را به ایلخانی بردارد. طغاجار با امیر نوروز ساخت، و صدرالدین زنجانی هم که می خواست انتقام عزل خود را از بایدو بگیرد با مخدوم خود طغاجار به مساعدت با غازان دست به یکی کرد و پنهانی به غازان پیغام

فرستاد که اگر روانه آذربایجان شود بیشتر امرای مقتدر اردو جانب او را خواهند گرفت، و خود نیز به اردوی غازان پیوست. باید و که امرا آزو روی گردانده بودند به طرف گرجستان گریخت، اما امیرنوروز او را در نزدیکی نخجوان گرفت و پیش غازان به اوجان فرستاد و غازان باید و را در ۲۳ ذی قعدة ۶۹۴ به قتل رساند.

غازان پس از چندی که به ایلخانی بر نشست صدرالدین احمد خالدي «چاویان» زنجان را به وزارت برداشت. اما امیرنوروز پس از بازگشت پیروزمندانه از خراسان، که برای سرکوبی مغولان متجاوز تورانی به آنجا رفته بود، صدرالدین زنجان را به اتهام اینکه در اموال دیوانی بی اجازه تصرف، و از پیش خود یرلیغ و فرمان صادر می کند، از وزارت عزل کرد و جمال الدین دستجردانی را باز به جای او گذاشت و تهیه سیورسات لشکر را به برادر خود حاجی بیک، و صخه و امضای فرمانها را به برادر دیگر خویش ناصرالدین ساتلمش وا گذاشت و زمام همه امور مهم لشکری و کشوری را به دست خود گرفت. در این احوال بعضی از امرای غازان که از اسلام امیرنوروز و غازان ناراضی بودند، توطئه ای چیدند اما قصد آنها فاش شد و غازان و امیرنوروز همه آنها را به دست آوردند و کشتند. جمعی از دشمنان صدرجهان او را هم به همدستی با امرای یاغی متهم کردند، پس صدرجهان دستگیر و امر به قتلش داده شد. اما در این میان یکی از امرا به اردو رسید و حقیقت حال را به غازان گفت و صدرجهان معجزه آسا از مرگ رست.

در ششم ذی الحجة سال ۶۹۵ غازان جمال الدین دستجردانی را به قتل رساند و در اول محرم سال ۶۹۶ احمد خالدي زنجان، صدرجهان، را نواخت و مقام صاحب دیوانی را بار دیگر به او داد.

وزارت سوم صدرجهان و قتل او

قتل جمال الدین که برنشاندۀ نوروز بود می‌رساند که قدرت این امیر رو به زوال است و غازان قصد دارد که خود و دیوان را از چنگ او و دست‌نشانده‌گانش بیرون آورد. صدرجهان هم چون بار دیگر به وزارت نشست بر آن شد که انتقام خود را از امیر نوروز که پیشتر او را از کار برداشته بود بگیرد، و با دشمنان او دست به یکی کرد.

به سخن معین الدین نطنزی، هدف صدرجهان برانداختن حکومت ایلخانان بود: «چون اختیار الوُس مغول به دست نوروز بود و صدرالدین زنجانی می‌خواست دولت از دودمان مغول انتقال یابد، نخست به دفع نوروز مشغول شد»^۱.

مؤلف آثارالوزراء نوشته است:

چون از بی‌ضبطی و نَسَقی کار سلطنت، تغلب و تسلط ایلچیان در گرفتن الاغ و زیادت کردن به نهایت رسیده بود، کار به مرتبۀ انجامید که تجار و آیند و روند از ناامنی راهها بازمانده بودند. خواجه صدرالدین نظر ترتیب به آن جایها نمود تا راهها از خوف الاغ گرفتن ایمن ماند و خواجه صدرالدین در وزارت متمکّن شد، و اما او را نیز پیش غازان سعایت کردند و... به درجۀ شهادت رسید^۲.

نیت صدرجهان هر چه بود، کینه‌کشی از امیر نوروز یا زمینه‌سازی در برانداختن حکومت مغول، توطئه‌ای علیه نوروز چید. صدرجهان و برادرش قطب جهان نامه‌هایی از زبان نوروز و برادرش حاجی بیک خطاب به سلطان مصر ساختند، به این مضمون که هر چند که غازان

۱. منتخب‌التواریخ، ص ۱۵۱.

۲. ص ۲۸۳، نیز - معین الدین نطنزی، ص ۱۳۹.

اسلام آورده است اما امرای او هنوز به این شرف نایل نیامده‌اند و فرصت برای لشکرکشی سلطان به ایران و قلع ریشه کفر مناسب است و امیرنوروز و برادران او حاجی بیک و لکزی برای قیام به کمک لشکریان مصری آماده‌اند. نیز در آن نامه سخنی از فرستادن چند ثوب جامه گرانها از طرف امیرنوروز به هدیه برای سلطان گنجانند، و آنرا پنهانی در بسته و بارهای عالم‌الدین قیصر تاجر بغدادی که بیشتر میان بغداد و شام و مصر سفر و تجارت می‌کرد، گذاشتند. چند روزی بعد که غازان را از نامه پنهانی نوروز به سلطان مصر خبر دادند، به تعجیل فرستاد تا آن بازرگان را بازگردانند، و در جستجوی بقچه قماش آن نامه به دست آمد. نامه مجعول دیگری هم از سلطان مصر پنهانی و به حیل در جامه برادر نوروز گذاشته بودند، که چون به امر غازان او را گرفتند و آن نامه به دست آمد حاجی و لکزی و ساتلمش برادران نوروز را بی محاکمه و پرسش کشتند، و امر شد که کسان و پسران امیرنوروز و هشت برادر او را هر جا بیابند به یاسا رسانند، و غازان برادر خود خدابنده را با چند امیر دیگر به دستگیری امیرنوروز روانه خراسان کرد. خبر در نسا بور به امیرنوروز رسید، و او با همه مخالفت سران لشکری خود با جمعی از یارانش به هرات گریخت تا نزد ملک فخرالدین کرت که داماد برادر او و از نوروز نیکی دیده بود پناه جوید. ملک فخرالدین امیرنوروز را پذیرفت، اما چهار روز بعد که امیر قتلغشاه با ۷۰,۰۰۰ سوار به هرات رسید و شهر را محاصره کرد، نوروز را به حیل و خیانت گرفت و دست بسته پیش قتلغشاه فرستاد و او در ۲۲ ذی‌قعدة سال ۶۹۶ آن امیر را گردن زد.

پس از چند روز امرای مغول مانند قتلغشاه و چوپان تا اندازه‌ای از حقیقت حال آگاه شدند اما یارای گفتن به ایلخان نداشتند. رشیدالدین،

که در این هنگام در دیوان زیر دست وزیر بود، پنهانی به پرس و جو برآمد تا کاتب آن نامه‌های ساختگی و رساننده آن را معلوم کرد. در جمادی‌الآخر ۶۹۷ هم عده‌ای از عمال دیوان و امرای غازان صدرالدین را به تصرف در اموال متهم کردند و ایلخان او را از نظر انداخت. صدرالدین که از رشیدالدین بیمناک بود از او نزد غازان بدگویی کرد، اما ایلخان اعتنا ننمود. در این احوال قتلغشاه که به سرکوبی پادشاه گرجستان رفته بود به اردو رسید و شنید که صدرجهان به ایلخان از کسان او بدگویی کرده است که قتل و غارت بسیار کرده‌اند، و چون موجب آن را از وزیر پرسید او رشیدالدین را مقصر معرفی کرد و قتلغشاه هم به رشیدالدین متغیر شد. رشیدالدین که خود را هدف تهمت و در خطر دید به ایلخان شکایت برد، و غازان که از او سعایتی نشنیده بود پس از احضار قتلغشاه دانست که صدرجهان رشیدالدین را متهم کرده است.^۱ رشیدالدین گفت: «روا نباشد که چون نوروز بی‌گناه بخسبد و صدرالدین بر مسند وزارت سالماً بنشیند. پادشاه را از قتل نوروز بغایت پشیمانی بود. کیفیت این مقدمه را از رشید استفسار کرد. رشید آنچه معلوم داشت به عرض رسانید و اشارت کرد تا آن کاتب را با رساننده بیلاک (۴) حاضر کردند.... صدرالدین چون آن دو کس را در مجلس پادشاه بدید به دست و پای فرومرد... پادشاه مثال داد تا هم بر دربار قتلغشاه او را به دست خود از میان به دو نیم زد ۲۲ رجب ۶۹۷^۲. قطب جهان برادر صدرجهان را نیز پس از یک ماه در تبریز به قتل آوردند، و دیگر کسان ایشان یا کشته شدند یا راه فرار پیش گرفتند، و بدینسان زندگی

۱. اقبال، تاریخ مغول، ص ۶۵-۲۶۳.

۲. معین‌الدین نطنزی، ص ۱۵۳.

صدرجهان که با همه هوشمندی و کرم و ادب مردی جاه طلب و فتنه جو و دسیسه باز بود، به پایان آمد.

وزارت سعدالدین ساوجی و نیابت رشیدالدین فضل الله

در اواخر سال ۶۹۷ هـ. که غازان از تبریز به عزم قشلاق در بغداد روانه اوجان بود سمت وزارت و صاحب دیوانی را به سعدالدین محمد مستوفی ساوجی و نیابت وزارت را به رشیدالدین فضل الله همدانی وا گذاشت، و این دو به اشتراک به اداره امور مملکت پرداختند. شرح رویدادهای دوره این وزرا در بیان احوال رشیدالدین فضل الله خواهد آمد.

احوال رشیدالدین فضل الله

تبار رشیدالدین

رشیدالدین فضل الله پسر ابوالخیرین عالی (یا، غالی) از مردم همدان بود و در حدود سال ۶۴۸ هـ. به دنیا آمد (سال ولادت او به روشنی در هیچ مأخذی نیامده، اما خود او در کتاب بیان الحقایق (برگ ۲۶۹ رو) گفته است که امسال که سال ۷۱۰ هجری است من شصت و دو سال هلالی دارم). اصل این خاندان احتمالاً از یهود و شغل ایشان طبابت و کارهای دیوانی بوده است، و فضل الله فن طبابت را از پدر آموخته بود. از مأخذ فارسی و عربی چنین برمی آید که پدرش ابوالخیر ملقب به عمادالدوله و عمادالدین، و جدش عالی یا غالی ملقب به موفقالدوله بوده است، و این می رساند که خانواده او ثروت و نفوذی داشته اند. جد او موفقالدوله با خواجه نصیر طوسی در قلاع ملاحده قهستان همراه بود، و چون هولاًگو به سوی خرقان و بسطام لشکر راند و خورشاه را به اطاعت خواند و خورشاه مقاومت را بیفایده دید، پسر و برادر خود را همراه نصیرالدین طوسی و پسران

رئیس الدولة همدانی طبیب و موفق الدولة همدانی روانه خدمت هولاکو کرد و خود نیز در تاریخ اول ذیقعده سال ۶۵۴ از قلعه فرود آمد و سر به اطاعت هولاکو نهاد و دوره اقتدار ۱۷۷ ساله اسماعیلیان به پایان آمد.^۱

نیز در منابع عربی از اسلام آوردن فضل الله بن ابی الخیر سخن آمده، اما معلوم نیست که اشاره به کدام یک از این دو، پدر یا پسر، است. از اینکه پسر به فضل الله موسوم بوده و پدر عمادالدین لقب داشته است شاید بتوان گمان برد که پدر یعنی ابوالخیر مسلمان شده بوده است.^۲ به پیشینه دینی خاندان رشیدالدین و اعتقاد مذهبی او در مبحث دیگر پرداخته شده است.

نام جد رشیدالدین، یعنی غالی، در کتابهای بعدی به عالی و سپس به علی تصحیف و تبدیل شده و در نوشته‌های خود رشیدالدین همیشه عالی آمده است. لقب خود فضل الله را در کتابهای عربی بیشتر رشیدالدوله و در کتابهای فارسی معمولاً رشیدالدین نوشته‌اند. در تاریخ و صاف که در زمان حیات او تألیف شده لقبش هم «رشیدالحق والدینا والدین» و هم «رشیدالدوله والدین» ضبط شده است. در تاریخ اولجایتو تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی لقبش رشیدالدوله آمده، و در تاریخ نامه هرات هم که چندسالی پس از مرگ او نوشته شده، رشیدالدوله خوانده شده است. بنابراین هم رشیدالدین موجه است و هم رشیدالدوله.^۳ خود رشیدالدین در رساله اول از کتاب لطایف الحقایق خود را «فضل الله بن ابی الخیر بن عالی المشتهر بالرشید الطیب الهمدانی» خوانده است (ص ۱: ۳۵).

۱. اقبال، تاریخ مغول، ص ۱۷۶. ۲. مرحوم مینوی، نقد حال، ص ۳۹۱.

۳. مرحوم مجتبی مینوی، خواجه رشیدالدین وزیر، در: نقد حال، ص ۸۸-۳۸۷، و همان مقاله در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال سوم، ۱۳۴۴.

برآمدن و ترقی رشیدالدین

جدّ رشیدالدین، موفق الدوله همدانی، با خواجه نصیرالدین طوسی در قلاع ملاحده قهستان سر می‌کرد و پس از تسلیم آن قلاع او نیز به خدمت مغول درآمد و این خانواده در خدمت ایلخانان می‌گذراندند و کار دیوانی داشتند. رشیدالدین نیز مانند بسیاری دیگر از دولتمردان با فن طبابت ندیم پادشاه شد و کارش بالا گرفت.^۱

درباره شروع اعتبار و ترقی رشیدالدین در دستگاه حکومت ایلخانان گفته‌اند که او در عهد اباخان (۶۶۳ تا ۶۸۰ هـ.) منظور نظر عنایت پادشاه شد و در شمار معتبران حکمای زمان درآمد و در عهد ارغون‌خان (۶۸۳ تا ۶۹۰ هـ.) مرتبه‌اش ترقی یافت تا آنجا که در امور مملکتی مورد مشورت بزرگان و امرای دیوان بود، «و چون گیخاتوخان (۶۹۰ تا ۶۹۴ هـ.) پادشاه گشت، رقم اختیار وزارت بر وی کشیدند»^۲ و او بنا به مصلحت وقت نپذیرفت اما به سبب ندیمی و طبیبی پادشاه پایه بلند و مرتبه ارجمند یافت و به تدبیر امور دولت

۱. در تاریخ ایران بسیارند مردانی که با فن طبابت به سیاست و صدارت راه یافته‌اند. در هند دوره امپراتوری سلسله مغولی نیز طبیبان ایرانی به مقام و منصب رسیدند. در دوره صفوی بسیاری از طبیبان ایرانی در زمانی که سلسله مغول پشتیبان علم و هنر بود به هند مهاجرت کردند. در دوره حکومت بابر طبیبان ایرانی متعلق به مراکز مشهور طب واقع در شیراز، تبریز و گیلان سمّت طبیب دربار را یافتند. بسیاری از اینان در حمایت پادشاهان مغول قدرت خود را گسترش دادند. بیشتر آنها به عنوان «حکیم» شناخته شدند. اینان نه فقط در دانش پزشکی، که در الهیات، فلسفه و حتی علوم «غیرمذهبی» زمان خود مانند معماری و فیزیک به شهرت رسیدند. از آنجا که پزشکان مراقب سلامت جسمی و روحی پادشاهان بودند، اغلب به مشاوران شاه تبدیل می‌شدند و به مناصب مهم می‌رسیدند، چنانکه امیر فتح‌الله شیرازی عارف دانشمند در سال ۱۵۸۵ میلادی صدراعظم امپراتور اکبر شد (عنا و نزن، فارسی، زبان طب در هندوستان مسلمان‌نشین، در: ایرانشناسی، سال هفتم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۴، ص ۹۵-۱۸۸).

۲. منشی کرمانی، ص ۱۳-۱۱۲. همین مضمون در تألیف عقیلی، آثار الوزراء، ص ۸۶-۲۸۴ آمده است.

آغاز کرد، و چون غازان خان به سلطنت رسید او را تصدی کارهای خطیر داد و ملازم پادشاه و مباشر امور بعضی ولایات شد: «... چون در خلأ و ملأ ملازم پادشاه غازان بود با خواجه صدرالدین احمد خالیدی که وزیر بود در مقام منازعت و عداوت آمد. خواجه صدرالدین قصد او را میان دربست و در مناظره و مباحثه خواجه رشید غالب آمده خواجه صدرالدین به قتل در آمد و پادشاه غازان وزارت به خواجه رشید تفویض کرد»^۱.

رشیدالدین در کتاب سلطانی خود در بیان سابقه تقرب و منزلتی که نزد ایلخان اولجایتو یافته بود می‌نویسد که از جوانی به خدمت نیاو پدر و برادر او (به ترتیب اباقا، ارغون و غازان) می‌بوده است^۲. او در رساله اول از کتاب لطایف الحقایق که «احوال فضل‌الله» عنوان دارد، دانش خود را نه اکتسابی بلکه بیشتر موهبت ایزدی دانسته و نوشته است: «در ایام جوانی پیش معلمان در تعلّم علوم متنوع زیادت شروعی نکرده و رنجی نبرده و بدان مشغول شدن نتوانسته... پیش از این به هر وقت که مسأله یا بحثی عمیق دقیق و سخنی ذوقی از بزرگان و علما و افاضل و مشایخ بزرگ و جماعتی اهل دل می‌شنید به جان و دل استماع می‌کرد و هوس تعمق نظر در آن و ادراک حقایق آن می‌داشت و اکثر آن را با سر می‌افتاد و کشف آن معانی می‌کرد... و بسیار کسان می‌بینند که آن مقدار تفضّل درباره ایشان کرامت نشده و در حقّ این ضعیف، فضل‌الله، تفضّل فرموده؛ و ذلک فضلُ الله یؤتیه من یشاء»^۳؛ و در فاتحه (مقدمه) لطایف الحقایق نوشته است: «... همواره

۱. منشی کرمانی، همان‌جا.

۲. رشیدالدین فضل‌الله، کتاب سلطانی، نسخه خطی کتابخانه نور عثمانیه (ترکیه)، ش ۳۴۱۵، عکس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ف ش ۴۸۷، برگ ۱۳۴ الف.

۳. لطایف الحقایق، ص ۳۵ تا ۴۱.

ملازم بندگی حضرت پادشاه اسلام... (غازان‌خان) می‌بود و او به هر وقت تقریر معانی دقیق می‌فرمود و سؤالات عمیق می‌کرد». (ص ۳) نیز رشیدالدین در مکتوبی در بیان حال خود می‌نویسد که در زمان جوانی به سبب صلاح و سلامت در زندگانی همواره اسباب نعمت و دولتش فزونی می‌گرفت، تا که در علو مرتبه و جاه به جایی رسید که شرف مکتسب بیش از آن به تصور درنیاید تا وقتی که ستاره اقبال دولتش به اوج رسید.^۱

نام رشیدالدین در سیاست از زمانی به میان آمد که توطئه‌هایی علیه صدرالدین احمد خالیدی زنجان (متوفی به سال ۶۹۷هـ.) وزیر بزرگ وقت صورت گرفت و صاحب دیوان به توهم آنکه رشیدالدین که در خدمت دیوان بود در این کار دست داشته است از او نزد غازان‌خان شکایت برد. اما بعد معلوم شد که اتهام به صاحب دیوان از ناحیه دیگران ناشی شده است که سرانجام هم به عزل و قتل صدرالدین زنجان انجامید.^۲ فرجام کار صاحب دیوان، که او را به تصرف در مال دیوان متهم ساختند، بنا به معمول زمان و چنانکه اشاره شد نتیجه کشاکش مخالفان در درگاه و سعایت بعضی از اصحاب دیوان بود. زمینه‌سازی امرای مغول مانند تورین نوین و قتلغشاه که صدرالدین بعضی تصرفات و مظالم آنان را در ولایات به نظر ایلخان می‌رسانده است نیز در این میان سهم عمده داشت. بنابراین احتمال نمی‌رود که قتل صدرالدین، چنانکه مؤلف آثارالوزراء

۱. سوانح الافکار، ش ۲۶ (مکتوب که بر مولانا عقیق‌الدین بغدادی نوشته است)، ص ۱۲۴-۱۲۵.

۲. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۶۰۴؛ خواند میر، تاریخ حبیب السیر، ص ۱۵۱؛ میرخواند، تاریخ روضه‌الصفاء، ص ۴۰۲:۵؛ منشی کرمانی، ص ۱۱۲؛ و تاریخ ایران کمبریج. Boyle, J. A., (editor), *The Cambridge History of Iran*, Vol. 5, The Saljuq and Mongol Periods, Cambridge, 1968, p. 398.

می‌گوید^۱ به سبب سعایت رشیدالدین فضل الله بوده باشد، هر چند که رشیدالدین - مانند شماری دیگر از مورخان - قضاوت مساعدی درباره حال و کار صدرالدین وزیر نکرده چنانکه پس از شرح اسلام آوردن غازان (در اوایل شعبان ۶۹۴ هـ.) و در «حکایت توجه رایات همایون... به جانب بایدو نوبت دوم وایل شدن امرای او»، آورده است: «... بایدو را از تبریز بیرون برده بودند... و چهارشنبه بیست [و] سیوم ذی القعدة سنه اربع و تسعين و ستمائه (۶۹۴) در آنجا کار او تمام کردند...»

«و بعد از آن پادشاه اسلام عزم دارالملک تبریز فرمود، و صدرالدین زنجانی که جهت ترتیب هر مصلحتی به شهر رفته بود تا به کندرو استقبال کرد و می‌خواست که مرتبه خویش با مردم نماید، گستاخیها می‌کرد و بر سر اسب سخنها عرضه می‌داشت. امیر مولای که آن روز کزیک او بود دو نوبت با وی گفت که این طریقه راه تو نیست، گستاخی مکن؛ صدرالدین بدان التفات نمی‌کرد. مولای تازیانه‌ای چند بر سر او زد و دور کرد و بدان سبب و چند اسباب دیگر کار صدرالدین بشکست. و پادشاه اسلام روز چهارشنبه بیست [و] سیم ذی القعدة به ظاهر تبریز به سرای مبارک شَم به عظمتی هر چه تمامتر نزول فرمود»^۲.

آقسرای هم در وزارت یافتن صدرالدین نوشته است:

... القصة در این سال وزارت به صدرالدین خالدی تعلق گرفت، و او وزیری بود ناقص‌رای کارافزای، و سوء تدبیر و طمع و تبذیر بر نهاد او غالب بود، و نه در قول او از معقول حجتی بود واضح و نه در فعل او از منقول بیتی لایح، از هر

۱. عقیلی، ص ۲۸۳.

۲. جامع التواریخ، روشن و موسوی، ص ۱۲۵۹.

بابی از ابواب تکلف دغدغه در دماغ داشت و در هر فصلی از فصول تصلف سودایی در سر؛ اطراف ممالک به تحکّمات فاسد مشوش گردانید و به جهت مستردات قروضات و مصارف اخراجات خویش رسوم بدعت اختراع نمود، از آن جمله قواعد فاحش و رسوم فاسد یکی آن بود که کاغذپاره را که آل زده چاو نام کرده بود، و می خواست که کاغذپاره بآل در عوض مال نهد...^۱

سفارت رشیدالدین به هند

رشیدالدین در یکی از نامه های منسوب به او با عنوان «مکتوب که از بلده مولتان به مولانا قطب الدین مسعود شیرازی نوشته است و شرح احوال خود و رفتن به هندوستان مفصلاً گفته»^۲، شرح رسالت خود را نزد پادشاه هند آورده و نوشته است که ارغون خان (۶۸۳ تا ۶۹۰ هـ.) او را از راه دریا به هند فرستاد تا «وصف شوکت ایلخانی» را به گوش ملوک و سلاطین آن دیار برساند و ایشان را به راه اتحاد با ایلخان آورد، و نیز ادویه نافع و اشربه شفابخش که در ایران یافت نمی شده است فراهم کند و با خود بیاورد. رشیدالدین از راه کیچ و مکران و دریای عمان خود را به ولایت دهار واقع در مالوه در هند غربی رسانید و از سوی فرستادگان سلطان علاءالدین محمد خلجی (۶۹۵ تا ۷۱۵ هـ.) پادشاه دهلی استقبال شد و پس از گزاردن رسالت خود از شهر مولتان به راه کابل عازم خراسان و دارالسلطنه تبریز شد.^۳

۲. سوانح، ش ۳۰.

۱. تاریخ سلاجقه، ص ۲۳۳.

۳. این مکتوب مانند شماری دیگر از نامه های منسوب به رشیدالدین اشکالهای تاریخی دارد. برای این مطلب ← حاشیه محمد شفیع بر مکاتب رشیدی چاپ شده به اهتمام او، سلسله نشریات کلیه پنجاب (لاهور)، ۱۳۶۴ هـ. ق. (۱۹۴۵ م.)، ش ۲۵، ص ۱۳۶ و نیز ۱۵۹ و ۱۶۱، حاشیه.

رشیدالدین می‌گوید که در دربار دهلی چنان مقرب شد که پادشاه بزمی باشکوه برای پذیرایی او، و در واقع نشان دادن عظمت و شوکت خود، ترتیب داد و او چون زیاده‌روی پادشاه را در می‌گساری دید زبان به اندرز گشود و با آوردن داستانی زنهار داد که هر پادشاهی که به باده‌نوشی سرگرم شود از نگهبانی کشور و نگهداری لشکر غافل ماند. پادشاه دهلی که خیراندیشی و صدق نیت او را دریافت، عنایتی بی‌اندازه نشان داد و چهار پاره قریه معتبر که سواد هر یک از دارالعباده یزد بیشتر بود به رسم سیورغال ابدی (عطای دائم) به او بخشید و مقرر داشت که حاصل این املاک را هر ساله تجار امین به بصره برسانند و به وکلای او، و پس از وی به فرزندان او، بسپارند. جز این، پادشاه دهلی برای او هر سال پنج هزار مثقال طلا مقرر می‌کرد که هر سال از حاصل ولایات گجرات به نایبان او در بصره بدهند، «و در وقت مراجعت نه چندان سیم و زر و مشک و عنبر و غیره از ملبوسات و مأكولات انعام فرمود که به شرح و بسط راست آید». هنگام تودیع نیز این پادشاه از او خواست که یکی از فرزندان را نزد وی فرستد تا همچنانکه تدبیر کارها در ممالک ایران در دست اوست، امور ممالک خود را به تدبیر و ادارهٔ فرزند رشیدالدین بازگذارد و از این راه مودت پیوسته میان آنها بر جای باشد.^۱

رشیدالدین از این سفر با اموال فراوان و امتعه و ادویه نایاب هندی از راه خراسان به مقر خود، تبریز، باز آمد، و نتیجهٔ همین سیاست و تدبیر بود که، برابر آنچه در این مکتوب آمده است، «به سبب عدل گستری و انصاف‌پروری، ملوک آفاق به مراسلت ما مبهتج و آستان ما محط رحال و بوسه‌جای رجال است، و سلاطین

۱. سوانح، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

مصر و شام به تربیت ما محتاج و شهریاران هند و چین به بزرگی ما متفق الکلمه...»^۱.

در نامه‌ای دیگر منسوب به رشیدالدین و خطاب به فرزند او امیر محمود حاکم کرمان در سفارش خواجه محمود ساوجی معتمد خود که برای جمع‌آوری عواید املاک و مقرریهای او روانه هند بوده آمده است: «چون میانه ما و سلطان علاءالدین پادشاه هند طریق مودت و محبت مسلوک است و قصاد و ایلچیان به تردّد اند، بنابراین مشارالیه بدان طرف فرستادیم تا... ضبط معاملات و نسق املاک آنجایی کرده، ادرات سلاطین عظام و ملوک کرام که به جهت ما کرده‌اند بستانند، و رجوع کند...»^۲.

از نامه‌های منسوب به رشیدالدین یا خطاب به او یکی هم مکتوبی است که «ملک علاءالدین از هندوستان در جواب مکتوب خواجه رشیدالدین نوشته است و با تبریکات فرستاده بود»^۳، شامل فهرستی از سوغات که برای او فرستاده شده بود و از آن میان قطعه‌های فراوان از جامه و جواهر و عطریات و پرندگان و مرکوب و خورده‌نیها و ادویه و نقوشات و ظروف و اسباب طلا و انواع طرائف و ظرائف کار هند^۴. با آنکه مضمون نوشته منسوب به رشیدالدین در عطایای پادشاه هند افسانه‌آمیز می‌نماید، اما منابع تاریخی رویه پادشاهان هند را در بذل و بخششهای کلان تأیید می‌کند. ابن بطوطه جهانگرد مغربی که در سالهای حیات سیاسی رشیدالدین به سرزمین‌های بسیار و از آن میان به قلمرو ایلخانان سفر کرده است درباره شاه ابواسحق حکمران فارس (۷۴۲ تا ۷۵۸ هـ.) می‌نویسد که او می‌کوشید که در بذل و بخشش خود را به پادشاه هند مانده سازد، اما از زمین تا آسمان با او

۱. همان‌جا، ص ۱۵۳.

۲. همان‌جا، ش ۴۴، ص ۲۳۷.

۳. همان‌جا، ش ۴۸.

۴. همان‌جا، ص ۲۵۵ تا ۲۶۱.

فرق داشت: «بزرگترین قلم عطایای ابواسحق که ما اطلاع داریم هفتاد هزار دینار بود که به شیخ زاده خراسانی سفیر پادشاه هرات داد، در صورتی که پادشاه هند اضعاف این مبلغ را به اشخاص بیشماری از خراسانیان و دیگران بخشیده است»^۱، و سپس نمونه‌هایی شگفت‌انگیز را از عطایای پادشاه هند حکایت کرده است.

وزارت یافتن رشیدالدین فضل الله همراه سعدالدین ساوجی

پس از آنکه در رجب سال ۶۹۷ ه. صدرالدین احمد خالدي زنجانی به امر غازان کشته شد، ایلخان وزارت خود را به سعدالدین محمد مستوفی ساوجی و رشیدالدین فضل الله همدانی واگذاشت^۲. مؤلف سمط‌العلی که تاریخ وزارت یافتن رشیدالدین و سعدالدین را ۶۹۷ ه. یاد کرده نوشته است که «مدت آن موافقت و مؤانست کمابیش سیزده سال بر وجهی میان ایشان گذشت که بالای آن نتواند بود»^۳.

بعد از جلوس اولجایتو نیز رشیدالدین و سعدالدین همچنان در مقام وزارت ایلخان ماندند. به گفته و صاف، اولجایتو رشیدالدین را صدارت داد و مرتبه او از آنچه بود برتر شد^۴.

۱. سفرنامه ابن بطوطه، ص ۲۵۹.

۲. مرحوم محمد قزوینی در یادداشتهای خود بحثی مفصل آورده است که از تاریخهای یادشده برای نصب رشیدالدین و سعدالدین به وزارت، که مورخان به اختلاف از ۶۹۷ تا ۶۹۹ هجری نوشته‌اند، کدام باید درست باشد، و نتیجه گرفته که تاریخ اول صحیح است. (یادداشتهای قزوینی، ص ۱۶۳-۱۱۱). قراین تاریخی نیز مؤید این معنی است چنانکه مؤلف سمط‌العلی گفته است که کمابیش سیزده سال میان این دو وزیر موافقت و مؤانست بود؛ و اختلاف میان آنها در سال ۷۱۱ پیش آمد.

۳. به نقل از مرحوم مینوی، خواجه رشیدالدین وزیر، در: نقد حال، ص ۳۸۸.

۴. و صاف، ص ۷۱-۴۷۰، و تاریخ ایران کمبریج، ص ۵: ۳۹۸. منشی کرمانی نیز می‌نویسد که چون اولجایتو به سلطنت رسید «منزلت او را بر درجات اصحاب حکم و فرمان بیفزود» (ص ۱۱۳).

مؤلف حبیب‌السیر در احوال رشیدالدین فضل‌الله نوشته است:
 به فطنت ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت و به تکمیل
 فنون عقلی و نقلی متصف بوده پیوسته نقش تألیف و تصنیف
 بر لوح خاطر می‌نگاشت... خواجه رشید در زمانِ غازان‌خان
 بر مسند وزارت نشسته رای صواب‌نمایش ناظم مصالح امم
 گشت و فکر مشکل‌گشایش مرتب امور جمهور بنی آدم شد...
 و آنجناب تا آخر ایام حیات جناب غازانی در غایت اقبال و
 کامرانی به سر برد، و چون اولجایتو سلطان زمام مهام
 کشورستانی به قبضه اقتدار درآورد بیشتر از برادر درباره آن
 دستور ستوده سیر لطف و مرحمت مبذول داشته درجه او را از
 ابناء جنس بلندتر کرد و آن وزیر نصفت نهاد... ابواب عدل و
 انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را
 مشمول نظر عاطفت گردانیده جهة ایشان مدارس و بقاع خیر
 بنا نهاد... و هرگز هیچ آفریده از خوان نعمت و انعام بیکرانیش
 مأیوس و محروم نمی‌گردید.^۱

رشیدالدین خود در این باره می‌گوید که اولجایتو در حق او
 مرحمت و عطا و توقیر و احترام بسیار دارد و «شروع در امور کلی و
 جزئی داده و در محل هر اعتماد آورده» و این معنی هر روز رو
 به فزونی است.^۲ وفاق میان رشیدالدین و سعدالدین در این احوال
 چنان بود که مخالفان هر دو را آماج توطئه می‌ساختند. در زمان
 غازان‌خان هنگامی که ایلخان از دومین جنگ خود با مصریان بازآمد
 (سال ۷۰۰ هـ.) بر او معلوم شد که تنی چند از اعیان دولت به نام قاضی
 صائن سمنانی و شیخ‌المشایخ محمود و سید قطب‌الدین شیرازی و
 معین‌الدین غانچی با وزراء نفاق می‌ورزند، و چون به واقعیت حال و

۱. خواندمیر، ص ۱۹۹: ۳.

۲. کتاب سلطانی، برگ ۱۳۴ تا ۱۳۶.

منظور مخالفان و تصرفاتی که در مال دیوان کرده بودند پی برد فرمود تا همه را به قتل آوردند مگر شیخ المشایخ که به وساطت یکی از محارم پادشاه جان به در برد.^۱

باز در سال ۷۰۵ هجری، در عهد اولجایتو، جمعی به مخالفت با وزرا و سعایت از ایشان برآمدند. یکی از امرا به نام قتلغ شاه مأمور تحقیق در امر شد، و چون سوء نیت مخالفان بر پادشاه معلوم شد فرمود تا چند کس از آنان از جمله سید تاج‌الدین گورسرخ را به قتل رساندند و دیگران را هر یک به نوعی مجازات کردند.^۲ اما اتفاق دو وزیر پایدار نماند و بعد از چندی آثار اختلاف میانشان پدید آمد. بعضی از اطرافیان سعدالدین او را به دشمنی با رشیدالدین و ایدای او برانگیختند، در حالی که «خواجه رشیدالدین به سبب علم و فضل بزرگتر می‌زیست»^۳ و شاید همین امر موجب حسد و عناد سعدالدین نسبت به او شد. حمایت رشیدالدین از خواجه علیشاه که آن زمان در خدمت دیوان و مانند رشیدالدین شافعی بود، و سعدالدین که شیعه بود از ترقی او بیم داشت، نیز سبب دیگر دشمنی دو وزیر بود. در برابر این عناد و کینه‌ورزی سعدالدین، ایلخان که به واقعیت حال پی برده بود گناه را از او می‌دانست، اطرافیان رشیدالدین هم که زمینه را برای برانداختن رقیب آماده می‌دیدند، کارهای سعدالدین را که مخالف طبع ایلخان بود به نظر اولجایتو می‌رساندند و او را به تصرف در مال دیوان متهم ساختند. یاران سعدالدین هم این‌گونه کارها را به رشیدالدین نسبت دادند، تا ایلخان به تحقیق موضوع فرمان داد و

۱. تاریخ مبارک غازی، ص ۳۵-۱۳۴ و ۱۷۹؛ و صاف، ص ۲۰-۴۱۹، و خواندمیر،

ص ۱۵۴:۳. ۲. و صاف، ص ۴۸۷.

۳. حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۴۱.

گناه بر سعدالدین ثابت شد و او را با چند تن از دستیارانش مقتول ساختند (۷۱۱ هـ.) و اموال آنان را مصادره کردند.^۱

«از نوشتهٔ حمد مستوفی و وصاف چنین برمی‌آید که خواجه سعدالدین وزیر و صاحب آل تمغا بوده و خواجه رشیدالدین مقام صاحب دیوانی و نیابت سلطنت داشته است.

«به استنباط شادروان زکی ولیدی طغان^۲ چه در دورهٔ همکاری با خواجه سعدالدین و چه در دورهٔ همکاری تاج‌الدین علیشاه تبریزی... خواجه رشیدالدین در امور مالی و مالیاتی مداخلتی نداشته است. از جمله منابع وی در این باب تاریخ گزیدهٔ حمد مستوفی است که به صراحت نوشته است: «پیش از [۷۱۵ هـ.ق.] مخدوم سعید [رشیدالدین] تدبیر ملک فرمودی اما در نشان وزارت و تصرف اموال مدخلی نساختی و آل نداشت»^۳، و چنین برمی‌آید که او در این دوره بیشتر به وضع قوانین و اصلاح و تمشیت امور دیوانی و اداری می‌پرداخته است»^۴.

آنچه کار سعدالدین را در دستگاه ایلخان به شکست آورد رقابتها و حسدها و توطئه‌های عاملان دیوان نسبت به یکدیگر و، در این میان، بالا گرفتن کار مردم کم‌مایه اما زیرک و جاه‌طلبی به نام تاج‌الدین علیشاه بود. او به دلالتی جواهر روزگار می‌گذراند و فضل و دانشی نداشت، اما کارآمد و موقع‌شناس بود و در جریان دادوستد تجاری خود با بیشتر اعیان و امرای دولت رفت‌وآمد و آشنایی پیدا کرد و به همین راه نیز خود را به ایلخان شناساند و مورد توجه خدابنده شد.

۱. همان‌جا، ص ۴۳-۴۱، میرخواند، ص ۵: ۳۰۹-۴۳۸، و عقیلی، ص ۸۴-۲۸۳.

2. Reşid-üddin tabib: A. Z. Velidi Togan Islam Ansiklopediasi. C 9. S. 705.

۳. تاریخ گزیده، ص ۶۱۰.

۴. روشن و موسوی، پیشگفتار بر جامع‌التواریخ طبع آنها، ص هفتاد و یک.

به نوشته مؤلف ذیل جامع: «خواجه رشیدالدین فضل الله طیب و خواجه سعدالدین آوجی هر دو پیش پادشاه اولجایتو منصب وزارت داشتند و مدتهای مدید به اتفاق یکدیگر وزارت کردند؛ میان ایشان به سبب مردم فتن شورانگیز و تمام غباری پیدا شد و در بند قصد و ایذای یکدیگر شدند... و خواجه رشیدالدین به سبب علم و فضل بزرگتر می زیست. روزی بر سر جمع خواجه سعدالدین او را ناسزا گفت. خواجه رشیدالدین بعد از آن خود را کشیده می داشت و مدت چند ماه در امور دیوانی مدخل نکرد تا بدان رسید که امرا و پادشاه صورت آن قضیه پرسیدند. بر خواجه سعدالدین تصرف و خیانتی چند روشن شد؛ در دهم شوال سنه احدى عشر و سبعمائه (۷۱۱) در بغداد در موضع دیوان او را به یاسا رسانیدند»^۱.

اختلاف میان سعدالدین و رشیدالدین را ابوالقاسم کاشانی در تاریخ اولجایتو به تفصیل نگاشته و حافظ ابرو نیز در مجمع التواریخ در شرح رویدادهای سال ۷۱۱ آن را از این مأخذ برگرفته و باندک تغییر عبارت آورده است. شرح کاشانی چنین است که در این سال اولجایتو ییلاق را در سلطانیه گذراند و قشلاق را در بغداد، و در این سال واقعه سعدالدین ساوجی بود و واقعه سید تاج الدین آوجی و یاران ایشان، و سبب آن بود که علیشه تبریزی مردی بود با کفایت که در ابتدای حال در جوانی به سبب دلالتی جواهر و اقمشه پیش امیرحسین گورکانی و شهزاده الجتای قربتی یافته و بدان واسطه خود را به شاه شناسانده بود، و او مردی بسیار چست و چالاک و آراسته بود. چون خواجه سعدالدین تقرّب او را به پادشاه دید خواست که او را از درگاه دور کند و کارخانه نساجی بغداد را به او سپرد و او به آنجا رفت و پارچه هایی

۱. حافظ ابرو، ص ۴۳-۴۱.

نفیس و گرانبها از کار درآورد، و چون پادشاه به بغداد رفت علিশاه سفینه‌ای بزرگ و پررونق با این پارچه‌ها و ظرایف دیگر آراست و تقدیم کرد که پادشاه را بسیار خوش آمد و علিশاه به خلاف مقصود سعدالدین تقرب بیشتر یافت و ملازم اردو شد و دولت او رو به ترقی گذاشت، و چون اردو به بیلاق سلطانیه آمد علিশاه در اینجا بازاری بسیار عالی و نیکو ساخت و عمارات دیگر بنا کرد که تا آن وقت در سلطانیه دیده نشده بود، و اولجایتو که به آبادانی این شهر علاقه خاص داشت به علিশاه هر چه بیشتر عنایت می نمود. سعدالدین که از این پیشامدها دلتنگ بود علিশاه را تحقیر می کرد و از برخاستن جلو پای او خودداری داشت به این عذر که او جای فرزندش است. اما رشیدالدین علিশاه را احترام می نمود و در بزرگداشت او می کوشید. این حال میان دو وزیر نفاقی پدید آورد. روزی علিশاه برای ایلخان در کارخانه پارچه بافی سلطانیه، مشهور به کارخانه فردوس، ضیافتی چنان باشکوه داد که هیچ وزیری نداده بود، و به پادشاه و وزرا و امرا و ملازمان پیشکشهای گرانبها داد و سه جامه نیکو به رشیدالدین هدیه کرد و پس از او پیشکشی به سعدالدین داد. این حال بر سعدالدین گران آمد و به رشیدالدین عتاب کرد که چرا او می بایست در پیشکش گرفتن مقدم باشد، و سخن در میان آنها به درازا کشید. ناسزاگویی سعدالدین مایه دشمنی میان دو وزیر شد، اما رشیدالدین ادب را در زبان نگاه داشت و این رفتار او پادشاه را پسندیده آمد و از سعدالدین رنجیده شد.

موجب دیگر شکست کار سعدالدین آن بود که لقمان نام در درگاه بر امرا پیشی گرفته و منظور نظر عنایت ایلخان شده بود. اما وزیر به او هیچ اعتنا نمی کرد و او را خوار می داشت و نزد پادشاه از وی بدگویی می کرد. ایلخان هم به سعدالدین بی توجهی می نمود و رشیدالدین را

می‌ستود. این وضع دشمنی میان دو وزیر را بیشتر کرد و گفت‌وگو میان آنها بالا گرفت. سعدالدین در حضور پادشاه با همتای خود عداوت نشان داد و سخن درشت گفت، و رشیدالدین از روی حلم و هوشمندی و عاقبت‌اندیشی به‌ستیزه برنیامد و نرمی نشان داد، اما از آن‌پس در بزرگداشت علیشاه نزد ایلخان کوشید.

سعدالدین که رشیدالدین را رنجانده و امرا و بزرگان درگاه را هم با خود دشمن ساخته بود با نخوت و غرور و حشمت‌دوستی‌ای که داشت رویه‌ای پیش گرفت که کار مردم در دیوان نمی‌گذشت. ارباب حاجت سرگردان و اصحاب دیوان ناخشنود ماندند. در این میان روزی علیشاه به‌اولجایتو گفت که خوب است که فرمان دهد تا عواید سه‌روژه خزانه را بیدرنگ حاضر کنند و از نظر او بگذرانند تا بدانند که سعدالدین و نایبان او هر روز چه اندازه از مال پادشاه می‌ربایند. به‌اشاره پادشاه مبلغ بیست تومان (۲۰۰,۰۰۰ درهم) سفید حاضر کردند و بر سطحی وسیع گسترده، و پادشاه به‌دیدن آن شگفتی فراوان نمود و گفت که روشن شد که اصحاب دیوان هر روز این مقدار مال از من می‌دزدیدند. سعدالدین این قضیه را مهمل گذاشت و بهانه کرد که بیشتر ولایات و ممالک در تیول خاتونان و تصرف امراست، تا که روزی در مجلس شراب و از سرِ مستی به‌پادشاه گفت که اگر همه ولایات و ممالک را از تیول خاتونان و امرا و بعضی معافیت‌های مالیاتی، مانند وقف و غیره که رشیدالدین دارد، آزاد کنند و به‌او بسپارند هر ساله پانصد تومان درآمد اضافه، سوای مالیات معین، به‌خزانه می‌رساند. اما چون هشیار شد دریافت که همه خواتین پادشاه و امرا و بزرگان دولت را با خود دشمن ساخته است، و در اجرای امر پادشاه که انجام تعهد را از او می‌خواست اهمال می‌نمود و

بر رنجش ایلخان می‌افزود. به‌نوشته حبیب‌السیر: «در سنهٔ احدی عشر و سبعمائه (۷۱۱) خواجه سعدالدین محمد به واسطهٔ تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی، سید تاج‌الدین ساوجی و جمعی از نواب خود را بر آن داشت که نسبت به‌خواجه رشیدالدین در مقام تقریر آمدند و مبلغ پانصد تومان از توفیر املاک ممالک قبول کردند^۱. امرا به‌این تعهد سعدالدین گواهی دادند و پادشاه مال طلب کرد، اما وزیر از ادای آن در ماند.

از بخت بد سعدالدین در همین احوال در سلطانیه میان مبارکشاه ساوی و زین‌الدین ماستری نایبان او در دیوان گفت‌وگو و نزاعی افتاد. مبارکشاه به‌زین‌الدین گفت که سند دارد که او صد تومان (۱,۰۰۰,۰۰۰ درهم) از مال پادشاه ربوده است، و زین‌الدین پاسخ داد که او نیز ثابت می‌کند که مبارکشاه دویست تومان اختلاس کرده است. با آنکه سعدالدین دستیار خود سید تاج‌الدین آوجی را فرستاده و آن دو را با هم آشتی داده و از آنها قول گرفته بود که دیگر در این باره سخنی بر زبان نیاورند، آنها نزد رشیدالدین رفتند و آنچه گذشته بود با او گفتند. رشیدالدین که می‌دانست سعدالدین و عاملان او هر ساله مبلغی کلان از عایدات خزانه را برای خود برمی‌دارند، با این مقدمه نزد ایلخان رفت و او را از ماجرا آگاه کرد.

اولجایتو که در این هنگام روانهٔ بغداد بود سخت متغیر شد و چون به‌بغداد رسید امر به‌محاکمهٔ وزرا داد، و گناه بر سعدالدین ثابت شد. سعدالدین یکی تیزرو نزد برادرش سعدالملک فرستاد که تأدیر نشده است در اران به‌امیرچوپان پناهد. اما ایام او سر آمده بود، و در روز دهم محرم سال ۷۱۱ سعدالدین را با پنج تن از خاصان و یارانش امیر

۱. خواندمیر، ص ۱۹۲:۳.

ناصرالدین یحیی، داودشاه نیکو اخلاق، کریم‌الدین، شهاب‌الدین مبارکشاه ساوی^۱ و زین‌الدین ماستری به تیغ جلاد سپردند.^۲

حمد مستوفی در تاریخ این واقعه دو بیت زیر را به نظم آورد:
عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف

رفته از تاریخ هجری سال ذال و یا الف

در محول شد به فرمان خداوند جهان

بدر عمر خواجه سعدالدین محمد منخسف^۳

پس از قتل سعدالدین، در عوض پانصد تومان (۵,۰۰۰,۰۰۰ درهم) که توفیر مالیات التزام کرده بود خانه‌های او و نوابش را مصادره کردند و املاک او جزء اینجو (خالصه) شد. اما اولجایتو در مرض موت در رمضان ۷۱۶ دو یرلیغ صادر کرد که یکی راجع به برگرداندن نیمی از اموال سعدالدین به پسران او بود.^۴

از مجموع منابع تاریخی برنمی‌آید که رشیدالدین در قضیه سعدالدین، شریک خود در وزارت، زمینه‌چینی و توطئه کرده باشد، هرچند که سخن چینان در این میانه هیزم‌کشی می‌کردند. به نوشته

۱. مؤلف آثارالوزراء در وفاداری این مبارکشاه نسبت به برکشاندن خود داستانی دلسوز نقل کرده است: «در وقتی که حکم کشتن خواجه سعدالدین فرمودند، او را نایی بود شهاب‌الدین مبارکشاه. مبارکشاه منشی تام و خط ترکی و عبارات پارسی و تازی او در جهان مشهور بود. غرض از این سخن صدق اعتقاد و ثبات وفاداری او با خواجه سعدالدین است. چون خواجه مذکور را [به‌موقف سیاست بردند] این شهاب‌الدین مبارکشاه پنجاه هزار دینار زر به جلاد داد و استغاثت کرد که مرا پیش از خواجه بکشید و سر مرا به پای خواجه اندازید، و همچنین کردند. چون خواستند که چشم او ببرند گفت حاجت نیست، و دو رکعت نماز گزارد و بیامد در پای خواجه سعدالدین بوسه داد و بگریست و شرایط تودیع به تقدیم رسانید و کار او تمام کردند» (عقلی، ص ۲۸۴).

۲. تحریر خلاصه‌شده از تاریخ اولجایتو تألیف ابوالقاسم کاشانی، منقول در حاشیه مصحح بر ذیل جامع‌التواریخ حافظ ابرو، ص ۴۳ تا ۴۷.

۳. خواندمیر، ص ۱۹۳. ۴. اقبال، ص ۳۲۴.

عقلی: «پس از چند گاه میان وزیران مخالفت شد. دوستان خواجه رشید در حضرت سلطان تقییح صورت احوال خواجه سعدالدین می نمودند و حرکات او را که مخالف طبع سلطان صادر می شد به عرض می رساندند»^۱. مؤلف تاریخ اولجایتو که دشمنی او با رشیدالدین آشکار است^۲، داستانی از توطئه عمال رشیدالدین برای بدنام کردن سعدالدین مرده پرداخته است: «بیشتر خلل کار سعدالدین از شقاوت زنش بود که شیطانیست در صورت بشر... شومی گفتار و کردار او سر سعدالدین نیکو سیرت مهذب اخلاق را به باد داد... با نجیب الدوله (یهودی اصل و از زیردستان رشیدالدین) مشورت کرد... و نجیب جهودکی مجهول حریص طامع را برانگیخت و به مواعید... که از برای تو اعمال و اشغال دیوان از خواجه رشید چنین و چنان ستانم و مرتبه تو میان اکفا و اقران عالی کنم... اگر تو را به گردن زدن بر سر پای نشانند باید که نترسی و هیچ نیندیشی که خواجه نگذارد که به تو هیچگونه رنج و آسیب برگلی رسد، و آن بیچاره را به باد غرور بفریفت... تا جهودک خطی مثل خط و املائی سعدالدین مرده به قصد جان پادشاه به جوهری نوشت... و آن کاغذ مزور به خواجه لؤلؤ رسانید و او اعلام رأی پادشاه کرد. و به ایام سابق و زمان متقاوم (متقدم!) امیر محمد، دوات دار سعدالدین، با غلام دوات دار

۱. آثار الوزراء، ص ۲۸۳.

۲. کاشانی مدعی بود که مؤلف واقعی جامع التواریخ خود اوست، و ضمن شرح وقایع سال ۷۰۶ هجری نوشته است: «دستور ایران خواجه رشیدالدین کتاب جامع التواریخ که تألیف و تصنیف این بیچاره بود، به دست جهودان مردود بر رأی پادشاه عرضه کرد و جایزه آن... بستند... و با وجود وعده به تصنیف یک درم به مؤلف و مصنف آن نداد.

رنج من بردم ولی مخدوم من آن به نام خویشتن بر دار کرد»

(تاریخ اولجایتو، به اهتمام مهین همبلی، ص ۵۴) نیز در این باره به مقاله مرحوم زریاب خوئی، «سه نکته درباره رشیدالدین فضل‌الله همدانی»، در: مجموعه خطابه‌های تحقیقی...، ص ۳۵-۱۳۴.

رشید، قتلغوقا، سابقه دوستی و معرفت و یگانگی داشت. او را به‌خانه آورد و به‌مواعید دروغ بفریفت تا گواهی دادند که جهودک این کاغذ به‌امر صاحب نوشته است به‌قصد جان پادشاه. رشید خادم جهودک را حاضر کرد تا او... اقرار کرد که این کاغذ مرا سعدالدین فرموده است نوشتن به‌حضور این جماعت و امیر محمد دوات‌دار بر آن گواهی داد. در حال جهود منحوس را صلب کردند و نجیب‌الدوله جوال‌دوزی بر زبانش فرمود گذرانیدن تا دیگر سخنی نتواند گفتن و کیفیت... تمویه ایشان عرض کردن»^۱.

ادگار بلوشه^۲ در مقدمه خود بر بخش تاریخ مغول از جامع‌التواریخ به‌استناد تاریخ اولجایتو تألیف ابوالقاسم کاشانی نوشته است که رشیدالدین برای از میان برداشتن سعدالدین با علیشه همدست شد. اما سخن کاشانی را که با رشیدالدین آشکارا دشمنی می‌ورزید نمی‌توان دور از غرض دانست، و اصولاً از نوشته او هم بر نمی‌آید که رشیدالدین آغاز دشمنی کرده باشد. مؤلف تاریخ حبیب‌السیر نوشته است: «خواجه سعدالدین محمد ساوجی تا آن زمان که نسبت به‌خواجه رشیدالدین طبیب در مقام وفاق و اتحاد بود آفتاب اقبالش از منقصت و بال و زوال محروس و مصون می‌نمود... خواجه سعدالدین محمد به‌واسطه تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی سید تاج‌الدین ساوجی و جمعی از نواب خود را بر آن داشت که نسبت به‌خواجه رشیدالدین در مقام تقریر برآمدند و مبلغ پانصد تومان از توفیر اموال ممالک قبول کردند...»^۳.

۱. کاشانی، ص ۷۸ نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس، به‌نقل از حاشیه مصحح بر ذیل جامع‌التواریخ حافظ ابرو، ص ۴۸-۴۷.

2. Ed. Blochet

۳. خواندمیر، ص ۱۹۲:۳.

در تاریخ ایران «کمبریج» (ص ۴۰۲:۵) هم آمده است که سعدالدین در مقام وزارت دشمنانی برای خود فراهم ساخت که از آنجمله رشیدالدین بود و گزارش او به ایلخان درباره تصرف اموال دیوان به وسیله سعدالدین و یارانش به قتل آنان انجامید. با این حال بویل^۱ مؤلف بخش تاریخ مغول این کتاب سقوط سعدالدین را از جهتی نیز نتیجه خودبینی و استبدادری می داند که بر اثر متمادی شدن دوره وزارت در او پیدا شده بود.

مؤلف مسامرة الاخبار... نیز به اقدام رشیدالدین علیه سعدالدین اشاره دارد و سرانجام شوم این یک را نتیجه توطئه آن دیگری می داند^۲. از مجموع این روایات برمی آید که ابتدا سعدالدین دشمنی آغاز کرد و پاره ای ناسازیه ها که ناگزیر میان دو وزیر در کار دیوان پدید می آمده است، همراه با رقابتها و فرصت طلبیهای اطرافیان، موجب تشدید اختلاف میان آن دو شد، و در این میان ایلخان که مدتی بود در کار سعدالدین فرصتی می جست چون گناه تصرف در مال دیوان بر او ثابت شد به قتل وی فرمان داد.

شرکت علیشاه در وزارت با رشیدالدین فضل الله

چون سعدالدین به یاسا رسید اولجایتو پس از مشورت با امرای مغول به جای او تاج الدین علیشاه را که به واسطه زیرکی و نکته دانی خود مورد توجه ایلخان واقع شده و نیز در این زمان در سایه حمایت رشیدالدین فضل الله بود با او در وزارت شرکت داد (۷۱۱ هـ). به نوشته منتخب التواریخ: «خواجه علیشاه چیلان را در وزارت مدخل

1. Boyle

۲. کریم الاقسرائی، ص ۳۱۴.

دادند مشروط بر آنکه از رأی و تدبیر و استصواب خواجه رشیدالدین تجاوز نکند و زمام اختیار کلی و جزوی در کف کفایت خواجه رشیدالدین باشد^۱. حافظ ابرو هم نوشته است: «خواجه رشیدالدین بزرگتر بود. پادشاه فرمود که خواجه علیشاه از صواب دید خواجه رشیدالدین تجاوز نکند، فاما در اسم وزارت شریک باشند؛ به اتفاق صدرنشین مسند وزارت گشتند و زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط امور و مصالح به کف کفایت ایشان باز گذاشت»^۲.

علیشاه نمونه‌ای از بسیاری از رجال تاریخ ایران است، که با همهٔ بیماری‌گی و عاری بودن از سرمایهٔ فضل و علم و ادب به واسطهٔ زیرکی و مردم‌شناسی و عاقبت‌اندیشی و در دست داشتن نبض شاه و امیران و بزرگان دولت، و سرانجام با فضیلت‌نمایی و تظاهر و حيله و تردستی در شطرنج سیاست منصب عالی یافت و دیرزمانی، تا هنگام مرگ خود، بر اریکهٔ دولت و قدرت ماند و معزز و محترم زیست. نیز او یگانه وزیری بود در دستگاه حکومت ایلخانان که به مرگ طبیعی مُرد و رشتهٔ حیاتش به کین و غضب پادشاه و به تیغ جلاد نگسست. به سخن مؤلف ذیل جامع: «در اوایل شهرور اربع عشرین و سبع مائه (۷۲۴هـ.) به رحمت حق پیوست، و در عهد دولت مغول که در ایران زمین سلطنت کرده‌اند از ابتدا تا آن روز هیچ‌کس که منصب وزارت یافته است به مرگ خود نمرده بود»^۳. او راه تقرّب جویی را خوب می‌دانست، و با بی‌اعتنا نشان دادن خود به مال دنیا و پیشکش کردن جواهر و نقدینه و ظرایف و طرایف دل پادشاه را به دست می‌آورد. به گفتهٔ حافظ ابرو: «علیشاه در علم دفتر و سیاق شروعی

۱. معینی، ص ۱۴۱.

۲. ذیل جامع، ص ۴۸-۴۶.

۳. حافظ ابرو، ص ۱۱۵.

نداشت، فاما مردی معامله‌دان بود؛ کدخدایی در خانه پادشاه را بغایت نیک می‌دانست»^۱. او گرد ثروت‌اندوزی نگشت، یا چنین نشان می‌داد، و آنچه را به دست می‌آورد تقدیم ایلخان می‌کرد. از آن میان بود «کوشکی خُلدآیین بر پیشگاه قلعه سلطانیه... در و دیوار آن از زر طلی، مرصع به لآلی و جواهر گوناگون؛ جدار و فرش آن جمله از یاقوت و فیروزه و لعل و زبرجد و بیجاده کرده و از غایت خوشی و خرّمی نام آن بهشت نهاده»^۲.

علیشاه پس از وزارت یافتنش، در موسم بهار «پادشاه و نوینان و ایساقان (امیران و ندیمان ایلخان) را در دارالسلام بغداد طوی (ضیافت) داد و در آن جشن کُله مرصع به جواهر نفیسه که چهارده رطل وزن داشت و افسری مکمل که قطعه لعل بیست و چهار مثقالی در آن تعبیه کرده بودند و نه غلام سیم‌اندام گل‌عذار با کمرهای زرنگار و نه اسب عربی نژاد که زین و لجام آن‌ها زرین بود پیشکش گردانید و به عین عنایت ملحوظ گشته هر دو وزیر صاحب تدبیر به موافقت یکدیگر به تمشیت مهمام رعیت و لشکر مشغول شدند»^۳.

علیشاه جامه فاخر نمی‌پوشید، به دینداری تظاهر می‌کرد و مقرری خود را که از دیوان می‌گرفت به نیازمندان می‌داد: «هرگز از جامه کرباسی پوشیدن و در زهد و صلاح کوشیدن تجاوز نمی‌کرد. هیچ‌گاه باده نمی‌آشامید و در دیانت و ورع بایزید عهد و جنید وقت بود»^۴. او در کار آبادانی و برافراشتن بناهای عالی در تبریز و سلطانیه که خوشامد اولجایتو بود سخت می‌کوشید. بازارهای عالی در سلطانیه ساخت، و کارخانه نساجی بزرگی در تبریز، به نام کارخانه فردوس، که

۱. ذیل جامع، ص ۴۶.

۲. کاشانی، ص ۱۷۸.

۳. خواندمیر، ص ۱۹۳؛ نیز به همین مطلب در تحریر تاریخ و صاف، ص ۳۰۳.

۴. کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۱۷۷.

چهار هزار نفر صنعتگر را با اهل و خانه از بغداد به آنجا کوچ داد.^۱ در راهها کاروانسراها و آب‌انبارها بنا کرد، و در تبریز مسجدی بزرگ و عالی ساخت که بقایای آن به نام مسجد علیشاه هنوز برجاست. ابن بطوطه جهانگرد مغربی که سالها بعد، در ۷۲۷ هجری و دوره ایلخانی ابوسعید، این مسجد را دیده آن را چنین وصف کرده است:

رسیدیم به مسجد جامعی که وزیر علی‌شاه معروف به جیلان آن را ساخته است، و در بیرون آن از دست راست رو به قبله مدرسه‌ای و از دست چپ خانقاهی وجود دارد. صحن مسجد با سنگهای مرمر فرش گردیده و دیوارها به وسیله کاشی... پوشیده شده و جوی آبی از وسط آن می‌گذرد و انواع درختان و تاک و یاسمن در آن به عمل آورده‌اند. هر روز بعد از نماز عصر در صحن این مسجد سوره‌های یسن و فتح و عمّ را قرائت می‌کنند و مردم شهر برای شرکت در این مراسم در آنجا گرد می‌آیند.^۲

مؤلف مسامرة الاخبار در وصف این مسجد گوید: «غیر از مسجد جامع دمشق، مثل آن در جهان در هیچ اقلیمی نشان نمی‌دهد و نظیر ندارد».^۳

حمد مستوفی در وصف این مسجد نوشته است: «وزیر، خواجه تاج‌الدین علیشاه جیلانی در تبریز در خارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش دویست و پنجاه گز در دویست گز و در او صفه‌ای بزرگ، از ایوان کسری به مداین بزرگتر؛ اما چون در عمارتش تعجیل کردند فرود آمد، و در آن مسجد انواع تکلفات به تقدیم رسانیده‌اند و سنگ مرمر بی‌قیاس در او به کار برده، و شرح آن را زمان باید».^۴

۱. تحریر تاریخ و صاف، ص ۳۰۳.

۲. سفرنامه، ص ۲۸۴.

۳. آفرایی، ص ۳۱۵.

۴. نزهة القلوب، ص ۸۷.

بروز اختلاف میان رشیدالدین فضل‌الله و تاج‌الدین علিশاه

در سال ۷۱۱ هجری که اولجایتو، پس از قتل سعدالدین و به‌جای او، تاج‌الدین علিশاه را با رشیدالدین فضل‌الله در وزارت شرکت داد قرار شد که علিশاه تابع تدبیر و صوابدید رشیدالدین باشد. بر این قرار تا چندی تدبیر کارها با رشیدالدین بود اما مهر و نشان وزارت (برای تسجیل اسناد و حواله و ایصال دخل خزانه و مکاتبات دیوانی) را علিশاه در اختیار داشت، تا که در سال ۷۱۴ میان این دو وزیر اختلاف پیدا شد زیرا که در آخر عهد اولجایتو، علিশاه به‌ایلخان بسیار نزدیک شده بود و کارهای مهم را گاه بی‌مشورت رشیدالدین انجام می‌داد. به‌نوشته ذیل جامع: «خواجه رشیدالدین تحمل این معنی نمی‌کرد و خود را بسیار از او زیادت می‌دانست. مباحثه ایشان پیش پادشاه رسید. رشید عرضه داشت که اگر صاحب دیوانی و وزارت از آن من است، او را به‌سخن من باید بود نه مرا پی‌روی او باید کرد، و اگر از آن اوست منصب من چیست... و اگر هر دو شریکیم بازخواست امور از من به‌تنها چراست»^۱.

رشیدالدین خواست که یا همه کارها را تاج‌الدین بر عهده گیرد و تنها جوابگو باشد، یا آنکه او در امور دیوانی مداخل نداشته باشد و همه کارها را رشیدالدین ضبط کند، یا که ممالک را به‌دو بخش کنند و هر نیمه را یکی از آنها بر عهده گیرد تا بعد از آن کار و کفایت هر یک از آن دو روشن باشد. اولجایتو گفت که «شما هر دو خدمتگار شایسته‌اید. خواجه رشید مردی دانا و پیر و عالم و هنرمند است و خواجه علিশاه جوانی کاردان، و کرک یراق (کسر گذاشتن مقرری دیوانیان برای کمک به‌لشکر) را نیکو داند و هر چه ما را در بایست است اکثر

۱. حافظ ابرو، ص ۶۶-۶۵.

ناخواسته پیش ما مهیا می‌دارد»^۱، و قرار داد که هر دو به اتفاق یکدیگر به مهمات دیوانی برسند.

در این احوال پیشامدهایی موجب شد که اختلاف میان دو وزیر بالا گیرد. چنانکه مؤلف تاریخ اولجایتو آورده است، در این میان فرستادگان شهزاده ابوسعید، فرزند ایلخان، که برای جنگ با مهاجمان در خراسان بود پی در پی به طلب وجوه برای لشکر می‌رسیدند و پادشاه از وزرا بازخواست مال می‌کرد. رشیدالدین می‌گفت که در همه ممالک و ولایات براتی از او یا کسانش در دست کسی نیست، و تاج‌الدین می‌گفت که جز جامه‌ای کرباسین و مرکوبی عاریتی از مال دنیا ندارد و چون به مشارکت وزارت می‌کنند چرا بازخواست مال از او تنها می‌شود؛ و هر کدام دیگری و نواب او را به بردن مال دیوان و ثروت اندوختن از دخل خزانه متهم کرد، تا که پادشاه به ناچار ممالک را میان وزرا قسمت کرد: از آب میانه و عراق عجم و فارس و کرمان و شبانکاره و ولایات لرنشین تا سرحد خراسان را به رشیدالدین سپرد و تبریز و عراق عرب و دیاربکر و اران و روم را به تاج‌الدین علیشاه تفویض کرد. اما علیشاه از ایلخان درخواست که ایشان را در اداره کل ممالک شریک سازد. پس از آن، هر دو قسم یکی شد و به نیابت رشیدالدین علاءالدین محمد پسر عمادالدین مستوفی خراسان و به نیابت علیشاه عزالدین قوه‌دی به استیفا معین شدند. رشیدالدین فضل‌الله در فصل زمستان که اردو در قشلاق اران بود به علت بیماری نقرس و درد پا چهار ماه خانه‌نشین شد، و در این مدت ابوسعید از خراسان پی در پی پیک و پیام می‌فرستاد و مطالبه خرج لشکر می‌کرد و علیشاه پاسخ می‌داد که خزانه از وجه تهی و اموال دیوانی همه نزد رشیدالدین است.

۱. همان جا.

اولجایتو امیرچوپان را مأمور تحقیق وضع کرد و او نایبان وزرا را به محاکمه آورد و معلوم شد که آنها اموال دیوانی را حیف و میل کرده و به پرداخت سیصد تومان (۳,۰۰۰,۰۰۰ درهم) محکومند. عاملان دیوان که بیمناک و هراسان شده بودند از علیشاه خواستند که ناقض این حکم را از ایلخان بگیرد، و او شبانه نزد اولجایتو رفت و گریست و گفت که مأموران دیوان اختلاس نکرده‌اند و آن اموال همه به دست او رسیده و مصرف شده است، و چندان زاری و التماس کرد که اولجایتو حکم داد که قضیه را تعقیب نکنند و بامداد به امیر ایرینجین گفت که بیچاره علیشاه حساب و کتاب نمی‌داند و این مالها همه را رسانیده اما فراموش کرده بوده است. امیر ایرینجین که از این جریان در نهان برآشفته بود به امیرچوپان شکایت بُرد و گفت دریغا دستگاه هولآگو و اباقاخان که اگر کسی می‌خواست سخنی با ایلخان بگوید می‌بایست پیشتر با همهٔ امرا مشورت کند، و اکنون کار به جایی رسیده است که مردی تازیک (غیر مغول و ایرانی) نیم شبان با پادشاه خلوت می‌کند و رأی او را ضایع و عاطل می‌سازد. امیرچوپان از این قضیه در خشم شد، اما علیشاه با دادن رشوه و هدیه امیر را ساکت کرد.

اندکی که گذشت علیشاه باز آغاز دشمنی کرد و بهانه آورد و به اولجایتو گفت که رشیدالدین تمارض کرده و در خانه نشسته است اما از هیچ حيله و کوششی برای برانداختن من کوتاهی ندارد و می‌خواهد با من همان کند که با سعدالدین کرد، و اگر ایلخان اجازه دهد من او و فرزندانش را به پای بازخواست و حساب بیاورم و بقایای گذشته (اضافه مالیات سالهای پیش) را از ایشان مطالبه کنم. اولجایتو رضا داد و علیشاه در پسران رشیدالدین پیچید، و نخست جلال‌الدین پسر بزرگتر او را گفت که از شهر شوشتر که مال مواجب اولجای سلطان دختر غازان‌خان است مبلغ سیصد تومان بر تو

نوشته‌اند و باید پرداخت کنی. جلال‌الدین نوشته داد که اگر دیناری از این مال بر عهده او ثابت شود گناهکار باشد. علیشاه چون نتوانست از این رهگذر تقصیری بر رشیدالدین و کسانش ثابت کند، سخنی تازه پیش آورد و به ایلخان القا کرد که «از مال مستدرکات عالم ربعی رشید می‌برد، به چند وجه: از حق تقریر که وجوه نقد رایج آن است و از مال اوقاف غازانی و از مال شهر یزد چندین و از مال خواتین چندین و از انعام پادشاه جایزه جامع التواریخ هشت تومان هر سال و از بغداد و تبریز که قسم من است ثلثی از مستدرکات و محصولات آنجا به رشید عاید می‌شود به غیر رشوت و خدمتی که روز به روز از عمال و رعایا می‌گیرد بی حصر و حد چنانکه از نواب او مجهولی بی‌مایه و هنر... اکنون دویست غلام ترک و مغول دارد هر یک با یک تومان مال و بیشتر و به مکسب می‌دهند و املاک و اسباب مثل آن... این همه مال پادشاه است که او می‌رباید»^۱.

علیشاه با این زمینه‌چینی و تهمتها نظر ایلخان را از رشیدالدین برگرداند و خود را مقرب‌تر ساخت، و رشیدالدین که در خطر افتاده بود با دوستی و پادرمیانی بعضی از امرا موقه به سلامت جست و اولجایتو امر داد که دو وزیر با یکدیگر بسازند و امور مملکتی را همچنان به مشارکت بگذرانند^۲.

عزل و قتل رشیدالدین (جمادی الاول ۷۱۸ هـ.)

پس از درگذشت اولجایتو (۷۱۶ هـ.) امرای مغول ابوسعید فرزندش را که در این هنگام دوازده سال داشت و در خراسان بود به شتاب روانه تبریز کردند تا به حکم و وصیت پدر به پادشاهی بنشیند. رشیدالدین

۱. کاشانی، تاریخ اولجایتو، به نقل از حاشیه بر ذیل جامع، ص ۶۹-۶۸.

۲. حافظ ابرو، ص ۶۹-۶۵؛ خواندمیر، ص ۳۰۰-۱۹۹؛ و اقبال، ص ۲۴-۳۲۲.

فضل‌الله فرزند خود غیاث‌الدین را به استقبال ایلخان تازه فرستاد و به سابقه کدورتی که با یکی از امرای ابوسعید به‌نام امیر سونج داشت خواست تا خود را به رقیب او امیرچوپان نزدیک کند و در این راه با علیشاه و امرای طرفدارِ چوپان همراه شد و سرانجام هم به تدبیر و تلاش ایشان بود که چوپان در مقام امیرالامرای برقرار ماند.^۱ نیز، در نتیجه حمایت این امیر رشیدالدین و علیشاه هر دو در مقام وزارت برجای ماندند، اما عمده کارها در اختیار علیشاه افتاد که در مخالفت با رشیدالدین استوار و از حمایت امیرچوپان از او بیمناک بود زیرا که این امیر در کارها اختیار مطلق داشت. رشیدالدین که در این زمان سالخورده و از کارهای دیوانی آزرده و دلسرد شده بود، جز این نمی‌خواست که از شر دشمنان آسوده بماند و بقیه عمر را فارغ از دغدغه بگذراند.

امیرچوپان به تدریج قدرت بسیار پیدا کرده و بر رأی سلطان مسلط بود و دوستی او با رشیدالدین فضل‌الله مؤکد، و علیشاه از این وضع بیمناک و پیوسته در اندیشه آن بود که توطئه‌ای کند و رشیدالدین را از نظر بیندازد، و میسر نمی‌شد. رقابت دو وزیر امور دیوانی را مختل و کار را بر دیوانیان مشکل کرده بود، و هر یک از اصحاب دیوان که نزدیکی از وزرا آمد و شد می‌کرد یا خدمتی می‌نمود دیگری می‌رنجید، و همه از این وضع در زحمت بودند. روزی سه تن از عاملان دیوان به‌نام ضیاءالملک عزالدین فرهدی و علاءالدین هندو و علاءالدین محمد پیش رشیدالدین آمدند و گفتند که اجازه دهد تا تصرف در اموال و خیانت علیشاه را فاش کنند. رشیدالدین پس از تأمل بسیار پاسخ داد که علیشاه مردی بزرگ است و متهم

۱. اقبال، ص ۳۲۶.

ساختن وی روانیست، و من او را به جلب رضای شما توصیه خواهم کرد. آن سه از پیش رشیدالدین بازگشتند و با یکدیگر گفتند که او در توطئه همراه نمی‌شود و اکنون هم اگر اسباب‌چینی آنها را فاش کند همه در خطر می‌افتند، پس بهتر است که با رقیب او بسازند، و با علیشاه متفق شدند و او نایبان امرا را به رشوه بسیار فریفت تا مزاج امیران مغول را بر رشیدالدین بیاشوبند. از آن میان ابوبکر آقا که کلانتر یا سرگروه نوکران امیرچوپان بود به دشمنی رشیدالدین کمر بست و پیوسته نزد امیرچوپان از او شکایت می‌کرد.

تلاش و تحریک بدخواهان و بدگویان که علیشاه آنها را به زور زر بر ضد رشیدالدین با خود همراه ساخته بود سرانجام کار خود را کرد و او در رجب سال ۷۱۷ از وزارت عزل شد و از سلطانیه به تبریز رفت. امیر سونج که از امرای معتبر اردو بود با وجود سابقه کدورت با رشیدالدین به عزل او راضی نبود، اما در این تاریخ بیمار و بستری بود و گفت که همانکه بهبود یابد و باز به کارها پردازد او را به منصب وزارت بر خواهد گرداند. اما این امیر که در زمستان آن سال همراه اردوی سلطان برای قشلاق به بغداد رفت در ماه ذیقعه این سال در آنجا درگذشت.

عقیلی داستان وزارت و عزل رشیدالدین را چنین به شرح آورده است: «پادشاه غازان وزارت به خواجه رشیدالدین تفویض کرد و مدت بیست سال بدان امر قیام نمود و چون سلطان محمد خدابنده بر سریر جهانبانی نشست وزارت بدو تفویض گردانید و منزلت او به درجات اصحاب حکم رسانید. چون سلطان محمد خدابنده درگذشت و زمان سلطنت سلطان ابوسعید بهادرخان رسید میان او (علیشاه) و خواجه رشید مخالفت افتاد و اصحاب دیوان خواستند که طرف خواجه باشند راضی نشد و از وزارت استعفا جست و پادشاه اجابت کرد و سه ماه بر سر روضه سلطان محمد خدابنده مقیم گشت و

وزارت بر خواجه علیشاه مقرر شد.^۱ مؤلف مجمع‌الانساب هم نوشته است: «شنیدم که آن مرد پیش‌بین چون در اوایل جلوس مبارک پادشاهزاده را مشاهده کرد و کارها را از لونی دیگر دید، به حضرت آمد و از نیابت و شغل سلطانی استعفا کرد. پادشاه او را اجازت داد. دوسه ماهی بر سر روضه سلطان اولجایتو محمد مقیم شد».^۲

در بهار که اردوی ایلخان از بغداد روانه سلطانیه شد، امیرچوپان در آذربایجان به شکار پرداخت و چون به نزدیک تبریز رسید رشیدالدین فضل‌الله را پیش خود خواست و او که تمایلی به بازگشتن به کار نداشت پیغام داد که «عمری گذرانیده‌ام و آنچه مرا در وزارت دست داد هیچ وزیری را دست نداده است و حالیا فرزندان آمده‌اند و هر یک منصبی و جاهی دارند، و خواجه را در آن وقت سیزده پسر بود، و اکنون عزیمت آن است که دوسه روزی که از عمر باقی است به تدارک مافات مشغول باشم».^۳ امیرچوپان عذر او را نپذیرفت و گفت که وجود تو در درگاه مانند نمک در طعام لازم است، و بی‌رای و تدبیرت کارهای دیوان نمی‌گذرد، و خواهش و اصرار فراوان کرد که او نزد ایلخان آید و منصب وزارت را باز بپذیرد، و افزود که به پادشاه خواهد گفت که «مهمّات دیوانی چنانکه به دست او برمی‌آید به دست هیچ‌کس بر نمی‌آید، تا او از میان کار بیرون رفته است دیوان را رونقی نمانده است»^۴، و خواست که رشیدالدین در اردو بماند تا او فرمان نصب مجدّد وی را از ایلخان بگیرد.

علیشاه و یاران او در دیوان چون از آنچه می‌گذشت آگاهی یافتند سخت نگران شدند و به چاره کار برآمدند. آنها این بار به قتل رشیدالدین کمر بستند و باز نوکران امرا را به زر خریدند و شایع ساختند که رشیدالدین اولجایتو را به قصد شربتی داده و ایلخان از آن

۱. آثارالوزراء، ص ۲۸۵.

۲. شبانکاره‌ای، ص ۲۷۹.

۳. حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۷۸.

۴. همان جا.

شریت هلاک شده بود، و گفتند که ابراهیم فرزند رشیدالدین که شربتدار اولجایتو بود به تعلیم پدر آن شربت را برد و به اولجایتو خوراند؛ و این قضیه را به پادشاه رساندند. به نوشته ذیل جامع «این حکایت زنبوری در پیش پادشاه عرضه داشت... توقناق و دلقندی برین صورت گواهی دادند»^۱، و به روایت خواندمیر^۲ «ابوبکر آقا را که نفس ناطقه امیرچوپان بود به ایثار درم و دینار بفریفتند... و امیرچوپان این حدیث را به عرض سلطان ابوسعید رسانیده دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند اداء شهادت نمودند»^۳.

۱. حافظ ابرو، ص ۷۹-۷۸.

۲. خواندمیر، ص ۲۰۱.

۳. بلوکه در مقدمه خود بر تاریخ مغول از یک نویسنده عرب معاصر این واقعه که ذیلی بر کتاب ابن خلکان نوشته (نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس، ش ۲۰۶۱، برگ ۸۳) شرحی نقل کرده که مصحح ذیلی جامع آن متن عربی را در حاشیه این کتاب (ص ۷۹) آورده و فارسی آن چنین است:

«رشیدالدوله ابوالفضل... نخست طبیب بود و وزیر قازان و خربنده، او را متهم ساختند که خربنده را زهر داده است، پس پیک فرستادند و او را به سلطانیه خواستند، و چون پیش امیرچوپانش آوردند به او گفتند که پادشاه را تو کشتی. گفت: چگونه می توانستم چنین کنم حال آنکه من مردی یهودی و عطاری طبیب بودم و میان مردم قدرتی نداشتم، اما در زمان او (خدابنده) و در عهد برادرش (غازان) متصرف امور مملکت و دارایی آن شدم و چیزی بی اجازه من خرج نمی شد، و در عهد آنها اموال و جواهر و املاک بی حصر و شمار یافتم. پس جلال بن حران طبیب خداینده را خواستند و درباره کیفیت مرگ خداینده از او پرسیدند... و گفت که پادشاه به هیضه شدید یعنی اسهال همراه با استفراغ دچار شد و حدود سیصد بار بیرون رفت و بسیار قی می کرد... پزشکان نزد رشید گرد آمدند و برین اتفاق کردند که داروهای قابض معده به او بدهند، اما رشید گفت که او امتلاء معده دارد و محتاج به استفراغ است، و ما به تجویز او ناچار داروی مسهل به وی (خداینده) دادیم، پس حدود هفتاد بار دیگر بیرون رفت و بمرد. رشیدالدین گفته او را تصدیق کرد. آنگاه به رشیدالدین گفتند که تو او را کشته ای و امر به قتلش شد...» میرزا محمد صادق بن صالح آرادانی همدانی در کتاب شاهد صادق که حدود سال ۱۰۵۶ هجری در هندوستان تألیف کرده در حوادث سال ۷۱۸ نوشته است: «خواجه رشیدالدین طبیب به فرمان امیرچوپان به قتل رسید». (مجله یادگار، سال دوم، شماره هشتم، فروردین ۱۳۲۵، ص ۳۱).

از سوی ایلخان ابوسعید فرمان داده شد تا ایشان را به قصاص اولجایتو بکشند. «اول خواجه ابراهیم پسرش را که جوانی خوب صورت پاکیزه سیرت هنرمند بود در پیش پدر به قتل رسانیدند، و چون جلاد پیش خواجه رشید رسید که او را نیز همان شربت چشاند از وصایا این مقدار گفت که با علیشاه بگویند که بی‌گناه قصد من کردی و روزگار این کینه از تو باز خواهد گرفت؛ تفاوت این مقدار باشد که گور من کهنه بود و از آن تو نو. این بگفت و جلاد از میانش به دو نیم زد»^۱. این واقعه در جمادی‌الاولی سال ۷۱۸ در قریه خشکذر در حوالی تبریز بود. مؤلف آثارالوزراء تاریخ قتل رشیدالدین را روز ۱۷ این ماه یاد کرده و تاریخ گزیده هیجده این ماه نوشته و حافظ ابرو فقط جمادی‌الاولی آورده است.

به روایت مؤلف مجمع‌الانساب: «چون رشیدالدین را به قتلگاه آوردند در حالی که دست از جان شسته بود به بدیهه چند بیت زیر را انشا کرد که از او یادگار مانده است:

سالها خاطر مرا ز نشاط هیچ پروای قیل و قال نبود
ماه ملکم غم کسوف نداشت روز عیش مرا زوال نبود
چرخ می‌خواست تا کند خللی لیکنش قدرت و مجال نبود
حاصل الامر هر چه خواست بکرد به طریقی که در خیال نبود
و در تاریخ وفات او جلال‌الدین عتیقی از شاعران آن روزگار
ماده تاریخ «طاب ثراه» را درآورد و این بیت را سرود:
رشید ملت و دین چون برفت از عالم

نوشت منشی تاریخ او که «طاب ثراه»^۲

پس از قتل رشیدالدین و فرزند او، لشکریان و اراذل تبریز ربع

۱. حافظ ابرو، ص ۷۸.

۲. شبانکاره‌ای، ص ۲۷۹؛ نیز ← عقیلی، ص ۲۸۶.

رشیدی را غارت کردند و اموال او و خاندانش را به غارت بردند و امرا املاک رشیدالدین و فرزندانش را دیوانی ساختند و وقفهایی را که کرده بود باز بستند و به ملک دیوان درآوردند.

دشمنان رشیدالدین چنان نسبت به او کین توز بودند که پس از قتلش اعضای پیکر او را از هم جدا کردند و هر عضوی را به شهری فرستادند و مانده جسدش را در تبریز به خاک سپردند.^۱ نیز، او را به یهودی بودن متهم کردند و در گور هم راحتش نگذاشتند. سالها بعد، در عهد تیموریان، میرانشاه نوه تیمور که بر اثر سقوط از اسب حال جنون یافته بود، به بهانه اینکه رشیدالدین در اصل یهودی بوده است امر داد تا استخوانهای او را از مسجدی در ربع رشیدی تبریز از خاک بیرون آوردند و در گورستان یهود به خاک سپردند.^۲

امیر ایسن قتلغ که در خراسان بود سه روز پس از قتل رشیدالدین به اردو رسید و از شنیدن خبر واقعه سخت متأسف شد و امرا را به سختی در این حرکت زشت ملامت کرد و به ایشان از راه عتاب گفت که از قتل چنین مردی که آفتاب عمرش به لب بام رسیده و خود در آستانه مرگ بود چه فایده‌ای منظور بوده است؟

چنانکه مؤلف ذیل جامع نوشته است بیشتر کسانی که در خون رشیدالدین سعی کرده بودند در همان سال به قتل آمدند: «دلقندی (یکی از دو مغولی که به زهر نوشاندن رشیدالدین به اولجایتو گواهی داده بود) را امیرچوپان به روم فرستاد و آنجا بر دست تیمورتاش کشته شد، و ابوبکر (سرخیل نوکران امیرچوپان که نزد امیر از رشیدالدین بدگویی می‌کرد) در یاغی‌گری امرا... به قتل رسید».^۳

۱. مقریزی، ص ۱: ۱۸۹-۱۹۰؛ و عقیلی، ص ۲۸۶.

۲. کلاویخو، سفرنامه، ص ۷۱-۱۷۰.

۳. حافظ ابرو، ص ۸۰.

عزل و قتل رشیدالدین تا اندازه‌ای نتیجه سست‌رایی و دهان‌بینی امیرچوپان، که رشیدالدین به‌جایگیر شدن تسلط او در کارها کمک کرده و به‌یاریش امید داشت، بود. بدگویی اطرافیان امیرچوپان از رشیدالدین در این امیر کارگر افتاد و به‌عزل رشیدالدین انجامید. اصرار چوپان در بازگشتن رشیدالدین به‌وزارت نیز همچون فرمان قتل او بود، و هنگامی که دشمنان رشیدالدین به‌مقابله برخاستند و قصد جان او داشتند، امیر چنانکه باید از او حمایت نکرد و خون آن وزیر یگانه به‌نار و آتش ریخته شد.

امیرچوپان مردی بود مسلمان و عادل و خیراندیش، و ابنیه خیر بسیار در راه مصر و شام ساخته بود، و همواره در خدمت اولجایتو و ابوسعید با صدق و خلوص می‌کوشید و رونق سلطنت این دوایلخان تا اندازه‌ای مدیون کفایت او و پسرانش بود، اما ساده‌لوحی بر طبعش غلبه داشت و این ضعف او در جریان تهمتی که به‌رشیدالدین فضل‌الله زدند خوب نمایان شد.^۱

مدت وزارت رشیدالدین به‌نوشته بیشتر مورخان ۲۰ سال بوده است. درباره او گفته‌اند: «کمر به تدبیر مصالح مملکت بست و در انصاف و معدلت بر خاص و عام برگشاد و در وضع قوانین نیکو و محو رسوم مذموم و بذل خیرات و تشیید اساس مبرات و بنای ابواب البر و مدارس که بر علو همت صاحب‌دولتان مقبل... دلیلی واضح تواند بود، سعی به‌غایت کرد؛

چنان سازیم قانون جهان را چنان داریم ملک خسروان را»^۲ برای تفصیل احوال رشیدالدین فضل‌الله نگاه کنید به: و صاف، ص ۳۴۶ و بعد؛ منشی کرمانی، نسائم الاسحار، ص ۱۳-۱۱۱ و همان

۱. اقبال، ص ۳۳۵ و بعد.

۲. منشی کرمانی، نسائم الاسحار، ص ۱۱۳.

مؤلف، سمط‌العلی، ص ۸۵-۸۴؛ عقیلی، آثارالوزراء، ص ۸۶-۲۸۴؛
 الدرر‌الکامنه، ص ۳۳۲-۳۳۳؛ المنهل‌الصافی، ص ۲: ۵۲۰؛ نویری،
 نهایت‌الارباب، در حوادث سال ۷۱۷ هجری؛ نزّه‌العیون، ص ۲۰۵؛
 شذرات‌الذهب، ص ۴۴: ۶؛ معجم‌الاطباء، ص ۳۴؛ حافظ‌ابرو، ذیل
 جامع، ص ۴۱-۵۱ و ۷۷-۸۰؛ تذکره‌دولتشاه، ص ۴۵۵؛ اقبال، تاریخ
 مغول، ص ۲۶۵ و بعد؛ هوارث، ص ۵۸۹: ۳؛ کاترمر، مقدمه بر تاریخ
 مغول طبع خود او؛ بلوشه، مقدمه بر جامع‌التواریخ؛ بروکلمان، تاریخ
 ادبیات ایران، ص ۲۵۶: ۲ و ۲۷۳؛ و نیز منابع یادشده در ذیل مقاله
 مرحوم مجتبی مینوی: خواجه رشیدالدین وزیر، در: نقد حال، تهران،
 ۱۳۵۱، ص ۹۷-۳۸۷.

رشیدالدین فضل‌الله و یزد

رشیدالدین فضل‌الله در یزد صاحب نفوذ تام بود و املاک وسیع و کارخانه‌های متعدد داشت و در واقع این سامان را او به سرانگشت تدبیر خود اداره می‌کرد. به نوشته مؤلف منتخب‌التواریخ: «خطه یزد از ابتداء عهد غازان‌خان و سلطان محمد اولجایتو و سلطان ابوسعید... در کنف حمایت خواجه رشیدالدین و خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر مصون بود، چنانکه به‌یمن عنایت ایشان مصر جامع شد...»^۱ نیز مؤلف مجمع‌الانساب نوشته است: «چون غازان‌خان لشکر به‌شام می‌کشید، فرمان شد تا ملوک اطراف به‌لشکر روند. چون اتابک (یزد) را برگ و نوایی نبود و عُدَّت رفتن نداشت و نیز درد چشمی عظیم روی نمود، نتوانست رفت. حساد گفتند او را قطعاً سر یکدلی نیست و نخواهد بود؛ به حکم غازان او را به یاسا رسانیدند... پسرش و پسرِ پسرش را با قوم و تبع همه از یزد از عاج کردند. تا غایت در ابرقوه می‌بودند. حال ایشان معلوم نشد که به چه رسید.

۱. یمین‌الدین، ص ۳۴.

«و من بعد از حکم پادشاه جهان یزد را به صاحب مغفور خواجه رشیدالدین دادند، و یزدی که از تراکم یاغیگری اتابک و کشاکش و تغلب ایلچیان خراب شده بود به‌اندک روزگاری به‌یمن دولت و تدبیر آن پیر باشکوه چنان شد که با بلده نیشابور برابری می‌کرد، و عدلی راند که هنوز در بلاد و امصار مثل به‌عدل خواجه رشید می‌زنند. و چون مظفر یزدی مردی کافی مردانه بود، خواجه باسقاقتی (= شحنگی) آن مملکت به‌وی مفوض داشت و راه یزد و کرمان و ابرقوه و اصفهان را چنان مضبوط داشت که در بیابان... عمداً صره‌های زر می‌نهاد و یک هفته دو هفته افتاده بود، هیچ بنی آدم را یارا نبود که نیک در آن نگرستی.»^۱

یزد برای رشیدالدین شهر و ولایتی آشنا بود و به‌آنجا نظر عنایت داشت، چنانکه در یکی از مکاتیب خود که وصف پذیرایی و عطایای سلطان علاءالدین پادشاه دهلی را نسبت به‌خود کرده است می‌نویسد که «چهار قریه معتبر که سواد هر یک از دارالعباده یزد بیشتر است به‌رسم سیورغال (= عطیه) ابدی... انعام فرمود»^۲.

در این سالها و به‌دنبال وقایعی حکومت این خطه از اتابکان یزد به‌آل مظفر انتقال یافت. مؤلف روضة‌الصفاء در شرح احوال امیر مبارزالدین محمد که نامورترین حکمران خاندان مظفری است نوشته است که «هنگامی که لشکر تاتار به‌خراسان سرازیر شد حاجی خراسانی، جدِ اعلاّی امیر مبارزالدین، با سه پسر خود ابوبکر و محمد و منصور به یزد رفت. ابوبکر و محمد ملازم علاءالدوله اتابک یزد شدند... از منصور سه پسر ماند: امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر... امیر مظفر از همه کوچکتر، ولی در شجاعت از برادران بیش بود...»

۱. شبانکاره‌ای، ص ۲۱۴.

۲. سوانح، ش ۳۰، ص ۱۵۱.

پس از گیخاتو، امیر مظفر در اواخر سال ۶۹۴ به خدمت غازان خان رسید و به امارت هزاره و داشتن طبل و عَلم و پایزه و شمشیر و چماق به رسم سلاطین مغول سرافراز شد. در اواسط جمادی‌الآخره سال ۷۰۰ پسر او امیر مبارزالدین محمد به دنیا آمد. پس از غازان خان، اولجایتو نیز او را مشمول انعام و احسان خود قرار داد و او را به محافظت راههای ابرقوه و هرات و مرو دشت و اردستان و حکومت میبد منصوب کرد. هنگامی که اولجایتو سلطان به گیلان لشکرکشی کرد امیر مظفر ملازم او بود. در سال ۷۰۹ به یزد رفت... امیر مظفر در سال ۷۱۳ وفات یافت... امیر مظفر یک پسر داشت به نام امیر مبارزالدین محمد که نخستین پادشاه سلسله آل مظفر است.

«پس از وفات امیر مظفر، خواجه رشیدالدین وزیر به درخواست عده‌ای دستور داد تا املاک او را ضبط کردند و امیر مبارزالدین محمد مظفر و امیر بدرالدین ابوبکر روی به درگاه اولجایتو نهادند. اولجایتو املاک پدر را با ایالت میبد و حفظ راهها به امیر محمد مظفر واگذار کرد و او چهار سال به این کار قیام کرد تا اولجایتو سلطان درگذشت. چون سلطان ابوسعید بهادر به سلطنت رسید امیر محمد مظفر اجازه گرفت و به میبد رفت و به حکومت آنجا و محافظت راهها قیام کرد. در این هنگام امیر کیخسرو پسر محمود شاه اینجو به یزد رفت و با اتابک یزد حاجی شاه طرح دوستی ریخت. کیخسرو شنید که امیر مظفر در میبد اسبی خوب در طویله دارد، و به طمع آن اسب روی به میبد نهاد. امیر محمد مظفر شرط مهماندوستی به جای آورد و آن اسب را تقدیم کیخسرو کرد. از اینجا میان او و کیخسرو دوستی پیدا شد. در این هنگام میان نایب کیخسرو و اتابک حاجی شاه نزاعی در گرفت که سبب قتل نایب کیخسرو شد... کیخسرو خواست تا به یاری محمد

مظفر از اتابک انتقام بگیرد. محمد مظفر مصلحت چنان دید که در این باب از سلطان ابوسعید اجازه بگیرند. چون اجازه سلطان را در دفع اتابک یزد گرفتند هر دو روی به یزد نهادند، و در وسط بازار یزد جنگی بزرگ در گرفت که به شکست اتابک یزد منتهی شد... در سال ۷۲۹ امیر مبارزالدین محمد پس از شکست اتابک یزد عازم اردوی سلطان ابوسعید شد و به سعی خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی مقامی ارجمند یافت و حکومت یزد به او تفویض شد.^۱ در همین مأخذ در شرح اوضاع ایران پس از ارپاخان (که چند ماهی در سال ۷۳۶ ایلخانی کرد) آمده است که در آن سالها امیر مبارزالدین محمد مظفر همچنان حاکم یزد بود.^۲

مؤلف تاریخ آل مظفر نیز درباره رابطه رشیدالدین با این خاندان آورده است: «... چون اولجایتو سلطان متوجه گیلان شد، یک لحظه رخصت نمی داد که امیر مظفر از او جدا شود و در این مدت خواجه رشیدالدین وزیر از امیر مظفر رنجشی داشت. سید جلال‌الدین کاشی که نایب وزیر بود، سعی کرد و آن را به اصلاح آورد، و در سنه سبع و سبع مائه (۷۰۷ هـ.) به نوازش پادشاهانه مخصوص شده متوجه یزد شد و از آنجا عزیمت شیراز کرد و امیر مبارزالدین محمد مصاحب پدر بود»^۳.

رشیدالدین قصد داشته است دختر علاءالدین اتابک یزد را عروس خود کند. او در نامه‌ای به مجدالدین اسماعیل فالی که در آن از این روحانی خواسته است که برای وصلت دادن چند تن از فرزندان او به تبریز بیاید، نوشته است که می‌خواهد چند پسر خود را داماد کند

۱. میرخواند، تحریر روضة الصفا، ص ۴: ۳۶-۷۳۴.

۲. ص ۹۷۷. ۳. محمود کتبی، تاریخ آل مظفر، ص ۳۲.

و از آن میان «فرزند عبداللطیف... [را] ترکان خاتون دختر ملک علاءالدین اتابک یزد که از نژاد اتابکان شیراز است»^۱.

سفارشهایی که رشیدالدین برای تهیه مایحتاج خود و دستگاهش یا نذورات و عطایا از محصولات یزد داده گواه بر این است که در آنجا املاک و کارخانه‌های خاص نیز داشته است. در مکتوبی که به مجدالدین پسر خود از روم نوشته برای تهیه اسباب زمستانی خود، از او خواسته است که از یزد اقلام زیر را بفرستد:

انار ۳ هزار من

هندوانه به عهده خواجه مجدالدین ۳۰ خروار

زردآلو از باغات خاصه یزد ۳۰۰ من

ملبوس ساخته یزدی: ۵۰ ذرع بافته ابریشمین، ۱۰۰ هزار ذرع

والا-د (؟)، ابیاریه و شمسیه و عین البقر ۱۰۰۰ توپ،

خودزنگ ۱۰۰۰ قطعه، و سایر اقمشه ۱۰۰۰ توپ^۲

نیز در مکتوب در باب محمودبن الیاس که او را متولی و سرپرست بیمارستان دروازه سلم شیراز ساخته بود سفارش کرده است که برای او لوازم گوناگون و از جمله «یک دست جامه از هر قماش که بخواهد حواله اوقاف بلده یزد» بفرستند^۳.

۱. سوانح، ش ۲۴، ص ۱۱۹.

۲. همان، ش ۳۵، ص ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۱ و ۱۸۳.

۳. همان، ش ۴۲، ص ۲۳۴.

دارایی و درآمد رشیدالدین فضل الله

املاک و اموال رشیدالدین

رشیدالدین فضل الله در طول خدمت دیوانی و در سالهای وزارت خود ملک و مال فراوان جمع آورد که به گفته خود فواید آن را همه برای دستگاه عظیم وزارت خویش و در راه آبادانی ولایات و نواحی مملکت و نیز ایجاد و اداره بنیادهای خیر و مساجد و خانقاهها و بذل و احسان و اعطای مرسوم و مقرری به علما و زهاد و دیگر صاحبان فضل یا حاجتمندان خرج می کرد. او در مکاتیب خود از املاک فراوانی که در بیشتر ولایات ایران و حتی دیگر ممالک مانند توران و شام و یمن و هند فراهم آورده بود، یاد می کند.

رشیدالدین در یکی از نامه هایش که به صدرالدین محمد تُرکه روحانی مورد احترام خود در حال ابتلا به بیماری سخت نوشته و در حکم وصیتنامه ای است^۱، املاک و دارایی خود را چنین صورت داده است:

اول- زمین مزروع، بر روی هم ۱۲۵۵۰ فدان. اگر هر فدان را (که

۱. سوانح، ش ۳۷.

قطعه زمینی بود که در یک فصل و به وسیله یک جفت گاو نر شخم و کشت می شد^۱، یا، به اصطلاح امروز، «جفتِ گاو» معادل هفت هکتار حساب کنیم، او در حدود ۸۷۸۵۰ هکتار زمین مزروع داشته که در نواحی مختلف مملکت به شرح زیر پراکنده بوده است:

- ۱- عراق عرب ۳۲۰۰ فدان
- ۲- ولایت روم (آسیای صغیر) ۱۵۹۰ فدان
- ۳- ولایت شهرزور ۳۰۰ فدان
- ۴- ولایت دیاربکر و دیار ربیعہ ۵۰۰ فدان
- ۵- گرجستان و وان و وسطان و آونیک و بدلیس و اخلاط و سعرت و حصن کیفا و ارزن و غیره ۳۰۰ فدان
- ۶- عراق عجم (از سلطانیہ تا پل زره شامل همدان، قزوین و ولایت شرا و فراهان و تمام بلوکات اصفهان) ۱۰۰۰ فدان
- ۷- ولایات قم و کاشان و ساوه و ری و دماوند و جرجان و آوه و دامغان و سمنان و خوار و بسطام و لردکان و گندمان و سمیرم ۹۴۰ فدان
- ۸- آذربایجان ۱۰۴۰ فدان
- ۹- ولایات بوانات و هرات و مروست و سرجهان ۲۰۰ فدان
- ۱۰- یزد و طبس و جندق ۵۰ فدان
- ۱۱- ولایات ابرقوه و اقلید و سرمق و سردسیر شیراز ۱۰۰ فدان
- ۱۲- ولایات شیراز (غیر از سرمق و اقلید) و ولایات شبانکاره ۶۰۰ فدان
- ۱۳- کرمان ۵۰۰ فدان
- ۱۴- خوزستان ۵۰ فدان
- ۱۵- خراسان ۱۰۰۰ فدان
- ۱۶- سجستان و غزنی و کابل و زابل و قندهار و لاهورا (لاهور) ۴۰۰ فدان

۱. حسینقلی ستوده؛ عواید و درآمدهای خواجه رشیدالدین فضل‌الله، در: خطابه‌های تحقیقی، ...، ص ۴۲-۱۴۱.

- ۱۷- ولایات اوغان ۱۰۰ فدان
 ۱۸- جبل جیلویه و زیتان و رامز (رامهرمز) و دورق ۲۰۰ فدان
 ۱۹- ولایات قازاداسی و ولایات جیمجال و کلان و کلین؟ ۵۰۰ فدان^۱

جز اینها، او از املاک مزروع خود در توران و شام و یمن و سند و هند یاد کرده که بعضی را خریده و بعضی سیورغال یا عطیه پادشاهان آن نواحی بوده و بیشتر این املاک را وقف خانقاهها و زیارتگاههای آن حدود کرده بوده است.^۲

دوم- بساتین مکروم و مشجر او واقع در ولایات از حد شمار بیرون بوده که حاصل آن را بیشتر وقف ارباب استحقاق و مصارف بنیادهای خیر کرده بوده است.^۳

سوم- نخیلات، که در ممالک خریده و غرس کرده بوده است ۳۹۰۰ اصله

چهارم- گله‌های اسب از مادیان و غیره که در روم و دیاربکر و تبریز و شیراز و کرمان به دست کدخدایان احشام سپرده بود سی هزار رأس^۴.
 پنجم- شتر، که به دست اعراب خفاجه و ربیعه و غزه و خلج سپرده بوده است ده هزار.

ششم- گله‌های گوسفند که در روم و بغداد و دیاربکر و شیراز و تبریز و اصفهان و مازندران و خراسان و لرستان و دیگر ممالک به دست کدخدایان احشام سپرده و وقف کرده بوده است بر ربع رشیدی پانصد گله (هر گله‌ای پانصد رأس)

هفتم- گاو ماده ۱۰ هزار رأس

هشتم- گاو نر ۱۰۰۰ رأس، وقف بر ربع رشیدی

۲. سوانح، ص ۲۱۱.

۴. همانجا.

۱. همانجا.

۳. همانجا، ص ۲۱۲.

نهم- درازگوش ۱۰۰۰ رأس
دهم- اسبان خاصه ۱۰۰۰ رأس
یازدهم- استر ۲۵۰ قطار

دوازدهم- مرغ و غاز و اردک از هر کدام یک‌هزار که به‌دست کشاورزان و رعایای قراء سپرده بوده است.
سیزدهم- غلام پانصد نفر و کنیز سیصد نفر، جز غلامان و کنیزانی که وقف کرده بوده است.

چهاردهم- دو بیت‌الکتاب که در جوار گنبد خود از یمین و یسار ساخته بود و از جمله هزار مصحف در آنجا نهاده که وقف بر ربع رشیدی بوده است. این قرآن‌ها که مجلداتی از آن به خط یاقوت، ابن‌مقله، احمد سهروردی و دیگر خوشنویسان معروف و ۴۰۰ مجلد آن به حل طلائع نوشته شده بود بسیار نفیس و ارزشمند بوده است.

پانزدهم- شصت‌هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار و حکایات و امثال که رشیدالدین از ممالک ایران و توران و مصر و مغرب و روم و چین و هند جمع آورده و همه را وقف ربع رشیدی ساخته بود.^۱

شانزدهم- اثاث و قنادیل و شمعدانها و مساند و آلات طبخ و دارالضیافه و آلات دارالشفای بیرون از حد و صف که به‌سالها جمع شده بود، و از جمله هزار خمره شربت که از چین آورده و با ظرافت بسیار ساخته شده بوده است.

هفدهم- صد و بیست‌هزار کر^۲ غله که در ممالک ایران در انبارها ذخیره بوده است.

۱. سوانح، ص ۲۱۴.

۲. کر: واحد وزن معادل ۱۲۰۰ رطل عراقی، ۴۸۰ من گندی‌شاپوری، ۱۲۰ من اهواز (فرهنگ فارسی معین).

هیجدهم - دراهم و دنانیر نقد مبلغ دویست و پنجاه هزار تومان غازی، هر دینار سه مثقال طلا، که اکثر به تجار امین سپرده بوده است که با آن تجارت می کرده اند.

نوزدهم - طلا، پنج هزار مثقال

بیستم - جواهر نفیس

بیست و یکم - اقمشه که به خازنان سپرده بوده است.

چگونه رشیدالدین دارای این همه ملک و مال شده بود

رشیدالدین در جمع آوردن مال و ثروت به اعتبار عقاید معمول زمان و محیط خود، و نیز رسم رایج امروز، از راه مشروع عمل کرده و دارایی خود را از راههای زیر فراهم آورده بود:

۱- خرید و انتقال شرعی - بیشتر املاک و قراء متعلق به رشیدالدین فضل الله را خود یا وسیله نایبانش خریده و از راه واگذاری و انتقال شرعی تملک کرده بود، چنانکه هنگام فرستادن نایب خود سراج الدین دزفولی به خوزستان در نامه ای به مردم این ولایت نوشته است که «ولایت بالای بند اغلب املاک ماست، و آن املاک به ما به طریقه شرعی منتقل شده است»^۱، و در همان نامه دوازده قریه را نام برده و یادآور شده است که چون از حاصل آنجا وجه قابل توجهی به او نرسیده است از مباشران این دهات بازخواست شود. او در مکتوبی دیگر نیز به «املاک ما که به مال خاص خود خریده ایم و در... معاملات بصره واقع است» اشاره دارد.^۲ در نامه اش به متصدیان اعمال و متصرفان اموال ولایت خوزستان هم نوشته است که پنج قطعه زمین بسیط که در ولایت دستاباد (دشتاباد؟) واقع است از ملاک

۱. سوانح، ش ۳۴، ص ۱۶۲.

۲. همان، ش ۷، ص ۲۲.

به او منتقل شده و معروف به محوطات جلالی است.^۱ رشیدالدین در مکتوب خود به صدرالدین محمد تُرکه نیز که فهرست مفصلی از دارایی و املاک خویش به دست داده، از املاک و نخیلاتی که وکلای او به وکالت شرعی خریده اند یاد کرده است.^۲

۲- احیای اراضی بایر و موات- رشیدالدین بخشی از املاک وسیع خود را از راه احیای موات مالک شده بوده است، چنانکه در مکتوب خود به اهایلی خوزستان می نویسد که اهواز در زمان سابق ولایتی وسیع و آباد بوده و بر اثر پیشامدهای ایام رو به ویرانی نهاده و او پنج سال است که آن ولایت را با بذل مال و قُوت بازوی مردان به حال عمارت و زراعت درآورده و مبلغ هفتاد تومان در وجه بند (آبیاری) و عوامل و بذر کشت و خوراک رعایا صرف کرده و اکثر قراء آن ولایت به ملکیت او درآمده است، بعضی را خریده و بعضی را که به کلی خراب و بایر بوده احیاء ممت و آباد کرده است.^۳ نیز در همان نامه می گوید که به نایب خود در حویزه و شوشتر سپرده بوده است که به اهایلی اعلام کند که هر کس که زمین بی مالکی را که خراب و بایر بوده است به حال عمارت درآورَد آن ملک طلق او خواهد شد، و از مأموران دیوان خواسته است که چنین مالکی را از تکلیفات و مالیات دیوانی معاف دانند.^۴

رشیدالدین در مکتوبی دیگر به اهایلی دیاربکر نوشته است که رکن الدین مسعود نایب خود را می فرستد تا به حدود موصل نهري تازه جاری سازد و بر طرفین آن نهر چهارده قریه محصور احداث کند، و هر قریه را به نام یکی از فرزندان خود نامیده است.^۵ نیز در

۱. همان، ش ۳۴، ص ۱۶۴.

۲. همان، ش ۳۷، ص ۲۱۱.

۳. همان، ش ۳۴، ص ۱۶۳-۱۶۴.

۴. همان جا، ص ۱۶۱-۱۶۲.

۵. همان، ش ۳۹، ص ۲۲۲-۲۲۳.

نامه‌ای دیگر از فرزند خود جلال‌الدین حاکم روم خواسته است که نه‌ری تازه از شط فرات حفر کند و بر کنار آن ده قریه معتبر به نام غازان‌خان دایر سازد.^۱

۳- اعطای سلاطین- رشیدالدین بخشی از املاک و دارایی فراوان خود را از راه سیورغال یا عطیه سلاطین فراهم آورده بود، چنانکه در مکتوبی از بلده مولتان به قطب‌الدین مسعود شیرازی در شرح رفتن خود به رسالت ایلخان ارغون به هند نزد علاءالدین خلجی پادشاه دهلی می‌نویسد که چون نزد این پادشاه تقرّب یافت و با مواعظ خود او را از زیاده‌روی در باده‌نوشی برحذر داشت، علاءالدین محمد که نصایح او را سبب نیکنامی خود می‌دید او را به مواهب بسیار بنواخت و «چهار پاره قریه معتبر که سواد هر یک از دارالعباده یزد بیشتر است به رسم سیورغال ابدی انعام فرمود... و به متصدیان معاملات هند اجازه داد که هر سال حاصل این املاک... به تجار امین سپرده به بلده بصره رسانند، و به وکلا و نواب او بسپارند»، و همچنین پنج‌هزار مثقال زر علایی مقرری برای او قرار داد که هر ساله از حاصل ولایات گجرات به وکلای رشیدالدین در بصره برسانند.^۲ در مکتوب دیگری می‌گوید که در سال ۷۰۸ هجری خواجه محمود ساوجی را به هند فرستاده بود تا مقرری سلاطین و ملوک هند را که برای او برقرار کرده بودند بگیرد و بازگردد.^۳ نیز در نامه‌ای منسوب به ملک علاءالدین که از هند و در پاسخ مکتوب رشیدالدین نوشته از هدایای فراوان شامل پارچه‌های اطلس و جواهر و ظروف زرین و اسب و عطریات و حیوانات و پرندگان کمیاب و ادویه و چوبهای قیمتی که به دست تجار به بندر بصره برای رشیدالدین فرستاده فهرستی مفصل آورده است.^۴

۱. همان، ش ۴۰، ص ۲۵-۲۲۴.

۲. همان، ش ۳۰، ص ۵۰-۱۴۹.

۳. همان، ش ۴۴، ص ۲۳۷.

۴. همان، ش ۴۸، ص ۶۱-۲۵۵.

رشیدالدین علاوه بر هندوستان در توران (ماوراءالنهر) نیز املاکی داشته که بعضی را وکلای او خریده بودند و بعضی عطیه سلاطین آن ممالک بوده است. او املاک ماوراءالنهر را چون در دوردست و اداره آن دشوار بوده است به اعیان آن ناحیه به وجهی معین به ضمان داده و نیز املاک خود در شام و یمن را وقف کعبه و مدینه کرده بود.^۱

۴- املاک دیوانی شده- در شماری از منابع از املاک و دارایی رشیدالدین که از راه دیوانی کردن املاک بزرگان مملکت به دست آمده یاد شده است، چنانکه رشیدالدین بعد از درگذشت شرف‌الدین مظفر در سال ۷۱۳ هجری فرمان داد تا املاک و دارایی او را که در اطراف یزد واقع بود دیوانی کردند.^۲

درآمدهای رشیدالدین

رشیدالدین فضل‌الله جز درآمدهای املاک خود و مقرریهایی که به استناد مکاتیب منسوب به او سلاطین هند و دیگر ممالک برای او قرار داده بودند، و مقرری دیوانی، به شرحی که یاد شد، از محل‌های متعدد دیگر درآمد داشته است:

۱- حق‌التقریر (حق‌التحریر)- در مکاتیب منسوب به رشیدالدین چند جا از «حق‌التقریر» سخن آمده است. در یکی از نامه‌ها از عطریات مانند صندل و غیره که «هر سال به رسم حق‌التقریر ملوک و

۱. همان، ش ۳۷، ص ۱۲-۲۱۱.

۲. مواهب الهی، ص ۴۱؛ محمود کتبی، تاریخ آل مظفر، ص ۷؛ لمبتون، مالک و ذارع، ص ۱۶۵، به نقل از حسینقلی ستوده، عواید و درآمدهای خواجه رشیدالدین فضل‌الله، در: مجموعه سخنرانیها...، ص ۱۴۸.

حکام (خوزستان) به ما می دهند» یاد شده است^۱، و در نامه‌ای دیگر می‌گوید که ۱۲۰۰ من قند و نبات از حواله لرستان از وجه حق‌التقریر برای یکی از روحانیان مورد احترام خود فرستاده است^۲. ابوالقاسم کاشانی مؤلف تاریخ اولجایتو نیز که از کارگزاران و نویسندگان دستگاه رشیدالدین فضل‌الله بوده و بعدها نسبت به او دشمنی پیدا کرده در برشمردن منابع متعدد درآمد او از حق‌التقریر یاد کرده و نوشته است: «... پادشاه را معلوم و مقرّر شد که از مال مستدرکات عالم ربّعی رشید می‌برد به چند وجه؛ از حق تقریر که وجوه نقد رایج آن است، و از مال اوقاف غازانی، و از مال شهر یزد چندین، و از مال خواتین چندین، و از انعام پادشاه جایزه جامع‌التواریخ هشت تومان هر سال، و از بغداد و تبریز که قسم من است ثلثی از مستدرکات و محصولات آنجا به رشید عاید می‌شود، به غیر رشوت و خدمتی که روز به روز از عمال و رعایا می‌گیرد بی حد و حصر...»^۳.

شماری از محققان از این درآمد به عنوان «حق‌التحریر» یاد کرده و گفته‌اند که آن مالیاتی بوده که در اختیار وزیر اعظم قرار داشته^۴، و درآمدی بوده که تماماً عاید وزیر بزرگ می‌شده است^۵.

۲- رسم‌الوزاره، که مالیاتی بوده که برای تأمین مخارج وزیر و دستگاه او دریافت می‌شده و احتمالاً با حق‌التقریر (حق‌التحریر) یکی بوده است^۶.

۳- حق‌التولیة اوقاف غازانی - غازان‌خان در نواحی مختلف

۱. سوانح، ش ۳۵، ص ۱۷۶.

۲. همان، ش ۳۸، ص ۲۲۰.

۳. تاریخ اولجایتو، ص ۹۷-۱۹۶.

۴. ستوده، عواید و درآمدها...، ص ۱۴۸.

۵. پتروشفسکی، کشاورزی...، ص ۲۸۳:۲.

۶. همان.

مملکت ابنیه خیر، مانند خانقاه و مسجد و مدرسه و دیگر ابواب البر، داشت و اوقافی برای آنها قرار داده بود که مهمترین آن اوقافی بود که برای مدفن خود در شنب غازان معین کرده بود و به گفته مؤلف تاریخ و صاف حاصل سالانه آن بیش از صد تومان زر می شد. او برای جمع آوری این وجوه دیوان خاصی ترتیب داده و رشیدالدین فضل الله را به تولیت آن گماشته بود.^۱ به گفته ابوالقاسم کاشانی، رشیدالدین از این اوقاف حق التولیه می برده است.

۴- درآمد جایزه تألیف جامع التواریخ- ابوالقاسم کاشانی می گوید که جامع التواریخ ساخته او بوده و قرار بوده است که نصف جایزه تألیف آن نصیب او شود اما رشیدالدین این کتاب را به نام خود به غازان خان عرضه کرد و جایزه آن را که ۵۰ تومان بود از املاک و دیه و ضیاع گرفت، و هر سال از محصول آن هشت تومان نقد به او می رسد.^۲

۵- به گفته مؤلف تاریخ اولجایتو ثلث محصول بغداد و تبریز عاید رشیدالدین می شده است.

۶- درآمد نواحی و ایالاتی که به رسم تیول به رشیدالدین واگذار بوده، چنانکه در نامه ای به فرزند خود امیر محمود حاکم کرمان نوشته است: «بلده کرمان از زمان پادشاه غازان... به ما تعلق دارد».^۳ این ظاهراً جز املاک خاص او بوده است، چنانکه در نامه ای دیگر به همان فرزندش سفارش می کند که برای ترضیه حال اهالی بسم «از حاصل املاک و اشخاص ما که در کوره ولایت بم واقع است آنچه خواهند از تخم و بهای عوامل و تقاوی و مأکله بدهند، تا ایشان از سر فراغت به آبادانی و زراعت مشغول گردند».^۴ به نوشته کاشانی مؤلف تاریخ

۱. تاریخ و صاف، ص ۲۸۴.

۲. ستوده، عواید و درآمدها...، ص ۱۴۹.

۳. سوانح، ش ۱۰، ص ۲۹.

۴. همان، ش ۶، ص ۱۹.

اولجایتو رشیدالدین از مال شهر یزد هم درآمدی داشته، که اینجا احتمالاً تیول او یا سپرده به او بوده است.

۷- مؤلف تاریخ اولجایتو به درآمد رشیدالدین «از مال خواتین» اشاره کرده که این هم به ظاهر درآمد نواحی و شهرهایی بوده که به رسم تیول به خواتین داده شده بوده و محصول یا مالیات آنجا را رشیدالدین به وسیله گماشتگان خود جمع آوری می کرده و سهمی از عواید را برمی داشته است.

۸- کاشانی درآمدی بی حصر و شمار از راه «رشوه و خدمتی... که از عمال و رعایا می گیرد» به رشیدالدین نسبت داده است که به روشنی از روی غرض ورزی است، چرا که با اینهمه درآمدهای «مشروع» شاید که این وزیر بزرگ صاحب اختیار که اداره قلمرو پهناور ایلخانی به او سپرده بوده نیازی به آلوده دامن ساختن خود نداشته است، هرچند که این شیوه و راه درآمد هم در گذر روزگاران در این سرزمین، و در همه جای دیگر، مرسوم و ملازم قدرت و دستگاه دیوانی بوده است، و ظاهر مشروع هم به آن داده و به نام هدیه و هبه و... می ستانده اند. حقیقت آن است که اینهمه ریخت و پاش وسعت دستگاه و مال اندوزی و نان قرض دادن صاحبان مقام و نفوذ و قدرت بی وجود این پشتوانه غیر قابل تصور است.

درآمدهای رشیدالدین چگونه به مصرف می رسید

از منابع تاریخی برمی آید که رشیدالدین انواع مخارج زیر را داشته است:

۱- رشیدالدین فضل الله بیشتر درآمد املاک فراوان خود را به جنس دریافت می داشته و بخش اعظم حاصل املاک او از غلات و میوه ها برای رفع نیازهای خانواده و نوکران و مباشرانش به مصرف

می‌رسیده است، چنانکه در نامه‌ای سفارش داده است که نیازهای زمستانی او را از اقلام زیر از حاصل املاک فراوان و درآمد عطایای دریافته‌اش او در ایران و توران و هند و روم و مصر و شام فراهم سازند^۱:

۱- انواع پارچه اطلس و ابریشمین و دیگر منسوج‌ها ۳۴۹۶۰ توپ، به‌اضافه ۵۷۷ هزار ذرع به‌اضافه ۹۲۰۰ قطعه به‌اضافه ۳۸۰۰ عدد به‌اضافه ۱۲۰۰ لت.

- ۲- موزه و گیوه ۷۷۲۰ زوج
- ۳- کپنک ۱۰۰۰ عدد
- ۴- فذک ۱۰۰۰ عدد
- ۵- انواع پوستین ۱۴۲۶۰ ثوب
- ۶- انواع دیگر لباس مانند جبّه، قمیص (پیراهن) و سراویل (شلوار) ۱۹۸۰ ثوب
- ۷- میان‌بند و دستار ۷۲۰ عدد
- ۸- عطریات از صندل و عود ۳۴۵۰ من
- ۹- عطریات از عنبر و مشک و زعفران و کندراج و کافور و عرق ۳۹۰۰۰ مثقال
- ۱۰- میوه‌ها از انار و سیب و انگور و امرود ۲۱۲۰۰۰ من
- ۱۱- خرما ۵۵۰ خروار
- ۱۲- هندوانه ۲۶۵۰ خروار
- ۱۳- مرکبات ۲۵۳ هزار عدد
- ۱۴- آب نارنج و آب لیمو و میوه‌های دیگر ۳۶۱۰۰ من

۲- رشیدالدین در آبادانی اراضی و املاک وسیع خود و رفاه حال رعیت سعی فراوان داشت و همواره به‌فرزندان خود و دیگر حکام و

۱. سوانح، ش ۳۵؛ نقل به‌اختصار از ستوده، عواید و درآمدها...

گماشتگان ایالات سفارش می‌کرد که رعایا را به زراعت و آبادانی وادارند و وسایل کشت و کار در دسترس آنها بگذارند، و از تحمیل عوارض و مالیاتهای سنگین که موجب پریشانی و پراکندگی آنها می‌شود خودداری کنند. در نامه‌ای به فرزند خود شهاب‌الدین حاکم شوشتر و اهواز^۱ او را به میانه‌روی و عفاف به کفاف خوانده است: «عفاف به کفاف آن باشد که بیش از کفایت خود از رعیت طمع ندارد، و به مرسوم و اقطاعی که از دیوان او را مقرر شده باشد قناعت کند»^۲، و لوحه‌ای از مس که بر آن مقدار مال و خراج دیوانی ثبت است برای او می‌فرستد تا زیاده بر آن از رعیت نستانند، و جزین خراج دهات را ده یک مقرّر داشته است مشروط بر آنکه به جنس بستانند، و حق دیوان را از ده خروار شش خروار معین کرده و چهار خروار آن را حق کشت و دسترنج برای رعایا قرار داده است.^۳

نیز رشیدالدین در نامه‌ای به متصدیان اعمال و متصرفان اموال ولایت خوزستان^۴ خواسته است که از درآمد املاک او در آنجا برای آباد ساختن این نواحی و توسعه کشاورزی و غرس اشجار به مصرف رسانند، چنانکه از گماشته خود خواسته است که قریه کوخات را که به ملکیت او درآمده به حال زراعت و عمارت درآورَد و پُل دزفول را که ویران شده بود از حاصل مال این ولایت عمارت کند. نیز گفته است که ولایت اهواز را در مدت پنج سال با بذل مال و گماشتن عوامل کشت به حال عمارت و زراعت درآورند، و مبلغ هفتاد تومان در بهای آبیاری و بذر و دسترنج رعایا و خوراک آنها صرف کرده است. همچنین خواسته است که برای آباد کردن ۵ قطعه زمین که در

۱. همان، ش ۲۳.

۲. ص ۱۱۲.

۳. ص ۱۴-۱۱۳.

۴. سوانح، ش ۳۴.

ولایت دستاباد داشته است ۵ هزار اصله نخل خرماي خستوئی از ولایت حویزه بیارند و بکارند، و ده نفر را برای نشاندن درختان و آب دادن به نخیلات در آنجا ساکن گردانند و به هر یک آنها هر سال صد دینار و روزی یک من نان بدهند تا اشجار بارور شوند، و پس از آن نیز هر کدام را سالانه یک خروار گندم و یک خروار جو بدهند، و از حاصل زمین نیز از ده دینار سه دینار و از جنس از ده من سه من به حق السعی به ایشان بدهند.^۱

از همین گونه است سفارشهایی که رشیدالدین به فرزندش امیر محمود حاکم کرمان^۲ و به سنقر باورچی حاکم بصره^۳ و فرزندش سعدالدین حاکم نواحی بین النهرین^۴ و به فرزند دیگرش جلال الدین حاکم روم^۵ در ترضیه حال رعایا کرده و نیز در مکتوب اخیر خواسته است که از مال حلال خود هر بامداد به فقراء و غرباء و ضعفاء و صلحا و زهاد و اتقیا ببخشند.^۶

۳- ایجاد و نگاهداری ابواب البر بخشی عمده از هزینه دستگاه گسترده رشیدالدین را تشکیل می داده و سهمی قابل توجه از درآمد او صرف ایجاد و اداره بنیادهای خیر می شده است که این وزیر دانشمند و نیکخواه در سراسر ممالک وسیع ایلخانی بنیاد نهاده بود. او در نامه ای به فرزندش جلال الدین حاکم روم^۷ خواسته است که مدارس و مساجد و خانقاهها و معابد و قناطر و مصانع و رباطات آنجا را که قدما ساخته اند و روی به خرابی نهاده است به حال عمارت درآورَد، و نیز توصیه کرده

۱. همان، ص ۶۵-۱۶۰.

۲. همان، ش ۶.

۳. همان، ش ۷.

۴. همان، ش ۱۱.

۵. همان، ش ۲۲.

۶. ص ۸۷.

۷. همان، ش ۲۲.

است که از مال خود در هر ثغری از بلاد روم ابواب‌الیری بنیاد کند و در راههای کم‌آب مخوف کاروانسراها و مصانع و آب‌انبار بسازد.^۱

رشیدالدین هر ساله از حاصل املاک وسیع خود مبلغی گزاف به نقد و جنس صرف نگاهداری ابنیه خیر و خانقاهها و مساجد و مدارس که ایجاد کرده بود می‌کرد. مهمترین این ابنیه، ربع رشیدی بود که او در سال ۶۹۹ هجری در شمال شرقی تبریز در محل ولیان‌کوه بنا کرد، که شامل ۲۴ کاروانسرا و ۱۵۰۰ دکان و سی هزار خانه به اضافه چندین حمام و آسیابها و کارخانه‌های نساجی و کاغذسازی و رنگرزی و نیز دارالشفاء و دارالضرب بود، و صاحبان حرفه‌های گوناگون را از اطراف ممالک آورده و اهل هر علم و صنعت و حرفه را در محله و کوچه‌ای خاص سکونت داده بود. رشیدالدین برای هزینه ربع رشیدی حاصل شماری از املاک و نخیلات خود را وقف کرده، و در جوار ربع رشیدی نیز دو باغ و پنج قریه احداث کرده بود. این مستحقات چنان آباد بود که رشیدالدین در نامه‌ای شروانشاه را در فصل بهار به یکی از این باغها که باغ فتح‌آباد نامیده می‌شد دعوت کرد.^۲

سلطان محمد اولجایتو در سال ۷۰۴ به بنای شهر سلطانیه در نزدیکی زنجان همت گماشت تا آنجا را پایتخت خود سازد، و، به تبع سلطان، امرا و وزرا و اعیان هر یک عمارتی در این شهر بنا کردند، و از آن میان رشیدالدین فضل‌الله محله‌ای ساخت که نزدیک هزار خانه داشت و عماراتی عالی با مناره بزرگ بر دو طرف ایوان آن با مدرسه و دارالشفاء و خانقاه و موقوفات بسیار برای آن معین کرد. بعضی از این عمارات در زمان تألیف ذیل جامع (سال ۸۱۶ هـ.) هنوز برجای بوده است.^۳

۱. سوانح، ش ۳۳.

۲. ص ۸۸.

۳. حافظ ابرو، ص ۹۱۰.

رشیدالدین در زادگاه خود همدان نیز دارالشفایی برای درمان بیماران احداث کرده و برای هزینه آن از حاصل قریه زاهدآباد ۵۰ خروار غله و دوهزار دینار آقچه (زر مسکوک) مقرر داشته بود، و یکی از نامه‌های منسوب به او که به اهالی همدان نوشته^۱ در سفارش امور این بنیاد خیر اوست. هم در همدان آش خانه‌ای برای پذیرایی از صادر و وارد و فقراء و مساکین و ابناء السبیل آنجا ساخته، و روغن و کشک حاصل از پنج هزار گوسفندی را که در خوزستان داشت وقف آنجا کرده و پشم این گوسفندان را اختصاص به بافتن زیلو برای خانقاه همدان و مدرسه ارزنجان و خانقاه سلطانیه داده بود.^۲ مدرسه ارزنجان را نیز از مال خاص خود احداث کرده^۳ و شمس الدین محمد قونیایی را متولی و مدرس آنجا قرار داده و به پسرش جلال الدین حاکم روم سپرده بود که هر سال استری بازین و برگ و نیز صد خروار غله و یک دست جامه پوست سنجاب به عنوان مقرری به او بدهند، و به بیست نفر طلبه آن مدرسه نیز به هر یک هر سال جبه‌ای پشمینه و یک پوستین بره و ۲ خروار غله و صد دینار زر مسکوک، غیر از مرسوم که از مدرسه می‌گرفتند، بدهند.

اتابکان فارس در شیراز بیمارستانی بنا کرده بودند که به علت نداشتن طبیب و لوازم به حال تعطیل افتاده بود. رشیدالدین فضل الله محمودبن الیاس را که طبیبی حاذق بود و لطایف رشیدیه را به نام او تألیف کرده بود به تصدی این بیمارستان و تولیت اوقاف آن معین کرد و قرار داد که هر ساله از حاصل املاک شیراز از نقد و جنس و مرکوب به او برسانند تا به معالجه بیماران آنجا مشغول باشد.^۴

رشیدالدین از فرزند خود جلال حاکم روم خواسته بود که در

۱. سوانح، ش ۴۳.

۲. همان، ش ۳۴، ص ۱۶۵.

۳. همان، ش ۳۲.

۴. همان، ش ۴۲، ص ۳۳-۳۳۲.

شهر سیواس چندین حمام و دکان و آسیاب بسازد و چهار کاریز روان کند، و همه این قنات را وقف دارالسیاده غازانی در سیواس که به حال ویرانی افتاده بود کرد.^۱ او در بسیاری جاهای دیگر نیز ابنیه خیریه بنیاد کرده و حاصل بخشی از املاک خود را برای هزینه آن وقف کرده بود، مانند بیمارستان و دارالمسافرین و دارالحديث بصره.^۲

نیز، در یزد رشیدالدین ابنیه خیریه‌ای بنا کرده بود مانند مدرسه رشیدیه که برای هزینه آن اراضی و قنات و بساطین وقف کرده بود، و وکلای رشیدالدین در این شهر، متصل به میدان، مدرسه و خانقاه ساخته و میان آن دو مناره رفیع افراخته بودند و کتیبه‌ای داشت که القاب رشیدالدین با طلا و لاجورد بر آن منقوش بود، و برای هزینه این دو بنای خیر نیز بازاری بنا کرده و نیز مقرر کرده بود که در قریه سر یزد بقعه‌ای بسازند و حق‌آبه اراضی این محل و سایر محال را بر آن وقف کرده بود.^۳

۴- انعام و عطایا درباره اهل علم و عرفان- رشیدالدین که خود مردی فاضل و فرهیخته بود دانشمندان و اهل معرفت را گرامی می‌داشت و از اموال فراوان خود به راه عطا و پاداش و مقرری به آنان می‌پرداخت. رشیدالدین برای صدرالدین محمد تُرکه روحانی مورد احترام خود که کتابی به نام او نوشته بود هدایای زیر را فرستاد: سکه زر نقد، ده هزار دینار؛ اقمشه اسکندرانی، ۵۰ قطعه؛ جامه دوخته از پیراهن و دستار و پوستین و میان‌بند، پنج پارچه؛ استر خاصه با زین چرم یک رأس؛ اسب با زین چرم ساغری، یک رأس؛ غله، ۱۲۰۰ جریب (خروار)؛ قند و نبات حواله لرستان، ۱۲۰۰ من.^۴

۱. همان، ش ۲۹.

۲. همان، ش ۷، ص ۲۲.

۳. تاریخ جدید یزد، ص ۹۴؛ و تاریخ مفید بافتی، ج ۳، ص ۱۴۹؛ به نقل از ستوده، عواید و

۴. سوانح، ش ۳۸، ص ۲۱-۲۱۸.

درآمدها، ...، ص ۱۵۹.

به شیخ صفی الدین اردبیلی که پیروان فراوان داشت نامه‌ای نوشته و پس از اظهار اشتیاق و ارادت فراوان، برای خانقاه او در اردبیل از حاصل املاک غازی و رشیدی در خلخال و شاهرود و استاره و سراو (سراب) و بیشکین (مشکین) و اردبیل ۱۵۰ خروار گندم و ۳۰۰ خروار برنج و ۱۳۰ رأس گوسفند و ۳۰ رأس گاو و ۴۰۰ من روغن و ۸۰۰ من عسل و ۲۰۰ من کشک و ۶۰۰ قطعه مرغ و ۱۹۰ قطعه مرغابی حواله داد، و نیز از خزانه خاصه تبریز ۴۰۰ من لبوب و ۲۰۰ مثقال عنبر و مشک و عود برای حلوا و بخور، و نیز ده هزار دینار نقد فرستاده است.^۱

در نامه‌ای به فرزندش امیرعلی حاکم بغداد پس از توصیه او به بزرگداشت علما و احترام فضلا، خواسته است که برای ۵۱ تن از عالمان و قضات و روحانیان و عارفان که نام و القاب آنها را یاد کرده، برای هر یک هزار دینار نقد و پوستینی از سنجاب و یک رأس مرکوب با زین به رسم هدیه و انعام فرستاده شود.^۲ در پایان همین مکتوب یادآور شده است که مقرری سالانه علما و قضات و سادات و وظیفه و مرسوم مشایخ و محدثان و حافظان قرآن و حکماء و اطباء و شعراء و ارباب قلم در سراسر ممالک ایران از آب آمویه تا اقاصی مصر و روم چنانچه معهود بوده است بر قرار قدیم داده شود تا ایشان با فراغ خاطر به معرفت اندوزی و علم آموزی سرگرم باشند.

باز در مکتوبی به نایب خود جلال الدین سیواسی مستوفی روم خواسته است که از محل حق التقرير ممالک روم برای علما و فضلاء آن دیار که به نام رشیدالدین کتابهایی در انواع علوم تألیف کرده و فرستاده بودند جامه و زر و مرکوب اعطا شود، و برابر فهرستی که آورده به ۲۰ نفر آنان هر یک بیست هزار دینار نقد و هزار مثقال طلا و

۱. همان، ش ۴۶، ص ۴۷-۲۴۳.

۲. همان، ش ۲۰، ص ۷۳-۶۸.

یک پوستین سنجاب و یک رأس استر با زین، و به ۶ نفر دیگر هر یک ده هزار دینار نقد و هزار مثقال طلا و یک پوستین سنجاب و یک رأس استر با زین هدیه کرده است.^۱

نیز برای محمودبن الیاس طبیب بیمارستان دروازه سلم شیراز که کتابی با عنوان لطایف الرشیدیه به نام رشیدالدین فضل الله ساخته بود جایزه و پاداشی به تفصیل زیر فرستاد: هزار خروار غله، هزار دینار نقد، اجناس اسکندرانی و غیره ۵۰ قطعه، جامه دوخته یک دست، استر که پیشکش یوسف شاه اتابک لر بزرگ بوده است با زین یک رأس، اسب که پیشکش اعیان بغداد بوده است با زین نقره کوب یک رأس.^۲

رشیدالدین فضل الله برای اعیان و بزرگان و کسانی هم که خدمتی برای او انجام داده بودند پاداش و مقرری سالانه اعطا می کرده، چنانکه در نامه ای به فرزند خود امیر محمود حاکم کرمان از او خواسته است که به خواجه محمود ساوجی که مأمور بود عطایای سلاطین و ملوک هند را که در حق رشیدالدین برقرار کرده بودند بگیرد و به ایران بیاورد از ابتدای سال ۷۰۸ هجری هر ساله ۲۰۰ خروار غله و ۱۰ هزار دینار نقد به رسم مقرری از حاصل املاک کرمان بپردازد.^۳ نیز در مکتوبی از بغداد به مولانا شرف الدین طبیبی، او را به مرگ فرزند تسلیت داده و نوشته که به شمس الدین محمد ابرقوهی گماشته خود سپرده است که برای احسان سالانه آن درگذشته لوازمی مانند آرد، برنج، نخود، روغن، عسل، قند و نبات و نیز گوسفند و گاو و مرغ و... و ۵ هزار دینار نقد تحویل نماید.^۴

۱. همان، ش ۴۱، ص ۲۲۶-۳۰.

۲. همان، ش ۴۲، ص ۲۳۱-۳۳.

۳. همان، ش ۴۴، ص ۲۳۷-۳۹.

۴. همان، ش ۵۱، ص ۲۸۳-۸۵.



وزرای ایلخانی پس از رشیدالدین و رویدادهای عصر آنها تا وزارت یافتن غیاث الدین محمد رشیدی

دنباله وزارت علিশاه جیلان

پس از مرگ رشیدالدین بیشتر کسانی که در توطئه قتل او سعی کرده بودند به زودی به همان سرنوشت گرفتار آمدند و به دست یکدیگر یا به فرمان ابوسعید به قتل رسیدند. تاج الدین علিশاه به شکرانه از میان رفتن حریف هدیه‌ها بخشید و نذرهای داد و از جمله در همان سال ۷۱۸ دو حلقه طلا، هر کدام به وزن هزار مثقال، به حرم کعبه فرستاد تا در آنجا بیاویزند.^۱

علیشاه پس از قتل رشیدالدین فضل‌الله مدّت شش سال به آسودگی در وزارت ابوسعید باقی ماند تا آنکه در جمادی الاخری سال ۷۲۴ در اوجان به مرگ طبیعی جان سپرد و جسدش را در تبریز در مسجدی که خود ساخته بود به احترام به خاک سپردند. به نوشته مؤلف

۱. اقبال، ص ۳۲۹.

نسانم الاسحار: «در غلوی ای دولت جهان را وداع گفت» و «در عهد دولت مغول که در ایران زمین سلطنت کرده اند، از ابتدا تا به آن روز هیچکس که منصب وزارت یافته است به مرگ خود نمرده بود»^۱.

سالهای کوتاه وزارت مستقل علিশاه نیز از آشوب و فتنه خالی نبود و او خود نیز از شر حاسدان راحت ننشست، چنانکه به نوشته مؤلف مجمع الانساب «خواجه علিশاه دوسه سالی کار وزارت راند، اگرچه ملک عزالدین عبدالعزیز پسر جمال الدین ابراهیم جلی که او را شیخ جمال گفتندی... رقیب این علিশاه شد و نزدیک سلطان جاه یافت و دم آن می زد که سر به وزارت فرو نمی آورم و بادمشق خواجه نیک متفق بود و هر سال از مال و جوهر و نفایس بر و بحر چندان در الوس پادشاه بریختی که همه گوش و گردن شتران و دواب خواتین و امرایر لعل و لالی کردی. خواجه علিশاه در دست او معذب بودی و بر رأی او اعتراضها کردی تا... رخت به سراچه عقبی کشید»^۲.

از آشوبهای دوره وزارت علিশاه و اوایل سلطنت ابوسعید غائله اوزبک بود. شاهزاده یسور (یساور) از اولوس جغتای که در عهد اولجایتو از جیحون گذشته و به حدود هرات آمده بود، پس از مرگ اولجایتو به سرکشی برآمد و امیر یساؤل از امرای ابوسعید که حکومت و سرداری خراسان را داشت از برابر او به عراق گریخت و در میان راه در محرم سال ۷۱۷ به قتل رسید و یسور بر خراسان استیلا یافت و رو به مازندران آورد. ابوسعید امیر ایسن قتلغ را روانه خراسان کرد، اما یسور این امیر ساده لوح را فریفت و خود را مطیع ابوسعید قلم داد، و ایسن قتلغ به سلطانیه برگشت و از آنجا مأمور اران شد اما در راه به ناگهان مرگش در رسید. پس از بازگشت او از خراسان شاهزاده

۱. آفرایی، ص ۱۵-۳۱۴.

۲. شبانکاره ای، ص ۲۷۹.

یسور به مطیع ساختن خراسان و سیستان و هرات برآمد، اما در هرات با مقاومت ملک غیاث الدین کرت روبرو شد و در جمادی الاولی سال ۷۱۸ از سیستان و هرات به خراسان بازگشت و روانه مازندران شد. نخست امرای ابوسعید را مغلوب کرد و تا میانه مازندران پیش تاخت و خرابی و قتل و غارت فراوان کرد. ابوسعید امیرحسین گورکان پسر آقبوقا جلایر را به دفع او فرستاد و ملک غیاث الدین کرت هم از هرات یاران یسور را در میان گرفت و او سرانجام میان لشکریان امیرحسین و کَبک خان که با او از یک خاندان بود و دشمنی دیرینه داشتند گرفتار آمد و به قتل رسید و خراسان آرام شد.^۱

هنگامی که مغولان جغتایی در خراسان سر برداشته و به سوی مازندران جلو آمده بودند، چون شمار ایشان را زیاد جلوه داده بودند امیرچوپان نیز برای کمک به امیرحسین در مقابله با آنها راهی خراسان شد و به این قصد از آذربایجان به بیلقان آمد. اما در این میان خبر رسید که پادشاه دشت قبیچاق، اوزبک خان، از طرف در بند بالشکری فراوان روانه اران و آذربایجان شده است و لشکریان سلطان مصر نیز به حدود دیاربکر تاخته اند. سران سپاه ابوسعید در شورایی میان خود قرار دادند که امیر ایرینجین به دفاع دیاربکر مأمور شود و امیرحسین به دفع یسور بپردازد و دیگر سرداران و ابوسعید به جلوگیری اوزبک خان بکوشند، و چون امیر طرمطاز از جلوی پادشاه دشت

۱. برای شرح بیشتر در این باره به تحقیق کازوهیده کاتو: کیک و یساور: بنیاد شدن خانان جغتای، ترجمه هاشم رجبزاده، در: آینده، سال نوزدهم، شماره های ۷-۹ (مهر-آذر ۱۳۷۲)، ص ۶۴۷ تا ۶۶۴. برای این رویدادها به حافظ ایرو، ذیل جامع، ص ۸۷-۱۱۵؛ مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۶۱۶-۶۱۳؛ شبانکاره ای، مجمع الانساب، ص ۷۹-۲۷۷؛ خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، ص ۳: ۲۵۸-۲۵۱؛ میرخواند، ص ۴، تحریر روضة الصفا، ص ۶۶-۹۶۱؛ و اقبال، ص ۳۴-۳۲۹.

قبچاق عقب نشسته بود و ابوسعید نیز لشکری اندک همراه داشت. امیرچوپان به کمک ابوسعید شتافت و سپاهیان اوزبک خان به دربند عقب نشستند و امیرچوپان از آب کر گذشت و آنان را دنبال کرد و عده‌ای را کشت و شماری را اسیر گرفت و بازگشت، و در اردو کسانی را از امرا که در جنگ گریخته بودند به یارغو (محاکمه) نشانده؛ جمعی را برکنار و عده‌ای را نیز سیاست کرد و همین مایه دشمنی و کینه بیشتر این امرا با امیرچوپان شد.

پس از رفع غائله اوزبک خان ابوسعید به سلطانیه برگشت و امیرچوپان پسر خود امیرحسن را بر سر اردو گذاشت و برای ییلاق روانه گرجستان شد. جماعتی از امرای مخالف امیرچوپان او را دنبال کردند و او خود را به شتاب به اردوی امیرحسن رساند و چون مخالفان به آنجا تاختند با پسرش از معرکه جان به در برد و خود را به تبریز رساند. علিশاه با او همراهی کرد و به ابوسعید که امرای می خواستند او را در از میان برداشتن چوپان با خود همراه کنند فهماند که صلاح در حمایت از امیرالامرا است. پس ایلخان با امیرچوپان و دیگر سرداران خود به جلوگیری از مخالفان، که ایرینجین در رأس آنها بود، به راه افتاد. در جنگی که میان ابوسعید و امیرچوپان و امرای مخالف او در جمادی الاولی ۷۱۹ روی داد ابوسعید رشادت بسیار نشان داد و با شکست دادن مخالفان و قتل ایشان این فتنه را فرونشاند. ابوسعید برای شجاعتی که در این نبرد از خود نمود به لقب بهادرخان ملقب شد و از آن پس این عنوان را در فرمانها پس از نام ایلخان می آوردند. این فتح بر اقتدار ابوسعید افزود و شوکت امیرچوپان را هم به مراتب بیشتر کرد، و ایلخان دست او و نه فرزندش را بر ممالک خود مطلق گردانید، چنانکه امیرحسن پسر بزرگتر چوپان را ایالت خراسان داد و دمشق خواهه پسر میانی او را در پایتخت خود نایب کل امور مملکتی

ساخت. ابوسعید امیرچوپان را آقا و پدر می خواند، و چون دولندی زوجه امیر که خواهر ایلخان بود درگذشت خواهر دیگر خود ساتی بیک را در رجب سال ۷۱۹ به ازدواج امیرچوپان درآورد. امیرچوپان نیز احترام و رعایت شأن ایلخان را داشت و با اخلاص به او خدمت می کرد، چنانکه در محرم سال ۷۲۰ که پسرش تیمورتاش حاکم روم راه سرکشی گرفت و سکه و خطبه را به نام خود درآورد امیرچوپان شخصاً به آن دیار رفت و او را به حسن تدبیر مطیع ساخت و به خدمت ابوسعید آورد و ایلخان پس از مدتی با او بر سر مهر آمد و بار دیگر به حکومت آنجا گمارد.

آشوب دیگری که در این سالها روی داد قضیه تصرف املاک مردم در ولایات با استفاده از ساده لوحی امیرچوپان بود. مؤلف تاریخ حبیب السیر در شرح این رویداد نوشته است: «در سنه ثلث و عشرين و سبعمائه (۷۲۳ هـ). شلتاق اسباب نازخاتون در ولایات سلطانی مرتفع شد؛ مفصل این مجمل آنکه در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان قاضی محمدنامی که خطیب همدان بود بنا بر غرضی که داشت قبالة کهنه به نام نازخاتون بنت امیر کردستان به دست آورد و آنرا به نزد امیرچوپان برده عرض کرد که پدر شما ملک بهادر بن تودان نویان در زمان هلاکو خان نازخاتون را اسیر گرفته بود و به حکم یرلیغ اسباب و املاک نازخاتون ملک ملک بهادر بوده و حالا به حسب ارث به شما می رسد و در مملکت عراق ضیاع و عقار نازخاتون بسیار است، و امیرچوپان این سخن را کاللقش فی الحجر بر لوح دل نگاشته جمعی از نوکران خود را مصحوب آن قاضی متدین به ولایات فرستاد تا چند موضع در قزوین و خرقان و همدان به تحت تصرف درآوردند و این حدیث غریب در میان خلق شهرت یافته هر برزگری که از مالک مزرعه تنفری داشت می گفت این موضع داخل املاک نازخاتون

است. لاجرم فریاد از نهاد خلایق برآمد، و امیر ایسن قتلغ و خواجه رشید زبان به نصیحت امیرچوپان گشاده طوعاً و کرهاً او را از مقام خرخشه درگذراندند تا به همان چند موضع که گرفته بود قناعت نمود؛ و در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان که اختیار و اعتبار امیرچوپان به مرتبه کمال رسید قاضی محمد به اتفاق دیگری از اهل دیانت خریطه کهنه که دویست تمسک مشتمل بر اسباب و املاک دوسه ولایت در آن نهاده بودند نزد امیرچوپان برده گفتند که ما در فلان موضع خانه می ساختیم ناگاه این قباله جات را که به اسم نازخاتون است یافتیم، و امیرچوپان حاصل آن موضع را از شیر مادر حلال تر تصور کرده وکلای او دست تصرف به مزارع و املاک رعایا دراز کردند و کار به جایی رسید که اسبابی را که به دوسه هزار دینار می ارزید مردم از وهم آنکه نگویند ملک نازخاتون بوده به دوسه دینار می فروختند... خواجه علیشاه جیلان در آن مهم با چوپان نویان گفت و شنید کرده ولایتی در مملکت روم در عوض اسباب نازخاتون از سلطان گرفته به تصرف وکلای امیرچوپان گذاشت و از خاصه خود بیست هزار دینار نقد تسلیم نمود تا امیرچوپان از مقام دعوی آن اسباب درگذشت...»^۱.

در سال ۷۲۴ هـ. تاج الدین علیشاه بیمار شد. مداوای طبیبان سود نکرد و او در اواخر جمادی الآخر این سال در اوجان جان به جان آفرین سپرد. به نوشته حافظ ابرو «در عهد دولت مغول که در ایران زمین سلطنت کرده اند از ابتدا تا به آن روز هیچ کس که منصب وزارت یافته است به مرگ خود نمرده بود... او را به تبریز بردند و در پهلوی مسجد جامعی که ساخته است دفن کردند»^۲.

۱. خواندمیر، ص ۲۰۸-۲۰۷.

۲. ذیل جامع، ص ۱۱۵.

غیاث‌الدین محمد علیشاهی، رکن‌الدین صاین و دمشق‌خواجه

پس از مرگ علیشاه، ابوسعید ایلخان بازماندگان او را بناخت و پسر بزرگترش امیر غیاث‌الدین محمد را به احترام پدر به وزارت خود برداشت. اما او در این منصب مدت زیاد دوام نکرد، و برادر کوچکش خلیفه به مخالفت با او برآمد: «دو برادر با یکدیگر به جهت منصب منازع گشتند و اصحاب دیوان دو فرقه شدند و با یکدیگر تلاش نمودند و بر هم تقریر کردند تا مباحثات ایشان منجر شد که هر دو را بگرفتند و هر چه به مدتهای مدید پدر و قوم ایشان حاصل کرده و اندوخته بودند مجموع بدادند و از منصب معزول گشتند»^۱.

پس از آن سلطان ابوسعید وزارت خود را به رکن‌الدین صاین نسوی که نخست نایب امیرچوپان بود داد و او را ملک نصره‌الدین عادل خواندند، و او نواده ضیاءالملک محمدبن مودود عارض سپاه سلطان محمد خوارزمشاه بود. اما رکن‌الدین صاین هم کفایتی نداشت و با اینکه برکشیده امیرچوپان و فرزندان او بود پیش ایلخان از ایشان بدگویی می‌کرد. چون این رفتار او به گوش امیرچوپان رسید، در سال ۷۲۵ ابوسعید را به عزل او واداشت و کار وزارت و امارت ایلخان بر دمشق‌خواجه پسر امیرچوپان قرار گرفت و امور لشکری و کشوری ابوسعید یکسره در دست امیرچوپان و پسران مقتدر او افتاد. امیرچوپان صاین را گرفت و با خود به خراسان برد و دمشق‌خواجه در وزارت برجای بود تا که بساط دولت امیرچوپان و پسران او برچیده شد. امیرچوپان دختری داشت به نام بغدادخاتون که در زیبایی شهره بود، و او را در سال ۷۲۳ امیر شیخ حسن پسر امیرحسین گورکان جلایر که بعدها به شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن ایلکانی معروف شد

۱. حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۱۶-۱۱۵.

به همسری خود درآورد. ابوسعید که در این تاریخ نزدیک بیست سال داشت فریفته جمال بغدادخاتون و گرفتار عشق او شد. به موجب یاسای چنگیزی هر زنی که منظور نظر خان شود شوهر باید او را طلاق گوید و به خدمت خان روانه دارد. ابوسعید برای رسیدن به این مطلوب کسی را پنهانی پیش امیرچوپان فرستاد، و امیر که از این حال به خشم آمده بود بغدادخاتون را با امیر شیخ حسن روانه قراباغ کرد تا مگر آتش عشق ایلخان فرو بنشیند. اما ابوسعید دست از سودای خود برنداشت و بر امیرچوپان متغیر شد و رکن الدین صاین وزیر نیز در دامن زدن به آتش این خصومت کوشید و دمشق خواجه را، که نیابت مهام ایلخانی به عهده او بود، در چشم ابوسعید مستبد و مستقل جلوه داد چندانکه ابوسعید پیش امیرچوپان از او زبان به شکایت گشود و گفت: «من مجموع ممالک به تو گذاشته‌ام. تو چنان کن که من بی درد دل توانم بود. تاکنون باری نبوده‌ام. و تخلص شکایت به دمشق خواجه کرد و گفت مرا از او چشم بر مال نیست که تلف می‌کند، زبان خوش نیز ندارد، او را از پیش من ببر و جلاو خان و محمود (از فرزندان کوچک چوپان) را پیش من بگذار»^۱. امیرچوپان دمشق خواجه را نصیحت کرد که در خدمت و ملازمت ابوسعید به اخلاص باشد، و صاین وزیر را با خود به خراسان برد و امور وزارت یکسره در دست دمشق خواجه افتاد و برای ابوسعید از سلطنت جز نامی نماند. این وضع ابوسعید را دلگیر و نگران می‌داشت و حسد امرای دیگر او را هم برمی‌انگیخت. دشمنان دمشق خواجه هنگامی که امیرچوپان در خراسان و پسران دیگر او در روم و گرجستان و هرات سرگرم حکومت یا دفع مخالفان بودند به ابوسعید خبر دادند که دمشق خواجه

۱. حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۱۱۹.

با یکی از زنان حرم او راه دارد و جز خیال عصیان در سر نمی‌پرورد. ابوسعید پس از تحقیق فرمان به قتل دمشق‌خواجه داد و او را در پنجم شوال سال ۷۲۷ کشتند و سرش را از قلعه سلطانیه آویختند و اموالش را به تاراج بردند.

پس از این واقعه امیرچوپان در نامه‌ای به ابوسعید اطلاع داد که بر سر صدق و خدمتگزاری باقی است، اما ابوسعید اعتماد ننمود و امیرچوپان هم خواست تا به پایتخت رود و کار را یکسره کند، پس به قتل صاین وزیر که او را مایه این فساد می‌دانست امر داد و با هفت تومان لشکر روانه عراق شد. امیر پس از رسیدن به سمنان از عارف معروف شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی خواست که با ابوسعید ملاقات و سعی کند که غضب او را فرونشاند و میانه آنها را اصلاح کند. علاءالدوله نزد ابوسعید رفت و ایلخان او را با احترام پذیرا شد اما درخواستش را نپذیرفت. امرای همراه چوپان نیز با او عهدشکنی کردند و به اردوی ایلخان پیوستند. پس امیرچوپان گریخت، و با آنکه سابقه بیوفایی ملوک کُرت را می‌دانست پیش ملک غیاث‌الدین پادشاه هرات پناه برد. ملک غیاث‌الدین هم چنانکه ابوسعید از او خواسته بود امیرچوپان را با پسر خردسالش جلاوخان کشت.

در مدت پریشانی احوال امیرچوپان و پسرانش سلطان ابوسعید عشق خود را به بغدادخاتون فراموش نکرد و قاضی القضاة را پیش امیر شیخ حسن جلایر فرستاد و او ناچار خاتون را طلاق گفت و ابوسعید او را به همسری خود درآورد. بغدادخاتون لقب خداوندگار یافت و در سلطان نفوذ کلی پیدا کرد. بغدادخاتون ابوسعید را به توقیف ملک غیاث‌الدین، که به خیال خود برای گرفتن پاداش خوش خدمتیش و ازدواج با یکی از شاهزاده خانمهای خاندان ایلخانی به قراباغ آمده بود، واداشت و امر شد که جسد امیرچوپان و جلاوخان را به احترام از

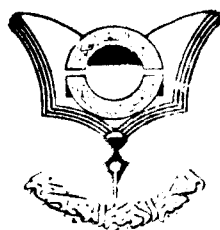
خراسان آوردند و بغدادخاتون بعد از اجرای آداب مذهبی آنها را با کاروانی مخصوص به حجاز فرستاد، و اجساد را در روز عید قربان در حرم کعبه طواف دادند و در مدینه به خاک سپردند.

غیاث‌الدین محمد رشیدی

چون دمشق خواجه از میان بر داشته شد سلطان ابوسعید برای انتخاب وزیری شایسته صدارت و کافی و کاردان غیاث‌الدین محمد رشیدی فرزند برومند خواجه رشیدالدین فضل‌الله را در نظر آورد، و امر همه نظر او را تأیید کردند و گفتند که «شخصی که به عزم ثابت و اقبال مساعد بدین منصب خطیر اقبال نماید و در اتمام جهات خاص و عام اهتمام به جای آرد... این خواجه زاده است که در حَسَب و نَسَب از ابنای عهد خویش مستثنی و بر اقران زمان سابق و فایق، و به کمال علوم عقلی و نقلی به نصابی آراسته و بر قوانین وزارت و رسوم سیادت واقفست». ابوسعید گفت: «تا پدر او از دیوان بیرون رفته است من دگر رونق کار حکومت ندیده‌ام و جمعی که متصدی این منصب شدند جمله را بیازمودم و هیچیک لایق این شغل نبودند. او را طلب فرمود و منصب وزارت ارزانی داشت، و از اکابر خراسان خواجه علاء‌الدین محمد را با او در منصب وزارت شریک گردانید^۱. اما بعد از هشت ماه خواجه علاء‌الدین محمد را همچنان به وزارت خراسان فرستاد و خواجه غیاث‌الدین محمد در وزارت مستقل شد و تا آخر دولت ابوسعید وزیر او بود.

شرح احوال وزارت و روزگار غیاث‌الدین محمد رشیدی در بخش جداگانه آمده است.

۱. حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۱۲۶.



دین و اعتقاد مذهبی رشیدالدین فضل الله

از آنجا که گرایش و ملاحظه‌های دینی از مایه‌های مهم و مؤثر در تدابیر سیاسی رشیدالدین و نیز در رویدادهای سیاسی زمان او بوده، نسبت یهودی بودن که بعضی مؤلفان به او داده‌اند بحث‌هایی را میان شماری از پژوهندگان، و پیش از همه بین کاترمر^۱ و بلوشه برانگیخته است. در حالی که کاترمر اسلام رشیدالدین را حقیقی و انتساب او را به آیین یهود جعل مخالفان این وزیر دانسته^۲، بلوشه در مقدمه خود بر تاریخ مغول مطلبی را از ذیلی بر ابن خلکان نقل کرده که فارسی آن چنین است: «رشیدالدوله ابوالفضل... نخست طبیب بود و وزیر قازان و خربنده. او را متهم ساختند که خربنده را زهر داده است، سپس پیک فرستادند و او را به سلطانیه خواستند و پیش امیرچوپان آوردند و به او گفتند که پادشاه را تو کشتی؛ گفت: چگونه می‌توانستم چنین کنم حال آنکه من مردی یهودی و عطاری طبیب بودم و میان مردم قدرتی

1. E. Quatremere

۲. مقدمه کاترمر بر جامع‌التواریخ طبع او، از ص ۶۱.

نداشتم، اما در زمان او (خدابنده) و در عهد برادرش (غازان) متصرف امور مملکت و دارایی آن شدم... و در روزگار آنان اموال و جواهر و املاک بی حد و شمار پیدا کردم...»

دشمنان سیاسی رشیدالدین به دستاویزهای گوناگون او را یهودی قلمداد کرده و خواسته‌اند که اسلام وی را ریایی و ظاهری جلوه دهند. اما چنانکه مرحوم استاد عباس زریاب هم یادآور شده است با اینکه نیاگان رشیدالدین یهودی بوده‌اند، متهم داشتن او به اینکه اسلامش ریایی بوده و او به همان دین پدرانش مانده، یا اتهام‌های دیگر به وی، همه از روی اغراض سیاسی و نتیجه نیرنگ‌سازیهای رقیبان درباریش بوده است.^۱

منابعی که از یهودی بودن رشیدالدین یاد کرده‌اند

محمدعلی شبانکاره‌ای در کتاب خود، مجمع‌الانساب، تألیف شده به سال ۷۳۳ یا ۷۴۵ هجری قمری، اشاره‌هایی به یهودی بودن رشیدالدین کرده است. در دو نسخه از این کتاب، یکی نسخه پاریس که مأخذ مرحوم زریاب در مقاله یادشده بوده و دیگری نسخه‌ای که با تصحیح میرهاشم محدث ارموی در تهران چاپ شده است، عبارت در این معنی تفاوت دارد. در نسخه کتابخانه پاریس آمده است: «در اوایل دین موسوی داشت، و چون به مملکت سلطان هم‌کنکاج (= مشاور) شد و با ائمه اسلام بحثها کرد، و او را معلوم شد که دین حق و صراط مستقیم شریعت محمدیست به شرف اسلام مشرف گشت»^۲. عبارت نسخه چاپ محدث چنین است: «... و مدار ملک سلطان

۱. مرحوم زریاب، سه نکته...، ص ۱۲۴.

۲. زریاب، همان‌جا.

اولجایتو محمد بر پنج امیر بود... وزیر سلطان محمد همان خواجه سعدالدین ساوجی بود، اما نام وزارت بر وی بود و کار مملکت او بر صاحب فاضل مرحوم خواجه رشید طبیب می‌رفت و دل و گوش سلطان بود و پیش از این دین موسوی داشت و به دولت سلطان محمد شرف اسلام یافت و نیکو خواجه‌ای و بزرگ حکیمی بود...^۱

مؤلفان عرب نیز که از مرکز حکومت ایلخان دور بوده‌اند بیشتر به یهودی بودن رشیدالدین گواهی داده‌اند. بدرالدین ابی‌محمد بن احمد العینی الحنفی در عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان نوشته است: «کان اصله یهودیاً من همدان ثم أسلمَ وهو شاب، این ثلاثین سنة»^۲، یعنی: «او در اصل یهودی و از مردم همدان بود و سپس در جوانی، در حدود سی سالگی، اسلام آورد».

ابن‌کثیر در البدایة والنهاية آورده است: «کان اصله یهودیاً عطاراً فتقدم بالطب وشملة السعادة حتى کان عند خربندا الجزء الذى لا يتجزء وعلت رتبته وتولت مناصب الوزراء وحصل له من الاموال والاملاك والسعادة مالا يحده ولا يوصف وكان قد اظهر الاسلام وكانت لديه فضائل جمه وقد فسر القرآن وصنف كتباً كثيرة و...»^۳ یعنی: او در اصل یهودی‌ای عطار بود و به طب پرداخت پس سعادت به او روی کرد تا جایی که ملازم جدایی‌ناپذیر خربنده شد و پایه‌اش ترقی یافت و عهده‌دار مناصب وزارت شد، و او را اموال و املاک و سعادت بی‌حد و وصف فراهم آمد، و اظهار اسلام نمود؛ مردی صاحب فضیلت بود، تفسیر قرآن کرد و کتابهای بسیار نوشت و...»

۱. ص ۲۷۰.

۲. به نقل از عزاو، تاریخ العراق...، ص ۴۵۵: ۱.

۳. ابن‌کثیر، البدایة والنهاية، بیروت، ۱۹۶۶، ص ۸۷: ۶، به نقل از روشن و موسوی، مقدمه جامع‌التواریخ، ص ۱: هفتاد و سه.

عبدالحی بن عماد الحنبلی در شذرات‌الذهب نوشته است: «کان ابوه یهودیاً عطاراً فاشتغل هذا فی المنطق والفلسفه واسلم واتصل بغازان...»^۱ یعنی: پدرش یهودی‌ای عطار بود، و او (رشیدالدین) به منطق و فلسفه پرداخت و اسلام آورد و وارد دستگاه غازان شد.

ابن حجر در الدرر‌الکامنه از رشیدالدین با عبارتی مانند آنچه در شذرات آمده یاد کرده و نوشته است: «کان ابوه عطاراً یهودیاً، فاسلم هو واتصل بغازان فخدمه وتقدّم عنده بالطب...»^۲.

شادروان مجتبی مینوی ظاهراً در اشاره به این عبارت الدرر‌الکامنه نوشته است: «در مآخذ عربی گفتگو از اسلام آوردن او می‌شود، ولی معلوم نیست که این «او» به کدام یک از دو نفر (یعنی خواجه رشید و پدرش) راجع است. از اینکه پسر به فضل‌الله موسوم بوده و پدر به عمادالدوله ملقب بوده شاید بتوان حدس زد که پدر یعنی ابوالخیر مسلمان شده بوده است»^۳.

از شرح ابن بطوطه جهانگرد مغربی نیز باید یاد کرد که در سفرنامه‌اش درباره ایلخان ابوسعید بهادرخان و پادشاهی او نوشته است: «من او را در بغداد دیدم، جوان بسیار زیبایی بود... و در آن هنگام وزیر وی امیر غیاث‌الدین محمد بن خواجه رشید بود که پدرش از مهاجرین یهودی به‌شمار می‌رفت و از طرف سلطان محمد خداپنده به وزارت منصوب شده بود»^۴.

مرحوم محمد قزوینی درباره اصل دینی رشیدالدین می‌نویسد که دلیلی صریح بر یهودی‌الاصل بودن خانواده او کتاب صفوة‌الصفای

۱. قاهره، ۱۳۵۰ هـ، ص ۵۹: ۶، به نقل از همان‌جا.

۲. قاهره، ۱۳۸۴/۱۹۶۶، ص ۳۱۴، به نقل از همان‌جا.

۳. نقد حال، ص ۳۹۱. ۴. ص ۱: ۲۷۸.

ابن‌بزاز است و نیز گفته دولتشاه که یکی از اولاد تیمور یعنی میرانشاه استخوانهای او را از خاک بیرون آورد و در مقبره یهودیان دفن کرد، دیگر حکایت تحریک رشیدالدین به کشتن تاج‌الدین آوجی با دو پسرش برای اینکه در مشهد نبی مناره و حرم و غیره بنا کرده بودند و به قول عبدالله کاشانی صاحب تاریخ اولجایتو، رشیدالدین که یهودی‌الاصل بود ایشان را به کشتن داد.^۱ به شرحی که خواهد آمد دشمنان رشیدالدین و رقیبان سیاسی او خواسته‌اند قتل تاج‌الدین آوجی را با یهودی بودن رشیدالدین از تباط دهند، اما قتل تاج‌الدین که از نزدیکان سعدالدین ساوجی وزیر بود و در سال ۷۱۱ هجری یعنی اندک‌زمانی پس از قتل او واقع شد قتل سیاسی بود و در اصل انگیزه دینی نداشت.^۲

نیز مرحوم قزوینی به مطایبه‌ای اشاره دارد در دیوان عبیدزاکانی حاکی از اینکه رشیدالدین اصلاً یهودی بوده است، و هم اینکه مؤلف مسالک‌الابصار (ج ۲۳) در شرح وقایع سال ۷۱۸ هجری می‌نویسد که در این سال «رشیدالدین فضل‌الله بن ابی‌الخیر عالی همدانی وزیر ممالک تاتار کشته شد. وی نخست عطاری یهودی و گمنام بود و کار او به آنجا رسید که وزیران و امیران زیر فرمان او بودند».^۳

مؤلف مسالک‌الابصار در شرح خود افزوده است که رشیدالدین چندان مال اندوخت که در روز نکبت او نقدینه‌اش را به یک میلیون دینار وزن کردند.^۴

مطایبه‌ای در لطایف عبیدزاکانی (درگذشته ۷۷۱ یا ۷۷۲ هجری،

۱. نکته‌هایی درباره رشیدالدین فضل‌الله.

۲. برای شرح این مطلب ← مقاله مرحوم زریاب: سه نکته...، ص ۳۴-۱۳۰.

۳. قزوینی، همان‌جا. نیز ← حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۸۰-۷۸.

۴. مشکور، ربع رشیدی، در: مجموعه مقاله‌ها...، ص ۳۸۶.

که کتاب خود را در ۷۳۰ هجری تألیف کرده) در اشاره به اصل یهودی رشیدالدین که مرحوم قزوینی از آن یاد کرده، این است: «حکایت: وزیر سعید خواجه رشیدالدین را درد پا زحمت می‌داد. روزی در محفه (تخت روان) نشسته بود و دو غلام ترک مرد او را برداشته پیش پادشاه می‌بردند. شمس‌الدین مظفر بدید و گفت: هذا بقية من آل موسى و هرون يحمله الملائكة، یعنی این باقیمانده آل موسی و هرون است که فرشتگانش می‌برند»^۱.

مؤلفانی که به اسلام رشیدالدین تأکید کرده‌اند

شماری از مؤلفان مسلمان از رشیدالدین به عنوان مسلمان اصیل و راستین یاد کرده و اعتقاد دینی او را ستوده‌اند. سید محمدرضا پسر محمد صادق حسینی موسوی رضوی طباطبایی تبریزی در کتاب خود تاریخ اولاد الاطهار نوشته است: «جَدّ خواجه از جهودان قلعه خیبر بوده و رسول خدا به او امان داده و به دست حضرت علی مسلمان شده و اجدادش در همدان توطن کرده‌اند. خواجه در استعداد و فضیلت نظیر نداشته و خطوط را خوش می‌نوشته و شعر بسیار خوب می‌گفته، و پنجاه و دو جلد از تصنیفات او را در مدرسه‌اش مدرّسین درس می‌گفته‌اند، و طبیب حاذق بوده و کتاب تورات را ترجمه کرده و همه جا به دلایل عقلیه الزام و ردّ یهودان نموده است»^۲.

کربلایی در روضات الجنان نوشته است: «چون خواجه مشارالیه

۱. کلیات عبید، به کوشش پرویز اتابکی، زوار، چاپ دوم ۱۳۴۳، ص ۲۷۳.

۲. چاپ لوحی، تبریز، ۱۰۳۴ ه.ق.، ص ۱۲۵، به نقل از مشکور، ربع رشیدی، مجموعه سخنرانیها...، ص ۸۷-۲۸۶؛ و همان مؤلف، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۳۵.

در سلک علما منخرط بود پیوسته در رعایت این طبقه علیا می‌کوشید؛ وی را منشأ‌تبیست که اکثر آن به‌علماء نوشته، بعضی از صلوات و هدیات که به‌بعضی از آن طبقه وارد گشته آنجا مسطور است، از آن جمله مکتوبی به‌خدمت سلطان‌العلماء والفضلا خواجه صدرالدین تُرکه اصفهانی رحمة‌الله که از فحول علما بوده... نوشته در عذرخواهی تصنیفی که به‌اسم سامی آن خواجه گرامی کرده بوده...»، و سپس متن مکتوبی را که در سوانح‌الافکار رشیدی ذیل شماره ۳۸ (صفحه‌های ۲۱۸ تا ۲۲۱) آمده آورده است.^۱

آقسرائی مؤلف مسامرة‌الاکبار و مسایرة‌الاکبار که از سعدالدوله یهودی و وزارت او بدگویی بسیار کرده، از رشیدالدین به‌نیکی نام برده و در واقعه قتل او نوشته است: «...خواجه رشید را نیز که وزیری کامل و به‌اصابت رأی و ادراک اشیا مثبت و مکانت بزرجمهری داشت، معارضان هم در حق او سعایتی نمودند و او را نیز به‌تهمتی فاسد منسوب و متهم گردانیدند و در آن تهمت گرد غریب بر حاشیه عمل او نشست... و اجلس در رسید» (ص ۳۱۴).

سیف‌الدین محمد هروی هم در تاریخ‌نامه هرات از یهودی یا یهودی‌تبار بودن رشیدالدین یادی نکرده و از او به‌احترام نام برده و لقب او را چند بار رشیدالدوله و یک بار رشیدالدین آورده است.

در میان پژوهندگان خارجی که احوال رشیدالدین و کتاب جامع‌التواریخ او را بررسی‌ده‌اند، کاترمر و بلوشه فرانسوی از همه معروف‌ترند. کاترمر در نتیجه تحقیق عالمانه خود در احوال رشیدالدین، از او به‌نیکی یاد کرده، حال آنکه بلوشه^۲، که در پژوهش

۱. مشکور، همان‌جا، ص ۲۷۸.

۲. برای شرح مختصر احوال و آثار ادگار بلوشه ← مرحوم محمد قزوینی؛ ادگار بلوشه (۱۸۷۰-۱۹۳۷ میلادی)، در: مجله یادگار، سال دوم، شماره دهم-خرداد ۱۳۲۵، ص ۱۰ و ۱۱.

خود در تاریخ مغول از نوشته کاترمر بهره برده است قضاوت مساعدی درباره رشیدالدین ندارد. کاترمر داستان توطئه نجیب‌الدوله یهودی را آورده (ص XXIII)، که بخش جالبش آنجاست که نجیب‌الدوله یهودی دیگری را تطمیع می‌کند و به نوشتن نامه‌ای از قول رشیدالدین علیه ایلخان وامی‌دارد. این نشان می‌دهد که تهمت یهودی بودن رشیدالدین در همان زمان نیز بوده، و برابر این حکایت رشیدالدین نه فقط یهودی بوده که به خط عبری نیز نامه می‌نوشته یا که می‌توانسته است بنویسد. اما نکته قابل توجه این است که این هر دو نفر که در توطئه علیه رشیدالدین دست داشتند یهودی بودند.^۱ کاترمر به نقل از عمده‌الطالب داستان کینه‌توزی رشیدالدین وزیر با تاج‌الدین ابوالفضل محمد نقیب آل‌علی را نقل کرده، که در آن هم مسئله یهودیان مطرح است، و به ظاهر مایه اصلی کینه رشیدالدین با تاج‌الدین این بوده که تاج‌الدین زیارت و نزدیک شدن به بقعه خزقل را برای یهودیان ممنوع کرده بود. کاترمر در حقیقت این داستان اظهار تردید کرده است.^۲

اتهام ریایی بودن اسلام رشیدالدین از سوی رقیبان و دشمنان او

دشمنان سیاسی رشیدالدین برای خوار کردن وی در چشم مردم سعی داشته‌اند که اسلام او را ظاهری و ریایی جلوه دهند. در رأس آنان رقیب سیاسی او سعدالدین ساوجی و اطرافیان‌ش بوده‌اند. سعدالدین که با رشیدالدین در وزارت شرکت داشت شیعی مذهب بود و رشیدالدین سنی شافعی. به تصریح کاشانی مؤلف تاریخ اولجایتو، پس از آنکه میان سعدالدین و رشیدالدین اختلاف افتاد سعدالدین روزی

۱. منوچهر مرتضوی؛ تحقیق درباره دوره ایلخانان ایران، ص ۹۹-۱۹۸.

۲. همان جا.

از روی خشم او را یهودی خواند و نیز اطرافیان خود را تحریک کرد که در همه جا اسلام او را ریایی بنمایانند. از جمله این اشخاص قطب الدین شیرازی بود. این قطب الدین از احسان سعدالدین ساوجی برخوردار بود و کتاب *التحفة السعدیة* را در شرح قانون ابن سینا به نام او کرد. او در هر جا که فرصت می یافت اشاره به یهودی بودن رشیدالدین می کرد، چنانکه وقتی رشیدالدین تفسیری بر قرآن نوشت او از سر کنایه گفت که می خواهد تفسیری بر تورات بنویسد. اما همین قطب الدین بر کتاب رشیدالدین به نام *التوصیفات الرشیدیة* که مشتمل بر تفسیر قرآن هم هست تقریظ نوشته و در آن ستایش را از حد گذرانده و چنین نوشته است: «چنین گوید *أحوج خلق الله الیه محمود بن مسعود...* که در مجموع فوایدی که این مجلد شریف و کتاب لطیف بر آن مشتمل است از دستور عالم منبع الجود والکرم، معدن الفضل والحکم، مستخدم ارباب السیف والقلم مرجع وزراء العرب والعجم، مظهر الامن والامان، ناشر العدل والاحسان، افضل و اکمل ایران خواجه رشید الملة والدین، عماد الاسلام والمسلمین، ابو الخیرات باری المبرات، الحاوی للریاستین الحکمیة والحکمیة، الجامع للفضلین العلمیة والعملیة، الواصل الی اقصى مراتب الدرایة والتفهیم، المستغنی بالتأیید الالهی عن الاکتساب والتعلم لازالت شمس جلاله مشرقه منيرة... از نتایج طبع زخار در قلم گهربار آورده... بر لطایف آن کلم و بدایع آن حکم اطلاع افتاد حقاً و ثم حقاً که در غایت متانت و نهایت بلاغت است و از سر کمال دانش و علم الهامی که اشرف انواع علم است که (و علمناه من لدنا علماً)^۱ صادر گشته... و اما آنچه رسایل بدان مشتمل است بعضی آن است که از

۱. قرآن مجید، سوره ۱۸، آیه ۶۵.

مفسران نقل فرموده نقلی است درست، موافق کتب تفسیر، و بعضی آن است که در کلمات علما و حکما موجود است لکن مجمل و مرموز و به تفصیل و توضیح و تدقیق محتاج و تا این غایت بر حقایق دقایق آن چنانکه باید هیچکس از اصحاب فضل و کیاست فضلاً عن غیرهم اطلاع نیافته و موجب تردّدات ایشان بوده و به سبب توضیح و بیانی که فرموده آن تردّدات برخاسته و آن اشکالات مرتفع گشته...^۱ اما این تقریظ، و تقریظ ستایش‌آمیز دیگری که قطب‌الدین به عربی بر تصانیف رشیدالدین نوشته، خود فتوایی است بر اینکه رشیدالدین جایز است که تفسیر قرآن بنویسد.

در مخالفت سعدالدین با رشیدالدین جز رقابت سیاسی این دو، عامل اختلاف مذهب نیز بی‌اثر نبوده است. سعدالدین ساوجی مذهب تشیع داشت و در آن تعصب می‌ورزید، اما رشیدالدین پیرو تسنّن و شافعی بود. حافظ ابرو در مجمع‌التواریخ نوشته است: «صاحب اعظم خواجه رشیدالدین رحمة الله را مذهب شافعی داشت، و سخت مایل بودی به ائمه و علمای شافعیه، و مجالست و مباحثه او با این طایفه بودی و از تعصبات حنفیان به غایت ملول بودی، اما جهت خاطر پادشاه (اولجایتو) اظهار نکردی و با آن در ساختی، و مولانا سعید قاضی القضاة نظام‌الدین عبدالملک مراغه‌ای که در علوم معقول و منقول یگانه جهان و سرآمد دوران بود به شرف علم و فضیلت و مباحثه و مناظره بر اهل علم فایق، خواجه رشیدالدین پیش پادشاه تعریف او کرد، و او را طلب داشته ملازم سلطان گردانید و قضاء ممالک ایران بدو مفوض شد و منظور نظر سلطان گشت...»^۲.

۱. به نقل از مرحوم زریاب: سه نکته...، ص ۲۷-۱۲۶.

۲. نسخه ملک، ج ۳، ورق ۲۳۷، به نقل از حاشیه مصحح بر ذیل جامع، ص ۴۹.

رقابت سعدالدین ساوجی با رشیدالدین به وسایل و بهانه‌های مذهبی نیز آمیخته بود. رشیدالدین که نیروی جناح شیعی درگاه را روزافزون می‌دید، چندی خود را از کارها کنار کشید، اما پیرامونیانش به تلاش افتادند و همچنانکه کار شیعیان در دستگاه ایلخان از رونق می‌افتاد، ایلخان را واداشتند تا پی‌گیر اتهام به سعدالدین و یاران او شود. پس از اعدام سعدالدین در شوال ۷۱۱ هجری و رانده شدن شیعیان از دستگاه، کار رشیدالدین بالا گرفت.

یکی از دشمنان کین‌توز رشیدالدین ابوالقاسم کاشانی مؤلف تاریخ اولجایتو است که هم از شافعی بودن رشیدالدین یاد کرده و در شرح مخالفت میان شیعیان و اهل تسنن در دستگاه ایلخان نوشته است: «خواجه رشید دعوی مذهب امام معظم شافعی مطلبی را، رضی الله عنه، می‌کرد، تعصب سرد ایشان را کاره و منکر بود، چه از فراز منبر یهود را لعنت می‌کردند و مرد لاعن رشید بود» (ص ۹۶)؛ و درباره او چنین زشت‌گویی کرده است:

ابلیس اگر شناختی فعلت در پیشه خود ترا وصی کردی
ور آدم نسبت بدانستی از ننگ تو خویشتن خصی کردی^۱
ابوالقاسم کاشانی از هواخواهان سعدالدین ساوجی بوده است. این معنی با دقت در کتاب تاریخ اولجایتو تألیف او معلوم می‌شود. او پس از سعدالدین به تاج‌الدین علیشاه جیلان نزدیک شد و در شمار نعمت‌یافتگان او درآمد. پس نه فقط مدعی تألیف جامع‌التواریخ شده بلکه هر جا که فرصتی یافته رشیدالدین را یهودی خوانده و با لقب رشیدالدوله از او یاد کرده است که قرینه بر یهودی بودن او باشد. کاشانی در مقدمه نخستین خود بر کتاب دیگرش به نام عرایس الجواهر

۱. همان‌جا.

و نفایس الاطایب که به نام رشیدالدین کرده بود خود را خادم خاندان رشیدی خوانده و گفته است: «علی‌الخصوص چون جبین بداغ خدمت خاندان خلود اساس رشیدی موسوم است»^۱. اما پس از مرگ ناجوانمردانه رشیدالدین و با فرصت طلبی دیباچه عرایس الجواهر را که به نام او کرده به نام دشمن خونی وی تاج‌الدین علی‌شاه برگرداند و هر جا که توانست وزیر درگذشته را یهودی خواند و از او به بدی یاد آورد. رشیدالدین جز اینان دشمنان دیگر هم بسیار داشت، که به او حسد می‌ورزیدند یا وجودش را به زیان خود می‌دیدند یا از وی کینه‌ای داشتند. او در مکتوبی به عنوان فرزندش ابراهیم حاکم شیراز به سوء قصدی به جان خود اشاره می‌کند: «به حدود قندهار جماعت حاسدان مفسد و مفسدان حاسد مصاید غدر و خیال مکر از برای اعدام و اهلاک این ضعیف نصب کرده بودند...»^۲. رشیدالدین خود از مغولی به نام هرقداق (که به نوشته روضه‌الصفاء در پی فتنه بود و به فرمان اولجایتو کشته شد) شکایت می‌کند که از کسانی بود که با او دشمنی می‌ورزیدند و همواره در صدد بودند که آسیبی به او برسانند حال آنکه او جز نیکی درباره آنها کاری نکرده بود، و نوشته است که کسی هم، که نامش را یاد نمی‌کند، سعی کرد که به جای حساس او حمله کند و او را در نظر مسلمین مرتد و ملحد جلوه دهد^۳.

دستاورزهای مخالفان برای یهودی دانستن رشیدالدین

قرینه‌ای بر یهودی‌الاصل بودن رشیدالدین را لقب نخستین او

۱. به نقل از مرحوم زریاب، سه نکته...، ص ۳۰-۱۲۹.

۲. سوانح، ش ۵۳، ص ۲۹۳.

۳. کاترمر، ص XIX-XXI، به نقل از مرتضوی، ص ۱۹۸.

«رشیدالدوله» و لقب پدرش «عمادالدوله» و عمویش «امین‌الدوله» و جدش «موفق‌الدوله» دانسته‌اند. توضیح اینکه یهودیان مأمور دیوان در عهد مغول سعی می‌کرده‌اند لقب مضاف به «دوله» داشته باشند و این ظاهراً برای آن بود که القاب مضاف به‌دین را کسی غیر از مسلمانان نمی‌توانست داشته باشد، به‌دلیل آنکه دین مطلق اسلام است («ان‌الدین عندالله الاسلام»)^۱. از یهودیانی که لقب مضاف به «دوله» داشته‌اند می‌توان سعدالدوله و وزیر ارغون و برادران او مذهب‌الدوله و فخرالدوله حاکم بغداد و شمس‌الدوله حاکم شیراز در زمان ارغون و گیخاتو، و نجیب‌الدوله معاصر رشیدالدین را ذکر نمود. مؤلف تاریخ و صاف به‌این معنی تصریح دارد و می‌نویسد «بی‌دولتان قوم یهود... لقب مقلوب خود را بر رسم آل‌بویه به‌دولت اضافه کردند اما نه اضافتی معنوی». لقب مضاف به «دوله» در حکومت‌های اسلامی ابتدا خاص امرای بزرگ یا فرمانروایان نواحی و ولایات بود، چنانکه مؤلف سیرالملوک می‌گوید: «پیوسته لقب امرا و ترکان حسام‌الدوله و سیف‌الدوله و امین‌الدوله و شمس‌الدوله و مانند این بوده است». اشاره نظام‌الملک در اینجا به دوره‌ای است که با ضعف خلفا، از حدود آغاز قرن سوم هجری، امرا بر دستگاه خلافت غلبه یافته بودند. حتی خلیفه عباسی به‌سلطان محمود لقب مضاف به «دوله» داد: «چون سلطان محمود به‌سلطانی نشست از امیرالمؤمنین القادر بالله لقب خواست او را یمین‌الدوله لقب فرستاد»^۲. و باز همان مؤلف درباره القاب وزرای دولتهای اسلامی می‌گوید: «نخستین وزیری که در لقب او دین آورده‌اند نظام‌الملک بود که لقب او

۱. مرحوم زریاب، سه نکته... ص ۱۲۴.

۲. نظام‌الملک، ص ۱۸۹.

قوام‌الدین کردند» و می‌افزاید که: «دین و اسلام در لقب چهار گروه رواست، یکی پادشاه و دوم وزیر و سیم عالم و چهارم امیری که پیوسته به‌غذا مشغول باشد و نصرت اسلام کند»^۱.

رشیدالدین را نیز دوستان و هوادارانش به‌همین لقب خوانده‌اند و فقط دشمنان او و کسانی که به‌یهودی‌بودنش تکیه کرده‌اند (چنانکه گفته شد از قبیل ابن‌کثیر در البدایة والنهایه، ابن حجر عسقلانی در الدرر الکامنه و کاشانی در تاریخ اولجایتو) او را رشیدالدوله نامیده‌اند. از اینجا احتمال داده‌اند که رشیدالدین تا زمانی که به‌دین یهود بوده لقب «رشیدالدوله» داشته و بعد از گرویدن به‌اسلام «رشیدالدین» نامیده شده است و موافقانش، مانند وصاف و ابن‌القوطی و دیگران، که اسلام وی را حقیقی دانسته‌اند همه او را «رشیدالدین» یا «رشیدالدوله والدین» خوانده‌اند.

به‌نوشته مرحوم زریاب از این شرح روشن می‌شود که آنچه در یادداشتهای مرحوم قزوینی آمده که «لقب دولتش پس از ارتقاء به‌وزارت و علو مناصب اشتها رشیدالدوله شده بوده است به‌مناسبت لقب اصلی مادرزادیش رشیدالدین»^۲ صحیح نیست، و نیز لقب علاءالدوله سمنانی عارف مسلمان مشهور عهد مغول نیز نقض این حکم نمی‌شود، چنانکه بلوشه پنداشته^۳، زیرا که مسلمانی می‌توانسته است لقب مضاف به «الدوله» داشته باشد، اما یهودیان نمی‌توانستند لقب مضاف به «الدین» داشته باشند^۴.

لقب غیر مسلمانان در این دوره به «الدوله» ختم می‌شد، و نصرانیان و یهودیان از اطباء هم دارای این لقب بودند، چنانکه در جامع‌التواریخ

۱. همان‌جا، ص ۱۹۹.

۲. یادداشتهای قزوینی، ص ۱۱۰:۳.

۳. تاریخ مغول، ص ۲۹.

۴. زریاب، همان‌جا، ص ۱۲۶.

در شرح احوال زمان گیخاتو آمده است که «سه شنبه هیجدهم رمضان آن سال (۶۹۱) به مرحله تسو از اعمال تبریز سوء المزاجی بر طبیعت گیخاتو طاری شد و به مرضی مخوف مؤذی گشت، و اطباء ربیب الدوله و صفی الدوله نصرانی ملازم بودند و در معالجت اجتهاد می نمودند، و به مدت چهل روز صحت کلی یافت»^۱.

در منابع تاریخی از رشیدالدوله یهود یاد شده که تهیه لوازم مطبخ ایلخان به او سپرده بود^۲. به شرحی که مقدمه نویسان محقق چاپ تازه جامع التواریخ آورده اند: «دنباله نویسن تاریخ ابوالفرج ابن عبری نوشته است که یهودی به نام رشیدالدوله تأمین نیازمندیهای دربار گیخاتو را بر عهده گرفت و با ثبات و جدیت بی نظیر بر سر آن کار ایستاد و از دارایی خویش آن نیازمندیها را فراهم کرد و در این راه داروندار خویش را از کف داد، و چون صاحب دیوان وزیر گیخاتو نتوانست طلب او را از خزانه خالی ادا نماید و از ولایات نیز مالی فراهم نیامد، رشیدالدوله به ناچار گریخت!»

«حبیب لوی در تاریخ یهود ایران با استناد به منابع یهودی می نویسد: (در روزگار ارغون) خود سعدالدوله با کمک یهودی دیگری به نام رشیدالدوله ریاست اداره امور ارزاق را داشتند»^۳. این پژوهندگان نتیجه گرفته اند که این هر دو رشیدالدوله جز خواجه رشیدالدین فضل الله نمی تواند باشد. اما دیگر منابع تاریخی این نظر را تأیید نمی کند. علاوه بر این، اگر هم قول شماری از مورخان را، که یاد شد، بپذیریم که رشیدالدین خود در جوانی و در حدود سی سالگی اسلام آورده بود، و تولد او را حدود سال ۶۴۸ هجری بدانیم، او در

۱. جامع التواریخ، روشن و موسوی، ص ۱۱۹۵.

۲. اقبال، ص ۲۴۸.

۳. روشن و موسوی، ص هفتاد و یک. نیز همانجا، ص ۷۰.

اوایل ایلخانی گیخاتو (۶۹۴-۶۹۵) جوان نبوده و بیش از چهل سال داشته و دیگر به اسلام درآمده بوده است.

اتهام دیگری که مخالفان به رشیدالدین می‌زدند فلسفه‌گرایی او بود؛ و پرداختنش را به علوم عقلی بهانه ساخته و با اشاره به رساله‌ها و مقاله‌هایی که در تحلیل و تفسیر قرآن نوشته است گفته‌اند که او اینهمه تفسیر از دین اسلام را از راه «علوم عقلی» برای تضعیف اسلام و تقویت دین یهود به کار می‌برد.

ابن حجر در الدرر الکامنه نوشته است: «له تفسیر علی القرآن فسرّه علی طریقه الفلاسفه فنسب الی الالحاد» یعنی: او تفسیری بر قرآن دارد که به طریقه فلاسفه است، پس نسبت الحاد به او دادند. همان مؤلف به نقل از ذهبی آورده است: «وکان الشیخ تاج الدین الافضلی (عبدالرحمن بن محمد بن ابی حامد التبریزی الشافعی، ۷۱۹-۶۶۱) یذمه ویرمیه بدین الاوائل» یعنی: شیخ تاج الدین افضلی او را نکوهش کرد و معتقد به دین اوائل یا عقاید اهل تورات شمرد. ابن کثیر در این باره نوشته است: «ولکن قد نال منه خلق کثیر من الناس واتهموه علی الدین وتکلمو فی تفسیره... ولا شک انه کان مخبطاً ومخلطاً ولس لدیه علم نافع ولا عمل صالح» یعنی: کثیری از مردم از او شاکی شدند و اتهام دینی به او زدند و تفسیر او را فلسفی دانستند... و بیگمان فکر و تفسیرش بیراه و ناسره بود و او را علم نافع و عمل صالح نبود.

مؤلف شذرات الذهوب هم به منطق و فلسفه خوانی او اشاره دارد. «بیگمان رشیدالدین طبیب و حکیم با مقوله‌های فلسفی آشنا، اما معتقد به کلام اسلامی و در زمینه اندیشه و تفکر پیر و امام زین العابدین ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی بود»^۱.

۱. روشن و موسوی، پیشگفتار بر جامع التواریخ طبع آنها، ص هشتاد و یک.

نکتہ قابل توجه این است که خود رشیدالدین در وقفنامه ربع رشیدی، که سندی است معتبر، در بیان صلاحیت طالب علمانی که می‌توانند با برخورداری از مزایای این موقوفه فقه و اصول بخوانند شرط کرده است که آنان را سروکاری با فلسفه نباشد: «باب سوم، قسم دوم، فصل چهاردهم، مساکن مجاوران و ملازمان... جماعت فقها از ده نفر: که درس فقه و اصول دین و دیگر علوم خوانند پیش مدرسی و معیدی که معین شده، به شرط آنکه قطعاً پیرامون درس فلسفه نگردند و نخوانند، و به آموختن آن رغبت ننمایند، و اگر آموخته باشند ایشان را تعیین نکنند، چه مزاج ایشان مخبط و گستاخ شده باشد...»^۱.

در پایان این مبحث جا دارد که یکی از تفسیرهای رشیدالدین از آیات قرآنی که در آن به عقاید اهل تورات، یا به اصطلاح قدما «علوم اوایل»، اشاره یا استناد کرده است آورده شود، زیرا بسا که تفسیرهایی از این گونه بود که بهانه به دست مخالفان او داد تا جایی که به قصد جاننش برخیزند. او در رساله هفتم از کتاب لطایف، موسوم به رساله کزالمعالی و مشتمل بر سی و دو فایده، ضمن پاسخ به این سؤال که کلام باری تعالی چگونه باید باشد و شنیدن انبیا از وی بر چه وجه بوده است، گوید:

«و در قرآن مجید اشارت بدان فرموده که إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ^۲ و اوّلین را به استشهاد آورده. و حقیقت آنکه در حقیقت اشیا نشاید که اختلافی باشد مگر آنچه تحریف کرده باشند. و آنچه در قرآن فرموده که لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ اشارت به موسویان و عیسویان کرده یعنی از حال ایشان تفحص نمایند و در کتب ایشان ببینند. و در تورات بر آن جمله است که لوحی جوهرین که حق تعالی به دست موسی — علیه السلام — فرستاده لوحی بود کلیات شرایع بر آن نوشته و آن نوشته نوشته خدای

۱. وقفنامه، ص ۱۷۳.

۲. قرآن ۱۹۶/۲۶.

تعالی بود و بر آن لوح کشیده چنانکه موضع خط منقور بوده. و در تورات^۱ موسی - علیه السلام - چند جای به این عبارت آمده است که وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا و آمده است که با موسی دَهْن به دَهْن سخن می‌گویم. و نیز در آیتی به این لفظ آمده است که باری - سبحانه و تعالی - با موسی همچنان سخن می‌گفت که کسی با شخص دیگر گوید و در آیتی دیگر آمده است که باری سبحانه موسی را فرمود که اعیان و مشایخ قوم بنی اسرائیل را جمع کن تا سخن من بشنوند. موسی ایشان را به دامن کوه طور بُرَد و خدای تعالی با ایشان سخن گفت. بعد از آن ایشان با موسی گفتند که ما را قدرت و قوت شنیدن این آواز نیست، تو بَشْنُوْا و با ما بگو تا نمیریم. و بعد از آن آیت آمده است به بنی اسرائیل که آن کرامت فراموش مکنید که از آسمان با شما سخن گفتم. و بعد از آن موسی بنی اسرائیل را گفت که باری - سبحانه و تعالی - از میان طوایف اِئِس با شما سخن گفت و بَش. و مُصَدِّق این معنی در قرآن مجید آمده که وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يٰقَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَعَلَ فِيكُمْ اَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَ لَكُم مَّلُوكًا وَ اَتَاكُمْ مَّالًا يُّوتِ اَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِيْنَ همانا آنچه بدیشان کرامت فرموده است که به هیچ کسی از عالمیان نداده آن بوده باشد. و چون تمامت موسویان و عیسویان بر معنی ای که در حکمت آیت وَ اِنَّهُ لَفِي زُبْرِ الْاَوَّلِيْنَ یاد کرده شد متفق اند و چندین طوایف برین اجماع دارند، و اجماع را در جمیع امور اعتبار تمام است بِالضَّرُورَةِ مسلّم باید داشت». (ص ۶۷-۴۶۶)

وضع یهودیان در این دوره

کشاکیهای دینی در دوره ایلخانان همراه با رقابتهای سیاسی و

۱. در اساس املاء کلمه چنین است: توریة.

۲. فتحة شین و سکون واو از اساس است.

قدرت طلبی میان حریفان بود، و بسا که خود از این مایه‌ها برمی‌خاست. ایلخانان و امرای مغول آنان عدم تعصب دینی نیاگان خود را اصولاً حفظ کرده بودند و تصویری به مانند مسلمانان و مسیحیان و یهودیان از دین نداشتند، چنانکه مسلمانی به نام محمود یلواج و پسرش امیرمسعود در دستگاه چنگیز و فرزندش اوکتای و اولاد او منکوقاآن و کیوک خان مقام داشتند و سالها نیز در زمان اوکتای قاآن آنها را در بلاد ختا و ماوراءالنهر و خوارزم حکومت دادند، بی آنکه این امر قرینه حمایت مغولان از مسلمانان باشد. مؤلف آثارالوزراء می‌نویسد که محمود یلواج اول کس بود از مسلمانان که در دولت مغول به تدبیر مُلک و وزارت قیام کرد.^۱

ارغون هم که بودایی بود پس از آنکه ایلخانی یافت (۶۹۰-۶۸۳ هـ.) اداره مملکت را به سعدالدوله یهودی سپرد. این وزیر در پی اصلاحاتی برآمد و یک‌چند جلوی استفاده اشراف مغول را گرفت و به روایت تاریخ گزیده «ضبطی تمام پدید کرد و دست متغلبان از اموال کوتاه گردانید و اخراجات مقرری را ایلغامیشی (= مرتب و منظم) کرد»^۲، و نیز همکیشان خود را از یهود به جای دیوانیان مسلمان گماشت و زمام پاره‌ای از امور دولت در کف آنان افتاد، تا آنجا که و صاف می‌گوید که امر شد که هیچ مسلمانی را به کار دیوانی نگمارند.^۳ همین کارها کافی بود که سعدالدوله را در دربار ایلخان به همه چیز متهم کنند و عمال دیوان با کنایه و تعریض همه جا بر ضد یهود فریاد برآورند.^۴ در واقع یهود در ادوار پیش از مغول نیز در جامعه اسلامی بسی آسوده‌تر بوده‌اند تا در جامعه مسیحی اروپا، و بخصوص در طبابت و تجارت کارآمد، و در اکثر بلاد ایران پراکنده

۱. عقیلی، ص ۲۷۳.

۲. مستوفی، ص ۵۹۵.

۳. و صاف، ص ۲۴۱.

۴. همان‌جا، ص ۲۴۷.

بودند چنانکه مقارن عهد مغول، به روایت «بنیامین تطیلی»، به ندرت در ایران شهری وجود داشت که عده‌ای از این قوم در آن نبودند.^۱

سعدالدوله را مخالفانش کمی پیش از مرگ ارغون (۶۹۰ هـ.) از پای درآوردند و در مرگ او شادیه‌ها کردند.^۲ اما شاید راجع به این وزیر یهودی رقیبانش بیش از حد مبالغه کرده‌اند، و وزارت او به هیچ‌روی در حکم حمایت قاطع دستگاه ایلخان از دین یهود نبود، و آنچه بیشتر آن‌را به صورت مسأله‌ای اجتماعی درآورد مخالفت دیوانیان بود که این‌بار می‌خواستند رقبای خود را به نام یهودی بودن از میدان به‌در کنند.

در روزگار حیات رشیدالدین، حتی در عهد اولجایتو که ایلخان مسلمان به تأثیر مناقشه‌های مذهبی در کار اقلیت‌ها سختگیر بود، یهودیان دوره نسبتاً آرامی را سپری کردند و آثاری از آنان برجای ماند. پس از ماجرای سعدالدوله وزیر ارغون، یهودیان کم و بیش به فعالیت خود ادامه دادند. «احتمالاً در همان زمان بقعه استر، ملکه یهودی مذهب خشایارشا، شاهنشاه هخامنشی، در همدان مرمت شد. این کار به جلال‌الدوله یکی از وزرای ارغون نسبت داده شده است. بنای پیر بکران و کنیسه‌ای در اصفهان نیز در همین عصر تجدید گردید. این ابنیه در زمان اولجایتو سالم بوده است و دلیل بر اینکه خصوصیت جدیدی پیش نیامده بود. در سال ۷۱۰ هجری مزار مردخای، از بزرگان دوران خشایارشا و خویشاوند استر، دارای کتیبه‌ای بوده است، که از نوشته آن معلوم می‌شود که آن‌را نیز جلال‌الدوله که طبیب نیز بود مرمت کرده و پسران وی به نامهای حرقیا و یسوعا و مادر آنان، در مرمت این مزار و تجدید بنای کتیبه دخالت داشته‌اند. در این دوران چند شاعر یهودی نیز می‌زیسته‌اند که

۱. زرین‌کوب، ملاحظات انتقادی...، ص ۲۱.

۲. و صاف، ص ۲۴۵.

از آن میان دو تن از دیگران معروفترند: امینا و شاهین. این دو محافظه‌کارانه شعر سروده‌اند و از مسائل یهود در اشعار خود بحثی به میان نیاورده‌اند.

ملا میخائیل، معروف به امینا کاشانی، از زمان ارغون تا زمان اولجایتو در قید حیات بود. وی در سال ۷۰۹ هـ. کتابی به نام ازهاروت به نظم درآورد و داستان «یوسف و زلیخا» را نیز به نظم کشید. امینا در اشعار خود به کشتار یهودیان پس از سعدالدوله اشاره‌ای نکرده است. شاهین شیرازی و از بزرگترین شعرای یهودی ایران است.^۱ بعضی از کتابهای وی را خاخام شمعون بخارایی در سال ۱۹۰۷ میلادی در اورشلیم به چاپ رسانیده است. از گفته‌های شاهین چنین برمی‌آید که در عهد وی شعرای یهودی دیگری نیز وجود داشته‌اند که سعی داشته‌اند تورات را به نظم درآورند، ولی به علت جو موجود موفق به این کار نشده‌اند. شاهین سی سال اول جوانی را تا سال ۷۲۷ هـ. در انزوا می‌زیسته و در کار نوشتن کتاب دوم، سوم، چهارم و پنجم تورات به نظم، بوده است. کتاب استر و مردخای و عزرا را نیز به نظم درآورده است. شاهین تا اندکی پس از ابوسعید در قید حیات بود.^۲

۱. از آثار معروف شاهین کتاب اردشیرنامه اوست، دارای حدود سه هزار بیت که شیرو و مهرزاد دو دلدادۀ قهرمان آنند. شیرو فرزند اردشیرشاه و برادر ناتنی کورش (کبیر)، و مهرزاد شاهدخت چینی است. شیرو و مهرزاد در کاخی نقره‌ای که ساخته دست خورنگ، نامورترین معمار روی زمین، است به کامرانی می‌گذرانند تا که پس از زاده شدن پسرشان مهبیار، شیرو یاد یار و دیار می‌کند، و آن سه به نیروی جادو به ایران می‌رسند. شیرو از دیدار پدر و برادر شادمان است، اما در یکی از شکارها به چاهی می‌افتد و روزگارش به سر می‌رسد (به نقل از گفتار پرفسور Amnon Netzer در سوئین کنفرانس اروپایی ایران‌شناسی، کمبریج، ۱۱ تا ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۵).

۲. حبیب لوی: تاریخ یهود ایران، نشر یهودا بروخیم، تهران، ۱۳۳۹، ج ۳، ص ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۸ و ۱۱۳، به نقل از: شیرین بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، ص ۵۰۲-۵۰۱.

حاصل سخن

در اینکه رشیدالدین یهودی تبار بوده است تردید نیست. اما اسلام رشیدالدین از روی صدق و اخلاص بود. با اینهمه منابع تاریخی در دسترس در اینکه او خود یا پدرانش به اسلام درآمده بودند، و آن هم در چه زمانی، همسو و روشن نیست، و ناگزیر باید با کنکاش در آنها به نتیجه‌ای آن هم تقریبی رسید.

عده‌ای از محققان معاصر مانند اشپولر^۱ و بویل^۲ به یهودی‌الاصل بودن رشیدالدین نظر داده‌اند.

مؤلف تاریخ یهود درباره یهودی تبار بودن رشیدالدین فضل‌الله وزیر که صداقت ایمان یهودیان نو مسلمان را که به محله بر ساخته او در سلطانیه (که بیش از هزار خانه و یک مسجد با دو مناره زیبا، یک مدرسه وسیع و ناهارخانه و بیمارستان داشت) پناه می‌آوردند با گوشت قاطر پخته شده در شیر (شاید گوشت شتر پخته شده در دوغبا) می‌آزمود، تردید روا داشته و نوشته است: «اگر ادعای بعضی مورخین که منشأ رشیدالدین را یهودی می‌دانند بی‌اساس نباشد...» از این برمی‌آید که یهودی بودن رشیدالدین و پدرانش در منابع یهودیان (از جمله دائرةالمعارف یهود که گزارش سعدالدوله با بسط تمام در آن آمده است) انعکاسی ندارد^۳.

در میان مؤلفان کتب رجال اسلامی، چنانکه یاد شد، طباطبایی بر آن است که نیاگان رشیدالدین در نخستین سالهای تاریخ اسلام مسلمان شده‌اند. شیخ آقابزرگ تهرانی^۴ به آن استناد جسته و نوشته

۱. تاریخ مغول، ص ۶۵، و نیز در: رشیدالدین، سیاستمدار و عصر او.

۲. تاریخ ایران «کمبریج»، ص ۴۰۷:۵.

۳. روشن و موسوی، مقدمه بر جامع‌التواریخ طبع آنها، ص هفتاد و پنج.

۴. الذریعة الی تصانیف الشیعه، نجف، ۱۳۵۷ ه. ق.، ج ۳، ص ۲۷۰.

الدرر الکامنه را مردود دانسته است. اما منابع طباطبایی در این ادعای او شناخته نیست، و از سوی دیگر پدر و نیای رشیدالدین و به احتمالی روزگاری خود او لقب مختوم به «الدوله» داشته‌اند. همانگونه که نخست شادروان زکی ولیدی طغان محقق و دانشمند باشغرد مقیم ترکیه در مقاله رشیدالدین فضل الله در دایرة المعارف اسلامی ترکی و سپس مرحوم زریاب به درستی یادآور شده‌اند، در آن روزگار در جهان اسلام به غیر مسلمانانی که در کارهای درباری و اداری پذیرفته می‌شدند فقط لقب مختوم به «الدوله» داده می‌شد. بنابراین بیگمان نیا، عمو و پدر رشیدالدین دست کم تا مدتی از عمر را یهودی بوده‌اند. خود او نیز در دوره گیکخاتو (به روایت دنباله تاریخ سریانی ابو الفرج) و ارغون (مجله مطالعات یهود Revue des Etudes Juives، برگرفته از منابع کهن یهود) به رشیدالدوله ملقب بوده است.^۱

مؤلف عقدالجمان نوشته است که خود رشیدالدین در سی سالگی به اسلام گروید. اگر تاریخ تولد او را در ۶۴۸ ه. ق. بپذیریم، اسلام آوردن او در حدود سال ۶۷۸ ه. و در اواخر ایلخانیه اباقا (۶۸۱-۶۶۳) خواهد بود.^۲

چنانکه مرحوم زریاب نظر داده است، اینکه بعضی مورخان، مانند ابن کثیر در البداية والنهاية در حوادث سال ۷۱۸، اصل رشیدالدین را به تحقیر «یهودی عطار» دانسته‌اند درست نیست و نتیجه تبلیغات دشمنان اوست. هر چند که خاندان وی یهودی و خود او نیز به احتمالی در آغاز عمر بر این دین بوده است. کلمه «عطار» برای این گفته شده که خانواده او را بی اهمیت نشان دهند، گرچه عطاران در

۱. روشن و موسوی، همانجا، ص هفتاد و شش.

۲. همانجا.

آن روزگار بسا که طبابت هم می‌کرده‌اند و «عطار» بیشتر به معنی داروشناس و داروفروش بوده است. نیای او موفق‌الدوله و پدرش عمادالدوله و عمویش امین‌الدوله و خودش نیز، به احتمال در آغاز کار، رشیدالدوله لقب داشته‌اند، و این می‌رساند که خانواده او همه در خدمت دیوان بوده‌اند. «ابن الفوطی تصریح می‌کند که پدر او ملازم حضرت سلطان بوده است، و جد او موفق‌الدوله به قول ابن الفوطی از حکمای دهر و ادبای عصر بوده^۱، و به قول مؤلف روضة‌الصفاء در ابتدا با نصیرالدین طوسی در ملازمت اسماعیلیان به سر می‌برده است»^۲.

رشیدالدین بیگمان یهودی تبار بوده، اما دانستن اینکه آیا نیایش به اسلام درآمده یا آنکه پدرش مسلمان شده یا خود او در جوانی به اسلام گرویده بود آسان نیست.

مرحوم مینوی نوشته است: «از اینکه پسر به فضل‌الله موسوم بوده و پدر به عمادالدوله ملقب بوده شاید بتوان حدس زد که پدر یعنی ابوالخیر مسلمان شده بوده است»^۳. اما چنانکه روشن و موسوی در مقدمه محققانه بر جامع‌التواریخ ویراسته خود یادآور شده‌اند «داشتن نامهای مختوم به (الله) در میان یهودیان کم و بیش رواج داشته است، مانند هیبة‌الله یا هبة‌الله پدر یا نیای سعدالدوله یهودی وزیر ارغون‌خان؛ و در واقع یهودیان در جهان اسلام برای پنهان داشتن دین

۱. تلخیص مجمع‌الاداب فی معجم‌الالقب، ج ۴، ص ۷۲۵، به نقل از مرحوم زریاب، سه نکته... ص ۱۳۵.

۲. هولگو خود به تماشای قلعه الموت رفت... و به هفت فرسخی قزوین که اردو و بنه او در آنجا بود رفت. هولگو خواجه نصیرالدین طوسی و فرزندان رئیس‌الدوله و موفق‌الدوله را که از اطبای معتبر بودند و اصل ایشان از همدان بود بنواخت و ایشان را ملازم خود گردانید (میرخواند، تحریر روضة‌الصفاء، ص ۸۹۰).

۳. خواجه رشیدالدین فضل‌الله، در: نقد حال، ص ۳۸۷-۹۷.

خود بر فرزندان نامهای اسلامی یا اسلامی نما یا از نامهای مشترک میان یهودیان و مسلمانان می‌نهادند، و اگر نام عبری هم داشتند می‌کوشیدند در بیرون از جامعه مذهبی خود را به نامی از آنگونه مشتهر سازند، مانند سعدالدوله مزبور که خود مردخای و پدرش حربه نام داشت.^۱

ابن‌کثیر و شبانکاره‌ای (در نسخه ویراسته چاپ محدث) بر آنند که رشیدالدین در روزگار اولجایتو (۷۱۶-۷۰۴ هـ.) سعادت قبول اسلام را یافته است. اما در نسخه دیگر کتاب شبانکاره‌ای (نسخه پاریس) آمده است: «چون به مملکت سلطان هم کنکاج شد... اسلام پذیرفت، و این ممکن است اشاره به دوره غازان باشد، زیرا که او (گذشته از احمد که حکومت کوتاهی داشت) نخستین ایلخان مغول است که قبول اسلام کرد و از سوی مسلمانان سلطان نامیده شد، و در میان آمدن رشیدالدین در کارهای مهم کشور نیز در روزگار او آغاز شد.^۲

پتروشفسکی که در اصالت اسلام رشیدالدین استدلال می‌کند^۳ عقیده محققانی مانند بارتولد و اشپولر را به این‌که رشیدالدین دین اسلام را به تبع غازان و در زمان این ایلخان اختیار کرد، نمی‌پذیرد. صرف‌نظر از نوشته‌های او در زمینه حکمت و الهیات، مکاتیب رشیدالدین علم اساسی او را به احکام اسلامی نشان می‌دهد و این علم چنان عمیق و وسیع بود که مشکل می‌توان آن را از کسی که در میان‌سال‌های اسلام آورده است باور داشت. اگر این گفته رشیدالدین درست باشد که در کودکی قرآن را نزد پدر آموخته بود، پدر وی یعنی ابوالخیر علی (عالی) همدانی نیز مسلمان بوده است.^۴ شاید پدر

۱. ص هفتاد و پنج.

۲. همان‌جا، ص هفتاد و هشت.

۳. پتروشفسکی؛ طرز فکر رشیدالدین در باب حکومت.

۴. کاترمر، ص VII-V.

رشیدالدین از آن رو نام فضل الله را بر او نهاد که فرزند خویش را همانم صوفی مشهور قرن پنجم ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر میهنی سازد. قرینه دیگر در رد متابعت رشیدالدین از غازان در قبول اسلام آن است که این ایلخان سنی بود و تمایل داشت به شیعه اما رشیدالدین مذهب شافعی داشت. حتی در زمان اولجایتو بعد از آنکه ایلخان مذهب تشیع را پذیرفت، رشیدالدین به مذهب خود یعنی تسنن باقی ماند.

رشیدالدین در جامع التواریخ و نیز در مکاتیب خود از مخالفتش با یهودیت سخن گفته^۱ و شادی خود را از ویران شدن کلیساها و کنیسه‌ها در دوره غازان خان ابراز کرده است^۲. نیز، در ستایش اسلام غازان خان سبب اسلام او را هدایت ایزدی دانسته است^۳. او همچنین به اعدام رافضیان^۴ و اسماعیلیان امر می‌دهد^۵. و نیز در کتاب سلطانی خود می‌گوید: «پیش از این به مدت صد سال... جماعت کفار از

۱. همان‌جا، ص CXXIV. ۲. تاریخ غازانی، ص ۱۶۹.

۳. همان‌جا، ص ۱۶۸.

۴. مخالفت با «رافضیان» و «شیعیان» سابقه‌ای دیرین در تاریخ ایران بعد از اسلام دارد، چنانکه نمونه آن‌را در دوره سلجوقیان می‌توان دید. در جریان تعارضات مذهبی، عده‌ای حتی مخالفان سیاسی خود را به رفض متهم می‌کردند. نظام‌الملک پس از آنکه می‌گوید: «در همه جهان دو مذهب‌اند که نیک است و بر طریق راست‌اند، یکی حنفی و دیگر شافعی... و دیگر همه هوا و بدعت است» (سیر الملوک، ص ۱۲۲)، شرح تهمت زدن سفیر خان سمرقند را به او که رافضی است بیان می‌کند و می‌افزاید که با همه بی‌گناهی سی هزار دینار خرج کردم و مقرری‌هایی چند قرار دادم تا این سخن به سلطان نرسید (همان‌جا، ص ۱۲۴). در همان کتاب او فصلی دارد «اندر باز نمودن احوال بدمذهبان که دشمن ملک و اسلام‌اند» (ص ۲۳۶ به بعد) و در مذهب خارجیان می‌گوید: «هیچ گروهی شوم‌تر و نگون‌سارتر و بددین‌تر از این قوم نبوده‌اند که از پس دیوارها بدی این مملکت می‌سگالند و فساد دین می‌جویند... و دعوی شیعت کنند و امداد قوت ایشان بیشتر از روافض و خرم‌دینان باشد».

۵. در مکتوبی به فرزندش جلال‌الدین حاکم روم از جمله مواعظ می‌نویسد: «... بیست و سوم: در قتل زنادقه و صلب ملاحده و تخریب دیار کفر و تعذیب جمع فجّار تقصیر جایز مداری». (سوانح، ش ۲۲، ص ۸۸).

بت پرستان و ارباب ادیان و ملل که دین ایشان منسوخ گشته... معابد ایشان که باطل شده بود بنیاد نهادند... در این وقت... همه آثار آن کفار ناچیز و مضمحل گشت... و کار دین رونق یافت و اسلام بالا گرفت»^۱. رشیدالدین در یکی از رسائل خود شرح می دهد که رسول (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و صحابه را در خواب دیده، و بر اثر آن نور معرفت در دل او تابیده است^۲. او در کتابخانه رَیع رشیدی در تبریز ۱۰۰۰ جلد قرآن که به خط بهترین خوشنویسان استنساخ شده بود جمع آورد^۳ و در همان جا دارالقرآنی بنا کرد^۴ و مساجد و مدارس متعدد ساخت.

رشیدالدین با آنکه شرح ایمان آوردن مخدوم خود غازان را به تفصیل آورده و چندین بار در سرگذشت و تاریخ روزگار او به آن اشاره کرده^۵، در هیچ یک از نوشته های خود از یهودی تبار یا یهودی بودن و اسلام آوردن خویش حرفی نگفته است. فقط در یکی از نامه های منسوب به او خطاب به عقیف الدین بغدادی، روحانی مورد احترامش، سخن از توبه کردن اوست در روزگار جوانی و این گونه: «... بعدما (بعدها!) معلوم کند که چون در اوان شباب و زمان جوانی بر موجب «تبتل الله تبتیلاً»^۶ در گوشه اختزال و کلبه اعتزال متواری گشته بودم و از ذمایم افعال و قبایح اعمال بر مقتضای «توبوا الى الله توبة نصوحاً»^۷ تائب شده و خرقه تقوی را از وسخ دنیا به آب انابت «و ثيابك فطهر»^۸ شسته و دل را به موعظه «والرجز فاهجر»^۹ از اوزار استکبار و

۱. رشیدالدین، کتاب سلطانی، برگ ۱۲۲.

۲. رساله اول از کتاب لطایف الحقایق.

۳. سوانح، ش ۳۷، ص ۲۱۳. ۴. همان، ش ۴۲، ص ۲۸۹.

۵. جامع، روشن و موسوی، ص ۱۲۵۵، ۱۳۳۲.

۶. قرآن مجید، سوره ۷۳، آیه ۸. ۷. قرآن مجید، سوره ۶۶، آیه ۸.

۸. قرآن مجید، سوره ۷۴، آیه ۴. ۹. قرآن مجید، سوره ۷۴، آیه ۵.

آثام جمعِ حطام دور گردانیده و بدین وسیله گل عرفان و شکوفهٔ ایمان در چمن جان و باغ روانم می شکفت... و نهال باغ بلاغت و زلال جویبار براعتم خضر تی تمام داشت و اصداف مطالبم پُر از دُر مآرب بود... و هرچند که می آمد اسباب نعمت و ذخایر دولتیم زیادت می شد و قصور اقبال و ثغور آمالم معمور می گشت و در علو جاه و رفعت قدر به مقامی رسیدم که شرف کسبی بیش از آن متصور نشود و نباهت ذاتی زیادت از آن ممکن نگردد و دست ندهد...^۱. اما این سخن نمی رساند که رشیدالدین لزوماً از آیین اعتقادی دیگری توبه کرده و به اسلام درآمده باشد، چرا که هر مسلمانی نیز ممکن است که برای کار و کردار ناپسندیدهٔ خویش توبه کند.

ابن عباد در شذرات الذهب و ابن حجر در الدرر الکامنه بر آنند که رشیدالدین پس از اسلام آوردن به غازان پیوست. این احتمال دور نیست، زیرا که اندکی پیش از مرگ ارغون امیران مغول سعدالدولهٔ یهودی را کشتند و در پی آن گروهی از گماشتگان او در ولایات و جمعی از یهودیان کشته شدند. مؤلف تاریخ یهود با استناد به تاریخ یهود گرایتز نوشته است: «در آن روزگار در ایران و سرزمینهای زیر سلطهٔ مغولان به ویژه آذربایجان یهودی کُشی بزرگی به راه افتاد و در آذربایجان هشتاد هزار یهودی کشته شدند و هفتاد هزار تن از آنان ترک مذهب کردند یا متواری شدند»^۲.

در مکاتیب رشیدالدین اشاره هایی هست که می رساند که او پیش از روزگار غازان مسلمان بوده است. در نامه ای که در راه بازگشت از

۱. سوانح، ش ۲۶، ص ۱۲۴-۱۲۵.

۲. حبیب لوی، به نقل از روشن و موسوی، مقدمه بر جامع التواریخ طبع آنها، ص هفتاد و هفت.

سفر هند، از مولتان، به قطب‌الدین شیرازی نوشته آمده است: «حق باری... در دل پادشاه عادل... ارغون‌خان، خلدالله ملکه و سلطانه، داعیه آن پیدا کند که این مخلص به طریق رسالت به راه دریا بار متوجه بلاد هند گردم»^۱. این نامه صریح است که این سفر او در روزگار ارغون (۶۹۰-۶۸۳) بوده و همان مکاتبه دوستانه او با قطب‌الدین شیرازی که از عالمان دین بوده نشان مسلمانی اوست. در همین نامه نیز بارها به آیات قرآنی و احادیث نبوی استناد جسته است.

در نامه دیگری که به سال ۶۹۰ هـ. در موضوع فرستادن پزشکی به نام ابن مهدی برای اداره داروخانه دارالشفای همدان به مردم این شهر نوشته^۲ خود را از «حکام اسلام» به شمار آورده است. این نامه از قیصریه روم (آناتولی) نوشته شده است و گمان می‌رود که مربوط به دوره گیخاتو باشد، چه او پس از فرمانروایی یافتن در سال ۶۹۰ هجری مدت دو سال در آن سرزمین اقامت داشت^۳.

نیز، رشیدالدین در نامه‌ای به او از ملک معین‌الدین پروانه ارزروم^۴ «رشید الحق والدینا والدین، خلدالله تعالی فی الخافقین ظلال جلاله الی یوم الدین بحق محمد و آله الطاهرین» خوانده شده است. چنین خطابی جز به مسلمان مناسبت ندارد. این نامه تاریخ ندارد، اما خود معین‌الدین در سال ۶۹۶ هـ. درگذشت، پس این نامه باید پیش از آن نوشته شده باشد^۵.

رشیدالدین در کتاب مجموعه الرشیدیه خود، که کاترمر در مقدمه سودمند خویش بر بخشی از جامع التواریخ که به سال ۱۸۳۶ در پاریس منتشر ساخت از آن سود جست، گفته است که از ایام کودکی به تأثیر

۱. سوانح، ش ۳۰، ص ۱۴۷.

۲. همان، ش ۳۴، ص ۳۶-۳۵.

۳. روشن و موسوی، ص هفتاد و نه.

۴. سوانح، ش ۴۷، ص ۲۴۸.

۵. همان جا.

فضیلت و تقوای پدرش دلبستگی شدیدی به اسلام در خود احساس می کرد و با شوق و پی گیری به تفکر و تأمل در قوانین و قواعد اسلامی می پرداخت، و می کوشید تا به همه احکام و قواعد دین مبین رفتار کند. رشیدالدین که به دریافتن زوایای اسرار و روح عرفانی آیات قرآنی مشتاق بود در مجامع علما حضور می یافت و از مباحثات آنان بهره می جست. کاترمر این سخن را از نسخه شماره ۳۵۶ کتابخانه ملی پاریس، که اینک شماره ۲۳۲۴ دارد، ورق ۵۴۷ و R ۱۱۹، نقل کرده است.^۱

از همه آراء گوناگون و اقوال منابعی که یاد شد و نظر به نشانه ها و قرینه ها، می توان به حدس صائب مرحوم مینوی بازگشت و، چنانکه متفحان طبع تازه جامع التواریخ در مقدمه محققانه خود نتیجه گرفته اند، پذیرفت که به احتمال بسیار پدر رشیدالدین مسلمان شده بوده و خود او از آغاز مسلمان و مسلمان زاده بوده است.

اسلام رشیدالدین هم حقیقی و بر مبنای اعتقاد باطنی بوده است. دلیل این معنی تفاسیر متعددی است که بر آیات قرآنی نوشته و شبهات مخالفان، از جمله یهود، را جواب گفته است. او در رساله سوم از کتاب لطایف الحقایق که در تفسیر آیه «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا» (قرآن مجید، سوره ۱۸، آیه ۱۰) است می نویسد: «و ابْنِ عَبَّاسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، می گوید که سبب نزول این آیت که قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا آن است که چون این آیت که «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» نازل گشته بود یهود گفتند ما را علمی بسیار داده اند چه ما را تورات داده اند و در آنجا علم بسیار است. حق تعالی این آیت «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكُلَّمَاتِ رَبِّي» مُنْزَل گردانید. و در این موضع خواستیم که جواب یهودیان در این باب گوئیم. لیکن تا سخن مربوط باشد، متعاقب به موضعی که

۱. روشن و موسوی، ص هشتاد.

مناسب تر باشد، خواهیم گفتن... و هر چند چون این آیت به جواب ایشان آمده احتیاج به جوابی که ما گوییم نیست لیکن تقویت دین و عُدَّتِ دین را صادق وار، مانند قطره به دریا افزوده، متعاقب جواب یهود، و هر کس که بدان دعوی مذکور قایل اند خواهیم گفتن...

«... و آنچه یهود در آیتِ «و ما اوتیتُم من العلم الا قلیلاً» چنان فهم کرده اند که در قرآن علم اندک باشد [بطلان] آن بس ظاهر است. چه این خطاب با آدمیان است نه با قرآن... یهود که آن لاف زده بر تقدیر آنکه مانند آنچه از این معانی مقداری حاصل کرده، از علوم نیز چیزی دانسته و از آن مختصری دریافته با وجود جهل و حماقت که داشته و عصبانی که همواره در جبلت ایشان بوده... و حقیقت آنکه یهودیان عظیم جاهل و کم علم بوده اند هم در زمان پیشین و هم بعد از آن تا کنون، سبب آنکه با وجود ایمان به خدا و رسول دیگر باره بت پرست و مشرک شدن غایت جهل و نادانی تواند بود. و ایشان هم در زمان موسی، علیه السلام، سبب چندروزه غیبت او که به کوه رفته بود گوساله پرستیدند...»^۱

پتروشفسکی به نظر بارتولد که از سعدالدوله وزیر ارغون و رشیدالدین به عنوان «دو وزیر یهودی» یاد کرده بی آنکه به تضاد سیاست این دو اشاره نماید، ایراد کرده و گفته است که سعدالدوله به منظور راضی ساختن دشمن مسلمانان یعنی ارغون در صدد برآمد که نفوذ بزرگان مسلمان ایرانی را در درگاه از میان بردارد و همه مشاغل دیوانی را به یهودیان بسپارد، حال آنکه رشیدالدین در سیاست خود به متنفذان و ارباب قلم مسلمان ایرانی تکیه کرد، و در

۱. لطایف الحقایق، ص ۸۴، ۸۵، ۱۳۷ و ۱۳۸. این مبحث در رساله ۱۳ از کتاب اسأله رشیدالدین هم آمده است؛ - سلطان القرائی، کتاب اسأله و اجوبه رشیدی، مجله مهر، سال هشتم، شماره های ۴ و ۵ - تیر و مرداد ۱۳۳۱.

نوشته‌های خود همه‌جا به‌عنوان مسلمان سنی معتقد و سیاستمدار ایران‌دوست سخن گفته است.^۱

نوشته‌های رشیدالدین همه‌گواه بر اسلام‌دوستی و صدق اسلام اوست. نیز، ارتباط دائم رشیدالدین با علما و فقهای مسلمان در مکاتیب او منعکس است، چنانکه از مجموع آنها ۱۱ نامه خطاب به‌روحانیان مسلمان است.^۲ علاوه بر این، او در نامه‌های متعدد به‌فرزندان و حکام و لایات، گماردگان خود و اعیان و بزرگان محلی آنان را به‌رعایت اصول شرع و احکام اسلامی در کار حکومت و اداره امور عمومی، و نیز در زندگی فردی و اجتماعی امر می‌کند. همچنین از توصیه‌های خان به‌قضاة و مشایخ و زهاد و اهل علم که آنها را به‌رعایت معنای واقعی دین و شریعت می‌خواند سخن می‌گوید.^۳ مکاتیب منسوب به‌او هم پر است از فرامین و سفارشها در رعایت حال و تأمین رفاه و معیشت علما و سادات و صوفیان و شرح فرستادن هدایا برای آنان و قرار دادن مرسوم و مقرری در حقشان. رشیدالدین با چند تن از علمای اسلام نیز پیوند و نسبت خانوادگی یافته بود. اینهمه روشن می‌سازد که متهم ساختن رشیدالدین به‌اینکه اسلام او صوری و ریایی بوده نتیجه‌حسد و اسباب‌چینی رقیبانش بوده، و نیرنگ‌بازی یهودیانی چون نجیب‌الدوله طیب و سعی او در آماده کردن زمینه برای قتل رشیدالدین از همین مایه برمی‌آمده است.

۱. اشپولر، طرز فکر رشیدالدین درباره حکومت.

۲. از آن میان «سوانح، شماره‌های ۱۳، ۳۷ و ۳۸ که خطاب به‌صدرالدین محمد تُرکه، و شماره ۱۷ که خطاب به‌روحانی معروف آن زمان صدرجهان بخارایی است.

۳. تاریخ غازانی، ص ۲۰۰-۱۹۷.



خاندان رشیدی در روزگار رشیدالدین فضل‌الله و پس از وی

رشیدالدین فضل‌الله بزرگمردی پراولاد بود و بیشتر فرزندان را به حکومت ولایات و نواحی گماشته یا از طریق آنها با خاندانهای مؤثر و متنفذ زمان وصلت یافته و ایشان را وابسته و حامی تثبیت و توسعه اقتدار خاندان خویش ساخته بود. در یکی از نامه‌های منسوب به رشیدالدین^۱ از چهارده پسر و چهار دختر او نام آمده^۲ اما بررسی منابع دیگر نشان می‌دهد که شمار فرزندان او به احتمال بیشتر از این بوده است. از مکاتیب رشیدالدین که نوزده نامه از مجموع پنجاه و سه مکتوب آن خطاب به فرزندان اوست برمی‌آید که یازده پسر او حکومت یا نظارت ولایات یا نواحی مهم مملکت را داشته‌اند، و بعضی ولایات دیگر را نیز به‌خویشان یا خدمتگزاران مورد اعتماد خود سپرده بود چنانکه خواهی‌معرفة

۱. سوانح، ش ۳۷.

۲. برای فرزندان رشیدالدین و عده و احوال آنها ← ایرج افشار، معرفی نسخه اصلی وقفنامه رشیدالدین فضل‌الله، مجله بررسیهای تاریخی، سال پنجم، ش ۱؛ سوانح، ش ۳۶؛ عقلی، آثارالوزراء، ص ۲۷۸؛ حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۷۸؛ و خواندمیر، ص: ۲۰۰، ۳.

خواهرزاده رشیدالدین که مکتوب ۸ خطاب به اوست حاکم عانه و حدیثه و نواحی دیگر عراق عرب و سنقر باورچی غلام او حاکم بصره (مکتوب ۷) و جلال الدین سیواسی نایب او مستوفی روم (مکتوب ۴۱) بودند. پیداست که نظر اصلی رشیدالدین از انباشتن بیشتر مناصب مهم حکومتی از فرزندان و برکشیدگان و معتمدان خود تحکیم موقع سیاسی خویش و داشتن نظارت مؤثر بر همه امور و نواحی قلمرو وسیع ایلخانی بوده است. برای وزیر مقتدر ایلخان در این دوره از تاریخ ایران پر کردن حساس ترین مشاغل حکومتی و مناصب دیوانی از خویشان و برکشیدگان مورد اعتمادش امری بسیار عادی بود. خواجه شمس الدین جوینی، صاحب دیوان^۱، وزیر معروف هولاگو و دو ایلخان پس از وی نیز برادر خود عطاءالدین عظاملک جوینی^۲ مورخ معروف و مؤلف تاریخ جهانگشارا به حکومت عراق عرب به بغداد فرستاد. جوینی وزیر و بسیاری از پیشینیان او در تفویض مناصب حکومتی و دیوانی به خویشان و نزدیکان خود بیش از هر چیز در پی اعتلای خانواده و ثروتمند ساختن بستگانشان بودند، و به کارآمد بودن اینان برای مشاغلی که عهده دار می شدند کمتر توجه داشتند. رشیدالدین نیز که مرد زمانه و محیط خود بود، اعتلای خاندان و ثروتمند شدن خویشانش را می خواست، و در این راه کوشید؛ اما فرزندان و برکشیدگان وی صاحب منصبانی لایق و مدیرانی مدبر و کارآمد بودند. به گفته مؤلف تاریخ گزیده: «پسرانش هر یکی آصفی و مدبری بودند، و در حضرت پادشاه به مرتبه ای که محسود وزرا بودند منصوب»^۳، و مؤلف نسائم الاسحار در واقعه قتل رشیدالدین نوشته است: «چون ختم کار او بر شهادت و تکمیل اسباب سعادت آمد از وی اخلاف صدق و فرزندان خلف ماندند»^۴. یکی از فرزندان رشیدالدین

۱. برای شرح احوال شمس الدین صاحب دیوان ← مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۹۵-۵۹۲؛ و صاف، ص ۴۱-۱۳۹؛ نسائم الاسحار، ص ۱۰۱ و بعد؛ و عقیلی، آثارالوزراء، ص ۷۷-۲۷۶.

۲. برای احوال او ← مقدمه مرحوم قزوینی بر تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۱-۵. عو. ۳. مستوفی، ص ۶۱۳. ۴. ناصرالدین منشی کرمانی، ص ۱۱۳.

به نام غیاث‌الدین محمد بعد از پدر و در همان دوره ایلخانی ابوسعید به وزارت رسید (۷۲۸ هـ). و ستاره بخت خاندان رشیدی باز درخشیدن گرفت. رشیدالدین فضل‌الله در مکتوبی به خواهرزاده اش خواجه معروف که حاکم عانه و حدیثه و بسیاری دیگر از نواحی عراق عرب بود، نوشته است: «پیوسته همت پادشاه اسلام... اولجایتو سلطان خدا بنده محمد... بر آن مقصور بوده... که اسباب رامش و آرامش اصناف برآید... مفتوح گردد... و از برای اتمام این مهم کبیر و اهتمام بر این خیر کثیر رأی روشن پادشاهی... چنان اقتضا نمود که به هر طرفی از اطراف ممالک... کفایه عاقل و حکام عادل دل فرستد... به لفظ گوهر بار دُر نثار خود بدین کمیته فرمود که فرزندان تو که بنده زادگان قدیم منند و آثار رشاد از جبین ایشان لایح... می خواهم که هر یک در زمان سلطنت ما قبای شهریاری دربر کنند، و کلاه جهاننداری بر سر نهند، و تمشیت ایشان به نوعی کنیم که آثاری از آن تا روز قیام قیامت بر وجنات دهر و صفحات عصر باقی و مخلّد ماند».^۱

رشیدالدین در نامه‌ای به صدرالدین محمد تُرکه^۲، روحانی معروفِ زمان که به او ارادت می‌ورزیده، که «در حالتِ مرضِ هالک

۱. سوانح، ش ۸، ص ۲۴-۲۳.

۲. «خواجه صدرالدین محمد تُرکه... اصلاً از مردم خجند ترکستان است و چون جدش از این شهر به ایران آمده و ترک‌زبان بوده است فرزندان او به خاندان ترک معروف شده‌اند. این صدرالدین محمد جدّ خاندان ترک است که همه در اصفهان مقیم بوده‌اند. از این خاندانند خواجه افضل‌الدین محمد ترک که او را شاه‌رخ در سال ۸۵۰ در ساوه ۸۰ روز قبل از مردن خود به تهمتی کشت، و خواجه صابن‌الدین علی بن محمد بن محمد ترک از عرفا و حکمای متوفی سال ۸۳۵ که در حکمت و عرفان تألیفاتی داشته مثل کتاب مفاحص در حکمت الهی به طریقه صوفیه و شرح فصوص الحکم و تائیه ابن الفارض، و خواجه حبیب‌الله قاضی اصفهان در عهد طهماسب اول و پسرش خواجه افضل‌الدین محمد ترک از حکما و شعرای عهد شاه طهماسب اول و شاه عباس کبیر». (عباس اقبال، مکاتیب تاریخی، در: مجله یادگار، سال اول، شماره چهارم، آذرماه ۱۳۲۴، ص ۶).

نوشته است و وصیت فرزندانش خود و متروکات کرده^۱ از ۱۴ پسر و ۴ دختر خود چنین نام برده است:

- «پسران: ۱- خواجه سعدالدین، ۲- خواجه جلال‌الدین، ۳- خواجه مجددالدین، ۴- خواجه عبداللطیف، ۵- خواجه ابراهیم، ۶- خواجه غیاث‌الدین، ۷- خواجه احمد، ۸- خواجه علی، ۹- خواجه شیخی، ۱۰- خواجه پیر سلطان، ۱۱- خواجه محمود، ۱۲- خواجه همام، ۱۳- خواجه شهاب‌الدین، ۱۴- خواجه علی‌شاه. دختران: ۱- فرمان‌خان(!)، ۲- آی‌خاتون، ۳- ساهی‌خاتون، ۴- هدیه‌ملک».

رشیدالدین این مکتوب را که در حکم وصیت‌نامه‌ای است و تدبیر و دقت نظر و پیش‌اندیشی او را می‌رساند، چنین به پایان آورده است: «این مکتوب به جهت آن قلم شده تا به تمسک نگه دارند، و نگذارند که فرزندان بر هم زیادتی کنند، و مثل این صد مکتوب نوشته‌ام، و به فضیلت عالم فرستاده، اگر همه ضایع شود یکی بماند، حکم همه یکی باشد، و چون این سواد در اکثر بلاد باشد فرزندان را مجال تغییر و تبدیل نباشد، و پیش همگنان روشن باشد و السلام...»^۲. در بیان احوال رشیدالدین آمده است که اندکی پس از آنکه در ماه رجب سال ۷۱۷ هجری به سبب سعایت بدخواهان از وزارت ایلخان برکنار شود، امیرچوپان که به حدود آذربایجان به شکار آمده بود رشیدالدین را که در تبریز گوشه گرفته بود پیش خود خواست و به او تکلیف کرد که بار دیگر وزارت ایلخان را تصدی کند. رشیدالدین عذر آورد و گفت: «آنچه مرا در وزارت دست داده هرگز هیچ وزیری را اتفاق نیفتاده. اکنون سیزده نفر از اولاد رشید به رشد رسیده‌اند. اولی

۱. سوانح، ش ۳۷.

۲. همان، ص ۲۱۷.

آن است که حالا ایشان در عوض من در خدمت باشند»^۱. این می‌رساند که در این تاریخ سیزده تن از پسران او برومند و بار آمده بودند و به احتمال پسران خردسال هم داشته است.

از آنجا که ترتیب و تقدم سنتی فرزندان رشیدالدین فضل الله دانسته نیست، در اینجا پس از شرح احوال و روزگار غیاث الدین محمد رشیدی که نامورترین فرزند رشیدالدین فضل الله است، به بررسی احوال دیگر فرزندان او به ترتیبی که در مکتوب یادشده^۲ از آنها نام آمده است و با بهره‌گیری از دیگر منابع در دسترس و یادداشت‌هایی که استاد دانش پژوه در مقدمه خود بر سوانح الافکار آورده‌اند پرداخته می‌شود.

غیاث الدین محمد رشیدی

پراوازه‌ترین فرزند رشیدالدین فضل الله بیگمان غیاث الدین محمد است که چندسالی پس از مرگ پدر جای او را به استحقاق در وزارت ایلخان ابوسعید گرفت و معاصران و مورخان همگی وی را به مردم‌داری و نیکو‌میشی و بلندهمتی ستوده‌اند.

مؤلف حبیب السیر که از غیاث الدین محمد با عنوان «صاحب سعید» نام برده در بیان آغاز حال و بالا گرفتن کارش نوشته است: «خواجہ غیاث الدین محمد که ارشد اولاد خواجہ رشیدالدین فضل الله بود مبادی عنفوان جوانی را که خلاصه اوقات زندگانی است به اکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نمود و به اندک زمانی حقایق اکثر علوم معقول و دقایق بیشتر فنون منقول را بر لوح خاطر نگاشت و جمال حالش به حلیه اصناف فضل و هنر آراسته

۱. خواندمیر، ص ۲۰۰:۳.

۲. سوانح، ش ۳۷.

گشته رایت سخاوت برافراشت به طلاق لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس و استقامت ذهن مشهور گشت و هم در ایام شباب به گزاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیرالانام علیه الصلوة والسلام مشرف شده از منہیات اوقات درگذشت...»^۱

صاحب گلستان هنر در شرح احوال خوشنویسانی که شاگردان از فیض و میمنت تعلیمشان به مراتب عالی می‌رسیدند از جمله از سید حیدر یاد کرده است که «کنده‌نویس بضم الکاف یعنی جلی‌نویس بغایت خوشنوست و مجذوب و اهل حال بوده، هر کس از او تعلیم گرفته هم خوشنویس می‌شده و هم به مناصب و مراتب عالی می‌رسیده از آنجمله... خواجه غیاث‌الدین محمد رشید... شاگردی وی کرده و... خوشنویس گشته به اقصی مراتب مناصب و توفیقات کلیه فایز و موفق گشته...»^۲.

وزارت یافتن غیاث‌الدین رشیدی

غیاث‌الدین در زمان حیات پدر نیز مانند بسیاری از برادرانش عهده‌دار مناصب حکومتی بود و سالها در خدمت ابوسعید، هنگامی که این شاهزاده در روزگار ولیعهدی و از سوی پدرش سلطان محمد خداپسند مدت سه سال و کسری به اتابکی امیر سونج ولایت خراسان را داشت، گذراند. یکی از نامه‌های حکومتی منسوب به رشیدالدین فضل‌الله خطاب به غیاث‌الدین محمد است، با عنوان «مکتوب که بر فرزند خود امیر غیاث‌الدین نوشته است در وقتی که پادشاه خداپسند او را به نظارت فرستاده بود به سبب آنکه شنیده بود که خراسان به سبب

۱. خواندمیر، ص ۲۱۵:۳.

۲. قاضی میراحمد، ص ۲۲.

ظلم داروغگان و بتکچیان (= محاسبان و منشیان جمع و خرج) و بازقاقان (= باسقاقان = شحنگان) خرابی یافته بود.^۱

ابن بطوطه که در سالهای ایلخانی ابوسعید به تبریز سفر کرد، درباره این ایلخان و اوایل کار او نوشته است: «من او را در بغداد دیدم. جوان بسیار زیبایی بود که هنوز سبزه خطش برندمیده بود و در آن هنگام وزیر وی امیر غیاث‌الدین محمد بن خواجه رشید بود که پدرش از مهاجرین یهودی به شمار می‌رفت و از طرف سلطان محمد خدا بنده به وزارت منصوب شده بود. من سلطان و وزیرش را در روی دجله داخل حراقه‌ای که در آن نواحی شتاره می‌نامند دیدم... دمشق خواجه پسر امیرچوپان که سلطان را تحت تسلط خود داشت نیز با او بود»^۲. این شرح باید مربوط به سالهای آغاز ایلخانی ابوسعید باشد که در دوازده سالگی به سلطنت رسید و در این سالها هم غیاث‌الدین با ایلخان جوان نزدیک بوده هر چند که منصب وزارت ممالک یا وزارت مطلق نداشته است.

به سابقه نزدیکی و تقرب غیاث‌الدین محمد رشیدی نزد ابوسعید نیز بود که رشیدالدین فضل‌الله پس از درگذشت اولجایتو در اواخر سال ۷۱۶ و هنگام ورود شاهزاده جانشین او به سلطانیه، این فرزند خود را به استقبال او فرستاد.^۳

غیاث‌الدین محمد پس از عزل رشیدالدین فضل‌الله از وزارت و سپس قتل او در سال ۷۱۸ هـ. از دستگاه ایلخان، دست کم برای مدتی دراز، دور نشد. مؤلف روضة الصفا در شرح حکومت امیر مبارزالدین محمد مظفر در یزد می‌نویسد که در سال ۷۱۹ امیر مبارزالدین محمد

۲. سفرنامه ابن بطوطه، ص ۲۷۸.

۱. سوانح، ش ۲۸.

۳. اقبال، ص ۳۲۶.

پس از شکست اتابک یزد عازم اردوی سلطان ابوسعید شد و به سعی خواجه غیاث‌الدین محمد رشید مقامی ارجمند یافت و حکومت یزد به او تفویض شد.^۱

چنانکه در شرح احوال و زرای ایلخانان پس از رشیدالدین فضل‌الله یاد شد، پس از عزل و قتل رشیدالدین رقیب او تاج‌الدین علیشاه چندسالی به استقلال وزارت داشت تا که در اواخر جمادی‌الآخری سال ۷۲۴ در شهر او جان درگذشت. پس از مرگ علیشاه و به احترام او، ابوسعید پسر ارشد وی به نام امیر غیاث‌الدین محمد را به وزارت خود برداشت.^۲ اما پسر کوچکتر علیشاه به نام خلیفه به مخالفت با برادر برخاست و عاملان و مأموران دیوان هر کدام به هواخواهی یکی از این دو برادر، دو دسته شدند و کارهای مملکتی پریشان و نابسامان گشت. ابوسعید ناچار آن دو را از کار برداشت و وزارت را به نایبی از امیرچوپان، که صاین وزیر لقب یافت و عنوان ملک نصره‌الدین عادل بر خود نهاده بود، داد. این مرد هم درایت و کفایتی نداشت و با اینکه برکشیده امیرچوپان و پسران او بود، با اینان بددلی و بدعهدی پیشه کرد و همواره نزد ایلخان از ایشان بدگویی می‌کرد. صاین وزیر، به گفته مستوفی «چون از کار بیگانه بود او را کاری از پیش نمی‌رفت؛ وزارت‌ی شکسته بسته بی تدبیر می‌کرد و حکایتی چند رکیک از او منقول است... چون بر امور وزارت کماینی قادر نبود نقص کار خود از امیر دمشق خواجه پسر امیرچوپان و اقوام ایشان می‌دانست و در حق ایشان در حضرت پادشاه سخنهاى فتنه‌انگیز می‌گفت... تا پادشاه را بر ایشان خاطر

۱. میرخواند، تحریر روضة‌الصفاء، ص ۷۳۶.

۲. حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۱۱۵؛ مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۶۱۶، و معینی، ص ۱۴۴.

متغیر گردانید. امیر دمشق خواجه دریافت. تدبیر کرد تا پدرش امیرچوپان او را از وزارت معزول گردانید و گرفته با خود به خراسان برد.^۱ از آن پس کار وزارت به دمشق خواجه تعلق گرفت و دست او در کارها قوی شد. به گفته مؤلف ذیل جامع «بعد از آنکه امیرچوپان صاین وزیر را همراه خود به خراسان برد، به کلی و جزوی مهمات رجوع به دمشق شد، امیر و وزیر بلکه پادشاه دمشق بود:

همه کارها را به خود باز بست همه ملک ایران گرفت او به دست «از پادشاهی ابوسعید همین نامی بود. با وجود آنکه سلطان ابوسعید این معنی می دانست و به خاطرش گران می گذشت اما صورت قضیه چنان افتاده بود که هیچ اختیار نداشت»^۲. ابوسعید برای از میان برداشتن دمشق خواجه فرصتی می جست تا که شایع شد که او با حرم سلطان اولجایتو سر و سری دارد. پس آن را بهانه ساخت و به قتل دمشق فرمان داد و در پی آن دستگاه قدرت امیرچوپان را برچید. آنگاه وزارت خود را به غیاث الدین محمد فرزند رشیدالدین فضل الله وا گذاشت.

ابوسعید در انتخاب غیاث الدین محمد رشیدی برای وزارت جوانب کار را سنجید و حق خدمت خاندان او و کفایت فرزند رشیدالدین فضل الله را در نظر داشت. در این باره با امرامشورت کرد و همه این رأی را پسندیدند و گفتند که غیاث الدین محمد شایسته صدارت است که «در حَسَب و نَسَب از ابنای عهد خویش مستثنی... و به کمال علوم عقلی و نقلی به نصابی آراسته و بر قوانین وزارت و رسوم سیادت واقفست. سلطان فرمود تا پدر او از دیوان بیرون رفته است من دگر رونق کار حکومت ندیده ام و جمعی که متصدی این

۱. تاریخ گزیده، ص ۶۱۷.

۲. حافظ ابرو، ص ۱۲۳.

منصب شدند جمله را بیازمودم و هیچیک لایق این شغل نبودند. او را طلب فرمود و منصب وزارت بدو ارزانی داشت. و از اکابر خراسان خواجه علاءالدین محمد را با او در منصب وزارت شریک گردانید^۱. پس از شش ماه که کفایت غیاث‌الدین محمد در کارها به تحقیق رسید، وزارت مطلق بر او قرار گرفت و علاءالدین محمد به کار استیفاء ممالک برگشت و به وزارت خراسان منصوب شد و غیاث‌الدین در وزارت استقلال یافت^۲. غیاث‌الدین محمد رشیدی تا پایان عهد ابوسعید در وزارت او بر جای بود.

رویدادهای روزگار وزارت غیاث‌الدین محمد

مورخان غیاث‌الدین محمد وزیر را به نیکخواهی و بزرگواری ستوده‌اند. به نوشته مستوفی «وزیر نیکونام در ضبط کار جهان همچون پدر بزرگوار خود مساعی جمیله به تقدیم رسانید و با آنکه عفو هنگام قدرت غایت کمال انسانیت است، و از بزرگان ما تقدّم هر کس این طریق سپرده‌اند حسن سیرت و علوّ مرتبت و نام نامی یافته‌اند، این وزیر فرشته سرشت از غایت یقین بر آن مزید فرمود و هر که در حق خاندان مبارک ایشان بدیهایی که تقریر آن موجب تنفر خاطر مستمعان باشد کرده بود به خلاف آنکه به مکافات مشغول شود رقم عفو بر جرائد جرائم همگنان کشید، آن بدیها به نیکی مقابله فرمود و در حق هر یک از ایشان از یمن دولت نسخه‌ای کرد به انواع اکرام ایشان را به مراتب عظیم رسانید و مقلّد اشغال خطیر گردانید»^۳.

۱. حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۱۲۶.

۲. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۶۲۱ و نیز خواندمیر، ص ۱۶۳-۲۱۵.

۳. تاریخ گزیده، ص ۶۲۱.

خواندمیر نیز در پاکدلی غیاث‌الدین رشیدی نوشته است: «آن وزیر صافی‌ضمیر به‌حسب ارث و استحقاق بر مسند فرماندهی نشسته به‌احیاء مراسم عدل و احسان و اِعلاء معالِم امن و امان و استمالت سپاهی و رعیت و تکثیر عمارت و زراعت قیام و اقدام نمود... جمعی که نسبت به‌خاندان رشیدی بی‌ادبی‌ها کرده بودند متوهم شدند و آن خواجه نیکوسیرت به‌خلاف عقیده آن جماعت همه را منظور نظر مکرمت و احسان گردانید»^۱. چنانکه براون نوشته است همین صفات عفو و کرم که غیاث‌الدین را به‌داشتن آن ستوده‌اند نزدیک بود که موجب نیستی او شود؛ هنگامی که نارین طغای، از امرای مغول، یاغی شده بود در همان حال که قصد هلاک آن وزیر را داشت، او را برای نجات خود نزد ایلخان به‌شفاعت فرستاد^۲.

نارین طغای در سال ۷۲۹ هـ. حکمران خراسان بود. او که در عهد حکومت ابوسعید در خراسان در سالهای ولیعهدی وی (۷۱۳ تا ۷۱۶ هـ.) پیش او منزلتی یافته اما بعدها به‌سعی دمشق‌خواجه از خدمت ابوسعید دور شده بود باز به‌سفارش امیرچوپان در دستگاه ایلخان راه یافت و با دمشق‌خواجه دشمنی می‌ورزید، و چون دمشق کشته شد از غارت اموال او ثروتی هنگفت اندوخت و در اردوی ابوسعید دارای نفوذ و اقتدار فراوان شد. ابوسعید از نخوت او به‌تنگ آمد و برای دورکردنش از خود به‌حکومت خراسانش فرستاد. نارین طغای که ادعای قائم‌مقامی امیرچوپان را داشت بر آن شد که هرات را هم، که حکومت آن به‌ارث سالها در خاندان آل‌کرت بود، به‌تصرف خود درآورد، اما امیر غیاث‌الدین کُرت از ایلخان فرمانی گرفت که نارین طغای در آنچه تعلق به‌خاندان کُرت دارد دخل و

۱. حبیب‌السیر، ص ۲۱۶:۳.

۲. از سعدی تاجامی، ص ۷۶.

تصرّفی نکنند. نارین طغای بر غیاث‌الدین مَلِک هرات خشمگین شد، و بعد از رسیدن خبر انقلابات خراسان و احتمال هجوم مغولان جغتایی که ابوسعید دایی خود علی پادشاه را که سرحددار اربل بود با چند امیر دیگر مأمور خراسان کرد، نارین طغای از رفتن آنها جلو گرفت و آنان را به‌فته برانگیخت و امرا از سرِ نافرمانی رو به‌اردوی ابوسعید آوردند اما چون خود را در میان اردو محصور دیدند اسرار علی پادشاه و همراهان او را نزد ایلخان فاش کردند. ابوسعید به‌وساطت مادر خود علی پادشاه را بخشید و امر داد که او به‌حدود بغداد برود و طاشتمور را که از همدستان او بود برای محاکمه به‌غیاث‌الدین محمد وزیر و امرای دیگر سپرد. غیاث‌الدین که مردی سلیم بود با آنکه اطمینان یافت که سرکشی امرا بیشتر برای دشمنی با او بود، عفو طاشتمور را از ابوسعید گرفت و او را به‌خراسان فرستاد. طاشتمور در نزدیکی ابهر به‌نارین طغای که بی‌اجازه روانه‌ اردوی ایلخان بود برخورد، و این دو دست یکی کردند تا دشمنان خود را از میان بردارند، و کمر به‌قتل غیاث‌الدین وزیر بستند. نارین طغای خواست تا امرای اردوی ابوسعید را با نیت خود همراه کند، اما نتوانست و ابوسعید هم به‌او روی نشان نداد، پس در پی کشتن غیاث‌الدین محمد شد و از وزیر درخواست ملاقات کرد. چون اجازه نیافت که با سلاح نزد خواجه رود، در حضور وزیر روی عجز نشان داد و از او درخواست که سلطان را با او بر سرِ مهر بیاورد. خواجه پذیرفت و مصمم شد که همان‌وقت پی این درخواست و پیش ابوسعید برود. نارین طغای از پیش او به‌درآمد و در بیرون سرای وزیر در کمین او ایستاد. خواجه نزد ایلخان رفت و خواهش نارین طغای را در پیش نهاد. ابوسعید از پاک‌نیتی غیاث‌الدین وزیر تعجب کرد و او را

از اندیشه سوء نارین طغای آگاه ساخت و امر داد که امیر یاغی را دستگیر کنند. نارین طغای گریخت و از راه کوه‌های ابهر بهری آمد تا شاید خود را به خراسان برساند. اما او را در آن حدود و طاشتمور را در محال قزوین گرفتند و آن دو را در روز عید قربان سال ۷۲۹ در سلطانیه به امر ابوسعید کشتند.^۱

غرض ورزی جمعی با امیر شیخ حسن جلایر که در سال ۷۳۲ او را متهم ساختند که با بغداد خاتون زوجه سابق خود و همسر کنونی ابوسعید ایلخان در مکاتبه است و قصد قتل سلطان را دارد، از وقایع دیگر دوره وزارت غیاث‌الدین در عهد ابوسعید است. سلطان را این سخن باور آمد و امیر شیخ حسن را دستگیر کرد و حکم به کشتن او داد. اما مادر امیر که عمه سلطان بود در میان افتاد و ابوسعید از خون او گذشت به این شرط که به قلعه کماج برود و آنجا مقیم شود. بغداد خاتون هم چندی از چشم ایلخان افتاده بود تا باز با او بر سر مهر آمد و همچنان اختیار عمده کارها در دست بغداد خاتون بود و غیاث‌الدین محمد وزیر، چندانکه «بعد از آن هیچ وزیری آن استقلال و اختیار به خود ندید».^۲

تدبیر و مردم‌داری غیاث‌الدین محمد وزیر

نیک‌نفسی و مردم‌نوازی غیاث‌الدین محمد رشیدی قولی است که همه مؤلفان هم‌عصر او و پس از او بر آنند. به‌نوشته شبانکاره‌ای:

۱. اقبال، تاریخ مغول، ص ۴۳-۳۴۱؛ مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۲۲-۶۲۱؛ حافظ ابرو،

ذیل جامع، ص ۴۳-۱۴۵؛ و خواندمیر، حبیب‌السیر، ص ۱۷:۳-۲۱۶.

۲. معینی، منتخب‌التواریخ، ص ۱۵۶. نیز ← حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۱۴۱ و اقبال،

ص ۳۴۴.

«الحق وزیری کافی صاحب‌رأی بود و کار وزارت را چنان ضبطی داد که کار مملکتی به‌رقعه‌ای راست بود. قلمش کار شمشیر کردی»^۱؛ و «او تا آخر عمر سلطان، وزیر بود و کاری راند در وزارت که مساعی صاحب‌عباد و یحیی برمک منفی گردانید»^۲.

اعتباری که ابوسعید، آخرین ایلخان مقتدر خاندان خود، به کرم و دادگری دارد بیشتر از برکت وجود این وزیر دانش‌دوست اوست. گویی که غیاث‌الدین به‌جمله فضایل و کمالاتی که پدرش رشیدالدین در نامه‌ای^۳ او را به‌آن توصیه کرده آراسته بوده و مواعظ پدر را به‌کمال به‌کار بسته بوده است. مستوفی نیز نوشته است که غیاث‌الدین به‌کسانی که درباره‌ او و خاندانش بدیها کرده بودند «در حق هر یک به‌انواع اکرام کرد و ایشان را به‌مناصب عظیم رسانید... و اکنون هر یک از ایشان، از یمن این دولت، آنچه در مدة‌العمر تمنا می‌کردند به‌رأی‌العین مشاهده می‌کنند و روزگار به‌زبان حال می‌گوید: چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار»^۴.

غیاث‌الدین محمد وزیر «در استعمار مواضع و استکثار حرث و زرع و استقرار اموال و جهات آثار مساعی موفور به‌ظهور رسانید»^۵ و «پیوسته پادشاه را به‌کسب نام نیک و شروع کارهای خیر رهنمونی می‌کرد»^۶.

مؤلف نفایس‌الفنون در شرح احوال پادشاهی ابوسعید گوید: «از موهبتی که رب‌الارباب جناب سعادت‌مآبش را به‌حکم: «إذا أراد الله بملك خيراً جعل له وزيراً صالحاً» بدان مخصوص فرمود، آن

۱. مجمع‌الانساب، ص ۲۸۵.

۲. همان‌جا، ص ۲۷۹.

۳. سوانح، ش ۲۸.

۴. تاریخ‌گزیده، ص ۲۲-۶۲۱؛ نیز ← معینی، منتخب‌التواریخ، ص ۱۴۵ و حافظ ابرو، ذیل

۵. حافظ ابرو، همان‌جا.

جامع، ص ۱۲۷.

۶. معینی، ص ۱۵۶.

بود که ایام سلطنت او را به طراز وزارت صاحب اعظم وزیر شهید سعید غیاث الدین محمد بن رشید طاب مٹواہ مطرز گردانید، تا او از یمن عنایت آن حضرت و حسن کفایت و تدبیر مشیر باتدبیر مولای اعظم سید شمس الدین محمد بن النظام الحسینی علیہ الرحمۃ والغفران و در اندک مدت آثار ظلم و رسوم مفسدت به کلی از جهان برداشت، و... شحنگان در شهرها و ولایات فرستاد، و ایلچیان به تحصیل اموال و بروات که سبب اختلاف احوال رعایا و خرابی مساکین و ضعفا بودند برانداخت، و در حمایت ترتیب او عموم رعیت در حوزه امن و ضمان عافیت بیاسودند^۱.

غیاث الدین محمد به خاندان اینجو یعنی محمود شاه و پسرانش جلال الدین مسعود شاه و غیاث الدین کیخسرو و جمال الدین ابواسحاق نظر عنایت داشت و ایشان را در کارهای دیوانی راه داد. محمود شاه بیشتر وقتها در اردو مقیم بود و پیش از طغیان بر ابوسعید مشاور وزیر شمرده می شد^۲. به نوشته شبانکاره ای «از امرای بزرگی که در کریاس پادشاه جهان بوسعید کار می راندند امیر بزرگ اعظم... محمود شاه بود... که میری بود صاحب رأی، صایب فکر، مصلح، مدبّر، جوانبخت، و با وزیر وقت متفق و پادشاه از ایشان راضی^۳» و «اینجو مال خاص پادشاه و املاک دیوان بزرگ باشد. و پادشاه وقت مال مملکت فارس در اهتمام این دو امیر (محمود شاه و مبارک شاه اینجو) کرده بود و دو امیر با کفایت با احتشام بودند، دائماً یکی از برادران در پایتخت ملازم بودی و یکی در ممالک فارس بر سر اعمال بودی. و ایشان را نعمت بی قیاس و نوکران بسیار بود و

۱. شمس الدین املی، ص ۲۶۳.

۲. اقبال، ص ۴۱۱.

۳. مجمع الانساب، ص ۲۸۵.

مردمان عادل منصف بودند و در آن حکومت ید بیضا نمودندی...
 امیر شرف‌الدین محمود شاه را هر روز دولت زیادت‌تر و کوکب
 سعادتش در افق اقبال تابانتر بود و در الوس (= مملکت) پادشاه هیچ
 کاری بی‌کنکاج و مشورت او میسر نشدی و پادشاه وقت جمله کارها
 به‌رأی صایب او باز گذاشت و وزیر وقت امیر غیاث‌الدین محمد بن
 رشید... جمله امور مملکت به‌اتفاق او راندی و با همدیگر مواسلت
 نکاحی کردند»^۱؛ و شرف‌الدین محمود که از نوادگان خواجه عبدالله
 انصاری بود دختر غیاث‌الدین را برای پسرش جلال‌الدین مسعود
 شاه، که پس از پدر حاکم فارس شد، به‌زنی گرفت.^۲

پس از مرگ ابوسعید نیز امیر محمود شاه در ایلخانی اراپخان و در
 پایتخت او همچنان با غیاث‌الدین با وداد و وفاق می‌گذراند، اما
 به‌سعایت جمعی از حاسدان چندی میان آنها تیرگی افتاد و
 دوستی‌شان تا اندازه‌ای خلل یافت.^۳

مناسبت و الفت غیاث‌الدین رشیدی با علما و مشایخ

غیاث‌الدین محمد وزیر دانشی مردی فضل‌دوست و علم‌پرور بود، و
 به‌تصوف نیز علاقه و با اهل عرفان همنشینی داشت. او به‌نوشته
 مؤلف منتخب‌التواریخ «دست به‌تربیت اهل فضل برآورد، چنانکه در
 اقصاء جمهور بلاد مستعدان هر فن را وجه معاش و انتعاش فراخور
 هر یک تعیین فرمود و مجموع فضلا را که معاصر بودند هر سال چند
 کثرت از انعام و احسان خود محظوظ و ملحوظ گردانید...»^۴.

۱. همان‌جا، ص ۹۷-۹۶.

۲. معین‌الدین نطنزی، منتخب‌التواریخ، ص ۱۷۰.

۳. شبانکاره‌ای، ص ۲۹۸ و بعد. ۴. معین‌الدین نطنزی، ص ۱۵۶.

مؤلف حبیب‌السیر حکایت زیر را نمونه دانش دوستی غیاث‌الدین وزیر آورده است:

«در باب وفور جود و سخا و تربیت و رعایت علماء، ثقات روات، حکایات از آن وزیر فضیلت سمات نقل نموده‌اند از جمله یکی آنکه در آن اوقات که پادشاه سرافراز امیر شیخ ابواسحق در شیراز بر مسند فرماندهی نشست روزی قدوة‌المحققین قاضی عضدالدین به مجلس شریفش رسید و در اثناء محاوره امیر شیخ از آن جناب پرسید که اهل فضل و هنر در ایام سلطنت ابوسعید بهادرخان رعایت و عنایت بیشتر یافتند یا در اوان دولت من، قاضی عضدالدین تبسم نموده جواب داد که صورت حال این فقیر آن است که نوبتی خواجه غیاث‌الدین محمد رشید که وزیر آن پادشاه سعید بود در یک مجلس سه نوبت به دست عطابخش به جانب من اشارت کرد و به مجرد آن التفات مرا آن مقدار اسباب و املاک به حصول پیوست که حالا هر سال نواب دیوان شما عشر حاصلات آن را سی هزار دینار عراقی حساب نموده از من می‌ستانند و امیر شیخ ابواسحق از تفصیل این اجمال سؤال نموده قاضی گفت که یکی از عادات آن وزیر خجسته صفات آن بود که در هر شب جمعه با علماء موالی طرح صحبت انداخته در چهار صفة که از صفای باطن فرخنده میامنش حکایت کردی می‌نشست و آن جماعت را علی اختلاف مراتبهم در آن مجلس جای می‌داد و بعد از وقوع مباحثه علمی از هر کس سخنی سنجیده می‌شنید او را به خود نزدیکتر می‌گردانید و اول نوبت که من بدان انجمن رسیدم و این معنی بر آن مربی اهل فضل و کمال ظاهر گشته اشارت کرد که بالاتر نشین لاجرم بر تمامی مردمی که در آن صفة جای داشتند مقدم نشستم و باز مباحثی در میان افتاده بار دیگر مرا غلبه دست داد وزیر اشارت فرمود که نزدیکتر به صفة بنشین و من به صفة که آن جناب نشست بود رفتم و

چون سیم نوبت در بحث بر علماء آن مجلس فایق آمد اشارت نموده بی واسطه مرا پهلوی خود نشاند و فرش و اوانی آن صحبت را به من انعام فرمود و خواص و مقربان آن وزیر پادشاه‌نشان چون التفات آن جناب را درباره من بدین مرتبه مشاهده کردند مرا آن مقدار که عرض نمودم رعایت فرمودند، امیر شیخ ابواسحق بعد از استماع این حکایت مبلغ سی هزار دینار عراقی را که دیوانیان او هر سال به رسم مال و جهات از قاضی می گرفتند به وی بخشید و بر طبق کلمه «هذا من برکات البرامکه» به سبب نقل یکی از آثار آن وزیر مکرم شعار آن فاضل افادت‌دثار به این عطیه بهره ور گردید^۱.

بنا به تحقیق استاد دانش‌پژوه «ابن الفوطی از اوی (غیاث‌الدین محمد رشیدی) بسیار می ستاید و او را «الامیر الکامل والرئیس العالم الفاضل الحکیم» می خواند و می گوید که وی در نیمه شعبان ۷۱۶ مرا به مدرسه رشیدیّه پدرش با بزرگانی نزد خود خواند و در خانه اش نماز خواندیم و سپس «اهل طرب» را بر خواند و ما را با خورده‌نیها و نوشیدنیها پذیرایی کرد. او بنیادگذار مدرسه غیاثیه تبریز است با چندین وقف^۲. کربلایی در روضات الجنان و جنات الجنان (۵۱۵:۱) می گوید که دانشمندان دوست کتاب به نام او ساختند و در یک نوروژی آنها را به نزدش بردند و هر یک پاداش خویش را از دست وی گرفتند. او شبهای آدینه را با دانشمندان انجمن می کرد و گفتگوی علمی می داشتند^۳.

استاد دانش‌پژوه از فهرستها و تاریخها نام چندین کتاب را که اهل علم و ادب برای غیاث‌الدین محمد رشیدی ساخته‌اند به دست آورده و در همان مأخذ یاد کرده‌اند^۴ که در زیر نقل می شود:

۱. خواندمیر، ص ۲۵:۳-۲۲۴.

۲. دستورالوزراء، ۳۲۴.

۳. مقدمه بر سوانح الافکار، ص ۳۳.

۴. همان، ص ۳۳ تا ۳۵.

- ۱- تاریخ احوال اصفهان یا ترجمه محاسن اصفهان مافروخی از حسین بن محمد بن ابی‌الرضا حسینی علوی آوی در ۷۲۹.
- ۲- تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرسالة الشمسیه از قطب‌الدین محمد رازی.
- ۳- جام جم سروده رکن‌الدین اوحدی مراغه‌ای درگذشته ۷۳۸ [ساخته شده در] ۷۳۳.
- ۴- درة الاخبار و لمعة الانوار از ناصرالدین پسر عمده‌الملک منتجب‌الدین منشی یزدی کرمانی نزدیک ۷۲۹ و ۷۳۰.
- ۵- رساله فیروزی و مقاله نوروزی از شرف‌الاسلام حمیدالدین ابو عبدالله محمود نجاتی نیشابوری در پاسخ او.
- ۶- رساله قواعد خط از عبدالرحیم بن محمد شیرازی گویا سراینده سعد و همایون...
- ۷- شرح مختصر المنتهی ابن‌الحاجب از قاضی عضدالدین ایجی درگذشته ۷۵۶ در ۷۳۴ یا ۷۳۶.
- ۸- صحاح الفرس از شمس منشی محمد بن هندو شاه نخجوانی در ۷۲۸. او در دیباجة دستورالکاتب فی تعیین المراتب می‌نویسد^۱ که غیاث‌الدین بدو یرلیغ داده بود که چنین کتابی بنویسد ولی نتوانست و آن‌را پس از مرگش در هفتاد و سه سالگی^۲ به نام شیخ او پس ساخته است.
- ۹- عشاق‌نامه از عبیدزاکانی درگذشته ۷۵۰ یا ۷۷۱.
- ۱۰- فوائد غیاثیه (نوشته) همان ایجی در معانی و بیان.
- ۱۱- قصیده مصنوع جمال‌الدین سلمان ساوجی درگذشته ۷۷۸.
- ۱۲- گزیده حمد مستوفی قزوینی در ۷۳۰.
- ۱۳- لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار از قطب رازی در مدرسه غازانیه شنب تبریز در روز سه‌شنبه ۱۰ ج ۷۲۸/۱.

۱. ص ۲۵، ج ۱.

۲. ص ۱۵ دیباجة.

۱۴- محبت‌نامه یا ده‌نامه ابن‌نصوح شیرازی دوست غیاث‌الدین و درگذشته ۷۳۷.

۱۵- مجمع‌الانساب از محمدبن علی‌بن محمد شبانکاره‌ای در ۷۳۳-۷۳۵.

مؤلف این کتاب در دیباچه آن گوید «آغاز این کتاب در شهر سنه ثلاث و ثلثین و سبع‌مائه کرده بودم و در وقت تألیف، پادشاه مرحوم ابوسعید بهادرخان در قید حیات بود و دیباچه آن به‌نام و القاب همایونش مطرز گردانیده بودم. چون کتاب اتمام پذیرفت به‌دست معتمدی به‌حضرت او روانه داشتم و به‌شرف عرض وزیر بی‌نظیر او آصف به‌راستی یعنی خواجه غیاث‌الدین محمدبن رشید... که او نیز در وقت این ترقیم نمانده، رسید...»

۱۶- مخزن‌البحور و مجمع‌الصنایع شمس فخری اصفهانی در ۷۳۲.

۱۷- المواقف‌السلطانیه (تألیف) همان ایجی.

۱۸- نگارستان از معین‌الدین جوینی اسفراینی در ۷۳۵.

۱۹- همای و همایون خواجه‌ی کرمانی در بغداد در ۷۳۲.

جز این کتابها، در فرائد غیاثی یوسف اهل جامی (ج ۲) یاد شده است از:

۱- نامه سعدالدین کالونی به غیاث‌الدین محمد (۴۰).

۲- نامه شمس‌الدین محمد بدو (۵۰).

۳- دیباچه اربعین غیاثی قطب‌الدین فضل‌الله میهنی به‌نام همو (۱۲)...

۴ و ۵- دو نامه همو بدو (۱۵ و ۱۷).

۶ و ۷- دو نامه قطب‌الدین یحیی نیشابوری در خجسته بادی و تهنیت آمدن او (۲۳ و ۲۵).

۸- نامه حسام‌الدین عبدالله کوسوی در خجسته بادی وزارت او (۲۲۶).

۹- نامه تاج‌الدین ابوالفضل محمود بوزجانی بدو (۲۶۳).

این کتابها باید فقط بخشی از تألیف‌هایی باشد که به‌نام غیاث‌الدین

رشیدی ساخته شده است، چنانکه استاد ایرج افشار از کتاب دیگری به نام الولد الشفیق نشان داده‌اند که احمد بن موسی ختنی قاضی به سال ۷۳۳ به نام غیاث الدین وزیر تألیف کرده است.^۱

دهخدا در لغت‌نامه، ذیل عنوان غیاث الدین محمد بن رشیدالدین فضل الله، از شرح مطالع، شرح شمسیه، تاریخ گزیده و کتابهای دیگر هم که به نام غیاث الدین ساخته‌اند یاد کرده، و با اشاره به ذکر جمیل وی، در شرح حبیب السیر در بیان حال او، نوشته که به «صاحب سعید» معروف بوده است.

از شاعرانی که غیاث الدین محمد رشیدی را ستوده‌اند ابن یمین است که در اوایل عمر سفری به تبریز کرده و در آنجا غیاث الدین محمد وزیر را مدح گفته است. یکی از قطعه‌های او خطاب به این وزیر که در خواستن اجازه مراجعت به وطن سروده این است:

وزیر کشور چارم غیاث دولت و دین
تویی که رای تو صد ملک را بیاراید

روا بُود که در ایام دولتِ چو تویی

زمانه همچو منی را به غم بفرساید؟

ز گوسفند و جو و کاه و از دقیق و حطب

گریز نیست، که این پنج‌گانه می‌باید

تو گفته‌ای که مرتب کنند، لیک چه سود؟

ز دستِ نائب و حاجب برون نمی‌آید

کنون چو کار مرا هیچ استقامت نیست

گرم اجازت رجعت همی دهی شاید^۲

۱. مقاله «تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی»، ۹، در: کلک، شماره ۷۲-۷۱، بهمن و اسفند ۱۳۷۴، ص ۶۰-۲۳۳.

۲. به نقل از براون؛ از سعدی تاجامی، ص ۹۳-۲۸۲.

در باره ارادت غیاث‌الدین محمد به مشایخ صوفیه و اهل عرفان، مؤلف *صفوة الصفا* حکایتی افسانه‌آمیز آورده و نوشته است که غیاث‌الدین هنگامی که پدر و برادرش به فرمان ایلخان کشته شدند، از بیم جان گریخت و در گورستانی پنهان شد و از ترس بر خود می‌لرزید. سحرگاه پیری را دید که کنار او نشسته است. آن پیر به او مژده داد که جاه و مقام خواهد یافت و نباید ترس به دل راه بدهد، و اندرز داد که چون به پایه و جایگاه بلند رسید با مردم به نیکی رفتار کند و به کسانی که به او و خاندانش بدی کرده‌اند کینه نرزد. این پیر شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود، و غیاث‌الدین از همان هنگام مرید شیخ شد و حاسدان هر چه کوشیدند که میان آنها تفرقه بیندازند، نتوانستند.^۱ از اینجا بود که او با مردم و کسانی هم که با پدر و خانواده‌اش دشمنی‌ها کرده بودند راه عطف در پیش گرفت، و مانند رشیدالدین به کار آبادانی همت نهاد و ربع رشیدی را مرمت کرد و آنجا را دوباره مرکز عالمان و دانش‌اندوزان ساخت. شیخ صفی‌الدین اردبیلی هنگامی که به تبریز آمد در مسجد ربع رشیدی ابتدا به نماز ایستاد و سپس به سماع نشست.^۲

پایان کار غیاث‌الدین وزیر و کشته شدن او

غیاث‌الدین محمد رشیدی تا پایان زندگی و سلطنت ابوسعید وزارت این ایلخان را داشت. پس از مرگ ابوسعید که در ۱۳ ربیع‌الآخر ۱۳۳۶ هـ. روی داد^۳، چون ایلخان فرزند پسری نداشت و غازان هم در دوره ایلخانی خود شاهزادگان خاندان هولاگو را کشته یا یکسره از نام و نشان انداخته بود و کسی که بتواند زمام کارها را به دست بگیرد نبود،

۱. ابن‌بزاز، ص ۲۴۲.

۲. همان‌جا، ص ۲۱۱.

۳. ذیل جامع، ص ۱۴۴.

غیاث‌الدین محمد وزیر پس از شور با امرا و خاتونان ابوسعید یکی از نوادگان اریق‌بوقا برادر هولاکو را که ارپاگاؤن نام داشت و ابوسعید هم برای جانشینی خود نامی از او برده بود به ایلخانی برداشت و بزرگان مغول هم این انتخاب را پذیرفتند.

ارپاگاؤن که ارپاخان هم نامیده می‌شود پس از جلوس لشکر به‌در بند کشید تا از پادشاه دشت قبیچاق که خیال دست‌اندازی به قلمرو ایلخان را داشت جلو گیرد، و پس از اندک زدو خوردی بر او غالب آمد و به تبریز برگشت و ساتی‌بیک خواهر ابوسعید و بیوه امیرچوپان را به عقد خود درآورد. ارپاخان در نیمهٔ رجب همان سال امیر شرف‌الدین محمود شاه اینجو را به تهمت اینکه یکی از فرزندان هولاکو را در خانهٔ خود پنهان کرده است و می‌خواهد او را به ایلخانی بر دارد، کشت. دو پسر محمود شاه، جلال‌الدین مسعود شاه و امیر شیخ ابواسحق از تبریز گریختند. مسعود شاه به‌روم به‌امیر شیخ حسن پناه برد و شیخ ابواسحق به‌دیاربکر نزد علی پادشاه. در همین ایام که سلطنت ارپاگاؤن هنوز قوامی نگرفته بود دلشادخاتون بیوهٔ ابوسعید که از او حامله بود و حاجی خاتون مادر ابوسعید به‌عزم بغداد از اردو بیرون رفتند و امیر علی پادشاه، دایی ابوسعید، آنان و نیز عده‌ای از امیران یاغی را پناه داد. علی پادشاه به‌سلطنت ارپاگاؤن راضی نبود و پس از مشورت با امرایی که بر او گرد آمده بودند مخالفت آشکار کرد و موسی‌خان نوادهٔ بایدو خان را اسم پادشاهی نهاد، و شماری از امرای اردو هم که از ارپاخان بیم داشتند پنهانی با او هم‌پیمان شدند.

در این میان غیاث‌الدین محمد وزیر که اختیار کارها را داشت از سرِ غرور به‌نصیحتِ خیراندیشان به‌از میان برداشتن امرای هوادار علی پادشاه اعتنا ننمود و ایشان را ناچیز انگاشت، و از سویی هم

پیشنهاد امرای مخالف را در سپردن مقام امیرالامرای به علی پادشاه نپذیرفت و او را هم در مخالفت تیزتر کرد. علی پادشاه از دیاربکر روانه آذربایجان شد و شماری دیگر از امرای ایلخان نیز به اردوی دشمن پیوستند. در جنگی که روز ۱۷ رمضان ۷۳۶ در کنار رودخانه جغاتو روی داد، اردوی ارپاگاؤن و غیاث‌الدین شکست یافت و لشکریان گریختند. وزیر و برادرش پیرسلطان را در سه گنبدان مراغه گرفتند و پیش امیرعلی پادشاه بردند. علی پادشاه به اصرار امرای کینه‌جو فرمان به قتل آنها داد و غیاث‌الدین و پیرسلطان را در ۲۱ رمضان ۷۳۶ کشتند.^۱ ارپاگاؤن را هم در سُجاس زنجان دستگیر کردند و به حکم علی پادشاه به کسان محمودشاه اینجو دادند و آنها نیز او را در سوم شوال همان سال به خونخواهی محمودشاه کشتند.^۲

مؤلف ذیل جامع از ابیاتی که شاعران در مرثیه «آن وزیر بی‌نظیر مبارک‌الرأی والتدبیر» گفته‌اند سه بیت زیر را نقل کرده است:

جای آنست کاختران امروز بر سراز دست چرخ خاک کنند
الغیاث الغیاث درگیرند ناله و آه دردناک کنند
که وزیری بدان عزیزی را به‌چنین خواری هلاک کنند^۳

پس از قتل غیاث‌الدین محمد ارادل تبریز به تحریک دشمنان او دست به غارت منازل وزیر و کسان و اتباع او زدند و ربع رشیدی را دیگر بار خراب کردند و کتب گرانهای آن را به تاراج بردند. به گفته حافظ ابرو: «امیر سلطان‌شاه را با دو امیر دیگر به تحصیل اموال وزیر

۱. آملی در نهایس القون (ص ۲: ۲۶۳) گفته است که غیاث‌الدین وزیر به دستور ارپاگاؤن کشته شد، اما این درست نیست.

۲. حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۵۱-۱۵۰؛ شبانکاره‌ای، ص ۳۰۲-۲۹۹؛ و اقبال، ص ۵۲-۳۴۹.

۳. حافظ ابرو، ص ۱۵۱؛ نیز ← خواندمیر، ص ۲۲۴:۳.

طاب ثراه و اقربا و اتباع او به تبریز فرستادند. رند و اوباش چنین حالتی از خدا می خواستند؛ به بهانه‌ی ایشان به تاراج برخاستند و زیادت از هزار خانه که بدیشان منسوب بود نیز غارت کردند و از ربع رشیدی و خانه‌های وزیران چندان مرصعات و نقود و اقمشه و امتعه و کتب نفیس بیرون آوردند که شرح آن را مدتی مدید باید^۱.

در سال ۷۳۶ که امیر شیخ حسن ایلکانی محمدنامی از نوادگان هولاکورا به پادشاهی نامزد کرد و از روم به آذربایجان لشکر کشید و با سپاه علی پادشاه روبرو شد، «چون امیر علی پادشاه با امیر غیاث‌الدین محمد رشید نقض عهد کرده بود و او را در آن حالت از امرای مخالف خلاصی نداده بود بدان مأخوذ گشت:

چو بدکردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات^۲»
 نیز امیر شیخ حسن ایلکانی پس از آنکه تبریز را گرفت و محمدخان را به سلطنت نشانده (از ذی حجه ۷۳۶ تا ذی حجه ۷۳۸) «به شکرانه این فتح در تبریز بازماندگان وزیر سعید (غیاث‌الدین محمد) را طلب داشت و همّت بر تدارک حال ایشان گماشت، و سلطان‌شاه نبیره نورو را جهت آنکه با خاندان وزیر سعید بدیها کرده [بود] به قصاص آورد^۳».

دیگر پسران رشیدالدین

۱- سعدالدین

دو مکتوب منسوب به رشیدالدین^۴ به عنوان این فرزند اوست، با عناوین زیر:

— «مکتوب که بر فرزند خود خواجه سعدالدین حاکم انطاکیه و

۱. ذیل جامع، ص ۱۵۱.

۲. حافظ ابرو، ص ۱۵۳.

۳. همان جا، ص ۱۵۴.

۴. سوانح، شماره‌های ۱۱ و ۵۲.

طرسوس و سوس و قنسرین و عواصم و سواحل فرات نوشته است مشحون به نصایح و مواعظ» (ش ۱۱) — «مکتوب که بر پسر خود خواجه سعدالدین حاکم قنسرین و عواصم نوشته است» (ش ۵۲).

۲- جلال‌الدین

او پسر مهتر رشیدالدین و حاکم روم بوده است. سه مکتوب در سوانح الافکار خطاب به اوست: — «مکتوب که بر خواجه جلال‌الدین فرزند خود نوشته و غلامی چند طلب کرده» (ش ۱۸)

— «مکتوب که بر فرزند خود خواجه جلال‌الدین حاکم روم نوشته مشحون به مواعظ و نصایح» (ش ۲۲) — «مکتوب که بر فرزند خود خواجه جلال‌الدین حاکم روم نوشته است در باب حفر نهر مستجدۀ غازانی» (ش ۴۰).

این جلال‌الدین حاکم اصفهان هم بوده است. در شرح رویدادهای اوایل وزارت رشیدالدین آمده است که پس از دفع توطئه سعدالدین وزیر و کشته شدن او، «خواجه رشیدالدین به اصلاح خرابیها که در عهد استیلای خواجه سعدالدین و یاران او روی کرده بود پرداخت و به انشاء قوانین تازه مشغول شد و هر ولایتی را به حاکمی امین سپرد، از آنجمله... جلال‌الدین پسر خود را به حکومت اصفهان فرستاد»^۱. جلال‌الدین به ظاهر پس از آن مناصب حکومت یا استیفای ایالات دیگری را یافت.

جلال رشیدی احتمالاً در دورۀ اولجایتو سمّ استیفای ایالت

۱. اقبال، ص ۳۲۰.

تستر (شوستر) و اهواز را هم داشته، زیرا که ابوالقاسم کاشانی مؤلف تاریخ اولجایتو در شرح رقابت‌ها در دربار خدابنده نوشته است که پس از پیش آمدن اختلاف میان وزرا، رشیدالدین و علিশاه، ممالک را بر وزرا به دو قسم کردند اما علিশاه همچنان در پی بدنام کردن رشیدالدین بود: «بعد از آن خواجه علিশاه گفت که رشید در خانه تمارض نموده است و می‌خواهد که به‌رأی و حیَل مرا با نوکران بازی دهد... اگر حکم یرلیغ نافذ شود تا من نیز حساب چندین ساله او و پسر بکنم. حکم به‌امضاء اجرای آن نفاذ یافت. خواجه تاج‌الدین نخست جلال‌الدین پسر مهتر رشید را می‌گوید که از شهر تستر که مال موجب اولجای سلطان دختر غازان خانست مبلغ سیصد تومان بر تو نوشته‌اند و متوجه تو ست. جلال‌الدین موچلکا (= سند التزام) داد که اگر از این دانگی بر من درست شود در گناه باشم»^۱.

مکتوبی منسوب به رشیدالدین که به‌خواجه معروف خواهرزاده‌اش و حاکم عانه و حدیثه نوشته است به‌حکومت جلال‌الدین در اصفهان و سپس در روم اشاره دارد: «پادشاه اسلام... اولجایتو سلطان خدابنده محمد... بدین کمینه فرمود... چون علایم سعادت و اقبال از ناصیه چاکر خاص ما جلال واضح است، و مدتی شد که حاکم بلده اصفهان است، و پیش ضمیر منیر ما روشن است که عراق عجم با نسبت همت او حقیر و با وجود نهمت او صغیر می‌نماید، مصلحت در آن است که مملکت روم را که بلاد وسیع و دیار وسیع است تمامت بدو تفویض کنی، و حکومت آن اطراف، برأ و بحرأ، بلدأ و قعرأ، مفوض داری، و ایالت آن طرف بدو مسلم گردانی و او را به‌زینت دولت و رتبت صولت مزین سازی...»^۲.

۱. به‌نقل از حاشیه مصحح بر ذیل جامع‌التواریخ، حافظ ابرو، ص ۶۸.

۲. سوانح، ش ۸، ص ۲۴-۲۳.

رشیدالدین در مکتوبی فتحنامه‌مانند به‌فرزند خود ابراهیم حاکم شیراز^۱ پس از شرح سوءقصدی از سوی بدخواهان به‌او در حوالی قندهار نوشته است: «چون توفیق رفیق و سعادت مساعد بود، فرزند جلال که با لشکر روم به‌طرف کابل و زابل رفته بود، قلعه لهور را... به‌اندک حمله‌ای که کرده مسخر ساخت، و از آنجا با جماعت امرای مغول به‌طرف ولایت سند متوجه شد. طایفه مخاذیل... چون باد روی به‌هزیمت نهادند و در جزایر و آجام مختفی شدند، و امرای مغول به‌تالان منال و مواشی و تاراج جوانب و حواشی مشغول گشتند، اما فرزند جلال... در پی ایشان بشتافت، و آن جماعت را... بیافت... و گردن دلیران معركة قتال را به‌گرز تخویف شکسته و به‌کمند تقنیف بسته گردانید...

«و چون این اخبار به‌گوش شاه جهان‌پناه رسید... روزی روی به‌این ضعیف کرد و گفت که: فرزند تو نگذاشت که طراوت اوراق اتفاق پژمرده گردد... جان شیرین خود را به‌سبب از دیاد حشمت و تمکین ما در ورطه هلاک انداخت... در دل ما هوای محبت و میل مودت او زیاد گشت...»^۲ چنین می‌نماید که این فرزند رشیدالدین، مانند غیاث‌الدین محمد، مرد رزم هم بوده است.

در باره حکومت یا وزارت جلال رشیدی در روم در دوره ایلخانی اولجایتو سند تاریخی دیگری مؤید عبارت دو نامه منسوب به رشیدالدین که یاد شد^۳، در دست نیست؛ اما جلال در اوایل دوره ابوسعید ایلخان (۷۱۶ تا ۷۳۶ هـ.) سمت وزارت و استیفای روم را داشته است. به‌نوشته حافظ ابرو، ابوسعید پس از برنشستن به‌جای

۱. سوانح، ش ۵۳.

۲. ص ۹۵-۲۹۳.

۳. سوانح، ش ۸ و ۵۳.

اولجایتو، تیمورتاش پسر امیرچوپان را به حکومت ولایت روم فرستاد و خواجه جلال‌الدین سمت وزارت و استیفای روم را یافت.^۱ مؤلف تاریخ سلاجقه دربارهٔ منصب استیفای جلال فرزند رشیدالدین در روم نوشته است که پس از برنشستن ابوسعید به ایلخانی چون اتراک روم به مخالفت آغاز کردند، امیرچوپان با لشکری به روم تاخت و آنگاه امراء و ملوک ترک و ارمن به درگاه آمدند و اظهار انقیاد و اطاعت کردند جز پسران قرامان در قونیه. پس چوپان به آن دیار تاخت و آنان را برانداخت و پیروز بازگشت و فرزند خود تیمورتاش را به امارت و حکومت روم معین کرد. وزارت تیمورتاش با «لاکوشی» نام بود، که چون امیرچوپان به او اعتماد نداشت سنان‌الدین عارض از امراء قدیمی روم را به نیابت و مصاحبت فرزند خود گماشت، اما دیر نگذشت که سنان‌الدین به عارضه‌ای ناگهان درگذشت، و چون سال به سر رسید «خواجه جلال به حکم وزارت و به حکم یرلیغ به تصرف اموال و متوجهات و مقررات ممالک به روم آمد، و الحق سروری کامل بود و مکتبی وزیرانه و تجملی امیرانه شامل داشت... خواجه جلال در آن طنطنه که بود حکم وزارت می‌راند».^۲ اما از بخت بد جلال این حال به عزل و سپس قتل رشیدالدین فضل‌الله و ادبار کار خاندان رشیدی برخورد که دامنگیر او نیز شد: «القصة تلزل لی عظیم در کار خواجه جلال درآمد و در اثناء این حالات از حضرت اعلیٰ ایلچیان به قلع و قمع او وصول یافتند و در حالتی که دست از نفس و جان شسته بود و در غرقاب مذلت افتاده، خسرو عادل تیمورتاش... هر جهد و جدی که مقدور بشر بود در

۱. ذیل جامع، ص ۷۳، نیز ← اقبال، ص ۳۲۶.

۲. آفرایی، ص ۳۱۳.

اخلاص او تقدیم داشت، تا از آن ورطه هلاک بجست... و بعد از آن در حضرت او به اسم نیابت رتبتی وزیرانه یافت^۱.
در نامه رشیدالدین به صدرالدین محمد تُرکه در وصیت فرزندان خود^۲ آمده که ۱۵۹۰ فدان اراضی او در روم سپرده به فرزندش جلال است^۳.

۳- مجدالدین

ابن القوطی از او یاد کرده است^۴. این فرزند رشیدالدین چنانکه از مکاتیب رشیدی برمی آید سِمَت «اشراف ممالک» را در قلمرو ایلخان داشته است. در نامه رشیدالدین به عنوان خواجه معروف خواهرزاده وی^۵ آمده است: «پادشاه اسلام... اولجایتو سلطان خداپنده محمد... بدین کمینه فرمود... مجدالدین را که سالهاست که به خدمت ما قیام نموده است و در میدان راست دلی گوی مسابقت و مناصحت از امثال و اقران خود برده، و در افراد خدم و اشخاص حشم و ارکان دولت و اعیان مملکت چون او کاردانی نیست... اشراف مملکت ایران از سرحد آب آمویه تا منتهای تخوم روم و جدول دریای سند و اقاصی دیار مصر و حکومت ارمنیه کبری و ارمنیه صغری و دیار ربیعیه تا به ولایت بالجمان و قلعه او تیک بدو تفویض کنیم تا امیرستای و حاجی طغای که امرای تومان یکه‌اند نتوانند که در آن ولایت دست تغلب و تسلط دراز کنند، به شرطی که خود ملازم درگاه فلک اشتباه ما بوده، هر کس که خواهد از برادران و نواب و نوکران خود را هر یک به قدر خویش ولایتی از آن ولایات که ذکر رفت رجوع کند، و نگذارد که اتراک آن طرف بر رعایای آن مملکت زحمتی رسانند...

۱. همان‌جا، ص ۳۱۵.

۲. سوانح، ش ۳۷.

۳. ص ۲۰۶.

۴. مقدمه استاد دانش‌پژوه بر سوانح، ص ۳۶.

۵. سوانح، ش ۸.

«و فرمود که: هر چه زودتر مناشیر این هر دو را (حکومت روم جلال الدین و اشراف ممالک مجدالدین) به اقصی الغایه و ابلغ النهایه بنویس...»^۱، و افزوده است که در همان ساعت به وصاف، منشی خود، گفته است که در این باره منشور و یرلیغ برای مهر ایلخان بنویسد. مکتوب دیگری در سوانح الافکار رشیدی (ش ۳۵) هم خطاب به این فرزند او، مجدالدین است، «از روم در باب عرض احوال و اخبار و تهیة اسباب زمستانی»، و به ظاهر از او که سمت اشراف ممالک را داشته خواسته است که سازوبرگ لازم برای حمله ایلخان به هند فراهم سازد: «اکنون چون رُسل و قِصَاد و ایلچیان... از طرف سجستان و کابل می رسیدند که ملوک سند می خواهند که به طوق عنایت و تاج رعایت شاه مطوق و مُتَوَج گردند... و ولایت هند را مسخر اولیای شاه سازند، عزیمت بندگی حضرت خاقانی... مصمم شده که این زمستان به قشلاغ قراباغ نزول فرماید و چون... جهان از مقدم ربیع حیاتی تازه... یابد، متوجه خراسان گشته تابستان به کوره نشابور نزول فرماید و عساکر و اجناد ممالک ایران را جمع کرده زمستان دیگر به طرف ولایت سند نهضت فرماید، و ملوک هند را... مطیع و منقاد گرداند. می باید که آن فرزند تهیة زمستانی ما چنانچه معهود هر سال بود مهیا و مهنا سازد»^۲. در پی این شرح فهرست مفصلی از منسوج و ملبوس و عطریات و میوه های تر و خشک و خور دنیها و نوشیدنیهای دیگر آمده است.

در ناآرامیهای پس از قتل غیاث الدین محمد وزیر و ارباگاؤن نیز به نام مجدالدین رشیدی برمی خوریم: پس از آنکه امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان را به پادشاهی برداشت و خود به عزم جنگ با

۱. ص ۲۳ تا ۲۶.

۲. ص ۶۸-۱۶۷.

حاجی طغای از تبریز بیرون آمد (سال ۷۴۱)، نخست چنان نمود که می‌خواهد با او پیمان ببندد، اما عبدلنامی را با خواجه مجدالدین رشیدی با پنج‌هزار مرد گزیده بر سر او فرستاد و خود با ده‌هزار مرد آراسته در عقب روان شد.^۱

از پسر این مجدالدین هم در وقایع سالهای بعد قلمرو تجزیه‌شده ایلخانان نام آمده است، به این شرح که پس از آنکه در سال ۷۴۴ ملک اشرف، نواده امیرچوپان، انوشیروان‌نامی را با عنوان «انوشیروان عادل» به ایلخانی برداشت، در بهار سال ۷۴۶ هجری که به تبریز رسید «ارتوق پسر خواجه مجدالدین رشیدی را گرفته بود و او را به قلعهٔ تکه فرستاد».^۲

۴- عبداللطیف

این فرزند رشیدالدین فضل‌الله صاحب دیوان شهزاده ابوسعید، پسر و ولیعهد اولجایتو، در حکومت خراسان بود، و نیز به عنوان حاکم اصفهان از او یاد شده است. خراسان در دورهٔ اقتدار ایلخانان ولیعهدنشین آنان بود.

در سال ۷۱۳ که خراسان دستخوش رقابت و جنگ میان کبک و یساور شهزادگان مغول و گرفتار آشوب شد و لشکریان آن سامان پراکنده شدند، ایلخان اولجایتو پسر خود ابوسعید را با لشکری و شماری از امرا و شهزادگان مغول مانند امیرحسن و امیرچوپان و امیر شیخ‌علی و امیرمسعود مأمور خراسان کرد و امیر عبداللطیف پسر رشیدالدین فضل‌الله به صاحب دیوانی با او همراه شد.^۳

۱. حافظ ابرو، ص ۱۶۴.

۲. همان، ص ۱۷۸.

۳. همان، ص ۶۱-۶۰؛ اقبال، ص ۳۲۰.

سوانح‌الافکار رشیدی حاوی مکتوبی است (ش ۲۱) که او به فرزند خود خواجه عبداللطیف نوشته در وقتی که این یک حاکم اصفهان بوده است، مشتمل بر مواعظ و نصایحی به این فرزند. نیز در نامه‌ای دیگر که رشیدالدین به اهالی دیاربکر نوشته در باب حفرِ نهر مستجده رشیدی (ش ۳۹) و خواسته است که بر کنار این نهر چهارده قریه حصاردار احداث و آباد کند، هر یک از این قراء را به نام یکی از فرزندان خود نامیده است و از آن میان یکی را «قریه لطیفه». نیز در نامه رشیدالدین به مجدالدین اسمعیل فالی روحانی مورد احترام او که از وی خواسته است به تبریز بیاید که بعضی از فرزندان خود را می‌خواهد داماد کند (ش ۲۴) نامزد عبداللطیف را «ترکان‌خاتون دختر ملک علاءالدین اتابک یزد که از نژاد اتابکان شیراز است» نام برده است.

۵- ابراهیم

عزالدین ابراهیم که حکومت شیراز را داشت و نیز شریب‌تدار ایلخان اولجایتو بود، در ۱۷ ج ۱ سال ۷۱۸ هجری همراه پدر در قریه خشکدر ابهر کشته شد به این اتهام که اولجایتو سلطان به دست او مسموم شده است. مکتوبی در سوانح‌الافکار (ش ۵۳) خطاب به ابراهیم است در وقتی که حاکم شیراز بوده، و رشیدالدین در آن ضمن شرح اشتیاق و یاد کردن از تمجید ایلخان از رشادت فرزند دیگرش جلال‌الدین در میدان کارزار، از ابراهیم خواسته است که انواع سلاح به تفصیلی که در نامه آمده است به اردوی ایلخان بفرستد.

رشیدالدین در نامه‌ای دیگر «در باب حفر نهر مستجده رشیدی»^۱ یکی از قرائی را که می‌بایست در کنار این نهر بنیاد شود «ابراهیمیه»

۱. سوانح، ش ۳۹.

نامیده است. نیز در مکتوب رشیدالدین به مجدالدین اسمعیل فالی^۱ در بیان قصد خود به داماد کردن بعضی از فرزندان، برای ابراهیم «دختر ملک علی بن ملک محمد شاه بن ملک پهلوان» را «که از نژاد امیره مملان بوده، و بانی تبریز ایشان بوده‌اند، و مدت صد و پنجاه سال از اتابکان یزد بوده‌اند» نامزد کرده است.

۶- احمد

نامه‌ای در سوانح الافکار (ش ۵۰) خطاب به این فرزند رشیدالدین است که «به طریق نصیحت نوشته در وقتی که او حاکم اردبیل بوده». نیز در مکتوب رشیدالدین به مجدالدین اسمعیل فالی (ش ۲۴) آمده که قوتی خان دختر منگوخان نواده هولاکو را برای این پسرش نامزد کرده بوده است. در مکتوب به صدرالدین محمد تُرکه هم در وصیت فرزندان و متروکات خود^۲ از هزار فدان زمین مزروع خود در ولایت خراسان «بمعرفه نواب فرزند احمد» یاد کرده است (ص ۲۰۹)، و نیز از هزار اصله نخل در دجیل که به ملکیت فرزندش احمد داده (ص ۲۱۱). رشیدالدین یکی از قرائی را هم که نظر بر احداث آن بر کنار نهر رشیدی در دیاربکر داشته، احمدیه نامیده است.^۳

۷- علی

از خواجه موفق‌الدین علی حاکم بغداد و عراق عرب ابن الفوطی نامی برده است.^۴ از نامه‌های منسوب به رشیدالدین سه مکتوب زیر خطاب به این فرزند اوست:

۱. همان، ش ۲۴.

۲. همان، ش ۳۷.

۳. همان، ص ۲۲۳.

۴. استاد دانش‌پژوه، مقدمه سوانح الافکار، ص ۳۵.

— «مکتوب که به فرزند خود امیر علی حاکم عراق عرب نوشته است در مذمت اهل بصره»^۱. مؤلف آثار الوزراء نیز این مکتوب را آورده است^۲.

— «مکتوب که بر طریقه منشور بر اهالی بغداد و فرزند خود امیر علی حاکم بغداد و نایب خود نوشته بود به جهت شیخ مجدالدین بغدادی»^۳.
— «مکتوب که بر فرزند خود امیر علی حاکم بغداد نوشته است در باب انعام علمای انام و فضلاء کرام»^۴.

در مکتوبی هم که رشیدالدین به پسر خود مجدالدین متصدی اشراف ممالک ایران نوشته برای تدارک نیازهای لشکر ایلخان در حمله به هند^۵ خواسته است که از بغداد «۱۰۰ جریب هندوانه به عهده فرزند علی بر شتران خاصه» بفرستند^۶، و نیز در وصیت فرزندانش خود^۷ آورده که ده هزار اصله نخل در ولایت حله به فرزندانش احمد و علی به ملکیت داده است (ص ۲۱۱). یکی از قریه‌هایی را هم که رشیدالدین می‌خواسته بر کنار نهر مستجدہ غازانی بنیاد و آباد کند «قریة علی» نامیده بوده^۸، و نیز برای این فرزند خود «دختر شروان‌شاه، ملک شاپران و شماخی را که از نژاد ملوک فرس... و قریب دو هزار سال است که سلطنت در خاندان ایشان بوده و تا غایت ملوک در بند و شاپران‌اند» نامزد کرده بوده است^۹.

۸- شیخی

در منابع تاریخی از «رکن‌الدین شیخی رشیدی از خاندان رشیدالدین

۲. عقیلی، ص ۸۸-۲۸۷.

۴. همان، ش ۲۰.

۶. همان، ص ۱۸۱.

۸. همان، ص ۲۲۳.

۱. سوانح، ش ۵.

۳. سوانح، ش ۱۵.

۵. همان، ش ۳۵.

۷. همان، ش ۳۷.

۹. همان، ص ۱۲۰.

فضل‌الله» نام آمده که چندی وزارت جانشینان ایلخانان را داشته است. در آشوبهای پس از مرگ ابوسعید (۷۳۶ هـ.) و جنگهای میان شیخ حسن ایلکانی بزرگ و شیخ حسن کوچک، هنگامی که این یک به تبریز رسید، به خواست امرای مغول و چوپانیان که نظر به ایلخانی کسی از خاندان هولاگو داشتند، چون مردی نامی از این خاندان نمانده بود ساتی بیک دختر اولجایتو و خواهر ابوسعید را اسم پادشاهی دادند و به فرمان شیخ حسن چوپانی خطبه و سکه به نام او کردند، و رکن‌الدین شیخی رشیدی از خاندان رشیدالدین فضل‌الله و غیاث‌الدین محمد از فرزندان علیشاه را به وزارت او گماشتند، و آذربایجان و اران زیر فرمان ساتی بیک و شیخ حسن کوچک درآمد (سالهای ۷۳۹ تا اوایل ۷۴۱ هـ.). سپس تدبیر جنگ با شیخ حسن ایلکانی (بزرگ) کردند.^۱

در طرح آبادیهایی که رشیدالدین می‌خواسته است بر کنار نهر مستجدۀ رشیدی در صحرای موصل بنیاد کند، و هر یک از قریه‌ها را به نام فرزندی از خود نهاده، یک قریه نیز رکنیه نامیده شده است.^۲

۹- پیرسلطان

نامه‌ای منسوب به رشیدالدین خطاب به این فرزند اوست با عنوان «مکتوب که بر فرزند خود پیرسلطان نوشته است، در آن وقت که حاکم گرجستان بود، در باب توجه پادشاه سعید به طرف شام، و سفارش رعیت آن طرف با مشارالیه کرده است».^۳ در نامه‌ای هم که رشیدالدین به صدرالدین تُرکه «در وصیت فرزندان خود و متروکات»

۱. حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۵۹-۱۵۸؛ خواندمیر، ص ۲۲۸:۳؛ و اقبال، ص ۳۵۶.

۲. همان، ش ۴۵.

۳. سوانح، ص ۲۲۳.

نگاشته^۱ زمین‌های مزروعی را که در ولایات زیر حکومت یا سپرده به این فرزند خود داشته چنین به قلم آورده است: «گرستان و وان و سلطان و کیزان و آونیک و بدلیس و قدلیس (؟) و اخلاط و سیرت و حسن‌کیفا و ارزن و حیزان و معدن بمعرفة نواب فرزند اعز پیرسلطان، طال عمره، ۳۰۰ فدان»^۲. نیز رشیدالدین یکی از قریه‌هایی را که می‌خواسته بر کنار نهر مستجدۀ غازانی در دیاربکر احداث کند «سلطانیه» نام نهاده بوده است^۳.

پس از شوریدن امرای مغول بر ارپاگاؤن جانشین ابوسعید و شکست یافتن لشکر ایلخان و وزیر او غیاث‌الدین محمد رشیدی، پیرسلطان همراه این برادرش دستگیر و در ۲۱ رمضان سال ۷۳۶ کشته شد.

۱۰- محمود

از مکاتیب رشیدالدین چهار نامه خطاب به این فرزند اوست که در سه‌تای اینها از او به عنوان حاکم کرمان یاد شده و چهارمی «در وقتی که در کرمان سرگرم سلوک در تصوف بوده است»:

— «مکتوب که بر فرزند خود امیر محمود حاکم کرمان به جهت اهالی بم نوشته است»^۴. در این نامه آمده است: «غرض از تسطیر این تحریر... آن بود که منهیان اخبار به گوش ما رسانیدند که بر اهالی و متوطنان بم آن فرزند دست تغلب دراز کرده و ایشان را در بوته آز بر آتش نیاز می‌گذارند، و به سبب تفاوت و تکلیفات دیوانی و تواتر حوالات سلطانی و واسطه قلان (مالیات ملک مزروعی) و قبجور (مالیات گله) و چریک (= سربازگیری) و اخراجات متفرقه مستأصل

۱. همان، ش ۳۷.

۲. همان، ص ۲۰۹.

۳. همان، ص ۲۲۳.

۴. همان، ش ۶.

شده‌اند... اکنون برخلاف معهود نوعی کند که آن مساکین از مساکن
ذَلّ و هوان و منازل محن و احزان بیرون آیند...» (ص ۱۹-۱۷).

— «مکتوب که به فرزند امیر محمود حاکم کرمان نوشته و وصیت
اهالی کرمان [کرده] است»^۱: «... در این وقت چنین استماع افتاد که
به سبب تسعیر اقوات و غلای غلات چون موی ضعیف و چون نای
نحیف گشته... وظیفه آنکه در انبارهای ما و مجاور (مَخاذِن؟) دهاقین
و اغنیاء که در کرمان و ولایت باشد باز کند،... تا حمل غلات و اقوات
از ولایات کرمان چون بم و خبیص و غیره می‌کشند و غله به تسعیر
قدیم می‌فروشند، و نوعی کند که متوطنان و اهالی آنجا... آسوده
گردند...» (ص ۳۰-۲۹).

— «مکتوب که بر فرزند خود امیر محمود حاکم کرمان نوشته است
در باب خواجه محمود ساوجی»^۲: «... معتمد، خواجه محمود
ساوجی... چون میانه ما و سلطان علاءالدین پادشاه هند طریق مودت
و محبت مسلوک است و قِصَاد و ایلچیان متردداند، بنابراین مشارالیه
بدان طرف فرستادیم، تا آن فرزند آنچنانچه وظیفه باشد... نوعی کند
که خوشحال و فارغ‌بال متوجه دیار هند گردد،... ضبط معاملات و
نَسَق اُملاک آنجایی کرده، ادرات سلاطین عظام و ملوک کرام که
به جهت ما کرده‌اند بستانند، و رجوع کند» (ص ۲۳۷).

چنانکه از دو مکتوب نخست پیداست، رشیدالدین از این فرزند
خود بیش از دیگران نالیده و او را برای بدرفتاریش در حکومت
نکوهش کرده است.

نیز رشیدالدین در مکتوبی^۳ از این فرزند خود «در وقتی که در
کرمان به علم تصوف مشغول بوده» خواسته است که به‌نُه خصلت

۱. همان، ش ۱۰.

۲. همان، ش ۴۴.

۳. همان، ش ۴۹.

ستوده آراسته گردد: «و این نه خصلت که ذکر کرده می‌شود چهار ظاهر و پنج باطن است. اما ظاهر جوع و سهر و صمت و عزلت باشد... و اما پنج باطنه صدق و توکل و عزیمت و صبر و یقین است...» (ص ۶۶-۲۶۲).

پس از بالا گرفتن کار امیر مبارزالدین محمد مظفر که در سالهای ۷۱۳ تا ۷۶۰ ابتدا بر یزد حکومت داشت و سپس کرمان و نواحی دیگری هم ضمیمه قلمرو او شد، محمود فرزند رشیدالدین می‌بایست به نیابت او در این خطه فرمانروایی می‌کرده است.^۱ از مکتوب دوم رشیدالدین به محمود که نوشته است «بلده کرمان از زمان پادشاه غازان... به ما تعلق دارد» بر می‌آید که عواید این شهر و ولایت به رشیدالدین تعلق داشته و امیر محمود از سوی پدر مأمور جمع آوردن آن بوده است. با این حال رفتار امیر محمود که به تصریح مکاتیب به اهالی و رعایا فشار می‌آورده و زیاده‌ستانی و احتکار غله در وقت خشکسالی و قحطی می‌کرده و از سویی هم به «علم تصوف» می‌پرداخته است، دوگانه و متعارض می‌نماید.

نیز رشیدالدین در نامه خود به مجدالدین اسمعیل فالی درباره نیت داماد کردن بعضی از پسران خود^۲ نوشته که برای محمود «دختر مودود شاه بن علاءالدین ملک هند که برادر [زاده] فیروز شاه بزرگ است، و سلاطین هند ایشان‌اند» را نامزد کرده است.^۳

۱۱- همام

در نامه‌های منسوب به رشیدالدین از این فرزند او چند جا نام آمده

۱. برای حکومت امیر مبارزالدین مظفر - خواندمیر، ص ۹۴:۳ و ۲۷۴ و میرخواند،

۲. سوانح، ش ۲۴.

ص ۴۶-۷۳۵.

۳. همام، ص ۱۱۹.

است؛ یکی در مکتوب به‌صدرالدین تُرکه در وصیت فرزندان و متروکات خود^۱ که نوشته که ۵۰۰ فدان زمین در دیاربکر و دیاربغ به‌فرزند او همام سپرده است (ص ۲۰۹). نیز در نامه‌ای به‌مجدالدین اسمعیل فالی در نیت داماد کردن چند پسر خود، برای این فرزندش دختر امیر مودودشاه پسر مسعودشاه پسر گیلان‌شاه پسر شمس‌المعالی از ملوک طبرستان را نامزد کرده است (ص ۱۲۰). رشیدالدین یکی از قریه‌هایی را هم که طرح احداث آن را بر کنار نهر مستجدۀ غازانی در دیاربکر داشته همامیه نامیده بوده است (ص ۲۲۳).

۱۲- شهاب‌الدین

نامه‌ای در مکاتیب رشیدی خطاب به‌این فرزند اوست با عنوان «مکتوب که بر فرزند خود امیر شهاب‌الدین نوشته است در وقتی که حاکم تستر و اهواز بوده است»^۲، حاوی اندرزهایی در اخلاق و حکمت و رسم و راه حکومت، که در پایان آن، در بند سی و نهم، مالیات نواحی تستر (= شوشتر) را مقرر داشته و جدولی برای نرخ مال و خراج دیوانی آنجا مرتب کرده است. این بهره از نامه او برای مطالعه وضع مالیاتها و وجوهات دیوانی و نیز درآمدِ عاملان دیوان و تسیول‌داران در آن روزگار ارزنده است، و چنین آغاز می‌شود: «صحیفه‌ای از مس ساخته‌ایم و اسامی بعضی از بلوکات تستر که بر آن وقوف یافته‌ایم بر آن نقش کرده، و مال آن را بعد از آنکه به‌غور رسیده‌ایم قرار داده، هر چه تمغا و ثمار است به‌کلی معاف کرده‌ایم، و هر چه خراج است از ده یک مقرر شد، مشروط بر آنکه به‌جنس بستانند، تا موجب خرابی نباشد، و مردم به‌زراعت میل کنند و سبب عمارت ولایت گردد» (ص ۱۴-۱۱۳).

۱. همان، ش ۳۷.

۲. همان، ش ۲۳.

در نامه رشیدالدین به مجدالدین اسمعیل فالی در نیت داماد کردن چند پسرش^۱ نیز آمده که برای شهاب‌الدین دختر دمشق خواجه پسر امیرچوپان را که «از امرای الوس است و مادرش دختر ملک مظفرالدین ملک سجستان» نامزد کرده بوده است (ص ۱۲۰). یکی از قریه‌هایی را هم که رشیدالدین طرح احداث آن را بر کنار نهر مستجدۀ غازانی در دیاربکر داشت به نام این فرزند خود شهابیه نامیده بوده است.^۲

۱۳- علی‌شاه

از این پسر رشیدالدین فضل‌الله جز در نامه‌ای که فرزندان خود را بر شمرده^۳، در مکتوب او به مجدالدین اسمعیل فالی (ش ۲۴) نام آمده، و نوشته که دختر سید بشیر را «که از ملوک مکه است» برای او نامزد کرده بوده است.

۱۴- عبدالمؤمن

نامه‌ای منسوب به رشیدالدین^۴ خطاب به این فرزند اوست، با عنوان «مکتوب که بر فرزند خود عبدالمؤمن حاکم سمنان و دامغان و خوار نوشته است در باب قاضی محمدبن عبدالکریم سمنانی»، و در آن خواسته است که قریه‌ها و مزارع او را در سمنان و خوار و دامغان از عوارض و تکلیفات دیوانی معاف شناسد و او را همچنان در منصب قاضی القضاة آن ولایت برجای دارد (ص ۳۹-۳۷).

۱. همان، ش ۲۴.

۲. همان، ش ۳۹، ص ۲۲۳.

۳. همان، ش ۳۷.

۴. همان، ش ۱۲.

۱۵- اسماعیل

مؤلف منتخب‌التواریخ از فرزندی از رشیدالدین فضل‌الله به نام اسماعیل یاد کرده و نوشته است که چون غیاث‌الدین محمد رشیدی از سوی سلطان ابوسعید به وزارت برداشته شد، رشیدیان دیگر بار مستقل شدند و غیاث‌الدین «اختیار بغداد به دست برادر خود اسمعیل داد، چنانکه مآثر او از بازار و مدرسه و خانقاه هنوز در آن دیار ظاهر است»^۱.

۱۶- کمال‌الدین

در یک سند تاریخی که در سال ۷۹۱ تنظیم شده سخن از فصل دعوای ملکی‌ای است که اولاد خواجه غیاث‌الدین محمد و خواجه کمال‌الدین محمد با رعایای قریه کهن هرزن داشته‌اند، به استناد اینکه شش دانگ این آبادی ملک و در تصرف خواجه رشیدالدین محمد تبریزی بوده و برای اولاد کبار خویش به ارث گذاشته بوده است، و رعایای اینجا مالکیت رشیدالدین را در دو دانگ از این قریه منکر بوده‌اند، که بعد از استماع شهادت مقید به قسم گواهانی که رعایا حاضر کرده بودند حکم به حقانیت ادعای آنان شده است.^۲

خواهرزاده رشیدالدین، حاکم بغداد

از دیگر منسوبان نامور رشیدالدین خواجه معروف حاکم بغداد بوده است. نامه‌ای به تقریر رشیدالدین خطاب به این منسوب منصوب او با

۱. معین‌الدین نظری، ص ۱۵۶.

۲. این سند متعلق به آقای محسن گنجه‌ای است و در مهرماه سال ۱۳۲۸ در موزه دانشکده ادبیات تبریز به نمایش گذاشته شد. دکتر ماهیار نوابی در شماره دوم دوره پنجم مجله دانشکده ادبیات تبریز این سند را با عنوان «یک سند کهن» معرفی کرده، و نیز خانم لمبتون در کتاب مالک و زارع خود از آن یاد کرده است (به نقل از دکتر شیرین بیانی؛ تاریخ آل جلاویه، ص ۷۲-۲۶۷).

عنوان «مکتوبی که از زبان خود به خواجه معروف خواهرزاده خود نوشته که حاکم عانه و حدیثه و هیت و جبه و ناوسه و عشاره و رجه و شفاثه و بلدالعین بود» در سوانح الافکار آمده است (ش ۸). در این نامه رشیدالدین از عنایت اولجایتو نسبت به فرزندان خویش و ستایش وی از آنها یاد کرده و انتصاب دو پسر خود جلال‌الدین و مجدالدین را به ترتیب به حکومت نواحی روم و اشراف ممالک ایران از سوی ایلخان، اعلام داشته است (ص ۲۶-۲۳).

ابن بطوطه در سالی به بغداد سفر کرده که خواجه معروف در آنجا حکومت داشته، و این جهانگرد مغربی در شرح سفر بازگشت خود به بغداد نوشته است: «چون به اردو رسیدیم امیر (علاءالدین محمد) مرا به خدمت سلطان [ابوسعید] برد و معرفی کرد. وی پس از مطالبی که از وضع وطن من پرسید خلعتی با اسبی به من بخشید، و چون امیر گفت که من عازم سفر حجاز هستم فرمان داد تا توشه و زادراه هم به من بدهند و محملی در اختیار من بگذارند، و به امیر بغداد «خواجه معروف» نامه‌ای نوشت که این چیزها را برای من فراهم آورد. چون به بغداد آمدم، خواجه فرمان سلطان را به کار بست...» (ص ۸۵: ۱-۲۸۴).

عروسها و دامادهای رشیدالدین فضل‌الله

رشیدالدین و بازماندگان او در هنگام وزارت و حکومت سعی داشته‌اند که فرزندان‌شان با خانواده‌های اصیل و صاحب نفوذ وصلت کنند. در نامه‌ای منسوب به او که از نیت خود برای داماد کردن چند تن از فرزندان‌ش نوشته^۱ به اصالت خاندان و بزرگی نسب دخترانی که او برای پسرانش نامزد کرده بود تأکید شده است. از میان این دختران از

۱. سوانح، ش ۲۴.

قوتی خاتون دختر منگوخان نواده هولاکو، ترکان خاتون دختر ملک علاءالدین اتابک یزد، دختر مودودشاه پسر علاءالدین ملک هند، دختر شروانشاه ملک شابران و شماخی، دختر دمشق‌خواجه فرزند امیرچوپان، و دختر امیر مودود نواده شمس‌المعالی قابوس و شمشگیر یاد شده است.^۱

در منابع تاریخی از چهار دختر رشیدالدین نام آمده است، که یکی از آنها زن سید شمس‌الدین محمد پسر رکن‌الدین محمدبن نظام الحسینی (متوفی ۷۳۲) بود. «این پدر و پسر... اکنون گورشان در یزد مزار و مطاف است، و در عصر خود از بزرگان شهر و صاحب دستگاه و واقف خیرات و بانی ابنیه مهم بوده‌اند. وقفنامه مفصل آنها به نام «جامع‌الخیرات» در دست است و چاپ شده است، و در آن از رشیدالدین به عنوان «مخدوم» نام برده‌اند.

«این سید رکن‌الدین مدرسه‌ای ساخت و مورد حسد اتابک یوسف‌شاه (شاه یزد) واقع شد. پس بر او بهتان زدند... پسرش سید شمس‌الدین به وسایلی از یزد بگریخت و خود را به تبریز رساند. این واقعه در وقتی بود که غیاث‌الدین محمد پسر رشیدالدین عهده‌دار وزارت بود. او سید شمس‌الدین را نزد سلطان ابوسعید برد و نیابت عامه ممالک و سمت قضا را بدو داد. هم یرلیغ صادر شد تا سید رکن‌الدین را خلاص کنند و بر مسند قضاوت یزد بنشانند. چون سید شمس‌الدین در تبریز ماندگار شد به مناسبت علقه‌ای که به ولایت خود داشت نقشه طرفه‌ای از مدرسه و دارالسیاده و چهار منار و بازار (محوطه‌ای دانشگاهی با وسایل لازم آن) از تبریز به یزد فرستاد، و ساخته شد. چون سید در ۷۳۳ در تبریز فوت کرد، او را به یزد نقل

۱. همان، ص ۲۱-۱۱۹.

کردند و در مدرسه خود او، همان‌جا که امروز به شمسیه موسوم است، به خاک سپردند. زنش که دختر رشیدالدین بود صندوقی از چوب آبنوس و صندل که متأسفانه از میان رفته است و نیز محرابی برای آنجا از مرمر سبز بساخت و به یزد فرستاد؛ محرابی که یادگاری زیبا از تبریز در شهر یزد و از نفایس بازمانده در آن بقعه نیمه‌ویران است.^۱

یک دختر رشیدالدین هم گویا با ملک شرف‌الدین محمود شاه اینجو وصلت کرده بوده است. در شرح رویدادهای پس از درگذشت ابوسعید ایلخان تا به سلطنت نشاندن محمدخان از سوی شیخ حسن بزرگ (از ذیحجه ۷۳۶ تا ذیحجه ۷۳۸ هـ) آمده است که پس از گشودن تبریز «امیر شیخ حسن به شکرانه این فتح در تبریز بازماندگان وزیر سعید (غیاث‌الدین محمد رشیدی) را طلب داشت و همت بر تدارک حال ایشان گماشت و بدانچه ممکن و مقدور بود رعایت می‌کرد، و کار وزارت بر جانب آن خاندان مبارک نهاد؛ وزارت به پسر مسعود شاه، خواجه شمس‌الدین زکریا... که داماد و خواهرزاده غیاث‌الدین محمد بود، مقرر فرمود»^۲.

پس از آن امیر شیخ حسن «مملکت آذربایجان و عراق خویشان را مسلم گردانید و به تدارک اهمالی که در زمان ماقبل کرده بود مشغول شد و کار وزارت به کلی با جانب خواجه شمس‌الدین زکریا گذاشت»^۳.

در سال ۷۳۹ هـ که امیر شیخ حسن ایلکانی (بزرگ) در برابر مبارزه طلبی شیخ حسن چوپانی (کوچک) جهان‌تیمور را نامزد پادشاهی کرد، وزارت بر شمس‌الدین زکریا مقرر داشت^۴.

این شمس‌الدین زکریا وزارت جانشینان دیگر ایلخان را نیز داشته

۱. ایرج افشار؛ رشیدالدین فضل‌الله و یزد، در: مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره

رشیدالدین فضل‌الله، دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، ص ۲۹-۳۰.

۲. حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۱۵۴. نیز - اقبال، ص ۳۵۲.

۳. حافظ ابرو، ص ۱۵۶. ۴. همان، ص ۱۶۲.

است. در شرح احوال پادشاهی سلطان حسین ایلکانی (۷۷۶ تا ۷۸۴ هـ.) از آل‌جلایر آمده است: «امیر شمس‌الدین زکریا و خواجه جمال‌الدین بلغر در وزارت سلطان حسین اشتغال داشتند و در باب کفایت و معموری شهر و ولایت نقیض سعی و اهتمام بر لوح دل می‌نگاشتند»^۱.

غیاث‌الدین محمد رشیدی فرزند نامور رشیدالدین فضل‌الله و وزیر ایلخان ابوسعید نیز از راه وصلت فرزندان با خانواده‌های متنفذ زمان قربت یافت و خاندانهای فرمانروا به‌خویشی با او فخر می‌کردند. از وزارت یک داماد غیاث‌الدین محمد رشیدی به‌نام شمس‌الدین زکریا پسر محمود شاه اینجو پیشتر یاد شد. مؤلف منتخب‌التواریخ هم در شرح احوال محمود شاه اینجو نوشته است: «در زمان سلطان محمد خداپنده حکومت فارس بدیشان مفوض بود... و اصل او از خراسان است، از فرزندان سلطان المحققین خواجه عبدالله انصاری است... مسعود شاه‌بن محمود شاه اینجو در سنه ست و عشرين و سبعمائه (۷۲۶ هـ.) از سر استقلال تمام متصدی حکومت فارس و عراق شد و برادر خود را کیخسرو در شیراز بنشاند و خود به‌اردو رفت و از امراء سلطان ابوسعید گشت. امیر غیاث‌الدین وزیر دختر خود را به‌زنی بدو داد»^۲.

نوادگان رشیدالدین فضل‌الله

باز ماندگان خاندان رشیدی دیرزمانی پس از نیای خود و در حکومت جانشینان ایلخانان منصب‌دار بودند. از چند تن آنها در رویدادهای تاریخی روزگارشان یاد آمده که از این میان است نجیب‌الدین برادر امیر شمس‌الدین زکریا که در سلطنت سلطان اویس (۷۷۶-۷۵۷) در سال ۷۶۲ به وزارت پرداخته شد^۳.

۱. خواندمیر، ص ۲۴۶.

۲. معین‌الدین نطنزی، ص ۷۲-۱۷۰.

۳. حافظ ابرو، ص ۱۵۲ و اقبال، ص ۴۵۸.

مؤلف حبیب السیر در این باره شرحی خواندنی آورده است: «در سنه احدی و ستین و سبعمائه (۷۶۱ هـ.) بیرام شاه ولد سلطان شاه که محبوب سلطان عالیجاه بود در مجلس شراب با بعضی از همنشینان جنگ کرده خشم نمود و به بغداد رفت، و خواجه سلمان ساوجی کتاب فراق نامه را در آن اوقات نظم فرمود، و چون سلطان تحمل هجران بیرام شاه نداشت کسان فرستاد تا او را به تبریز آوردند و در سنه اثنی و ستین و سبعمائه (۷۶۲) سلیمان بیک دایه سلطان را که امراء عظیم الشان در فیصل مهمات به او احتیاج داشتند در حباله نکاح کشید و بنا بر آن وصلت به منصب امارت رسید، و هم در آن ایام خواجه نجیب الدین برادر امیر شمس الدین زکریا وزیر گردید و مولانا الیاس قلندر که با آن امیر و وزیر صفایی نداشت این قطعه نظم کرده بر لوح بیان نگاشت؛ قطعه:

امارت بر سلیمان شد مقرر وزارت بر نجیب دنگ حیران
فلک زانرو همی گوید جهان را که آنک آصف و اینک سلیمان^۱
از ارتوق پسر مجدالدین رشیدی پیشتر در شرح حال این فرزند
رشیدالدین یاد شد.

امیر وجیه الدین اسماعیل که نوه دختری رشیدالدین فضل الله بود و نیز از سوی سلطان اویس به حکومت پایتخت او، بغداد، بر داشته شد: «در سنه ست و سبعین و سبعمائه (۷۷۶) بغداد از غلبه آب غرق شد و به کلی خراب شد چنانکه قریب چهل هزار آدمی در زیر خانه ها بماندند و در بغداد غیر از عمارت عالی اثر نماند، و خواجه سرور (حاکم عراق عرب) از این قصه رنجور شد و به جوار حق پیوست. سلطان بغداد را به امیر وجیه الدین اسماعیل پسر امیر زکریای وزیر داد و او بغداد را بار دگر معمور گردانید و باروی آن را بساخت و عمارت عالی از مسجد و مدرسه و بازارها و خانات بساخت»^۲.

۱. خواندمیر، ص ۳: ۲۴۰.

۲. حافظ ابرو، ص ۱۹۷.

در فرجام کار این امیر وجیه‌الدین اسماعیل شرحی عبرت‌آموز آورده‌اند: «چون امیر اسمعیل بن امیر زکریا در دارالسلام بغداد لوای ایالت برافروخت جمعی از مردم فرومایه را تربیت کرده معتبر ساخت و شاهزاده شیخعلی بن سلطان اویس که در آن ولایت بی‌اختیار و بی‌اعتبار به سر می‌برد آن جماعت را اضلال نمود تا در روز جمعه از جمعات سنه ثمانین و سبعمائه (۷۸۰) که امیر اسمعیل با کس اندک به مسجد جامع می‌رفت مبارکشاه‌نامی که ترکش او را برداشته بود پیش دوید و شمشیری بر رویش زد چنانچه از پای درافتاد و امیر مسعود برادر امیر زکریا از خانه بیرون آمده امیر اسمعیل آواز برآورد که ای عم مرا دریاب، و امیر مسعود به جانب برادرزاده روان شده مبارکشاه نحس، و نحس دیگر که قرامحمد نام داشت، او را نیز به سعادت شهادت رسانیدند و نزد شاهزاده شیخعلی رفته کیفیت واقعه بازگفتند. والد شاهزاده به قاتلان گفت که اگر راست می‌گویید سر اسمعیل را بیاورید و ایشان در ساعت سر او را بریده پیش مادر و پسر آوردند و از عمارتی که بنیاد کرده امیر اسمعیل بود آویختند. از غرایب آنکه در وقتی که امیر اسمعیل بر سر آن عمارت نشسته بود و استادان کار می‌کردند نجاری خواست که سر چوبی را که از دیوار بیرون مانده بود قطع کند، امیر اسمعیل او را منع نموده گفت بگذار شاید سر کسی را از اینجا بیاویزند، و عاقبت سرش را از این چوب آویختند... چون این خبر به تبریز رسید امیر زکریا که در کبر سن بود بر فوت پسر و برادر ناله و زاری آغاز نهاد»^۱.

۱. خواندمیر، ص ۴۵-۲۴۴.



رشیدالدین در برابر دوگرایش سیاسی و دوشیوه حکومتی متعارض

برای آشنا شدن با طرز فکر رشیدالدین درباره حکومت، شناختن دو گرایش عمده سیاسی رایج در زمان او ضرورت دارد. این دو گرایش یکی در سوی تجزیه خانخانی صحرانشینی، یعنی در دولت مغول همانا نظام حکومتی مرکب از اولوسهای نظامی و واحدهای قبیله‌ای، و دیگری متوجه حکومت قوی در مرکز با سازمان اداری منشعب از آن در سطح مملکت بود. تصادم میان این دو گرایش از ویژگیهای مهم عصر حیات سیاسی رشیدالدین فضل‌الله است.

وجود دو جریان تمایل سیاسی یادشده، و تعارض دائم میان آنها، در این دوره هم مانند دوره سلجوقی سبب عمده‌ای در تکوین رویدادها و تحولات سیاسی بود. نیز، بررسی این جریانها و کارکرد آنها، تأثیر قاطع اقتصاد بر سیاست را به خوبی نشان می‌دهد. ماهیت این دو گرایش عمده سیاسی و انگیزه‌ها و آثار آن را

پتروشفسکی به دقت بررسی کرده است^۱ او «ماهیت امپراتوری هولاگویان» را در مرحله ادامه تعارض میان دو گرایش یادشده، یعنی پیش از غلبه نسبی یکی بر دیگری «تلفیقی از سنن مغولی دوران متقدم فنودالیتة صحراگردان با رسوم دولتمداری جامعه متکامل فنودالی ایران»^۲ تشخیص می‌دهد.

هواداران طرز معیشت بدوی و تجزیه سیاسی در کشور که در اینجا از آن اصطلاحاً به «گرایش نخستین» یاد می‌شود در درجه اول عبارت بودند از بزرگان نظامی صحرانشین مغول و ترک (که به مغولان پیوستند). این دسته از رسوم زندگی قبیله‌ای مغول و شیوه معیشت و اقتصاد صحرانشینی و خانه‌بدوشی جانبداری می‌کردند و مخالف زندگی ثابت داشتن و سکونت در یک محل، پرداختن به کشاورزی و زندگی شهری، و برعکس خواهان بهره‌کشی غیرمحدود از روستاییان و مردم شهرنشین بودند. یاسای چنگیزخان مقرر می‌کرد که مغولان زندگی خانه‌بدوشی و صحرانشینی را حفظ کنند و در شهرها سکونت نگزینند. این طرز معیشت با تمدن شهرنشینی و نحوه زندگی مردم ثابت‌مکان که از خصوصیات آن چیزی است که در این بحث از آن به عنوان گرایش دوم یاد خواهد شد تعارض آشکار دارد.

پیش از پتروشفسکی نیز بارتولد^۳ مسأله عدم تمایل طبقات بالای فاتحان مغول و ایلخانان را به زندگی شهری، به درستی دریافته بود.^۴

۱. پتروشفسکی، کشاورزی...، ۷۷/۱ به بعد و همان مؤلف:

(I. P. Petrushevsky), Rashi al-Din's Conception of the State C. A. J., Vol. XIV, No. 1-3, 1970, pp. 148-162.

۲. پتروشفسکی، کشاورزی...، ۷۹/۱.

3. V. Barthold

۴. پتروشفسکی، کشاورزی...، ۸/۱ به بعد.

تعارض میان زندگی بدوی و شهرنشینی مشکل همیشگی تاریخ ایران به هنگام روبرو شدن با مهاجمان خارجی بوده است: در «گاتا» می بینیم که «گوشورون» (روان گاو) خطاب به اهورمزدا از آزار مردمان گله می کند و از او امن و آسایش و چراگاه خوب می طلبد، «عباراتی از این گونه در آموزش زردشت نمودار کشاکش میان صحراگردان متجاوز و برزگران صلحجو و بی پناه در زمان ظهور آیین مزدیسناست»^۱.

هجوم عرب هم رنگ بدوی داشت و تمایلات ضد شهرنشینی در آن نمایان بود. صرف نظر از تأکید و توصیه ای که عمر به امرای خویش می کرد که اعراب را در شهرها نشانند، حتی مدتها بعد اعراب کارهای مربوط به کشت و صنعت را به موالی و امی گذاشتند و خود فقط سروکارشان با جنگ بود که لازمه حیات بدوی آنها محسوب می شد. حتی بعدها فقیه معروف شافعی به نام ابوالحسن ماوردی در کتاب الاحکام السلطانیة در جزو وظایف امیر تصریح می کرد که باید نگذارد لشکریانش به تجارت یا کشاورزی بپردازند، زیرا که این امر مخالف روحیه جنگجویی است. این قبیل روایات حاکی از طبیعت ضد مدنی هجوم عرب است، که برای آنان گرایش به زندگی شهری نوعی محدودیت به شمار می آمده و مخالف با طبع بوده است. در عهد سلاجقه هم این خاصیت ضد مدنی بین ترکمانان وجود داشت، که فتح بلاد را وسیله غارت و تاراج دهات و شهرها می دانستند. از این رو در دولت ملکشاه نیز سعی نظام الملک از آغاز متوجه ایجاد مرکزیت بود، و تمایل سلطان و سایر عناصر ترک «درگاه» متوجه عدم مرکزیت. نظام الملک که از خانواده ای دهقان از طوس بود و بنا به علائق قومی با سنت های قدیم حکومت ساسانی - که به صورتی نزد

۱. شادروان حمید عنایت، نهادها و اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام، ص ۵۵-۵۴.

سامانیان راه یافته و از آنجا به غزنویان منتقل شده بود. آشنایی داشت، پیوسته می‌کوشید تا در دولت سلاجقه نوعی مرکزیت ایجاد کند تا دوام و بقای آن را ممکن سازد. او در سیاست‌نامه به هر بیان کوشید تا میان «درگاه» و «دیوان» هماهنگی و همزیستی لازم را به وجود آورد و این همه به قصد آن بود که وحدت و تمرکز دولت برقرار بماند. اما در «درگاه» که خویشان و خاصان سلطان و بخصوص ترکان غلبه داشتند خاصیت عدم تمرکز میراثی از زندگی شبانی و بیابان‌گردی بود. تاریخ وزارت در عهد سلاجقه در کشمکش پی‌گیر میان دیوان، که به پیروی از سیاست نظام‌الملک و بنا به ضرورت اداری متوجه ایجاد مرکزیت بود، و درگاه - که بنا به خوی بدوی ترکمانان به عدم مرکزیت گرایش داشت - خلاصه می‌شود. این وضع نه تنها سلاجقه را بعد از نظام‌الملک و ملک‌شاه تضعیف کرد، بلکه اتابکان و خوارزمشاهیان را نیز درگیر ساخت و بی‌تردید یک عامل مؤثر در شکست خوارزمشاه در برابر مغول همین عدم مرکزیت یا عدم وحدت بود زیرا که ترکان خاتون، مادر سلطان، دودستگی در سپاه به وجود آورده و آن را از وحدت دور ساخته بود.

اما آنچه در عهد سلاجقه و مغول تصادم بین این دو طرز زندگی، یعنی معیشت بدوی و زندگی شهری، را شدیدتر می‌کرد نظام «اقطاع»^۱ بود که دهات و مزارع را تحت نظارت و تسلط امرای بدوی

۱. نظام اقطاع، در تاریخ، صرفنظر از اسباب وجودی آن، از آثار سیاسی نیز برکنار نبوده است. در دولت عباسیان، در ولایات تابع خلافت، امرای بزرگ که بیشتر صاحب اقطاع بودند در حوزه امارت خویش داعیه استقلال پیدا کردند، مخصوصاً در ولایاتی که از مرکز خلافت دور بود و زودتر می‌توانستند به مقصود برسند، چنانکه در خراسان طاهریان امارت خویش را به نوعی سلطنت مستقل موروثی تبدیل کردند (۲۱۴هـ.). در زمان غازان خان نظام اقطاع به صورت واگذاری محدود و مشروط زمین به امرای و لشکریان

طبع قرار می داد و آنان غارت همگانی رعایای ثابت مکان کشاورز و شهرنشین را وسیله معیشت و ثروت اندوزی می شمردند. به علاوه، همین تمایلات گریز از مرکز بود که در عهد سلاجقه و خوارزمشاهیان تصرف ولایات تازه را غالباً در حکم غارت و چپاول آن نواحی می کرد، در دولت مغول هم، هرچند که شهرها و ولایات مطیع که بی مقاومت تسلیم می شدند از قتل و کشتار مصون می ماندند، باز گرفتار عواقب شوم و خانه ویران کن تسلط امرای بدوی طبع و تعدی حکام و صاحب منصبان دیوانی می شدند. این نمایندگان اشرافیت صحرائشین نظامی-قبیله ای، یعنی بادیه نشینان مغول و ترک، خود را در یک اردوگاه نظامی تصور می کردند که در کشور دشمن قرار دارد و تفاوت چندانی میان ساکنان مطیع و غیرمطیع این سرزمین نمی شناختند. غازان خان سران بادیه نشین مغول را سرزنش کرد که فرقی بین رعیت مطیع و متمرّد نمی نهند و به آنها گفت: «باید که رعیت ایل از یاغی پیدا باشد و فرق آن است که رعایای ایل از ما ایمن باشند و از یاغی نایمن. چگونه شاید که ایل را ایمن نداریم و از مادر عذاب و زحمت باشند، من شما را همواره این نصیحت می کنم و متنبّه نمی شوید»^۱.

اما فاتحان مغول می خواستند رعایای یاغی و مطیع هر دو را غارت کنند: اولی را با غلبه بر ایشان و تحصیل غنائم جنگی و دومی را با تحمیل و مطالبه مالیات های سنگین. برای مهاجمان اهمیتی نداشت که این وضع به افلاس و نابودی روستاییان و شهرنشینان می انجامد زیرا که توجهی به بقای آنان نداشتند. حتی بعدها، با آنکه چند نسل از

→ نمودار شد. ← رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۰۱ تا ۳۰۹.

۱. همانجا، ص ۲۶۹. همین مضمون را نخجوانی با عبارات مشابه از قول پادشاه نقل کرده است، ← نخجوانی، دستورالکاتب، طبع علی زاده، ۲۰۲/۱-۲۰۱.

عهد چنگیزخان گذشت و با وجود بعضی اصلاحات غازانخان، امرای مغول هنوز سرزمین مفتوح را به چشم همان همراهان چنگیز می‌نگریستند و گویی برای خود مأموریتی جز تاراج مردم نمی‌شناختند. ماجرای املاک نازخاتون، دختر امیر کردستان نمونه‌ای از این طرز فکر را نشان می‌دهد: در اواخر عهد اولجایتو امیرالامرای او امیرچوپان به تحریک یک خطیب همدانی به نام قاضی محمد به بهانه اینکه در عهد هولاگو پدر امیرچوپان این نازخاتون را به اسارت گرفته بود، و اکنون اموال و املاک او که در سراسر مملکت بسیار بود همه به این امیر تعلق دارد، عده‌ای از افراد خود را با قاضی محمد همراه کرد تا با کمک این قاضی مسلمان بسیاری از املاک مردم را به دروغ و تزویر منسوب به نازخاتون کردند و به زور از صاحبان آنها می‌گرفتند. کار به جایی رسید که هر برزگر که از مالک خود کینه داشت به دروغ ادعا می‌کرد که این ملک از املاک نازخاتون است و مالک را گرفتار تعریض امیرچوپان می‌ساخت و بسا ملکی را که به چند هزار دینار می‌ارزید از بیم آنکه نگویند ملک نازخاتون بوده است به چند دینار می‌فروختند.^۱

برای فرمانروایان مغول موضوع ادارهٔ بلاد و نواحی فتح شده غالباً چنان کم‌اهمیت بود که، برای نمونه، اوکتای قاآن، با آن که به احیای قدرت تولیدی ممالک مغلوب توجه داشت، برای آباد کردن مجدد هرات که در عهد چنگیزخان خراب و غارت شده بود یکی از جامه‌بافان آن شهر را به نام عزالدین که سالها پیش در موقع هجوم مغول در رأس دویست تن جامه‌بافان شهر هر یک با ده تا جامهٔ قیمتی

۱. نخجوانی نیز از رویه تصرف و ضبط اموال و املاک مردم از راه تزویر و تهدید و ابداء متمولان و مالکان یاد می‌کند، همان‌جا، ص ۳۰۲.

از هرات بیرون آمدند و از مغول امان یافتند و سپس فاتحان آنان را به پایتخت مغول کوچانیدند، در سال ۶۳۴ هجری به نام امیر به آن شهر فرستاد. پسر این جامه‌باف که سال بعد به جای پدر حکومت آنجا را یافته بود چون از عهده اداره این ولایت - با جمعیت اندک آن - برنمی آمد، به اردوی مغول رفت و خواست تا شهنشاهی مغول را همراه وی روانه دارند تا آنجا را اداره کند. امثال این روایات^۱ عدم علاقه فاتحان مغول را به مسئله اداره و عدالت در نواحی تصرف شده و بی‌اعتنایی آنان را به وضع رعایای شهرنشین و بقای سازمان و نظام اجتماعی ایشان ثابت می‌کند.^۲

نمایندگان گرایش نخستین، یعنی هواداران طرز معیشت بدوی، در دولت مغول عبارت بودند از: خود چنگیزخان و اخلاف او، خان اولوس جغتای خان و خان بزرگ کیوک قاآن و غیره. از میان ایلخانان ایران چند تن نخستین در سیاست خود در این باره تردید نشان می‌دادند و این به سبب تناقضاتی بود که در سازمان اداری آنها وجود داشت و ناشی از تضاد مقررات یاسا با سنن حکومت ایرانی بود. اما اینان به طور کلی به سران نظامی صحرانشین متکی بودند و به جریان مورد بحث گرایش داشتند. عمال دیوانی و نیز کسانی که مالیاتهای دیوانی را به مقاطعه می‌گرفتند (و از صاحب منصبان دولتی و بازرگانان ممتاز و کلان بودند که با فاتحان رابطه نزدیک داشتند) به هواخواهان این گرایش پیوستند.

۱. صفی، تاریخ‌نامه هرات، تصحیح محمد زبیر الصدیقی، کلکته، ۱۹۴۴ م. ص ۱۰۵ و جوزجانی، طبقات ناصری، کلکته، ۱۸۶۴ م.، ص ۴۰۱-۴۰۲.

۲. برای تفصیل این مطلب ← زرین کوب، ملاحظات انتقادی در باب تاریخ ایران «کمبریج» (مجلد پنجم)، مجله دانشکده ادبیات، تهران، شماره اول، سال هفدهم، ص ۹-۱۰. و همان مطلب در روزنامه آیندگان، ۱۸ و ۲۴ آذرماه ۱۳۵۰.

جریان دوم یعنی گرایش به مرکزیت، در میان فاتحان ابتدا به گروه کوچکی از اشراف نظامی صحرانشین، که به واسطه خدمت در اردو و در اینجوی خان با او روابط ناگسستنی داشتند، متکی بود. هواداران این گرایش بخصوص از طرف منکوقاآن^۱ و نیز اوکتای قاآن^۲ همراهی می شدند و این دو قاآن خواهان حکومت مقتدر خان، احیای نیروهای تولیدی نابودشده و نزدیکی با اشراف و بزرگان اقوام مغلوب بودند. گرگوز، باسقاق (حاکم) بزرگ اوکتای قاآن در ایران (۶۴۱-۶۳۷ هـ.) همین سیاست را پیوسته معمول می داشت. اما این سیاست به طور عمده به اکثریت اهل قلم و بزرگان ایرانی، یعنی صاحب منصبان دیوان و روحانیون مسلمان و تجار، متکی بود. نمایندگان این گرایش سیاسی از ایجاد یک قدرت مرکزی نیرومند در ایلخان و اتخاذ شیوه قدیم حکومت ایرانی یعنی مرکزیت سیاسی و لزوماً جلوگیری از تمایلات نامطلوب گریز از مرکز اشرافیت قبیله ای و صحراگردی جانبداری می کردند. در اجرای این منظور، آنان در صدد متوافق ساختن بزرگان ایرانی و ایلخان، احیای اقتصاد و بخصوص کشاورزی مملکت که بعد از غلبه مغول متلاشی شده بود، و رونق بخشیدن به زندگی شهری، معاملات و بازرگانی بودند. برای این منظور تعدیل بار مالیاتها، تثبیت حقوق و عوارض دیوانی و بهبود وضع رعایا ضروری بود.^۳

به شرحی که بیان شد، مبارزه بین هواداران دو گرایش یادشده، منحصر بر سر اینکه آیا قبایل مغول باید همچنان صحرانشین باقی

۱. رشیدالدین، جامع التواریخ (طبع بلوشه)، ص ۳۱۴-۳۰۸.

۲. جونی، ۱۹۱/۱-۱۵۸.

۳. برای تفصیل این مطلب ← پتروشفسکی، کشاورزی، ...، ۷۹-۹۰/۱.

بمانند و سنن قبیله‌ای و بیابان‌گردی را حفظ کنند یا در محلی سکونت گزینند و فرهنگ و تمدن مردم ثابت مکان را بپذیرند، نبوده است. حتی گاه نمایندگان سران نظامی- قبیله‌ای بدون اینکه زندگی صحرائشینی را ترک گویند به گرایش دوم می‌پیوستند. ماهیت اصلی اختلاف این دو جریان بر سر شیوه بهره‌کشی از سرزمینهای مغلوب و در درجه اول از روستاییان ثابت مکان تابع ملاکین و سران نظامی، یعنی مسأله‌ای اقتصادی بود، و در عین حال مربوط می‌شد به آمیزش با اشرافیت اداری و روحانی این سرزمینها و قبول شیوه حکومت و اداره و معتقدات و سنن فرهنگی آنها. در این میان مبارزه بین دو گرایش قدیمی آسیا، یعنی تمایلات تجزیه‌طلبی و مرکزیت سیاسی و حکومتی نیز به شرحی که یاد شد با عوامل مذکور توأم شده بود.

گرایش سیاسی رشیدالدین

بارزترین نماینده و رهبر فکری گرایش دوم، یعنی مرکزیت سیاسی، در میان عناصر ایرانی همانا وزیر ایلخان غازان و عامل اصلاحات او یعنی رشیدالدین فضل الله بوده است که افکار و سیاست وی در باب مملکتداری و شیوه حکومت و اداره کشور ناظر به مرکزیت سیاسی و احیای سنن حکومت ایرانی بود، و هم به تدبیر و ابتکار او بود که اصلاحات چندی برای بهبود وضع مردم و تثبیت موقع حکومت به اجرا درآمد و، در نتیجه آن، اقتصاد کشور، که بر اثر غلبه و تاراج مغولان به انحطاط کلی گراییده بود تا حدی احیا شد و مرحله تازه‌ای در سیاست و اقتصاد ایران در تاریخ حکومت ایلخانان آغاز شد. در عین حال، صرف نظر از دوره کوتاه اصلاحات ایلخان غازان و وزیر او رشیدالدین، به طور کلی در دوره ایلخانان نیز مانند عهد

سلجوقیان درگاه ایلخان غالباً کانون جاذبه گریز از مرکز بود و دیوان وزراء نقطه گرایش به مرکزیت. وزرای بزرگ ایلخانان مانند خواجه نصیرالدین طوسی، صاحب دیوان جوینی و رشیدالدین فضل الله برای بهبود وضع مردم و تثبیت حکومت کوشیدند. همکاری عناصر دیوانی مایه بقای حکومتی بود که با غلبه مهاجمان بنیاد یافت: چه در حکومت سلاجقه و چه در دولت ایلخانان همکاری صاحب منصبان و ارباب قلم ایرانی، نظام ضد مدنی فاتحان را که بنا به طبیعت آن یک نوع تاراج طولانی اما در اصل بی بنیاد و بی دوام بود، متمادی می ساخت و در واقع بین دو طرز معیشت بدوی و مدنی که نمی توانند دیرزمانی با هم به سر برند واسطه می شد.^۱ حتی در همکاری بعضی از شیعیان مانند خواجه نصیرالدین طوسی و مؤیدالدین ابوطالب محمد بن احمد العلقمی (درگذشته ۶۵۶ هـ.) وزیر معتصم با ایلخانان، احتمال اینکه شاید می خواسته اند به دست اینان دشمنان دیرین خود از قبیل اسماعیلیان و عباسیان را براندازند، بحثهای فراوان پدید آورده است.^۲

سیاست و تدبیر حکومت رشیدالدین نمونه تلاشی است که در عین توجه به بهبود وضع مردم، در جهت دوام نظام حکومتی موجود مؤثر بوده است.

۱. زرین کوب، پیشین.

۲. مرحوم یوسفی، انعکاس اوضاع اجتماعی...، ص ۴۲۱.

خصوصیت «اسلامی» و «ایرانی» اندیشه سیاسی رشیدالدین

نظر رشیدالدین در باب حکومت ایران و توصیف او از پادشاه یا سلطان، همچنانکه از اندیشه‌های سیاسی اسلامی مایه می‌گیرد، نشانه وفاداری او به سنت‌های حکومت ایرانی هم هست. نیز، در حالی که گرایشهای تجزیه‌طلبی عناصر مغول و ترک در درگاه ایلخان بر قوانین «یاسا» قرار داشت، اساس سیاست رشیدالدین فضل‌الله مبتنی بود بر وجود یک دولت قوی متکی به شریعت اسلامی و آیین حکومت ایرانی. در نظر او، ایلخان مسلمان ایران یعنی غازان‌خان و جانشینان وی نه خان اولوس یا فرمانروای مغول، بلکه «سلطان اسلام» و «پادشاه ایران» بودند. در اندیشه رشیدالدین، چنانکه از نوشته‌های او برمی‌آید، حکومت ایلخان سلطنتی است قانونی و مشروع از نظر اصول سیاسی شریعت اسلام و ایلخان «پادشاه اسلام»، همانا پاسدار دین، برقراردارنده اساس شریعت و منظور نظر عنایت و تأیید الهی یا، به بیانی دیگر، سایه لطف خدا در زمین است که در عین حال از دولت «خسروان» نشان دارد و وارث شهریاری ایران است.

در این جاسعی می‌شود تا با بررسی مایه و چگونگی بنیادها و اندیشه‌های سیاسی اسلامی و ایرانی، ماهیت تفکر سیاسی رشیدالدین در این دو جهت شناخته شود.

اندیشه‌های سیاسی در اسلام دربارهٔ خلافت و سلطنت، دین و دولت

برای تبیین طرز تفکر رشیدالدین در جهت اول، یعنی تعبیر اسلامی و روحانی او از مقام سلطنت، مطالعه در اندیشه‌های سیاسی در اسلام در باب خلافت و سلطنت و تطور این عقاید به تناسب تحولات تاریخی که از آغاز برآمدن اسلام تا زمان مورد بحث روی نمود، ضروری است. در پی این بررسی به مسئله پیوند دین و دولت و نیز موضوع منشأ الهی سلطنت اشاره می‌شود و آنگاه جهت دوم تفکر رشیدالدین دربارهٔ پادشاهی ایران، با نگاهی به بنیاد «شهریاری» قدیم ایران و موضوع احیای این فکر در حکومت‌های ملی ایران اسلامی، بررسی خواهد شد.

در اندیشه رشیدالدین، چنانکه یاد شد، ایلخان مسلمان ایران همان فرمانروای اسلامی است که او را «پادشاه اسلام»^۱ و «موطد اساس اسلام و ایمان»^۲، «منبع زلال لطف یزدانی»، «منظور نظر توفیق یزدانی، مخصوص به... تأیید یزدانی»^۳ و نیز حافظ ثغور دین و نظم امور جمهور مؤمنین^۴ می‌خوانند. او از این مرتبه نیز فراتر می‌رود و ایلخان را «حضرت خلافت پناهی»^۵ و «پادشاه دین پناه» که «سایه لطف اله»^۶ یا «ظل الله فی الارضین» است، خطاب می‌کند.

۱. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۱۷۵، ۱۸۸، ۱۹۰ و ۱۹۱، ۲۵۱، ۲۵۶ و مکاتیب، ش ۳۹، ص ۲۴۶.

۲. همان مؤلف، جامع التواریخ، طبع علیزاده، ص ۴:۱.

۳. همان کتاب، طبع کاترمر، ص ۱۴-۱۰.

۴. مکاتیب رشیدی، ش ۷، ص ۱۵. ۵. همان جا، ش ۲۶، ص ۱۴۱.

۶. همان کتاب، طبع کاترمر، ص ۱۴-۱۰.

دین و دولت

این طرز فکر درباره مقام پادشاه و فرمانروا، صرفنظر از افکار سیاسی در اسلام در تاریخ سیاسی قدیم ایران یا تاریخ شهریاری این ملک اندیشه‌ای دیرپاست. «زردشتیان معتقد بودند که دین و پادشاهی دو برادرند... دین، بنیاد شهریاری است و شهریاری پاسدار دین»^۱. اسلام نیز دین و دولت را از هم جدا نمی‌داند و شریعت و سیاست در آن یگانه‌اند. از پیامبر اسلام نقل کرده‌اند که فرمود: «دین و دولت توأمانند»^۲. اما در جریان تطور تاریخی عقاید راجع به خلافت و سلطنت یا رابطه حکومت دین و دنیا، با نگاهی به تاریخ خلافت اسلامی و حکومت دین و دنیا در نظر اهل سنت و تحولاتی که طی چند قرن بعد از تأسیس این بنیاد در آن روی داد و نیز مرور در عقاید آن دسته از فقها و علمای سنی که کوشیده‌اند تا وضع موجود زمان را که در پی این تحولات تکوین یافته بود با اصول و موازین شریعت اسلامی تطبیق دهند، می‌توان اندیشه سیاسی رشیدالدین را در باب حکومت و سلطنت که بر جمع حکومت دین و دنیا و تعلق این هر دو به پادشاه و مخدوم خود یعنی ایلخان نظر دارد شکافت و شناخت.

در جامعه اسلامی که پیامبر (ص) تشکیل داد، الله مظهر قدرت مطلق بود و پیامبر اسلام خلیفه او و صاحب حکومت دین و دنیا، و از این رو او را صاحب شریعت نیز می‌نامند. به این قرار محمد (ص) علاوه بر جنبه ریاست روحانی مرتبه سلطنت سیاسی نیز داشت.

۱. شادروان حمید عنایت: نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام، ص ۵۷.

۲. همان جا، ص ۷۵ و ۸۲-۸۰.

عرب در صدر اسلام با ظهور پیامبر مبدل به «امت»^۱ و قومی شده بود که اساس سازمان و وحدت آن دین و عقیده بود. اما با رحلت پیامبر (سال ۱۱ هـ.) بحث و مناقشه سیاسی در میان مسلمانان درگرفت و امت پیامبر خود را با مسأله خطیر انتخاب جانشین او روبرو دید. در این زمان مناقشاتی میان مهاجران و انصار درگرفت تا سرانجام هر دو طرف ابوبکر را به ریاست جامعه اسلامی و در عین حال رئیس حکومت شناختند، چه در آن زمان میان مفهوم جامعه دینی و دولت تفاوتی نمی شناختند و ابوبکر و جانشینان وی را «خلیفه»^۲ خواندند یعنی «جانشین» (پیامبر).

دوران سی ساله حکومت نخستین خلفای چهارگانه یعنی ابوبکر (۱۱ تا ۱۳ هـ.)، عمر (۱۳ تا ۲۴ هـ.)، عثمان (۲۴ تا ۳۶ هـ.) و علی بن ابیطالب (۳۶ تا ۴۱ هـ.) عهد فتوحات بزرگ اعراب بوده است. مورخان این چهار تن را خلفای راشدین نامیده اند. اما بعد از آن مرام اصیل اسلام به کنار نهاده شد و عصر جمهوریت خلافت پایان یافت، خلفا دین را دستاویز فرمانروایی ساختند و خلافت را به صورت سلطنت درآوردند. مؤسس خلافت بعد یعنی معاویه اموی (۴۱ تا ۶۰ هـ.) پسر خود را به جانشینی برگزید، و بدینسان یک خاندان شاهی بنیاد نهاد و قضیه وراثت را در خلافت دخالت داد و از آن زمان این آیین پیوسته به جا ماند. خلافت اموی در تاریخ اسلام نخستین

۱. اصطلاح «امت» در آغاز پیدایی اسلام صرفاً به معنای جماعت پذیرنده رساله پیامبر (ص) یا به عبارت دیگر گروه مسلمانان به کار می رفت. برای این اصطلاح ← همان جا، ص ۹۱-۹۲.

۲. خلیفه در قرآن کریم به معنای جانشین خدا بر روی زمین آمده است. پس از پیامبر، اعراب ابوبکر جانشین او را خلیفه خواندند اما او به این عنوان اعتراض کرد و خود را صرفاً خلیفه رسول الله نامید. برای این اصطلاح ← همان جا، ص ۸۹-۹۰.

سلطنت بود که در آن موضوع انتخاب را، به صورت بیعت، به ظاهر حفظ کردند.^۱ بیشتر مورخان معاویه را به دیده نخستین پادشاه اسلام نگریسته‌اند. این عنوان نزد عرب اصیل چنان منفور بود که آن را غالباً به ملوک غیر عرب می‌دادند. معاویه را مورخان متهم داشته‌اند که اسلام را به سازمانی سیاسی بدل کرد و خلافت پیامبر را به صورت سلطنت یا قدرت دنیوی درآورد.

معاویه با موروثی ساختن خلافت در خاندان خود اصطلاح «ملک»^۲ را در تاریخ خلافت اسلامی وارد کرد، در حالی که در آن زمان ملک

۱. فیلیپ ک. حتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، فرانکلین، ۱۳۴۴، ص ۲۳۷ و بعد.

۲. در تداول اصطلاح «ملک» می‌بینیم که ظاهر در نامه معروف خود می‌نویسد: بدان که ملک (کشور و پادشاهی) متعلق به خداست (عبدالرحمن ابن خلدون: مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶، ۶۱۴/۱). ابن مقفع از سه نوع «ملک» نام می‌برد که اولی مبتنی بر دین است، دومی از تمایل به قدرت ناشی می‌شود و نوع سوم که همان حکومت مطلقه است به زودی فساد می‌یابد (روزنتال، ص ۷۱). اما ابن خلدون در مقدمه خود و نیز ابن طقطقی مؤلف تاریخ فخری، که این دو از مؤلفان نام‌آور تاریخ اسلام‌اند، حکومت بنی‌امیه را ترکیبی از «دین» با «ملک» می‌دانند (روزنتال، ص ۲۵۰-۲۴۹ و ابن خلدون، ۳۷۸/۲ و ۳۷۱ ح ۲). غزالی در نصیحة الملوک و هم در المستظهری اصطلاح ملک را آورده است (روزنتال، ص ۲۴۰). برای شرح موضوع «حاکمیت» در اسلام و اصطلاحات «ملک»، «ملک» و «سلطان» در اسلام و در دوره امویان و عباسیان رجوع کنید به تألیف E. Tyane، مذکور در: روزنتال، ص ۲۴۹. در تألیفات دوره مورد بحث نیز اصطلاح «ملک» به کار رفته است. مستوفی در تاریخ گزیده (ص ۶۲۱) می‌گوید: «امرا... در کار ملک فتنه اندیشیدند و قصد ارکان دولت داشتند؛ و رشیدالدین در شرح وقایع آغاز سلطنت غازان خان می‌نویسد که «نوروز مدتی تدبیر ملک و مال می‌کرده» (تاریخ غازانی، ص ۱۸۳)، تا بعد از آن غازان خان خود اختیار امور را به دست گرفت و «امور ملکی...» را به اصلاح آورد و مرتب گردانید. (همان‌جا، ص ۱۷۵) باز رشیدالدین فرزندش را از صحبت ناهلان چنین زنهار می‌دهد که «می‌ترسم که به شومی صحبت ایشان و وخامت قربت آنان از ملک و ملت و دین و دولت برای» (مکاتیب، ش ۲۲، ص ۹۴)، نیز برای اصطلاحات «دولت» و «مملکت» به شادروان حمید عنایت، نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام، ص ۹۰.

کلمه‌ای بود که نزد اعراب بیشتر برای توصیف شهریار، فرمانروایان غیر عرب به کار می‌رفت (ملک قیصر و کسرای). هنگامی که عباسیان در سال ۱۳۲ هجری حکومت را به دست گرفتند خلافت ایشان دولت نامیده شد. این اصطلاحات در تألیفات متعلق به قرون بعد، و از جمله دوره مورد بحث، فراوان به کار رفته است.

در پی این تحولات و به مرور زمان آراء و عقاید اهل سنت نیز به اقتضای آن دگرگونی بسیار یافت.^۱ از مؤلفان سنی که در تعریف خلافت از سنت اسلامی فراتر نرفته‌اند شاید «ابویوسف» آخرین آنها باشد. او که به فرمان هارون خلیفه عباسی مجموعه‌ای از مقررات مالیات ارضی و «خراج» را فراهم آورد، فرمانروای اسلامی را در حد اعلای قدرت مطلقه‌ای که مقتضی مقام اوست توصیف می‌کند و می‌گوید که او این قدرت را به خاطر حفظ «امت» در اختیار دارد، باید جهان باقی را بر دنیا برگزیند و به عدالت حکومت کند.^۲

اما در پی تحولات سیاسی، اندیشه فقهای سنی نیز به ملاحظه شرایط زمان و محیط تطور یافت. متفکران و فقهای اهل سنت عقاید خود را در باب حکومت و خلافت تا به آن حد تعدیل کردند یا تغییر دادند که حتی عده‌ای صرف نظر از اینکه زمامداران از چه راه حکومت به دست آورده‌اند، اتباع را ملزم به اطاعت از ایشان دانستند. با مرور در جریان این تطور عقاید در باب ماهیت، شرایط و اقتدار منصب خلافت می‌توان مبنای اندیشه رشیدالدین را، که حکومت دین و دنیا هر دو را به ایلخان، پادشاه مسلمان ایران، متعلق می‌داند، دریافت.

۱. حال آنکه شیعه چون مسئله امامت را مقطوع می‌دانند، دست کم درباره این مسئله خاص کمتر در جریان مناقشه و اختلاف افتاده‌اند و اصول عقایدشان با وجود گذشت زمان و دگرگونی احوال ثابت مانده است (همان‌جا، ص ۸۶).

۲. روزنتال، ص ۷۴.

نظریه ماوردی

نخستین فقیه سنی که درباره خلافت به تفصیل و دقت سخن گفته ابوالحسن ماوردی (۳۶۴ تا ۴۵۰ هـ.) است. او معاصر خلیفه القادر (۴۲۲-۳۸۱ هـ.) و خلیفه المقتدی بود که دوران خلافتشان مقارن بود با افول قدرت آل بویه و اقتدار روزافزون غزنویان. ماوردی در تألیف خود به نام الاحکام السلطانیة کوشیده است تا از یک سو اهل سنت را به وجوب احترام به خلیفه و پیروی از او آگاه سازد و از سویی دیگر ضعف خلافت را به نحوی توجیه کند.^۱ او در عین حال مسأله مبارزه برای مقام خلافت (میان خلیفه حاضر و مدعی خلافت) را مطرح می‌سازد و می‌گوید اگر در این مبارزه مدعی خلافت پیروز شود و خلیفه را مقید سازد او با فقدان آزادی مقام خود را نیز از دست می‌دهد، در این صورت مدعی پیروز پس از «بیعت» و انعقاد «عهد» میان او و جماعت، در منصب خلافت قرار می‌گیرد. به قول روزنتال بسا که در پس این تعبیر مبارزه‌ای میان یک خلیفه برحق و یک مدعی من غیرحق خلافت نهفته باشد، که در اینجا تئوری به منظور توجیه یک اضطرار سیاسی به کار آمده است.

نظریه غزالی

غزالی (۵۰۵-۴۵۰ هـ.) اتباع را به اطاعت از سلطان می‌خواند به دلیل آنکه حکومت استوار ولو ظالم بهتر از هرج و مرج است. او میان منصب خلافت و منصب حکومت یا کشورداری تفاوت می‌گذارد و می‌گوید خلیفه کسی است که به موجب «عهد» با مسلمانان پیشوایی آنان را احراز کرده است و از این رو همه اختیارات از او ناشی می‌شود. اما حکومت یا

۱. شادروان حمید عنایت، نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام، ص ۱۲۶ و بعد.

کشورداری به شهریاران یا سلاطین تعلق دارد که صاحبان شوکت یا نیروی مادی و در عین حال به خلیفه وفادارند و این وفاداری را با قید نام او در خطبه و سکه ابراز می‌دارند. مسلمانان باید از چنین سلطانی اطاعت کنند حتی اگر ظالم باشد.

بدین سان واقع‌بینی سیاسی غزالی را به تعبیر نادرست حکم شریعت واداشته است. علت این طرز تعبیر غزالی را باید در احوال سیاسی محیط و زمان او و تحولاتی که موجب تکوین آن شد یافت. در این زمان با روی کار آمدن سلاجقه (۴۳۲ هـ.) خلافت عباسیان بیش از پیش رو به ضعف می‌رفت. در واقع از زمانی بسیار دورتر قدرت خلفا با سر برداشتن امراء که در ولایات هوای استقلال پیدا کرده بودند به انحطاط گراییده بود. در این احوال فقهای سنی می‌کوشیدند تا قدرت اینان را با توسل به تأسیس «امارت» توجیه کنند. امارت از جمله مناصبی است که اختیارات آن از خلیفه ناشی می‌شود و این اختیارات بر حسب اینکه امارت از نوع «عامه» باشد یا «خاصه» وسیعتر یا محدودتر است. در اماراتی که امیر اختیارات خود را از روی رضای خلیفه احرار کرده باشد اگر قوانین شرع را رعایت کند و حقوق امت و حرمت مقام خلافت را پاس دارد، امارت او مجاز است. در پرتو همین اصل بود که ماوردی و دیگر فقهای سنی امارت آل بویه و غزنویان و سلجوقیان را معتبر می‌دانستند. حتی ابن جماعه (۷۳۳-۶۳۹ هـ.) که شرح عقاید او خواهد آمد، نظریه «امارت» را توسعه داد و نوعی از آن را مترادف با «خلافت» و نوعی دیگر را در ردیف «سلطنت و پادشاهی» توصیف کرد.

در چنین شرایطی طبیعی بود که غزالی، که بیشتر به حال و مصلحت خلیفه زمان خود نظر داشته است، در حالی که مخالفان

خلیفه به‌ویژه باطنیان فقدان پاره‌ای صفات لازم را در خلیفه مجوز عصیان بر ضد وی می‌شمردند، بکوشد تا ضرورت آن فضایل را نفی کند و در عین حال نشان دهد که قدرت سلاطین سلجوقی که به‌ظاهر به خلیفه وفادار بودند ضامن بقای خلافت است. او با اشاره به مفاد این حدیث که «دین و دولت توأمانند» استدلال می‌کند که دین به‌منزله «بنیاد» است و سلطان پاسدار آن. به تعبیری دیگر خلیفه ناگزیر باید قدرت را به کسی که واجد شوکت است بسپارد که او نیز به‌نوبه خود وفاداری به خلیفه را می‌پذیرد. اما به‌هرحال در این تئوری این جعل حقوقی باقی است که صلاحیت نهایی با خلیفه است.^۱

در این جریان تطور عقاید در باب خلافت، حتی برخی از فقه‌های سنی وجود چند خلیفه را در یک زمان روا دانستند، بعضی بر اطلاق و بعضی دیگر مشروط بر اینکه در کشورهای اسلامی دور از هم خلافت کنند.^۲

نظریه ابن‌جماعه

تا این زمان فقه‌های سنی همراه با توجیه حقانیت حکومت سلاطین، صاحبان «نجدت» و قدرت، شأن خلافت و مقام خلیفه را نیز به‌عنوان رئیس جامعه اسلامی محفوظ می‌داشتند و معتقد به تابعیت ظاهری سلطان از خلیفه بودند. اما در پایان راه تطور عقاید اهل سنت در باب خلافت به‌نظریه یکی از علمای سنی می‌رسیم که در این راه از پیشینیان خود فراتر رفته است، و او بدرالدین ابن‌جماعه (۷۳۳-۶۳۹ هـ.) است که حتی حقانیت خلیفه‌ای را که به‌زور بر این مسند قرار گرفته توجیه کرده و موضوع تحصیل قاهرانه مقام خلافت را مطرح ساخته است. پیش از آنکه باز به‌طرز فکر رشیدالدین درباره حکومت و ماهیت

۱. روزنتال، ص ۳۹-۴۱.

۲. ابن‌خلدون، ۱/۳۸۰-۳۷۹ و روزنتال، ص ۳۲.

مقام و اقتدار سلطان پرداخته شود عقاید ابن جماعه به اختصار مرور می شود. او می گوید اگر فرمانروا که از راه زور بر این منصب دست یافته است قوانین شریعت را نداند و حتی ظالم و فاسق و فاجر باشد باز باید، به ملاحظه صلاح جامعه مسلمین، از او اطاعت کرد.^۱ ابن جماعه تقریباً معاصر رشیدالدین می زیست و کتاب خود تحریر الاحکام فی تدبیر الاسلام را زمانی نوشت که خلافت عباسیان در بغداد و ازگون شده بود (۶۵۶ هـ.) و خلافتی هم که سلاطین مملوکی در مصر علم کرده بودند جز صورت ظاهری نبود. در چنین احوالی است که ابن جماعه برخلاف علمای پیشین سنی که می کوشیدند تا با به کار بردن «حیل» شرعی اصول خلافت را با شرایط زمان وفق دهند، بی محابا در خود آن اصول دست می برد.

عقاید ابن جماعه را درباره خلافت می توان با تلقی رشیدالدین از مقام ایلخان که او را به عنوان رئیس واحد دینی-سیاسی یا صاحب حکومت دین و دنیا در نظر دارد مقایسه کرد، صرف نظر از اختلافی که میان این دو در بعضی اصول حکومت و از جمله در باب عدالت وجود دارد که بعداً شرح آن خواهد آمد ابن جماعه کراراً لفظ سلطان و امام و خلیفه را به یک معنی به کار می برد. این را باید کوششی دانست در شناختن صلاحیت عالی برای فرمانروا به عنوان رئیس واحد حکومت دینی، اجتماعی و سیاسی در مورد «امت الاسلام»، حال کسی که قدرت عملی را در کشور در دست دارد هر که باشد. او همچنین با مشروع دانستن حکومت کسی که فرمانروایی را با زور به دست آورده است، به تعبیر دیگر با بیان اینکه «قهر صاحب الشوکه» می تواند مجوز خلافت به شمار آید^۲، به آخر راهی رسیده است که غزالی در آن پیش رفته بود.

۱. پتروشفسکی، اسلام در ایران، ص ۱۶۶.

۲. شادروان حمید عنایت: نهادها و اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام، ص ۱۴۰-۱۳۸.



تعلیل دین و دنیا به پادشاه در نظر رشیدالدین

با شرحی که گفته شد طبیعی است که در حالی که مؤلفان و فقهای سنی قبل از رشیدالدین در تعبیر و تبدیل اصول شریعت در باب حکومت و خلافت تا به آنجا پیش رفته بودند که سلطان، امام و خلیفه را به جای هم و به معنی فرمانروا به کار می بردند^۱ و لزوم شرایط مقرر برای احراز این منصب را صریحاً نفی کرده بودند - و بدینسان مسلمانان عملاً به حکومت سلطان به جای خلیفه تن در می دادند - این وزیر ایلخان، پادشاه مسلمان ایران را «حضرت خلافت پناهی» و «پادشاه اسلام» بخواند و او را به عنوان «موطد اساس اسلام و اسلامیان، مظهر شعار شریعت نبوی، محیی مراسم ملت مصطفوی، منبع زلال لطف یزدانی» توصیف کند و در واقع او را صاحب دولت دنیا و وارث حکومت دین، یا پاسدار شریعت و سیاست هر دو به شمار آورد، خاصه که در این زمان بساط خلافت پوشالی عباسیان نیز از بغداد برافتاده و دیگر موردی برای تابعیت ظاهری سلطان از خلیفه وجود نداشت و خلافتی هم که ممالیک مصر در قلمرو حکومت خویش و به مصلحت سیاست خود برپا کرده بودند، مورد قبول ایلخان نبود. به علاوه رشیدالدین نه به عنوان فقیه و عالم دین بلکه در مقام سیاستمدار و وزیر ایلخان یا دست کم تاریخ نگار مسلمان که در خدمت دستگاه سلطان بوده است، سخن می گوید. به بیان دیگر در طرز فکر رشیدالدین در باب سلطنت ایران و اعتقاد وی به خصوصیت آن به عنوان حکومت اصیل اسلامی می توان دید که او به عنوان مسلمان سنی شافعی هر چند در پی طرز فکر شیعه مبنی بر نفی خلافت سنی نمی رود، خلافتی را هم در عهد ایلخان نمی شناسد

و در نتیجه حکومت دنیا و دین هر دو را متعلق به پادشاه زمان و مخدوم خود ایلخان ایران می‌داند.

یک قرن بعد از دوره مورد بحث، ابن خلدون (۸۰۸-۷۳۳ هـ.) مورخ نامدار عرب که نظریه سیر تاریخی مبنی بر تأثیر عوامل طبیعی در تکامل جامعه و تمدن را فرا آورده است نیز نظریه خلافت را مطرح می‌کند. او ماهیه حکومت روحانی را رد می‌کند و صریحاً خلافت را قدرتی غیر روحانی می‌داند که پایه اقتدار آن باید بر «شمشیر و قلم» باشد که به ترتیب عبارتند از نیروی نظامی و سازمان کشوری^۱. وی بعد از آنکه خلافت را «جانشینی از صاحب شریعت در حفظ دین و سیاست دنیا» تعریف می‌کند، به بحث در تحول و تبدیل خلافت به پادشاهی می‌پردازد و می‌گوید که در صدر اسلام نامی از پادشاهی در میان نبود و خلفای راشدین از آن دوری می‌جستند تا آنکه «عصبیت» عرب در زیر لوای دین متحد شد، از این رو به کشورهای ایران و روم تاختند و سرزمین‌هایی را که خدا به آنان ارزانی داشته بود مطالبه کردند و حق سلطنت را به زور باز گرفتند؛ و به این گونه خلافت به پادشاهی مبدل شد، و در آغاز معنای خلافت از جهت دینی نیز در آن باقی بود اما به تدریج خلافت به عصبیت و قدرت جای داد، تا آنکه یکسره به سلطنت محض تبدیل یافت. ابن خلدون وضع پادشاهان ایران را، که امور سلطنت در معنی تماماً به ایشان اختصاص داشت اما تنها بنا به میمنت به اطاعت از خلیفه معتقد بودند، از این قبیل می‌داند^۲، و باز در تعریف پادشاه یا سلطان می‌گوید که سلطنت امری نسبی است. میان دو طرف، از این رو مفهوم سلطان آن است که او را اتباعی

۱. پتروشفسکی، اسلام در ایران، ص ۱۶۶.

۲. ابن خلدون، ۳۷۶/۱ و ۴۱۱-۴۰۱.

باشد و رعایا گروهی را می‌گویند که زیر فرمان سلطانی به سر برند و صفت مشترکی را که موجب نسبت دادن سلطان به اتباع می‌شود «مملکت» می‌نامند.

در نظر رشیدالدین، ایلخان ایران همانا «پادشاه اسلام» و حافظ ثغور دین است، همچنانکه حکومت دنیا را نیز دارد. این تعبیر رشیدالدین از پایگاه دینی سلطان ایران همان است که نظام‌الملک درباره پادشاه سلجوقی بیان کرده است.^۱

نشانه‌ای از اعتقاد رشیدالدین به پایگاه روحانی و معنوی ایلخان به عنوان پاسدار دین مطالبی است که او از قول غازان خان نقل می‌کند. در جامع‌التواریخ می‌گوید که غازان خان قضات و مشایخ و اهل علم و تقوی را نصیحت کرد که «باید همه طریقه و سنت رسول (ص) را پیش گیرید و آنچه را وظیفه شماست به جای آرید، دیگران را راه راست بنمایید و از فساد و ناراستی دوری جوید» و «هر چه در اصل شرع نباشد به سبب تأویل روا ندارند»^۲ و اندیشه خود را نیکو گردانید. نیز گفت که «باید تعصب نورزید حتی با سایر اقوام و اهل دیگر مذاهب» و اگر من چیزی خلاف شرع و عقل کنم مرا تنبیه و اعلام کنید.^۳

نظرخواهی از علما از طرف تقریباً همه کسانی که در باب تدبیر مدن و سیاست و مملکتداری قلم زده‌اند، از نویسندگان پندنامه‌ها و مطالب حکمت‌آموز گرفته تا فقهای که در مسئله دین و دولت بحث کرده‌اند، به عنوان یک وظیفه مهم فرمانروا تأکید شده است. چنین توصیه‌ای در نوشته ابن مقفع^۴ و هم در نامه پندآمیز طاهر به پسرش عبدالله آمده است^۵ غزالی تصریح دارد که خلیفه باید با علما مشورت

۱. روزنتال، ص ۸۳.

۲. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۱۹۸.

۳. همان‌جا، ص ۱۹۹.

۴. روزنتال، ص ۷۰ و ۲۳۸.

۵. ابن‌خلدون، ۶۱۱/۱ و ۶۲۳.

کند^۱، و ابن جماعه در فصل پنجم کتاب خود تحریر الاحکام فی تدبیر الاسلام که در باب حفظ احکام شریعت است، همکاری علما را برای امام و فرمانروا در اجرای وظایفشان ضروری می‌شمارد زیرا که عالمان دین مناصب شرعی را به کفایت عهده‌دار می‌شوند^۲. از فلاسفه اسلام نیز ابن سینا در موضوع نظرخواهی خلیفه و فرمانروا در امور مربوط به «سیاست مدنی» از «اهل المشوره» صراحت دارد^۳.

پیوند دین و دولت در نظر رشیدالدین

تعبیر رشیدالدین از پایگاه دینی سلطان، علاوه بر تعلق حکومت دنیا به پادشاه، دو نکته دیگر را در تفکر سیاسی او درباره حکومت و پادشاهی می‌رساند که یکی پیوند دین و دولت و دیگری منشأ الهی مقام سلطنت است.

مطالبی که رشیدالدین از قول غازان خان در خطاب او به علما نقل می‌کند به رابطه دین و دولت اشاره دارد، همچنان که وصف او از پادشاه که وی را «شعار شریعت نبوی، حضرت خلافت پناهی و حافظ ثغور دین» می‌خواند ب این معنی صریح است^۴. این نحوه تلقی از موقع پادشاه و سلطان، چنانکه یاد شد، در تاریخ شهریار ایران و نیز در اندیشه‌های سیاسی در اسلام سابقه‌ای دیرین دارد. بیشتر حکما و متفکران مسلمان به لزوم دینداری پادشاه تأکید کرده‌اند، چنانکه مصنف رساله‌ای به نام «آداب سلطنت و وزارت» ضمن برشمردن وظایف سلطان می‌گوید که چون او «بر دیگران پادشاه شد و خلعت

۱. روزنتال، ص ۴۱.

۲. همان‌جا، ص ۴۸-۵۰.

۳. همان‌جا، ص ۱۵۵.

۴. مقایسه کنید با نوشته نخجوانی، دستور الکاتب، طبع علیزاده، ۱/۳۷۴ و ۳۷۷.

خلافت پوشید» باید که در ایفای وظایف این مقام اهتمام کند و در آن کوشد تا «دولت را از دین حصنی سازد» و آن چنان است که پادشاه از فرمان خدا و روش اولیای دین متابعت کند و نیز خلق در حریم مملکت او آسوده باشند^۱. نیز در سیاست نامه فصلی است «اندر باز نمودن احوال بدمذهبان که دشمن ملک و اسلامند»، و پیداست که نظام الملک با مترادف ساختن دشمنی با ملک و با اسلام، یگانگی دین و دولت را در نظر دارد^۲. او حتی از به کار گرفتن غیرمسلمانان («بدمذهبان») مانند یهودیان، مسیحیان، روافض، قرامطه و باطنیان در دیوان نیز انتقاد می کند^۳. ابن خلدون هم در تعریف خود از سلطنت و کشورداری، منشأ ایجاد دولتهایی را که بر جهان استیلا می یابند و کشورهای عظیم و پهناور ایجاد می کنند اصول و عقاید دینی می داند و باز در فصلی از مقدمه اش^۴ که در آن به اثبات نظر خود در ناآشنایی طبایع تازیان با سیاست و کشورداری می پردازد، رابطه حتمی دین و دولت را هم در نظر دارد.

منشأ الهی سلطنت

در باب منشأ الهی سلطنت و بیان رشیدالدین در این معنی، او علاوه بر آنکه پادشاه را «سایه لطف خدا» یا ظِلُّ الله فی الْأَرْضِین و منظور نظر عنایت و تأیید خاص یزدانی توصیف می کند — و این همه نشانه آن است که می کوشد تا ارتباط بی واسطه مقام و اقتدار پادشاه را با اراده الهی ثابت کند — روایات تاریخی او نیز بر این امر دلالت دارد: در نقل

۱. رساله «آداب سلطنت و وزارت»، برگ ۲۷ الف و ب.

۲. نظام الملک، سیرالملوک، ص ۲۳۶ و نیز روزنتال، ص ۸۳. منظور نظام الملک از «بدمذهبان» در اینجا روافض و باطنیانند که دسته اخیر مخالف سیاسی سلطان سلجوقی نیز بوده اند.

۳. سیرالملوک، ص ۲۰۱ و روزنتال، ص ۸۳.

۴. فصل بیست و ششم (ابن خلدون، ص ۱: ۲۹۶ و بعد).

نصایح غازان خان به قضات و مشایخ و زهاد و اهل علم، می نویسد که او گفت: «حق تعالی مرا جهت آن پادشاهی داد و بر سر خلق گماشت تا تدبیر کار ایشان کنم و عدل و سویت میان ایشان نگاه دارم و بر من واجب گردانید که حق گویم و حق کنم»^۱. این معنی، یعنی پاسداری عدل و دادگستری، همان است که در شریعت و اصول سیاسی اسلام نیز چون یکی از پایگاههای منصب خلافت بر آن تأکید شده است.^۲ در اینجا باز می توان به نظریه ابن خلدون اشاره کرد که سیاست و پادشاهی را عهده داری امور خلق و خلافت از جانب خدا در میان بندگان او می داند و می گوید که خدا پادشاهی را به کسانی که دارای خصال نیکو و عصبیت باشند ارزانی می دارد.^۳

نظریه منشأ الهی سلطنت که با عقیده به پیوند دین و دولت ملازمه دارد در نوشته های حکمت آموز و تألیفات سیاسی در ایران و اسلام همواره تکرار شده است. طاهر در نامه خود به فرزندش یادآور می شود که پادشاهی و «ملک» ویژه خداست، آن را به هر که بخواهد می دهد و از آنکه بخواهد باز می ستاند.^۴ غزالی نیز در نصیحة الملوك می گوید که خدا دو گروه را برگزید و آنان را بر دیگران فضل نهاد: یکی پیامبران و دیگر ملوک را، و با وضع این مقدمه در پی اثبات آن است که مخالفت با ملوک و سلاطین روا نیست و اطاعت از آنان واجب است.^۵

۱. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۱۹۸.

۲. ابن خلدون، ۴۳۲/۱ و بعد.

۳. همان جا، ۲۸۱/۱-۲۷۸. مقایسه کنید با سخن منقول از غازان خان که «روزی به حضور امرا و بزرگان دولت فرمود که بهترین کارها که آدمی کند آن باشد که تخلق به خدا کند، خصوصاً پادشاهان را» (رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۱۸۶).

۴. اشاره به آیه «توتی الملك من تشاء»، سورة آل عمران، آیه ۲۵. - ابن خلدون، ۶۱۴/۱ و روزنتال، ص ۷۵.

۵. غزالی، نصیحة الملوك، مجموعه خطی کتابخانه فاتح ترکیه، ش ۵۴۰۶، نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۲۵۹۹ و ۲۶۰۰ و فیلم ش ۵۹، ص ۳۹-۴۰.

تصور منشأ الهی برای مقام پادشاه و فرمانروا در میان مغولان در دوره امپراتوری هم به وجود آمده بود، زیرا ایجاد و اراده امپراتوری بزرگ مغول مستلزم آن بود که خان علاوه بر قدرت مادی به نوعی نیروی معنوی نیز متکی باشد، از این رو برای چنگیزخان مقامی روحانی و آسمانی قائل شدند، و با افسانه‌هایی که درباره اجداد وی پرداختند این مقام برای خانواده و اعقاب او تثبیت شد. در جامع التواریخ شواهد زیادی بر این امر وجود دارد، از جمله آنکه درباره چنگیز آمده است: «چون در ازل ازال خواست خدای تعالی چنان بوده که او پادشاه عالم شود»^۱ یا «حق تعالی چنگیزخان را قوت و قدرت داد»^۲. نیز رشیدالدین در آغاز داستان چنگیزخان گوید: «به هر قرنی صاحبقرانی عظیم شوکت مهیب صولت، مخصوص به تأیید آسمانی... برخیزد»^۳.

۱. جامع التواریخ، طبع روشن و موسوی، ص ۲۹۴.

۲. همان‌جا، ص ۲۹۶.

۳. همان‌جا، ص ۲۸۷.

سلطنت و عدالت

در اندیشه رشیدالدین، پادشاه با این مرتبه که با جمع حکومت دین و دنیا - بنا به اراده الهی و تأیید یزدانی - دارد، از مسؤولیت برکنار نیست، منتهی فقط در برابر مرجعی مسؤول است که اختیار و قدرت او از آن ناشی شده که همانا مقام الهی است. مهمترین وظیفه پادشاه «رعیت داری» و «دادگستری» است که این دو از جهتی با هم ملازمه دارند یا در اصل یکی اند. در نظر رشیدالدین، همانطور که در بحث از سیاست مردم داری وی یاد خواهد شد، مراقبت حدود ملک داری، «دادگستری» و «رعایت رعایا» بر پادشاه واجب و لازم است.^۱ وظیفه خاص سلطان در پاسداری عدل بارها در نظریات و تألیفات راجع به حکومت و سلطنت در مفهوم اسلامی آن عنوان شده است. در حکومت اسلامی مقام قضا یکی از پایگاههای خلافت است و این وظیفه را خلیفه خود بر عهده دارد، چنانکه خلفا در صدر اسلام خویشان عهده دار آن می شدند.^۲ در ایران پیش از اسلام نیز پادشاه

۱. مکاتیب رشیدی، ش ۷، ص ۱۵.

۲. ابن خلدون، ص ۴۳۶: ۱.

پاسدار عدل بود و قضاوت و سیاست کردن در اصل به او تعلق داشت. نظام‌الملک شرحی دارد در این معنی که اگر کسی بی فرمان پادشاه به آنچه خاصه به پادشاه تعلق دارد، یعنی قضا و سیاست پردازد، حتی در مورد بنده خود، او را باید مجازات کرد و در این باب حکایتی از شاهان ساسانی نقل می‌کند^۱. نخجوانی نیز حکایتی منسوب به سلطان محمود غزنوی را در دستورالکاتب آورده است، که وقتی برادر سلطان غلامی را از آن خود رنجانید، «سلطان فرمود اگر سلطنت حق من است تو با تأدیب غلام خود چه تعلق داری»^۲. بر وظیفه پادشاه در دادگستری و توجه به حال خلق و نیز صلاحیت خاص او در امر قضا و سیاست – به مفهوم اجرای عدالت و مجازات – در نوشته‌های دیگر اندیشمندان هم تأکید شده است^۳ و نیز حقوق پادشاه بر رعیت را که مهمترین آن لزوم اطاعت از پادشاه و بزرگداشت او و ادای مال و خراج است، بر شمرده‌اند^۴.

از آنجا که در نظر رشیدالدین نیز عدل در کار حکومت و ملک‌داری ناگزیر است، جا دارد که این معنی در سیاست و اندیشه او دقیق‌تر بررسی شود.

عدل در نظر رشیدالدین

رشیدالدین به ضرورت عدل تأکید دارد و این معنی را لازمه حکومت

۱. نظام‌الملک، سیرالملوک، ص ۹۱.

۲. نخجوانی، دستورالکاتب، طبع علیزاده، ص ۱۷۳:۱.

۳. روزنتال، ص ۴۹ و ۷۹.

۴. برای نمونه ← ابن طقطقی ابوجعفر صفی‌الدین محمد بن علی بن طباطبای: تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۵۰، ص ۳۳ و بعد و آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود، نفایس الفنون فی عرایس العیون، به تصحیح سید ابراهیم میانجی، جزء دوم، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۹ ه. ق.، ص ۴۳۸.

و ملک‌داری می‌داند. او بارها به رابطه عدل و رعیت‌داری تأکید می‌کند و ملازمه این معانی را به صورت دایره‌ای نشان می‌دهد: می‌گوید که پادشاهی حاصل نمی‌شود مگر با لشکر و لشکر را به مال توان جمع آورد و مال از رعیت حاصل می‌گردد و رعیت را نیز به عدل می‌توان نگاه داشت^۱، پس همه آنچه موجب آبادانی مملکت و اصلاح حال مردم و حصول آمال است به عدل و رعیت‌داری باز می‌گردد و به این قرار در نظر او اهتمام در این باب لازمه سیاست مملکت‌داری و سبب دوام دولت و حکومت است^۲. اعتقاد رشیدالدین به ملازمه قدرت حکومت با لشکر، رعیت‌داری و عدالت مشابه نظریه‌ای است که مؤلف قابوسنامه در تألیف خود می‌گوید: کیکاوس در بیان وظایف وزیر می‌گوید که او باید پادشاه را وادارد تا در کار مردم توجه خاص کند، و می‌افزاید: «حکومت خوب با لشکر تأمین می‌شود، لشکر را با زر می‌توان نگاه داشت، زر از راه فلاح حاصل می‌آید و فلاح با دادن حق کشاورز به او یعنی با معدلت و نصفت حفظ می‌شود، پس عادل و منصف باش^۳ به عقیده روزنتال، این گفته کیکاوس که بر وابستگی مفاهیم قدرت حکومت، لشکر، ثروت، کشاورزی و

۱. مکاتیب رشیدی، ش ۲۲، ص ۱۲۰.

۲. نخبجویی همین معنی را چنین آورده است: «ضبط مملکت بی لشکر میسر نشود و از لشکر بی مال کاری نباید و مال حاصل نشود مگر به عمارت و عمارت دست ندهد الا به عدل و سیاست. اساس مجموع آبادانی و مملکت‌داری بر عدل و سیاست است» (دستور الکاتب، طبع عزیزاده، ۱/ ۱۵۸ و همان کتاب نسخه سپهسالار، ص ۲۱۶). خواجه نصیر طوسی در نصیحت‌نامه خود به اباقا می‌نویسد که پادشاه باید تا «کم‌آزاری پیشه کند و نیکان و بیگناهان را نرنجانند... دیگر در آبادانی سعی نماید تا مال بسیار بی ظلم و رنج مردم حاصل آید» (نصیحت‌نامه خواجه نصیرالدین بر اباقا، سرگذشت و عقاید خواجه نصیرالدین طوسی به انضمام بعضی از رسائل و مکاتبات وی، به اهتمام و نگارش محمد مدرسی، تهران، دانشگاه، ۱۳۳۵، ص ۵۰-۴۷).

۳. روزنتال، ص ۸۰.

عدالت تأکید دارد چیزی است که ابن خلدون احتمالاً نظریه خود را در باب ظهور و افول محتوم دولت (کشور حاکم) بر آن بنیاد کرده است. ابن خلدون در مقدمه خود بنیاد کشور را بر دو اساس حتمی استوار می‌داند که اولین آن لشکر است که قدرت و «عصبیت» را تأمین می‌کند و دیگری پول یا ثروت که لشکر با آن نگهداشته می‌شود و بنابراین وسیله تأمین قدرت را برای حاکم فراهم می‌نماید.^۱

خواجه نصیر نیز در باب لزوم معدلت می‌گوید که بر پادشاه واجب است بر حال رعیت نظر کند و در حفظ قوانین معدلت به نهایت بکوشد زیرا که «قوام مملکت به معدلت بُود»^۲. صفت عدالت در نظر رشیدالدین بزرگترین موهبت ملوک و حکام^۳ و بهترین فضیلت اهل دولت است.^۴ او اولین صفت لازم را برای حاکم عدل و راستی می‌داند که در طبع وی سرشته باشد تا «انصاف تواند داد و تواند ستاند»^۵ و نیز فرزندان و گماردگانش را کراماً به عدل‌گستری توصیه می‌کند^۶؛ به فرزندش عبداللطیف که حکومت اصفهان را داشت می‌نویسد: «باید که حدیقه حکومت را به از هار معدلت و انوار نصف آراسته گردانی»^۷ و به فرزند دیگرش جلال‌الدین حاکم روم به تأکید سفارش می‌کند که «سعی کن که حق در مرکز خود قرار گیرد»^۸.

نظر رشیدالدین در باب لزوم عدل را می‌توان با عقیده فقها و متفکران اسلامی نیز مقایسه کرد که شرط عدالت را برای خلافت و

۱. همان‌جا، و نیز ابن خلدون، ۳۷۱/۱.

۲. خواجه نصیر طوسی، محمدبن حسین، اخلاق ناصری، چاپ سنگی، ص ۳۶۶.

۳. مکاتیب رشیدی، ش ۲۲، ص ۱۱۲ و ش ۲۷، ص ۱۴۸.

۴. همان‌جا، ش ۴۹، ص ۳۰۷. ۵. همان‌جا، ش ۲۲، ص ۱۱۸.

۶. همان‌جا، ش ۲۵، ص ۷۴، ش ۲۱، ص ۸۱، ش ۲۷، ص ۱۴۸ و ش ۴۹، ص ۳۰۸.

۷. همان‌جا، ش ۲۵، ص ۷۲. ۸. همان‌جا، ش ۲۱، ص ۸۱.

حکومت ضروری می‌دانند، چنانکه ماوردی و ابن‌خلدون در این باره تأکید دارند.^۱ نیز در نوشته‌های حکمت‌آموز و پندنامه‌ها موضوع لزوم عدالت پادشاه و حاکم کراراً آمده است که از آن جمله می‌توان به نظر ابن‌مقفع، ابویوسف، طاهر و کیکاوس مؤلف قابوسنامه در این باره اشاره کرد.^۲ بخصوص نظر مؤلف قابوسنامه که او هم به وابستگی مفاهیم اقتدار حکومت و پادشاه، نیروی نظامی، مالیه کشور و عدالت و ترتیب و توالی این معانی تصریح دارد، جالب است. غزالی نیز در پی بحث از حکومت دین و دنیا، امامت مبتنی بر عدالت را برترین عبادات می‌داند^۳، و نیز در نصیحةالملوک با اشاره به حدیثی در این معنی که عدل قوت سلطان و صلاح رعیت است، کسی را به جاه و پادشاهی سزاوارتر می‌داند که دل او جایگاه عدل باشد، و باز عدل و دین را در پادشاه علامت بقای شوکت او می‌شمارد.^۴ جاحظ در بحث از لزوم عدالت در پادشاه از دادگستری شاهان قدیم ایران یاد می‌کند. در نظر نظام‌الملک نیز عدالت والاترین خصلت فرمانروای مسلمان است: عدل و نیکی همچون وزنه تعادل‌سازی است در حکومت مطلقه، و روزگار نیک آن است که در آن پادشاهی عادل باشد.^۵

با بررسی‌ای که درباره‌ی تطور مفهوم خلافت و حکومت اسلامی و بررسی جوانب آن از دیدگاه فقه سنی و حکمت اسلامی شد، پیداست که متفکران ایرانی و اسلامی در بیان نظریه راجع به لزوم عدالت حاکم و تأثیر عدل در ثبات حکومت و دوام دولت، همه اصول سیاسی

۱. روزنتال، ص ۲۹ و ۲۳۶ و ابن‌خلدون، ص ۱: ۳۸۰.

۲. روزنتال، ص ۷۹-۷۰ و ابن‌خلدون (برای نوشته طاهر به فرزندش عبدالله).

۳. روزنتال، ص ۶۰۹-۶۱۱/۱.

۴. غزالی، نصیحةالملوک، ص ۸۱-۸۰.

۵. روزنتال، ص ۷۳-۸۱ و نظام‌الملک، سیرالملوک، ص ۶۱.

اسلام با آیین حکومت ایرانی را در نظر داشته‌اند، همچنانکه احوال زمان ایشان نیز چنین تعبیری را از حکومت و پادشاهی - دست کم از جهت مطلق تئوری خلافت و حکومت در اسلام - هنوز اقتضا می‌کرده است.

نظریه ابن جماعه

اما در پایان راه تطور عقاید در باب عدالت حاکم هم باز به نظریه ابن جماعه می‌رسیم. ابن جماعه چنانکه یاد شد عقاید خود را در باب حکومت در مقام فقیه سنی مطرح می‌سازد، منتهی اگر پیش از او از علمای دین - حتی آن عده هم که لزوم بعضی شرایط را برای احراز خلافت نفی کرده بودند - کسی متعرض شرط عدالت نشده بود، ابن جماعه با مطرح ساختن اصل رضای به حکومت بد این عقیده را صریحاً عنوان می‌کند. نظر ابن جماعه در نفی شرط عدالت نتیجه طبیعی عقیده او به مشروعیت حکومت از راه زور است، زیرا که او مقام امامی را که علیه خلیفه حاضر قیام کند و بر او غلبه یابد، بر اساس قبول حق اقوی یا «قهر صاحب الشوکه»، معتبر می‌داند و روشن است که در این حال با توجیه مشروعیت حق حکومت آن کس که دارای نیروی مادی بیشتر است، هر گونه شرط دیگری برای احراز این منصب نفی می‌شود.

عقیده ابن جماعه بر اینکه چهل سال ظلم سلطان بهتر از یک ساعت خودسری مردمان است، اصل رضای به حکومت بد را پایه گذاری می‌کند. پیش از ابن جماعه هم غزالی در احیاء العلوم این نظریه را به نوعی عنوان کرده بود؛ بر اساس این عقیده ثبات حکومت که نتیجه اقتدار دولت است بر هرج و مرج ترجیح دارد.^۱ غزالی در نصیحة الملوک نیز هیبت و سیاست قاهرانه را در پادشاه لازم می‌داند،

۱. روزنتال، ص ۴۴.

چه در غیر این صورت مردم بر هم ستم خواهند کرد زیرا که «خلق امروز نه آن خلق اند که پیشتر بودند»^۱ و اگر پادشاه ایشان ضعیف باشد ملک ویران خواهد شد، پس «جور سلطان به مثل صد سال چندان زیان ندارد که جور رعیت بر یکدیگر»^۲.

غیر از این جماعه نیز بعضی دیگر از مؤلفان اسلامی به نفی شرایط عدالت در خلیفه و حاکم نظر داده اند. قاضی ابوبکر باقلانی در کتاب خود التمهید می گوید که خلیفه اگر فاسد بود، ظلم کرد و اصول شریعت و حدود احکام اسلامی را مراعات ننمود خلع نمی شود بلکه باید او را موعظه کرد. و نیز محدث معروف حافظ یحیی دمشقی نووی که گفته اند شیخ دارالحديث بوده است در شرح صحیح مسلم می نویسد: «خروج بر خلیفه و حاکم و جنگ با او به اجماع مسلمین حرام است اگرچه فاسق و ظالم باشد»^۳. این جماعه هم به دنبال طرح نظریه خود در تجویز احراز منصب حکومت اسلامی از راه زور، می گوید که اگر این سلطان حتی قوانین شریعت را نداند و ظالم و فاجر و فاسق باشد باز باید از او اطاعت کرد. بدینسان فقه سنی با نفی شرط عدالت حاکم در مرحله غائی به شناسایی غیر محدود حق زورمند غالب انجامید.^۴

ضرورت عدل

با توجه به این تطور تاریخی عقاید سنیان راجع به خلافت و بخصوص

۱. غزالی، نصیحة الملوك، ص ۶۸. ۲. همان، ص ۶۸.

۳. نقل از پتروشفسکی، اسلام در ایران، ص ۴۷۰ (از توضیحات پایان کتاب که به قلم محمدرضا حکیمی است).

۴. در حالی که مذهب شیعه برعکس با تأکید شرط عدالت حاکم و تجویز اجتهاد و وجوب مبارزه با ظالم مشرب آزادی و پیکارجویی بوده است (از سخنان شادروان حمید عنایت در دومین کنگره تحقیقات ایرانی، دانشگاه تهران، شهریورماه ۱۳۵۱، نقل از روزنامه کیهان، شماره ۸۷۴۷، ۱۵ شهریورماه ۱۳۵۱).

شرط عدالت حاکم که تا زمان ابن‌جماعه (۶۳۹-۷۳۳ هـ.) به‌نفی این شرط و توجیه وجوب اطاعت از حکومت ظالم انجامید، این نکته بسی مهم‌تر می‌نماید که رشیدالدین، که معاصر ابن‌جماعه می‌زیسته است، به‌لزوم صفت عدالت در پادشاه تأکید می‌نماید، در حالی که او نیز مذهب تسنن داشته و هم وزیر ایلخان و در خدمت دستگاه حکومت بوده و از این‌رو باید در پی مقتضیات حال و زمان خود می‌رفته است. او در نامه‌ای می‌نویسد که «چون مرتبه بلند یافته‌ایم باید که به‌عروه و ثقی عقل و جبل عدل متمسک باشیم»^۱ عدل به‌اعتقاد رشیدالدین سبب ضروری حصول و حفظ دولت است، چه «ریاست و مهتری جز به‌دادگستری حاصل نگردد»^۲، و در نامه‌ای به‌فرزندش غیاث‌الدین محمد ناظر خراسان می‌نویسد: «چون بر وساده مملکت و مسند ایالت آرام‌گرفتی رسوم تعدی و آثار تغلب از روی جهان محو گردان»^۳.

مفهوم عدل

عدل در نظر رشیدالدین قلمروی وسیع دارد: او عدل را در سه چیز واجب می‌داند: در مال، در کردار، و در گفتار.^۴ عدل را در مال، انفاق و عطا به مستحقان می‌داند، در معنی عدل در گفتار مفهومی از شجاعت اخلاقی را در نظر دارد^۵ و عدل در کردار را به فضایل نفسانی و کارهای نیک تعبیر می‌کند. و هم در این معنی به‌فرزندش توصیه می‌نماید که

۱. مکاتیب رشیدی، ش ۵۱، ص ۳۱۵.

۲. همان‌جا، ش ۱۰، ص ۲۲ و ش ۲۰، ص ۷۰.

۳. همان‌جا، ش ۲۷، سفارش سی و پنجم.

۴. همان‌جا، ش ۲۵، ص ۱۱۳-۱۱۲.

۵. چنین عدلی آن است که «زبان را معیار صدق و میزان راستی سازی، و از آنچه نباید گفت ساکت گردی و در آنچه نباید گفت خاموش نباشی و هیچ‌کس را ثنا و محمده و ستایش و منقبت نگویی الا بدان‌قدر که سزاوار باشد» (همان‌جا، ص ۱۱۳).

باید رعایا را در پناه حمایت خود گیری و در بهبود حال ایشان بکوشی، در کارهای خدا تقصیر نکنی و از حد نگذری که هر کاری را میانه‌ای هست و میانه‌روی در کارها بغایت پسندیده است.^۱ این همان معنای ظاهری کلمه عدل است.^۲ رشیدالدین همچنین دوری جستن از بسیاری صفات ناپسند چون کبر و غضب و قهر و مکر و دروغ و بخل و طمع و حرص و حسد و ریا و جفا را برای ملوک و حکام از ابواب عدل شمرده است: فرزندش شهاب‌الدین حاکم خوزستان را به رعایت این معنی می‌خواند و کسی را به عدالت موصوف می‌داند که صفات حلم و عفو و صدق و زهد و سخا و شجاعت و امانت و اخلاص و عفاف و ریاضت و حیا و تواضع و وفا در او جمع باشد.^۳

مقایسه نظر رشیدالدین با عقیده ابن‌سینا و خواجه نصیر

این نظر رشیدالدین در باب عدل با نظر رایج در میان فلاسفه اسلامی مانند ابن‌سینا و نیز متفکران اسلامی از قبیل خواجه نصیر طوسی، تفاوت دارد: خواجه نصیر عادل کسی را می‌داند که چیزهای نامتناسب و نامتساوی را مساوات می‌دهد. او در فصلی از کتاب اخلاق ناصری^۴ بعد از آنکه می‌گوید لفظ عدالت مبنی است از

۱. همان‌جا، ص ۱۱۴.

۲. مؤلف رساله «آداب سلطنت و وزارت» در تعریف عدل آن را به‌عام و خاص تقسیم کرده است: عدل خاص برای سلطان در پاک داشتن نفس است، اما عدل عام آن است که در جمع مال (مالیات) از راهی که شرع مجاز شمرده است سعی و درآمد آن نیز در وجه شرعی خرج شود، دست زورمندان از ضعفا کوتاه و از اشاعه ظلم پرهیز شود و مهمتر از همه باید که حکم پادشاه مطابق فرمان الهی باشد (برگ ۳۰ تا ۳۱ ب).

۳. مکاتیب رشیدی، ش ۲۲، ص ۱۱۵.

۴. فصل هفتم از قسم دوم (مقاصد) از مقاله اول، خواجه نصیر طوسی، محمدبن حسن، اخلاق ناصری، چاپ سنگی، ص ۱۴۸ به بعد.

مساوات و «عدالت و مساوات مقتضی نظام مختلفاتند»^۱ عدالت را در اموری که مقتضی نظام معیشت است و اراده را در آن مدخلی باشد، بر سه نوع می‌داند: اول آنچه مربوط به اموال و کرامات است، دوم آنچه راجع به معاملات و معاوضات است و سوم «آنچه تعلق به قسمت اموری دارد که تعدی را در آن مدخلی بود چون تأدیبات و سیاسات»^۲. او می‌نویسد حفظ عدالت در میان خلق بی‌سه چیز صورت نپذیرد که عبارتند از ناموس^۳ الهی و حاکم انسانی و دینار^۴ و باز می‌گوید که عادل عدالت را اول در ذات خویش و سپس در شرکاء خود از اهل مدینه به کار می‌بندد، و از ارسطو نقل می‌کند که «عدالت جزوی نبود از فضیلت بلکه همه فضیلت بود با سرها و جور که ضد اوست جزوی نبود از رذیلت بلکه همه رذیلت بود با سرها»^۵. او همچنین در فصلی دیگر از کتاب خود^۶ در شرح عدالت و اسباب و اقسام آن می‌گوید که شرط اول معدلت پادشاه آن باشد که اصناف خلق را با یکدیگر «متکافی» دارد. اجتماع معتدل به تکافی چهار صنف است: اول اهل قلم که «قوام دین و دنیا به وجود ایشان بُود»^۷ دوم اهل شمشیر، سوم اهل معامله و چهارم اصل مزارعه. شرط دوم آن است که مرتبه هر کسی از اهل جماعت («مدینه») را بر قدر استحقاق و استعداد

۱. همان‌جا، ص ۱۴۹.

۲. همان‌جا، ص ۱۵۰.

۳. خواجه نصیر در معنی کلمه ناموس می‌گوید که آن در اصطلاح ارسطو تدبیر و سیاست بود و آنچه بدان ماند (همان‌جا، ص ۱۵۳). و می‌نویسد: «پادشاه عادل حاکم بسویت باشد... و خلیفه ناموس الهی بود در حفظ مساوات». (همان‌جا، ص ۱۵۶)

۴. همان‌جا. خواجه نصیر می‌گوید که «دینار عادل و متوسط است میان خلق» (همان‌جا) زیرا که واسطه معاملات و از اسباب تعاون و معیشت است.

۵. همان‌جا، ص ۱۱۵.

۶. فصل چهارم از مقاله سیم، در سیاست ملک و آداب ملوک.

۷. همان‌جا، ص ۳۶۶-۳۷۱.

معین نماید. شرط سوم آن است که سویت را میان ایشان در قسمت خیرات مشترک، با اعتبار استحقاق و استعدادشان، رعایت کند و چون از قوانین عدالت فارغ شود باید که احسان کند.^۱

ابن سینا نیز در بحث از وظایف «سائس» یعنی کسی که «سیاست مدینه» یا اداره سیاست مملکت را بر عهده دارد به منش شخصی او که همانا «اخلاق و عادات» است نظر می نماید که آن باید به «عدالت» انجامد که عبارت از اعتدال («وساطه») است و این به تفوق مطلق فرمانروا در قلمرو خود می رسد. هدف عدالت متوجه تساوی و تعادل است که این به رفاه فرد و جامعه و جلوگیری از تجاوز و بی عدالتی مربوط می شود. بدینسان ابن سینا در تعریف عدالت آن را مجموعی از عناصر سه گانه خرد، میانه روی و مسک نفس و بالاخره نجدت می داند.^۲

اثر عدل

در باره اثر عدل رشیدالدین می نویسد که نتیجه برکت آن در جهان شایع است.^۳ او اولین اثر عدل را در کار حکومت - بقای ملک و دوام دولت می داند زیرا که به اعتقاد وی بارگاه شهریاران و درگاه ملکداران بر پایه عدل و انصاف استوار است و هر پادشاه و فرمانروا که دولتی پایدار بایسته است، حکومت را بر پایه نصفت و معدلت نهاده و به یقین دیده است که «ظلم موجب هلاک ملک است و عدل دلیل بقای نام»^۴، و در اثبات سخن خود این حدیث را نقل می کند که ملک با کفر بماند اما با ظلم نپاید^۵، پس ملک به عدل پایدار است. در همین معنی غزالی می گوید که

۱. همان جا، ص ۳۶۶-۳۷۱. ۲. مکاتیب رشیدی، ش ۲۲، ص ۱۱۵.

۳. همان جا، ش ۲۵، ص ۷۴. ۴. همان جا، ص ۷۵.

۵. «الملك يبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم» (همان جا).

هر گاه سلطان جور کند ناایمنی پدید آید و همان حدیث را در تأیید سخن خود می‌آورد^۱ و نظام‌الملک هم با استناد به این حدیث می‌گوید که رضای حق تعالی از پادشاه به عدل‌گستری او در میان خلق بسته است که بقای ملک نیز به آن است^۲. خواجه نصیر می‌نویسد که اهل عقل و تمیز، حکمت و عدالت را از شرایط استعداد حکومت می‌شناسند چه این فضیلت سبب ریاست و سیادت حقیقی است. می‌گوید: اگر سیرت صاحب‌دولتان را «نظامی باشد و اعتبار عدالتی کنند دولت ایشان مدتی بماند و آلا به زودی متلاشی شود»^۳، و می‌افزاید که «گفته‌اند عمارت دنیا به عدل مدنی است و خرابی دنیا به جور مدنی»^۴.

عدل در نظر رشیدالدین لازمه آبادانی کشور و رونق خزانه پادشاه است: در ستایش غازان خان می‌نویسد که او روزی به امراء و بزرگان دولت فرمود که اگر ما را میل به مال و بذل و عطا است باید که عدل و راستی کنیم، چه خاصیت عدل آن است که خزانه پر شود و هرگز کاستی نگیرد^۵. به پیوستگی این معانی یعنی عدل، رونق خزانه و آبادانی کشور در نظر رشیدالدین بیشتر اشاره شد. نخجوانی نیز با نقل همین مطلب که آن را به اردشیر بابکان نسبت می‌دهد، نتیجه می‌گیرد که «اساس مجموع آبادانی و ملک‌داری، بر عدل و سیاست است»^۶. شماری دیگر از مؤلفان هم در بحث از تدبیر مدن و سیاست ملک‌داری بر این امر تأکید کرده‌اند: در ارشادالزراعه می‌بینیم که

۱. غزالی، نصیحة الملوك، ص ۴۱ و ۶۲.

۲. نظام‌الملک، سیر الملوك، ص ۱۷.

۳. خواجه نصیر طوسی، اخلاق ناصری، ص ۳۶۵.

۴. همان‌جا، ص ۱۵۴.

۵. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۱۸۷-۱۸۶. مقایسه کنید با نوشته نخجوانی، دستور الکاتب، طبع علیزاده؛ ص ۱: ۱۸۰.

۶. نخجوانی (شمس منشی)، دستور الکاتب فی تعیین المراتب، نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ش ۲۷۷۳، ص ۲۱۶.

انوشیروان به عامل خود در ناحیه‌ای نوشت که اگر در آن ولایت یک قطعه زمین نامزروع بماند او را بر دار خواهد کرد و حکمت این کار آن بود که «فایده پادشاه از خراج باشد و خراج وقتی بسیار شود که مملکت آبادان بود و آبادانی نشود الا به زراعت» و تا با رعایا مدارا و شفقت نکنند زراعت میسر نشود.^۱

اگر شاه را داد آیین بود کشاورز را بیل زرین بود^۲
 رشیدالدین عدل را موجب طاعت رعایا، آرامش ملک و بقای دولت می‌داند. در نامه‌ای به فرزندش عاقبت کار سلاطین بی‌داد را با سرانجام ملوک معدلت‌شعار مقایسه می‌کند و او را هشدار می‌دهد که از این معنی پند گیرد.^۳ عدل در نظر او مایه امن و فراغ و نعمت و راحت است، احوال تاریک مملکت به انوار معدلت روشنی می‌گیرد و مایه فتنه و انقلاب از عالم به واسطه آن زوال می‌پذیرد^۴ بر پایه همین اعتقاد است که رشیدالدین به فرزندش که حکومت نواحی انطاکیه را داشت توصیه می‌کند که یاغیان را به قید عدالت به بند طاعت در آورد.^۵ در غایت امر، در نظر رشیدالدین گذشته از اثر عدل در کار ملک، ثبات حکومت و دوام دولت، نفس این معنی مایه سعادت آدمی است، چنانکه می‌گوید: «سلوة روح و عمدة فتوح و نصاب زندگانی و سرمایه شادمانی عدل است»^۶.

۱. هروی، ارشاد الزراعه، به اهتمام محمد مشیری، تهران، دانشگاه، ۱۳۴۶، ص ۲۴.

۲. نخجوانی، دستور الکاتب، طبع علیزاده، ۱۷۱/۱.

۳. مکاتیب رشیدی، ش ۲۷، ص ۱۴۷. در این باره مؤلف نفائس القنون می‌نویسد: «قوام سلطنت به معدلت بود» (آملی، ص ۴۳۲: ۲) و نیز در رساله «اخلاق سلطنت» آمده است که «ملک بی عدل پایدار نماند» (برگ ۵ الف).

۴. مکاتیب رشیدی، ش ۴۹، ص ۳۰۶.

۵. همان‌جا، ش ۱۰، ص ۲۲.

۶. همان‌جا، ش ۲۱، ص ۷۸.

مفهوم ایرانی حکومت و سلطنت

رشیدالدین حکومت ایران را وارث پادشاهی قدیم این ملک می‌داند و چنانکه یاد شد ایلخان را «پادشاه اسلام» و در عین حال «خسرو ایران و وارث ملک کیان»^۱ می‌نامد و می‌گوید که عهد دولتش «مغبوط و محسود ادوار و عهود دارا و اردوان و افریدون و نوشیروان بود»^۲. علائق ملی رشیدالدین همه‌جا در نوشته‌هایش نمودار است. در شرح به تخت نشستن اولجایتو، آن را با تاجگذاری جمشید، شاه افسانه‌ای و باستانی ایران، مقایسه می‌کند:

جمشیدوار شاه نشست از فراز تخت

بر بسته آدمی و پری پیش او میان

در خدمتش نشسته و بر پای صف زده

میران کار دیده و شاهان کامران^۳

۱. مکاتیب رشیدی، ش ۲۶، ص ۱۴۱.

۲. رشیدالدین، جامع‌التواریخ (طبع کاترمر)، ص ۸.

۳. همان‌جا، ص ۲۴.

قلمرو سلطنت ایلخان در نظر رشیدالدین نه یک «اولوس» (قلمرو اتباع) مغولی، بلکه «ملک کیان» و کشور ایران یا «ممالک ایران»^۱ است که فراخنای ولایاتش «از سرحد آب آمویه تا تخوم روم و از آب جون تا اقاصی مصر»^۲ است. همین اندیشه بود که اساس و مایه سیاست رشیدالدین شد و او که وفادار به آیین ملکداری شاهان قدیم ایران و مجذوب سیاست وزیرانی چون بزرگمهر بود، در احیای شیوه مملکت‌داری آنان کوشید.

در نوشته‌های رشیدالدین می‌توان دید که او ایلخان اولجایتو را «شهنشاه» و «شهنشاه اسلام»^۳ می‌خواند و با به کار بردن این عنوان میراث پادشاهی ایران را همراه با حکومت اسلامی به‌مخدوم خود متعلق می‌داند. این از آثار تحولی بود که به‌تداول عنوان «شاهنشاه» در ایران اسلامی انجامید: پیش از دوره مورد بحث القاب تشریفاتی رسماً رواج یافته بود: معروف است که در حکومت‌های اسلامی اول‌بار حمدانیان از خلیفه لقب یافتند. باز به‌روایتی عضدالدوله بویه‌ی نخستین فرمانروا بود که در اسلام عنوان «شاهنشاه» یافت.^۴

۱. مکاتیب رشیدی، ش ۲۶، ص ۱۴۴.

۲. همان‌جا، نیز ← ش ۷، ص ۱۶ و ش ۱۳، ص ۳۴.

۳. همان‌جا، ش ۳۰، ص ۱۶۹ از جامع‌التواریخ (طبع کاترمر)، ص ۱۴-۱۰.

۴. آل‌بویه فرزندان ابوشجاع بویه بودند که او در دستگاه سامانیان خدمت می‌کرد اما مدعی بود که نسب به شاهان ساسانی می‌برد. سه پسر بویه به‌نام‌های احمد، علی و حسن به‌سوی جنوب رفتند و اصفهان و شیراز و پس از آن ولایت فارس را گرفتند (۳۲۳ هـ.) و طی ده سال بعد از آن ولایات خوزستان و کرمان را به‌تصرف درآوردند و شیراز را پایتخت دولت خود ساختند. با تسلط روزافزون امرا بر دستگاه خلافت و وضع نابسامان بغداد، مستکفی خلیفه عباسی از احمد استمداد کرد و او توانست با غلبه بر امراء وارد بغداد شود (۳۳۴ هـ.) و خلیفه منصب امیرالامرای و لقب معزالدوله به‌او داد. احمد خواست تا نام وی را در خطبه و سکه با نام خلیفه بیاورند، و یک سال بعد از آن مستکفی را از خلافت برداشت و مطیع را به‌جای او نشانید (۳۳۵ هـ.). مطیع و جانشینان او مانند ←

در مقایسه نظر رشیدالدین در جهت توجه به آیین حکومت ایرانی با نوشته شاهزادگان، وزیران، دبیران و صاحبان مناصب دیوانی که در باب رسم و راه ملکداری قلم زده‌اند، می‌توان دید که در این نوشته‌ها از شاهان ایران باستان، و بیشتر از همه شاهان ساسانی به عنوان نمونه یاد شده است. این شیوه از تحریر ابن مقفع و در نوشته‌های حکمت‌آمیز ابن قتیبہ، جاحظ و بیہقی گرفته تا غزالی نمایان است. سراسر پنجاه فصل کتاب سیاست‌نامه نظام‌الملک نیز پر از حکایاتی است که قهرمانان آن غالباً شاهان بزرگ ایران پیش از اسلام و نیز

→ الطائع بالله و القادر بالله هم دست‌نشانده آل‌بویه بودند. برادران احمد یعنی علی و حسن نیز به ترتیب لقب عمادالدوله و رکن‌الدوله یافتند. بعضی مورخان بویہیان را اولین کسانی می‌دانند که در تاریخ اسلام عنوان «سلطان» یافته‌اند، اما این نظر ظاهراً صحیح نیست چه به‌طوری که سکه‌های به‌دست‌آمده معلوم می‌دارد به‌عنوان «امیر» یا «ملک» که القاب تشریفاتی نیز چون معزالدوله، عمادالدوله و رکن‌الدوله به آن اضافه شده بود اکتفا کردند، منتها از آن زمان بود که لقب‌های مطمئن باب شد. بعد از آنکه میان بازماندگان برادران بویه اختلاف افتاد عضدالدوله پسر حسن دیلمیان را از کف افراد خانواده بیرون کرد و به حکومت خود درآورد (۳۵۶ھ). چنانکه گفته شد عضدالدوله را نخستین فرمانروا دانسته‌اند که در اسلام عنوان «شاهنشاه» یافت بعد از او (از ۳۷۲ هجری) میان فرزندان او باز بر سر جانشینی اختلاف افتاد تا محمود سبکتکین قلمرو حکومت آنان را متصرف شد (۲۱۱-۲۱۰ و جتی، تاریخ عرب...، ص ۶۰۶-۶۰۴). (بعضی نیز گفته‌اند که نخست محمود غزنوی عنوان «سلطان» را به جای امیر برای خویش به کار برد و «نخستین کسی که در اسلام خود را سلطان خواند محمود بود و بعد از او سنت گشت» (نظام‌الملک، سیرالملوک، ص ۶۱). اما بنا به شواهد معتبر، اول‌بار فرمانروایان سلجوقی لقب سلطان را رسماً داشته‌اند. (جتی، ص ۶۰۵).

محمود غزنوی (۳۹۰ تا ۴۲۲ھ) به‌ویران‌کن بتخانه‌ها و حامی اسلام معروف شد. او از اولین کسانی است که در اسلام عنوان «غازی» یافته‌اند. این لقب را در سال ۳۹۲ هجری به‌او داده‌اند و بعدها عنوان همه کسانی شد که با کفار نبرد می‌کردند. فاتح غزنوی که سنی بود و بر بویہیان شیعه غلبه یافت اسماً از قادر خلیفه بغداد (۴۲۴-۳۸۱ھ) اطاعت می‌کرد که لقب یمین‌الدوله به‌او داد. محمود و جانشینانش به لقب امیر یا سالار که بر سکه‌های خود نقش می‌زدند اکتفا کردند. به گفته برخی مورخان اول‌بار محمود در تاریخ اسلام عنوان سلطان یافت اما از سکه‌هایی که به‌دست آمده است برمی‌آید که نخست سلجوقیان این عنوان را رسماً داشته‌اند. (جتی، ص ۵۹۷-۵۹۶ و ۶۱۰).

خلفای مسلمان، امرا و سلاطین اند. ابن جماعه هم در ستایش از عدل کراراً حکمت و حدیث را در قالب عبارات پندآمیز نقل کرده و باز به تأثیر از همین سبک از «خسروان» یا دیگر شاهان غیر مسلمان نمونه‌هایی آورده است.^۱

ابن خلدون در بحث از لزوم به کار رفتن سیاست در اجتماع بشری، آن را به دو نوع: سیاست شرعی و سیاست عقلی، تقسیم می‌کند و این نوع اخیر را نیز بر دو گونه می‌داند که در نخستین آن که متضمن خیر و صلاح جامعه است مصالح مردم اصولاً مراعات می‌شود و مصالح پادشاه به‌ویژه در آن است که کشور او از ثبات و سلامت بهره‌مند باشد. ابن خلدون اضافه می‌کند که این سیاست به ایرانیان اختصاص داشت و متکی بر روش حکمت بود.^۲

از وفاداری رشیدالدین به آیین قدیم حکومت ایرانی و علاقه او به حفظ قومیت ملی نشانه‌های دیگری نیز می‌توان دید: بیزاری از عناصر مغول و فاتحان بیگانه همه‌جا در نوشته‌های وی نمایان است. او در شرح اوضاع اجتماعی زمان خود از ترکها و مغولها یعنی عناصر مهاجم چون عامل ظلم و ناراستی و نابسامانی یاد کرده و آنها را در واقع منشأ و حامی فساد دانسته است، در جامع‌التواریخ که تألیف تاریخی نیمه رسمی است و رشیدالدین آن را به فرمان‌آغازان و تشویق جانشین او اولجایتو فراهم آورده است این طرز فکر گهگاه و آن هم در پیرایه خود را می‌نماید؛ اما رشیدالدین در نامه‌هایش صراحت بیشتری دارد و آنجا این عقیده را به وضوح بیان می‌دارد و به صراحت از ترکها و در واقع از مغولان^۳ همچون آفت امن و رفاه عامه یاد

۱. روزنتال، ص ۵۰، ۷۰-۶۸، ۷۵ و ۸۱.

۲. ابن خلدون، ۶۰۸/۱.

۳. ارتباط قوی عناصر ترک و مغول سابقاً در بحث از جریان تعارض سیاسی گفته شد.

می‌کند. او می‌گوید که لشکریان مغول در ولایاتی که در راه بیلاق و قشلاق آنهاست «بی‌راهی می‌کنند و به تغلب دیها و رعایا به دست فرو می‌گیرند»^۱، و در شرح نابسامانی اوضاع اقتصادی و رواج رباخواری و سفته‌بازی می‌نویسد: «کسانی که در این مدت‌ها زر به سود می‌دادند اکثر مغول و اویغور بودند»^۲، و نیز جاعلان اسناد ملکی و کسانی که قباله‌های نادرست می‌ساختند هر یک «به حمایت مغولی و قوی‌دستی می‌رفتند و با مردم منازعت می‌کردند»^۳. او در جایی به فساد ترکان و تجاوز آنان به رعایا در موقع نزول به خانه‌های ایشان اشاره دارد^۴، و در جای دیگر از بی‌توجهی حکام مغول به امر اداره و بی‌تفاوتی و بی‌کفایتی آنان در کار سازمان دادن و تدبیر مملکت و حکومت یاد می‌کند^۵. این طرز فکر رشیدالدین درباره عناصر ترک و مغول ممکن است الزاماً دلیلی قاطع و صریح بر میهن‌پرستی او نباشد. اما در جریان تعارض دو طرز زندگی متضاد و دو مشی سیاسی متفاوت، ضدیت او با شیوه و رفتار امرای صحراگرد و حکام مغول، هواداری او را از آیین حکومت ایرانی می‌رساند. در بیان نابسامانی وضع اداره و خاصه امر قضا و افتادن این کارها در کف افراد ناشایست، شرح می‌دهد که علما و رجال کاردان به تدریج از آن مناصب کنار رفتند، اما «وزرا و حکام تازیک دست از ایشان باز نمی‌داشتند»^۶، و این ایرانیان همواره در تلاش بودند تا شأن و اعتبار اهل قلم، قضات و علما محفوظ ماند و «بدان واسطه بعضی قضات بزرگ معتبر برقرار بماندند»^۷. شهامت و صراحت رشیدالدین در بیان این معانی بس ستایش‌انگیز است، خاصه اگر در نظر آید

۱. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۰۲.

۲. همان‌جا، ص ۳۱۸.

۳. همان‌جا، ص ۲۴۰.

۴. همان‌جا، ص ۳۵۹-۳۵۸. درباره وضع بد روستاییان بم و کرمان رشیدالدین می‌نویسد: «پای گریزشان بسته، بساط انبساطشان درنور دیده و پرده ناموس و ننگشان دریده» (مکاتیب، ش ۵، ص ۱۱).

۵. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۳۸.

۷. همان.

۶. همان.

که او تاریخ خود را در دوره‌ای تألیف کرد که هنوز بسیاری از امرای مغول در کار دولت نفوذ داشتند و اینان خود را وارث و پاسدار نظام صحراگردی و بقایای امپراتوری بزرگ می‌دانستند. به علاوه رشیدالدین نیز خود وزارت ایلخان را داشت و به این واسطه از قیود ملاحظات سیاسی و رعایت جانب گروه‌های صاحب نفوذ در «درگاه» - یعنی عناصر ترک و مغول - و فرصت طلبی‌های مخالفان و رقیبانش که در پی دست‌آویزی برای نابود ساختن او بودند، فارغ نمی‌توانست بود.

□

در مقایسه کلی عقاید رشیدالدین در باب حکومت و ملکداری با آنچه پیشینیان او در این باب نوشته‌اند ملاحظه می‌شود که نظریات وی در این خصوص اصول تازه‌ای را دربر ندارد: مقاله‌های سیاسی و نوشته‌های حکمت‌آمیز که متفکران، سیاستمداران و صاحب‌نظران در سیاست مدن و آیین مملکت‌داری بر جای نهاده‌اند، سراسر همه حاکی از طرز تفکر مشابهی است. از میان این نوشته‌ها می‌توان از نامه معروف طاهر سردار ایرانی به فرزندش عبدالله طاهر^۱، نصیحة الملوك غزالی^۲، سیاست‌نامه نظام‌الملک^۳ و بعضی نوشته‌ها و رسائل خواجه نصیر طوسی که به بیشتر آنها اشاره شد، یاد نمود.

نظام‌الملک وزیر باتدبیر ملک‌شاه سلجوقی نیز همانطور که یاد شد نماینده اهل قلم و صاحب‌منصبان دیوان و طرفدار سیاست مرکزیت بود و از سنت مرکزیت‌خواهی پادشاهی قدیم ایران که سیاست دستگاه خلافت نیز شد سخت دفاع می‌کرد. او حتی دولت را صاحب

۱. ابن‌خلدون، ۶۰۹/۱ و بعد.

۲. غزالی، نصیحة الملوك، و ترجمه انگلیسی این کتاب:

Ghazali's book of Counsel for Kings, Trans. by F. R. C. Bagley, Oxford University Press.

۳. نظام‌الملک، سیرالملوک.

و مالک عالیجاه و اصلی تمام اراضی می‌دانست و با تمایلات تجزیه‌طلبی خوانین محلی و نیز ترتیب اقطاع که استقلال رأی و نافرمانی امرا و حکام را تسهیل می‌کرد به شدت مبارزه می‌نمود^۱. مقبولیت و تأثیر سیاست نظام‌الملک در زمان خود او چنان بود که رشیدالدین خود از ضبط و ترتیبی که در دولت ملک‌شاه و وزیر باتدبیر او برقرار بوده است سخن می‌گوید^۲.

ویژگی سیاست رشیدالدین

اما در حالی که در تمام نوشته‌های پیشینیان رشیدالدین نظریه اصلی همانا عقیده به قدرت مطلق سلطان است، و فکر لزوم یک سیاست عادلانه و صحیح مالیاتی و توجه به احوال خلق به صورتی کلی مطرح است، در سیاست رشیدالدین، چنانکه از نوشته‌های او برمی‌آید، توجه به معیشت مردم و رفاه عامه بخصوص کشاورزان که مالیات‌دهنده اصلی و «خزینة دخل» پادشاه و حکومت‌اند^۳، جای خاصی دارد. در نتیجه او به امر احیای اقتصادی و افزایش تولید زراعی که با غلبه مغول به انحطاط گراییده بود توجه می‌کند. به طور کلی سیاست رشیدالدین ناظر به اصلاح همه شؤون حکومتی و اداری و تأمین رفاه عامه است، و در این سیاست مآله اقتدار و ثبات حکومت و دوام دولت حاکم با بهزیستی و سعادت فرد تابع ارتباط ناگسستنی دارد.

بدینسان عقاید رشیدالدین در باب سیاست و آیین ملکداری که به صورت منظم طبقه‌بندی و مدون نشده بلکه به طور پراکنده در

۱. پتروشفسکی، کشاورزی...، ص ۵۰:۲.

۲. برای مقایسه اندیشه رشیدالدین با عقاید مشابه از جمله «مقاله» علیزاده در مقایسه نظام‌الملک، رشیدالدین و محمد نخجوانی بر اساس نوشته‌هایشان:

A. A. Ali-zadeh, Nizām-al-Mulk. Rashid ad-Din and Mohammed Nakhchivāni (in Russia), C. A. J., Vol. XIV (1970), No. 1-3, pp. 14-39.

۳. مکاتیب رشیدی، ش ۲۲، ص ۱۱۹.

نوشته‌ها و مؤلفات متعدد او آمده است، دقیقاً نه در سبک با آنچه مؤلفان پیش از او، از دیوانیان و غیر آنان، و بخصوص نظام‌الملک، بیان داشته‌اند یکی است و نه در محتوی. مضمون کتاب نظام‌الملک در باب طرز کار دستگاه مالیه، مستوفیان و محصلان مالیاتی، در خصوص عدالت و در دیگر موضوع‌ها با عقاید رشیدالدین درباره این مطالب که خاصه در مکاتیب او بیان شده است تفاوت دقیق دارد. مقایسه این دو طرز تفکر و نحوه بیان و شناخت ویژگی‌های هر یک و نیز بررسی ماهیت و منشأ تفاوت‌هایی که میان آنها وجود دارد موضوعی است بیرون از زمینه اصلی بحث حاضر.

از نظر شیوه تحریر و طرز بیان عقیده نیز رشیدالدین برخلاف نظام‌الملک عادت به اثبات و اسناد نظریه‌های خود با آوردن مثالهای تاریخی و ذکر نمونه‌ها و شواهد واقعی ندارد^۱.

طرز فکر سیاسی رشیدالدین و نحوه توصیف او از نابسامانی اوضاع مملکت و احوال مردم و نیز عقایدش در باب طریق اصلاح کارها مورد توجه ارباب قلم، سیاستمداران، مورخان و مؤلفان بعد از وی شد و حتی از اینان عده‌ای در طرح و شرح مطالب همان طرز بیان و شیوه نگارش او را به کار بردند. نمونه بارز این امر کتاب دستورالکاتب نوشته محمدنخجوانی است که بخش عمده‌ای از آن^۲ تقریباً تحریر دوباره‌ای است از حکایات چهل‌گانه تاریخ غازانی رشیدالدین.

۱. پتروشفسکی، طرز فکر رشیدالدین در باب حکومت، پیشین. برای سبک تألیف رشیدالدین - شهیدی، سبک آثار فارسی خواجه رشیدالدین، در: مجموعه خطابه‌ها...، ص ۱۸۳-۲۰۲.

۲. نخجوانی، دستورالکاتب (فصل دوم از ضرب دوم از مرتبه اول قسم اول در نصیحت)، طبع علیزاده، ص ۱: ۳۷۴-۱۴۹.

تداییر حکومتی و اصلاحی رشیدالدین

جایگیر شدن ایلخانان، بخصوص سه فرمانروای نامور این خاندان یعنی غازان، اولجایتو و ابوسعید، به عنوان سلسله‌ای پادشاهی و سلاطین صاحب دستگاه حکومتی مقتدر و مسلط بر امور، به همت و یاری وزیران و رایزنان و مدبران ایرانی بود. رشیدالدین فضل‌الله در میان اینان به فضل و تدبیر و کشورداری و سیاست‌دانی ممتاز است. به نوشته مرحوم عباس اقبال آشتیانی «غازان را مخصوصاً از لحاظ مملکتداری و اداره باید از سلاطین معتبر ایران... و بزرگترین پادشاه سلسله ایلخانی دانست... یک قسمت عمده از این افتخار و عظمت و بلندنامی که مشمول حال غازان شده... از برکت وجود وزیر کاردان فاضلی مثل خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی است، که از یک طرف با تدبیر و هنر و سیاست ممالک وسیع غازی را اداره می‌کرده و در ترضیه حال رعایا و اصلاح امور مالی و انشاء ابنیه و آثار خیریه با غازان شرکت داشته و از طرفی دیگر با قلم شیوای خود ذکر محامد و اعمال ستوده و وقایع ایام او را بر صفحات روزگار مخلّد ساخته است، به طوری که

می‌توان گفت که دوره غازان‌خان و دو جانشین او یعنی اولجایتو و سلطان ابوسعیدخان بر اثر وجود خواجه رشیدالدین فضل‌الله و پسران او یکی از درخشانترین دوره‌های ادبی ایران است.^۱

رشیدالدین فضل‌الله در بیشتر سالهای فرمانروایی غازان و سراسر روزگار حکومت اولجایتو با سیاست و تدبیری شایسته امور دولت پهناور ایلخانی را اداره می‌کرد و همزمان با گرداندن کارهای حکومتی بزرگ که با دشواریهای مهم مانند تنظیم و اجرای قوانین حکومتی و توسعه متصرفات و سرکوب کردن شورشها و سرکشی‌ها در مرزهای دوردست و مقابله دائم با دشمنانی نیرومند چون ملوک مصر و شام همراه بود، از ابداع قوانین اصلاحی و ایجاد آثار خیر و حمایت اهل علم و ترویج علوم و فنون و صنایع و ترضیه حال مردم فارغ نمی‌نشت، چنانکه از ویرانه‌های بازمانده از یورش و تاراج مغولان کشوری پهناور با کشاورزی و صنایع پررونق پدید آمد. رشیدالدین خود به وضع قانون و ضابطه درست برای مالیاتها همت نهاد تا مزارع دائر و دهات آباد شده و صنایع از نو پای گرفته بار دیگر با زیاده‌ستانی عاملان و ظلم حاکمان به پیرانی و کساد نیفتد.

به نوشته مؤلف تاریخ و صاف: «با وزارت رشیدالدین فضل‌الله همدانی کار مملکت غازانی نور و نوایی گرفت و... او در باب توفیرات خزانه و ضبط اموال دیوان و تنظیم مصالح مملکت قدرت تمام نشان داد و در اموال از مال مقنن و خراج و قبجور معین و املاک پادشاه و رعیت و ترتیب چاهارها و زیاد ساختن عمارات و آبادانی بلوکات و مردود ساختن سکه‌های ناسره و ادا کردن مال خزانه مشروط به زمان موعود فرمانی مطول نوشت و نسخه آن را به اطراف ممالک بفرستاد».^۲

۱. تاریخ مغول، ص ۸۲-۲۸۱.

۲. تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۱۰.

از نوشته و صاف و دیگر مورخان و مؤلفان هم عصر رشیدالدین برمی‌آید که عمده تدابیر و اصلاحات مملکتی که به‌غازان نسبت داده شده و رشیدالدین آن‌را به تفصیل در بخش تاریخ غازانی از کتاب جامع‌التواریخ خود برشمرده، اثر تدبیر و سیاست و نتیجه رأی و کیاست این وزیر فرزانه بزرگوار بوده است.

فشار مالیاتها بر مردم، و اصلاح مالیاتی

پس از غلبه مغول بر ایران، فشار مالیاتها بر رعایا به مراتب گرانتر شد. شهرهای تهی از جمعیت فعال، دیه‌ها و مزارع ویران‌شده و صنایع از رونق افتاده دیگر قادر نبود مالیاتی معادل آنچه پیشتر پرداخت می‌شد فراهم کند.

صرف نظر از خودکامگی و زیاده‌ستانی در اخذ مالیاتها، آنچه به نابسامانی وضع مالی کشور می‌افزود نحوه صدور برات و حواله‌ها بود. حکام که مالیات ولایات را به مقاطعه می‌گرفتند کاری جز گرد آوردن ثروت برای خود نمی‌شناختند. حاکم «اخراجات مقرری» خزانه را عهده‌دار می‌شد و موظف بود براتهایی را که از دیوان بابت حقوق کارمندان یا سایر هزینه‌ها (مانند مخارج نگهداری ایلچیان) حواله می‌شد از محل عواید مالیاتها پرداخت کند. حکام برای دریافت مالیات بنای تعدی را می‌نهادند و مالیات واحد را سالی چند بار و حتی بیست و سی بار به بهانه آنکه عواید قبلی تکافوی هزینه‌های مذکور را نکرده است، از رعایا می‌گرفتند اما به بهانه‌های مختلف از پرداخت وجه براتها خودداری می‌کردند. به قول رشیدالدین: «کسانی که اموال دیوانی به مقاطعه و ضمان قبول می‌کردند و غرض ایشان آنکه متصرف شوند و هر آنچه خواهند کنند و اضعاف مال مقاطعه

می‌ستدند و جزوی از اجزای آن ادا نمی‌کردند.^۱ تا آنجا که اخراجات مقررری نیز که از اصل^۲ مال حواله رفته بود از ده دینار دو دینار نمی‌دادند^۳ «و مواجب کارمندان و مرسوم مقررری بگیریان و مطالبات حواله‌داران همچنان معوق می‌ماند. در این میان کسانی با التجا به نواب حاکم و انگیزختن وسایلی، به زحمت به یک چهارم اصل طلبشان می‌رسیدند و باز «آن را که این معنی دست می‌داد خود را کافی و مقبل می‌دانست»^۴. ایلچیان و حواله‌داران هم پی در پی میان ولایات در آمدو شد بودند و مبلغ گزافی در راه نگهداری آنان خرج می‌شد و این بهانه تازه‌ای بود برای وصول مالیات مکرر از رعایا، اما حواله‌ها همچنان پرداخت نمی‌شد چنانکه «در خراسان از آن حوالات ده هشت باقی بودی»^۵، به گفته رشیدالدین، اگر هم کسی از حواله‌داران به دیوان بزرگ شکایت می‌برد حاکم بهانه می‌آورد که بر «بقایا» برات صادر کند و این بقایا، مالیاتی اضافی بود که حکام مطالبه می‌کردند و رعایا که توانایی مالیات مکرر دادن نداشتند می‌گریختند یا به حمایت قوی‌دستی تخفیفی حاصل می‌کردند. رشیدالدین از این مالیاتهای مکرر به نام «بقایا» و «زوائد»^۶ نام برده و شیوه یکی از وزرای متقدم یعنی صدرالدین صاحب دیوان وزیر گیخاتو را که بی‌محبا برات و حواله در وجه مال ولایات صادر می‌کرد نکوهش کرده است.^۷

۱. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۵۸.

۲. افزایش میزان خراج به این صورت بوده است که به موازات خراج بدوی یا «اصل»، خراج اضافی یا «فرع» پدید آمد. بنا به گفته و صاف «فرع» به میزان عشر «اصل» خراج گرفته می‌شده است: «فرع که عبارت از آن عشر است» (پتروشفسکی، کشاورزی...، ۲/ ۲۴۸-۲۴۷).

۳. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۴۶.

۴. همان‌جا، ص ۲۴۷.

۵. همان‌جا، ص ۲۴۷.

۶. همان‌جا، ص ۲۴۷-۲۴۸.

۷. همان‌جا، ص ۲۴۷.

این اوضاع همچنان کم و بیش ادامه داشت تا غازان‌خان و رشیدالدین فضل‌الله در پی اصلاح آن برآمدند «تا دنیا را از نور رسمی و آیینی پدید آید»^۱.

اصول سیاست مالیاتی

اصلاحاتی که در این دوره در امر مالیاتها صورت گرفت شامل تدابیر و اقدامات زیر بوده است:

- ۱- تثبیت میزان مالیاتها و تعیین و تدوین ضوابط مالیاتی.
 - ۲- تعدیل مالیاتها به تناسب قدرت پرداخت مؤدیان.
 - ۳- حذف مالیاتهای مکرر و غیرموجه.
 - ۴- تنظیم و ترتیب نحوه وصول مالیاتها و وضع موعد معین و ثابت برای آنها.
- جز اینها، اقداماتی هم به منظور بهبود وضع خزانه و پرداختهای دیوانی و مرتب ساختن امر عایدات دیوان و افزایش میزان آن به عمل آمد.
- از مهمترین تدابیری که رشیدالدین برای بهبود وضع اداره کشور و احیای خزانه و جلوگیری از ظلم و زیاده‌ستانی مأموران دیوان اجرا کرد، تعیین و تثبیت مالیاتها بود، چنانکه و صاف در وضع قانون ممالک فارس نوشته است:

از آغاز سال اول خانی مطابق معامله سال ۶۹۲ خراجی، قانون خراج شیراز مقنن گشت و بر وفق فرمان غازان قانون‌نامه که از مخترعات ضمیر انور مخدوم جهانیان رشیدالحق والدین عز نصره بود با منشورهای مطول و مکتوبات مفصل از دیوان قانون به اکناف فرستاده شد. به این مضمون که جز آن یک عشر

۱. همان‌جا، ص ۲۵۹.

که باید صرف مواجب کارگزاران و کاتبان و حق‌السعی محصلان و سایر هزینه‌ها شود به‌هیچ عنوان از کسی چیزی زائد نگیرند و شحنة - که دیدارش سبب نفرت خلق است - اصلاً نفرستند و از هیچ مجرم و جانی جنایت نستانند. و اندیشه تسعیر از سر به در کنند و خراج را اگر نقد است به قسط مقرر و اگر جنس است هنگام برداشت محصول بگیرند و از تقدمه و استسلاف بپرهیزند و اگر توفیری ظاهر شود متعلق به صاحب خراج است و باید بدان تعرض نکنند. و هرگاه محصول را آفتی رسد خبرگان متدین آن مزروع را ببینند و زیان را جبران کنند و این قانون را نسل‌بعد نسل مجری دارند تا مردم از زواید مطالبات دیوانی آسوده شوند.^۱

به منظور احیای اقتصاد و بهبود وضع مالی کشور قبل از هر چیز به رفاه عامه یعنی طبقه مالیات‌دهنده اصلی توجه شد و به موجب اصلاحات مالی که بر پایه تثبیت دقیق میزان بهره مالکانه و مالیات بود، اخذ مالیات مکرر منع شد و از صدور برات در ولایات و از ناحیه حکام و مقامات محلی و از خودکامگی آنها در وصول زیاده بر میزان مقرر در جدول مالیاتی جلوگیری شد. به علاوه در بعضی نواحی مانند ولایات اصفهان و خوزستان بعضی از مالیات‌ها لغو و نرخ برخی دیگر تعدیل شد. تثبیت میزان مالیات‌ها با وضع مقررات و دفاتر مالیاتی یا «قانون ولایات» عملی شد. برای این کار به ولایات ممیز مالیاتی فرستاده شد تا فهرست آبادیها و روستاها و ساکنان هر محل را به تفصیل بنویسد و سپس بر اساس سرشماریهایی که انجام شده بود مالیات سرانه‌ای که میزان آن ثابت بود وضع شد. در این باره رشیدالدین از قول غازان خان

۱. تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۶۰.

می‌گوید: «بیتکچیان را به تمامت ممالک فرستادیم تا ولایت و ناحیت و دیه را مفصل نوشته مال و متوجهات معین گردانند^۱ تا آنکه «مفصل اکثر مواضع ممالک که هرگز در هیچ عهد ننوشته‌اند و دفاتر و نسخ آن جمع نکرده، قانون آن دیه به دیه مفصل نوشتند و اموال آن مقرر و معین کردند و... قانون نوشتند»^۲ رشیدالدین به تعیین و تثبیت میزان مالیات و ولایات کرا را اشاره دارد و از آن به عنوان «قانون نوشتن»^۳ و «قانون نهادن»^۴ و تنظیم «دفاتر قانون»^۵ یاد کرده است.^۶ مؤلف تاریخ

۱. تاریخ مبارک غازانی، ص ۲۵۸. ۲. همان‌جا، ص ۲۵۹.

۳. همان‌جا، ص ۲۵۸. ۴. همان‌جا، ص ۲۵۸.

۵. همان‌جا، ص ۱۸۴.

۶. در مجموعه‌ای به نام «تاریخ اجتماعی دوره مغول» (جهاننگلو، پیشین)، قسمتی از متن یک نسخه خطی آمده است (حاشیه ص ۱۹۱ تا ۱۹۴) که به قول گردآورنده مجموعه از تألیفی است به نام «رساله صاحبیه» که متعلق به حدود سال ۷۳۰ هجری است و شرح دفاتر مالی و ترتیب و نگاهداری حسابهای دیوانی در آن زمان را دارد، و به قرار مسموع از جامع کتاب مذکور اصل این رساله در کتابخانه ملک ضبط است. نظر به اینکه بخش یادشده از رساله فوق اطلاعات جالبی را درباره بعضی اسناد و دفاتر مالی در دوره مورد بحث به دست می‌دهد، در اینجا عیناً نقل می‌گردد:

«۱- دفتر روزنامه‌چه: آن را دفتر تعلیق نیز خوانند و آن عبارت است از دفتری که جملة مقررات اموال دیوانی و اخراجات و سوانح احکام که واقع شود، در آن دفتر روز به روز... ثبت کند.

«۲- دفتر توجهات (احتمالاً توجهات، تذکرةالملوک، ص ۴۷، ۴۹ و ۵۰): و آن عبارت است از دفتر جامع ابواب و دمار روزنامه که هر چه روز به روز «در دفتر روزنامه ثبت شود ابواب آن به اسامی هر بابی در دفتر توجهات فرو» کشد و حرف خرف اطلاق و دفعه دفعه آن ترتیب... و ایام شهر در زیر ابواب «و اسامی دفتر توجهات می‌نویسد، تا هر وقت که خواهند از هر بابی و اسمی... چه» اطلاق شده است چون در روزنامه... ثبت شده باشد از این دفتر توجهات» معلوم گردد.

«۳- دفتر قانون: قانون لفظی است سریانی... و در اصطلاح اهل «دیوان دو دفتر را گویند: یکی آنک به اموال مواضع (تعلق) دارد و آن، آن «باشد که مقرر اموال مواضع که معین و مثبت شده باشد در آنجا مذکور و ثبت شود «مسمی و مفصل و موشح به حکایات قدیم، و آن را دفتر اموال گویند. و دوم آنچه «به معاملات (تعلق) دارد و آن، آن باشد که مأخوذات دیوانی که به نسبت «معامله و ارتفاع از رعایا به چه قرار می‌ستاند و در آنجا

وصاف نیز چنانکه یاد شد قانون‌نامه^۱ را از ابداعاتی رشیدالدین فضل‌الله دانسته و در شرح «وضع قانون ممالک فارس»^۲ از تدابیری که برای تثبیت مال و خراج آن ولایت به کار رفت سخن گفته است.

رشیدالدین در مکتوبی به شیخ صدرالدین محمد می‌نویسد که خواجه علی فیروزانی را به ولایت اصفهان فرستاده است تا «مجدداً قانون‌المده اصفهان بسته دفاتر قدیم... بشوید»^۳ و نیز در نامه‌ای فرزندش سعدالدین حاکم انطاکیه را به رعایت حال رعایا می‌خواند و به او توصیه می‌کند که «مال رعیت بر قانون قدیم بستان»^۴. همچنین در مکتوبی به امیر فارس بعد از اشاره به زیاده‌ستانی او از رعایا می‌گوید که فرزند خود ابراهیم را به شیراز فرستاده است تا معیار میزان تعدلت گشته کار مردم به راستی برسد... و مال رعیت را بر قانونی که ما نهاده‌ایم در وجه نهد»^۵.

۱- مذکور و آنرا قانون قرار «مأخوذ و دفتر ضریبه خوانند.

۴- دفتر مقرر دیوان: و آن عبارت است از دفتری که نماینده اخراجات «دیوان که به حکم مقرر شده است که هر سال در دیوان مجری است و آن ثبت باشد «مسمی و مفصل، و این اخراجات را اگر چه معین شده باشد که سال به سال از کجا «دهند در زیر هر چه مقرری وجه آن بنویسد و اگر چنانکه مقرر شده باشد که از دیوان «هر سال وجه بدهند و وجه در زیر بنویسد.

۵- دفتر اوراجه: و این از روی لغت به معنی تفریق است و در اصطلاح «اهل دیوان از دفتری که هر یک از اصول ابواب‌المال یا اصول اخراجات مقرر «بر ورقی یا ضلعی بکشد به حسب اقتضاء تفصیل، بعد از آن مصرفه در زیر هر باب «یکشد به اندازه آن و هر چه از آن ابواب‌المال خرج شود بی سیاق و ترتیب، چون «حرف و دفعه دفعه، در زیر آن، آن مورخ بنویسد...»

۱. وصاف، ص ۴۳۵.

۲. همان‌جا.

۳. مکاتیب رشیدی، ش ۱۳، ص ۳۳، در این مکتوب میزان جدید مالیات اصفهان نیز معین شده است.

۴. همان‌جا، ش ۱۱، ص ۲۵.

۵. همان‌جا، ش ۳۰، ص ۱۷۱.

برای ضبط و نگاهداری اسناد و دفاتر مالیاتی، یعنی «قانون» ولایات غازان خان فرمود تا محلی در جوار گنبد و خانقاه و ابواب البر او در تبریز ساختند^۱ و آن را «بیت القانون»^۲ نام نهادند و کتب و دفاتر مالیاتی را در آنجا جمع آوردند و عده‌ای هم به ضبط و اداره آن مأمور شدند. و نیز مقرر گردید که متن قانون نامه یعنی میزان مالیات مقرر برای هر ولایت و ناحیه و ده را در لوحی نقش کنند تا محفوظ بماند و مؤدیان از هر صنف همواره از نوع و مقدار و موعد مالیاتی که باید بدهند آگاه باشند».

همراه با تدابیر مربوط به تثبیت و تنظیم مالیاتها، به تعدیل آن نیز به منظور متناسب ساختن میزان مالیات با بنیه مالی مؤدیان توجه شد. رشیدالدین در نامه خود به صدرالدین محمد بعضی امتیازات مالیاتی نیز برای اهالی اصفهان مقرر داشت و از جمله مالیات مزروعی را ده یک محصول و مالیات کسب و پیشه (تمغا) را ده نیم و مالیات دام و مواشی را به نرخ متعادل معین نمود و املاک آنجا را از «تکلیفات و توزیعات و قلان و قبحور (قوپچور)»^۳ (مالیات اخیر نوعی مالیات سرانه بوده است) معاف ساخت، و علاوه بر تسهیلات دیگر بعضی مالیاتها و رسوم قدیم را که از محصولات صنعتی اصفهان اخذ می شد، برانداخت.^۴ این نوع معافیتها و تخفیفهای مالیاتی به سایر نواحی نیز تعمیم داده شد. رشیدالدین در همان نامه می نویسد که نایبان عادل و عاملان منصف به تمام ولایات ایران فرستاده است «تا هم بر این نسق که در اصفهان کرده ایم تمام آن ممالک را قانون بندند»^۵.

۱. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۶۳.

۲. همان جا.

۳. مکاتیب رشیدی، ش ۱۳، ص ۳۳.

۴. همان جا، ص ۳۴.

۵. همان جا.

از نامه رشیدالدین به فرزندش شهاب‌الدین حاکم خوزستان^۱ که در آن تعدیلی در بعضی مالیاتها و معافیت از برخی دیگر مقرر شده است برمی‌آید که او نظر به برقرار کردن ضوابط مالیاتی معمول در دوران پیش از مغول یا وضع مقررات مشابه آن از طریق حذف مالیاتهای غیر عادلانه و تعدیل انواع دیگر مالیاتها داشته است^۲، به‌طوری که تحصیل مال و خراج «موجب خرابی نباشد و مردم به‌زراعت میل کنند و سبب عمارت ولایت گردد»^۳، چنانکه طبق «جدول وجوهات دیوانی خوزستان»^۴ انواع مالیاتها تعدیل و تثبیت شد و مالیات «تمغا» نیز در همه شهرهای خوزستان لغو گردید. این اعتقاد رشیدالدین به وجود ارتباط میان مالیه و عمران کشور را می‌توان با نظر ابن‌خلدون در این باره مقایسه کرد، با این تفاوت که این مورخ و متفکر اسلامی معنای عمران را در قلمروی وسیعتر مورد نظر داشته است و آن را علاوه بر کشاورزی شامل تجارت، معاملات، فنون، پیشه‌ها و صنایع نیز می‌داند. ابن‌خلدون در بررسی وجوه مختلف امور مالی، تمام این معانی را مربوط به اقتصاد در حال توسعه‌ای می‌داند که به کشاورزی محدود نمی‌شود بلکه تجارت، معاملات و زمینه‌های متنوع فعالیت تولیدی را دربر می‌گیرد. به عقیده او: این اقتصاد با رشد مدنیت توسعه پیدا می‌کند و به تجمل می‌گراید، و به راحت‌طلبی و شکلهای روزافزون اقناع خواسته‌های عاملان فرمانروا می‌انجامد. در این احوال افزایش ناگزیر مالیاتها مانع پیشرفت فعالیت اقتصادی می‌شود و جلوی منافع را می‌گیرد و در

۱. همان‌جا، ش ۲۲، ص ۱۲۲-۱۲۱.

۲. همان‌جا، ش ۲۲، ص ۱۲۱.

۳. همان‌جا، ش ۱۳، ص ۳۳.

۴. همان‌جا، ص ۱۲۳-۱۲۲.

نتیجه میزان وصولی فرمانروا از محل عوارض و مالیاتها کاهش می‌یابد: مبادلات اقتصادی، تولید و همراه با آن معاملات و بازرگانی تنزل می‌کند، فساد به مردم راه می‌یابد و فرمانروا وسیله پرداخت موجب لشکر را از دست می‌دهد و دیگر نمی‌تواند امنیت را در داخل کشور و دفاع از آن را در برابر دشمنان خارجی به کفایت تأمین کند.^۱ طاهر نیز در نامه معروف خود به پسرش عبدالله او را به رعایت مساوات و اعتدال در تقسیم خراج میان خراجگزاران می‌خواند.^۲

در اصلاحات مالی این دوره، وصول مالیات نیز تابع نظم خاصی شد و برای تأدیه هر نوع مالیات موعودی معین کردند، چنانکه مالیات روستاییان می‌باید در دو نوبت از سال یعنی در آغاز و در نیمه سال جلالی (شمسی) و هر بار در مهلت ۲۰ روزه، و مالیات صحرائشینان در یک نوبت در سال و در همان مهلت پرداخت می‌شد. برای پرداخت مالیات تمغا (که ظاهراً به مردم شهرنشین تعلق می‌گرفته است) در هر ناحیه ترتیب خاصی مقرر شد.^۳ برای کسانی هم که در پرداخت مالیات مسامحه یا تأخیر کنند مجازاتی معین کردند.^۴

به منظور تمرکز عواید مالیاتها و تنظیم امر صدور بروات نیز اقداماتی صورت گرفت: از جمله حکام و متصرفان ولایات از صدور حواله منع شدند تا دست آنها از تصرف در اموال و عواید دیوانی کوتاه شود و نتوانند پرداخت وجه یا مالی را به مؤدیان حواله نمایند.^۵ برای حاکم و متصرف و منشی دیوان که براتی بنویسد مجازات سخت معین شد. به این قرار صدور برات برای وصول عواید مالیات

۱. روزنتال، ص ۸۰.

۲. ابن خلدون، ۶۱۹/۱.

۳. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۶۵.

۴. همان جا، ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

۵. همان جا، ص ۲۵۳-۲۵۲.

ولایات در مرکز یا «دیوان بزرگ» انجام می‌شد و برای تحریر بروات هر ولایت یکی از منشیان دیوان معین شد تا در اول هر سال مالیات مقرر آنجا را محاسبه کند و بعد از تأیید نایبان دیوان و مهر شدن با «آلتون تمغا» (مهر سرخ) سند حواله را به آن ولایت بفرستد. مؤدیان می‌باید مالیات مقرر را در دو قسط همراه با حق خزانة به «صاحب جمع» یا محصل مالیات که در هر ولایت نصب شده بود بدهند و او بعد از پرداخت مطالبات کسانی که حواله دیوان را داشتند، مازاد عواید مالیاتی را به خزانة تحویل می‌داد.

تدابیری از این گونه که شرح داده شد مورد توجه مدبران ایرانی دوره‌های پیشین نیز بوده است. نظام‌الملک در سیاستنامه فصلی دارد «اندر نگاهداشتن حساب مال ولایتها و نسق آن»^۱.

نتیجۀ اصلاحات مالیاتی

رشیدالدین دربارهٔ نتیجۀ این تدابیر می‌گوید که چون انواع تعدیات مالی و مزاحمت محصلان مالیات نسبت به مردم که پیش از آن رایج بود مرتفع شد همه خشنود و آسوده شدند و هر کس بر میزان مالیاتی که بر او مقرر است آگاه شد^۲. مهمتر اینکه این تدابیر در بازگرداندن روستاییان گریخته به زادگاهشان مؤثر افتاد^۳ به علاوه با وصول منظم مالیاتها، در خزانة کشور و اقتصاد مملکت رونقی نو پدید آمد؛ به گفتهٔ رشیدالدین: «اموال تمامت از وجوه دارالضرب نقدتر شده است»^۴.

۱. نظام‌الملک، سیرالملوک، ص ۳۰۹ به بعد.

۲. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۵۹-۲۵۸. و نیز مکتوب اصحاب قانون (یعنی پیش‌آگهی مالیاتی) دارند که متوجهات ایشان چند و چگونه است (همان‌جا، ص ۲۵۴).

۳. «و غایبان بی آنکه کسی به طلب ایشان رفت با مقام خویش رفتند» (همان‌جا، ص ۲۵۵).

۴. همان‌جا.

به اعتقاد بعضی محققان، حتی در زمانی هم که اصلاحات غازی نافذ بود وضع روستاییان با آنکه بهبود نسبی یافت اما به طور اساسی بهتر نشده بود و غالباً کار وصول مالیات همچنان به اجبار رعایا می‌کشید.^۱ با این حال مسلم است که اصلاحات مالیاتی این دوره و مهمتر از همه تثبیت و تعدیل مالیاتها وضع زندگی مردم را تا حدی بهبود داد و آثار این اقدامات تا مدتی باقی بوده است.

درباره سهم رشیدالدین در اصلاحات مالیاتی این دوره می‌توان گفت که این اقدامات در اصل نتیجه تدبیر او بوده است. مستوفی می‌گوید که این وزیر بعد از عزل سعدالدین که با او در وزارت شرکت داشت (۷۱۱ هـ.) «در تجدید یاسامیشی ملک و تعدیل قوانین اموال و املاک اجتهاد و احتیاط بلیغ فرمود و به هر ملکی امینی مقبول القول بدین مهم بفرستاد»^۲، به گفته مستوفی وظیفه تعدیل قانون مالیاتی قزوین و ابهر و زنجان و طارمین به او سپرده شد که آن را به انجام رسانید:

نوشته‌ام به اشارات خواجه قانونی که کاتب فلکم می‌دهد زمین بوسه^۳ اصلاحات مالی این دوره علاوه بر آنچه شرح داده شد شامل اقدامات دیگری نیز بوده است از جمله این تدابیر یکی تعیین سال شمسی به عنوان سال مالیاتی بود. چون سال قمری با نظم جدید مالیاتی و به‌ویژه مالیات بر تولید کشاورزی تناسب نداشت از ماه رجب سال ۷۰۱ هجری، سال خورشیدی را اساس تقویم مالیاتی قرار دادند که به تاریخ خانی موسوم شد.

اقدام دیگر، اصلاح وضع خزانة بود: رشیدالدین می‌نویسد که

۱. پتروشفسکی، کشاورزی، ۲۲۷/۲-۲۱۶.

۲. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۶۰۹. نیز برای اصلاحات مالی رشیدالدین - و صاف،

۳. همان‌جا.

ص ۳۴۷.

به وقت جلوس غازان خان خزائن ایلخان خالی بود، «ولایات بغایت خراب و نامضبوط و اموال دیوانی در معرض تلف و تحصیل متوجهات متعذر و متصرفان ولایات به واسطه سوءالتدبیر وزرا و حکام متقدم طمع در اموال کرده و مدتی می بایست تا (ایلخان) ضبط مصالح ملک کند تا بعد از آن مال به خزانه برسد»^۱. او می گوید غنائمی که در نتیجه فتوحات هولاگو فراهم آمده بود تا این زمان همه تلف شده و خزانه خالی بود. غازان بعد از دو سال که کار مملکت نظامی یافت به ترتیب خزانه توجه کرد و خود در کار وضع مالیات و اخذ و ایصال اموال به خزانه مراقبت داشت «تا بدان واسطه امور ولایات مرتب گشت و روز به روز مال خزانه از جوانب می رسید و سال به سال اموال زیادت می گشت»^۲. و چون اموال خزانه وافر شد به بذل و عطا پرداخت و با این حال «خزانه او هرگز از زر و جامه تهی نشد»^۳. همچنین برای هر یک از نقدینه ها و مرصعات و اموال خزانه ای جدا معین گردید و برای هر کدام خزانه داری با یک معتمد نصب شد. ورود اموال به خزانه و صرف آن نیز در دفاتر ثبت می شد و با این ترتیب موجودی خزانه در هر وقت معلوم بود. خزانه خاص هم برای صدقات معین شد که از هر ده دینار نقد که به خزانه می رسید یک دینار و از هر ده جامه یک جامه در آنجا می نهادند تا در این راه خرج شود. وضع این ترتیب نمونه دیگری از گرایش دولت ایلخان به مفهوم حکومت اسلامی است.

تدابیری از این نوع برای بهبود وضع خزانه کشور مورد نظر مدیران متقدم نیز بوده است. نظام الملک در سیاستنامه فصلی دارد

۱. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۱۸۲.

۲. همان جا، ص ۱۸۴.

۳. همان جا، ص ۱۸۶.

«اندر خزانه و نگاهداشتن قاعده و ترتیب آن»^۱ و می‌گوید که پادشاهان را همیشه دو خزانه بوده است: یکی خزانه اصل یا در واقع اندوخته ثابت کشور، و یکی خزانه خرج که مخارج دیوان از محل آن پرداخت می‌شده است.

در اصلاحات مالی این دوره به وضع بودجه، که در اصطلاح آن را «جامع الحساب ممالک» می‌گفتند، نیز توجه شد: از مجموع عواید دولتی در این زمان رقم دقیقی در دست نیست و فقط در بعضی منابع اشاره‌ای به رقم کلی مال دیوانی شده است، چنانکه وصاف در شرح وقایع زمان گیخاتو خان می‌گوید سالی که به حسابها رسیدگی کردند مجموع درآمد سالانه خزانه یک هزار و هشتصد تومان شد.^۲ نیز صاحب نزهة القلوب در تألیف خود که آن را به سال ۷۴۰ هجری نوشته است در «ذکر ولایات و بلاد ایران زمین»^۳ می‌گوید: «حقوق دیوانی آن پیش از این فترات بیرون خراسان که آن را سلطنت علیحده است^۴ و حساب آنجا در عهد مغول جداگانه نوشتندی، به چند نوبت که جامع الحساب ممالک نوشتیم تا اول عهد غازان خان... یک هزار و هفتصد و چند تومان^۵ بوده است و بعد از آن به سبب عدل غازان خان که ولایات روی به آبادانی نهاده بود به مبلغ دو هزار و صد تومان و کسری می‌رسید و اکنون همانا نیمه آن نباشد^۶ اما در زمان غازان خان نیز مجموع عواید دیوان از رقم آن در دوره آبادانی کشور در عهد پیش از مغول به مراتب کمتر بود. همان مؤلف درباره مجموع حقوق دیوانی در دوره متقدم می‌نویسد: «در رساله ملکشاهی آمده که در

۱. نظام الملک، سیرالملوک، ص ۲۹۹.

۲. وصاف، ص ۲۷۱. ۳. مستوفی، نزهة القلوب، ص ۲۷.

۴. خراسان در عهد ایلخانان حکومت نشین و لبعهد بود.

۵. هر تومان عبارت از ده هزار دینار بود.

۶. مستوفی، نزهة القلوب، ص ۲۸-۲۷.

عهد سلطان ملک‌شاه سلجوقی بیست و یک‌هزار و پانصد و چند تومان زر سرخ بوده است و دیناری زر سرخ را دو دینار و دو دانگ حساب کردند که پنجاه هزار تومان و کسری بودی^۱. به علاوه مبالغی هم که در حساب مالیات ولایات آمده بود تماماً وصول نمی‌شد، نخجوانی می‌گوید که پس از فتح ایران به دست هولاقو تا مدتها دیوان وضع منظمی نداشت، اما بعد در نتیجه تدبیر شمس‌الدین صاحب دیوان (وزیر هولاقو و اباقا) عواید دیوان رو به افزایش نهاد به طوری که در چهارمین سال اجرای این تدبیر صاحب دیوان «پنجاه تومان مال به وجه مصالح پادشاه و خواتین و شاهزادگان و امرا و لشکریان به مصرف رساند... و در سال پنجم چون اموال وافر بود با صد تومان کرد... و در سال ششم با دویست تومان کرد و در سال هفتم با سیصد تومان. تا به چندین هزار تومان رسید»^۲ یعنی به احتمال زیاد به همان رقمی که مستوفی ذکر کرده است.

نظم اداری نوینی که در زمان غازان‌خان بود آمد و نیز اصلاحات مالی که در این دوره صورت گرفت از نظر جریان تحول اداری و اجتماعی این عصر دارای اهمیت بسیار است و درخور بررسی‌ای دقیق و دامنه‌دار. باید از تحقیق‌هایی که کرمر^۳، بکر^۴، لوکه‌گارد^۵، مینورسکی^۶ و اشپولر^۷ درباره جوانب و ویژگیهای اساسی مالیاتی ایران در این دوره کرده‌اند، یاد شود. اینان نکته‌های بسیاری را در این زمینه روشن ساخته و به دریافتهایی ارزنده رسیده‌اند.^۸

۱. همان‌جا.

۲. نخجوانی، دستورالکاتب، نسخه پاریس، برگ ۱۹۱ ب و ۱۹۲ الف.

3. A. von Kremer

4. C. H. Becuer

5. F. Lokkegaard

6. V. Minorsky

7. B. Spuler

۸. برای مآخذ این تحقیقات ← پتروشفسکی، کشاورزی، ...، ۲۲۵-۲۲۲.

رونق اقتصاد و تولید

بسیاری از نوشته‌های این دوره، و بیش از همه نامه‌های رشیدالدین که در فرستادن هدایایی برای اهل علم و عرفان است و نیز مکاتیبی که در آن سفارش تهیه و ارسال اقلام مورد نیاز خود و دستگاه گسترده‌اش را به کارگزاران خود در ولایات داده است، از رونق گرفتن کار تولید و صنایع در قلمرو ایلخان حکایت دارد. نمونه این صنایع، بافت و ساخت پارچه‌های گرانبهاست که کار آن در عهد ایلخانی گیخاتو و صدارت صدرالدین احمد خالدي زنجانى بر اثر نایاب شدن سیم و زر لطمه دید، و صدرالدین وزیر در موقع رایج ساختن پول کاغذی به نام چاو فرمان داد که نسج پارچه‌های زربفت جز آنچه به ایلخان و شاهزادگان تعلق داشت موقوف شود.

در عهد غازان خان که خزانه مملکت بار دیگر به تدبیر رشیدالدین فضل‌الله معمور و معامله به زر و سیم آزاد شد و مقدار این دو فلز در ممالک ایلخانی رو به فراوانی گذاشت، بافت پارچه‌های قیمتی از نو رواج گرفت و کارخانه‌ها باز دائر شد. در دوره اولجایتو اهمیت کارخانه‌های نساجی بغداد تا جایی رسیده بود که سعدالدین ساوجی برای دور کردن رقیب خود تاج‌الدین علیشاه از حضور ایلخان او را که داعیه وزارت داشت به ریاست کارخانه‌های بغداد فرستاد.

پس از قتل سعدالدین ساوجی و قرار گرفتن وزارت اولجایتو بر عهده رشیدالدین فضل‌الله و تاج‌الدین علیشاه، از جمله پیشکشها که این دو وزیر جدید به ایلخان تقدیم کردند مقداری پارچه‌های زربفت و خرگاههای زرین مرصع و قباهای معرق و جامه‌های استبرق بود که تا آن عهد کسی نظیر آن ندیده بود.

نسج پارچه‌های ابریشمین نیز در این زمان در ایران و بخصوص

در گیلان و خراسان و یزد و کرمان اهمیت بسیار داشت و ابریشم در آن روزگار نفیس و گرانبها بود چنانکه بخشی از مالیات جنسی این ولایات به ابریشم تأدیه می‌شد و خراجی که بر عهده مؤدیان این ولایات گذارده می‌شد بیشتر ابریشم بود، چنانکه اولجایتو پس از فتح گیلان امرای محلی آنجا را به پرداخت مقداری ابریشم در سال واداشت. بافته‌های دیگر مانند قالی، سجاده و گلیمهای ممتاز نیز در این دوره رونق گرفت.^۱

بنای آبادیها و مجتمع‌های علمی و آموزشی، که ربع رشیدی نمونه آن بود، ابنیه مذهبی و مدارس و بناهای خیر مانند دارالسیاده و خانقاه و مسجد، و نیز احداث کاریز و مزرعه و دهات تازه که شمار بسیاری از آن به همت رشیدالدین انجام گرفت، از دیگر آثار نمایان آبادانی و رونق اقتصادی در این دوره بود.

۱. اقبال، ص ۶۰-۵۵۹.

توجه به احوال مردم در سیاست رشیدالدین فضل الله

در تفکر سیاسی رشیدالدین و مشی او در کار اداره مملکت، همانطور که از نوشته‌های وی برمی‌آید توجه به بهبود وضع مردم و رفاه خلق جای خاصی دارد. هدف او از اجرای این سیاست پیش از هر چیز ترقی اقتصادی و آبادانی مملکت و مهمتر از آن تثبیت وضع حکومت و تأمین دوام دولت بوده است:

رشیدالدین در نوشته‌هایش کراراً به لزوم رعایت احوال مردم و «رعیت‌داری» تأکید دارد. نامه‌های او به فرزندان و منصوبانش در ولایات پر از نصایح و اوامر مؤکد در باب اصلاح کار مردم خاصه کشاورزان، احیای مزارع و جبران بیدادی است که بر آنان رفته است. در نامه‌ای به یکی از عاملان خود می‌نویسد: «نوعی کند که رعایا از سر رفاهیت حال پشت فراغت به دیوار امن و سلامت نهند تا چنان شود که بزرگران در مواضع دوردست و مهاوی مهیب فارغ‌وار تخم

بکارند و دروند و کاروانیان بی زحمت بدرقه و مؤونت باج مرفه الحال آیند و روند»^۱.

او در نامه‌ای فرزندش احمد را در وقتی که حاکم اردبیل بود به فروتنی و مردم‌داری سفارش می‌کند:

... اهل دولت را بهترین فضیلتی و بزرگترین وصیلتی آن است که سر بر آستانه خشوع و جبین بر خاک خضوع نهند، و کلاه جباری و تاج قهاری از فرق فرق‌دسای دور گردانند، و از ذمایم افعال و قبايح خصال تعامی و تقاعد نمایند، و رسم تواضع و فروتنی گیرند، و در ولوج غسق و بلوج فلق این دعای بزرگوار که از محمد مختار علیه الصلوة والسلام منقول است به اعتقاد پاک و نیت صافی و اخلاص تمام بخوانند، و هذه الدعاء المأثورة: «اللهم انی اعوذ بک من ذهاب الدولة وتغیر النعمة وتحول العافية ومن غلبة الشقاوة على السعادة. اللهم انی اسألك زیادة فی الدین والدنیا والآخرة» و به چشم حقارت و نظر خفت در مردم حقیر خلقت، پریشان طلعت، که خلقان او مرقع و لباس او ملمع باشد نگاه نکنند، زیرا که در هر گلیمی کلبی، و در هر صوفی معروفی، و در هر نمدی فضیلی، و در هر کهنه‌ای کمیلی، و در هر شالی ابدالی، و در هر ژنده‌ای زنده‌ای، و در هر خرقة‌ای مقتدای خرقة‌ای باشد^۲.

اکثر نامه‌های رشیدالدین به حکام و گماردگانش ماهیت اداری و حکومتی دارد و مضمون آنها تقریباً تمام زمینه‌ها و جوانب اصلاح کار مردم و تأمین رفاه و معیشت آنان را دربر می‌گیرد. در جایی فرزندش را پند می‌دهد که در اخذ مالیات، اعتدال نگاه^۳ دارد، و

۱. مکاتیب رشیدی، ش ۳۰، ص ۱۷۰. مکاتیب شماره‌های ۲۱، ص ۸۷ و ۱۰، ص ۳۲ نیز متضمن توصیه‌های مشابهی است. همین مضمون را در نوشته نخجوانی، دستورالکاتب، طبع علیزاده، (۲/۲۱۹) و در نامه طاهر سردار مأمون به پسرش عبدالله (ابن خلدون، ۶۱۰) می‌توان دید.

۲. سوانح، ش ۵۰، ص ۲۷۹.

۳. مکاتیب رشیدی، ش ۱۰، ص ۲۳-۲۵.

به سپاس این موهبت که خدای او را بر بندگان دیگر سروری و مهی داده است در انجام کار مردم اهتمام نماید. رشیدالدین حکام را از عاقبت ظلم زنهار می دهد. به فرزندش شهاب الدین که حکومت خوزستان را داشت سفارش می کند که در کار عاملان خود مراقبت نماید تا از حد نگذرند، چه در غیر این صورت «در مال و جاه مردم طمع کنند، و آزار بر دل آزادان رسانند، و گرد فتنه برانگیزند، و (غبار در میان اندازند) و در کار مُلک و مُلک داری وهنی عظیم پدید آرند»^۱. در نامه‌ای^۲ فرزندش امیر محمود حاکم کرمان را که با تحمیل مالیاتهای گران روستاییان ناحیه بم را به لب پرتگاه نیستی کشانده است به تندی سرزنش می کند و از او می خواهد تا آنان را مدتی از مالیات معاف دارد و از حاصل املاک رشیدالدین که در آن ناحیه بود سرمایه کشت دهد. در نامه‌ای دیگر^۳ مقرر می دارد که با توزیع ۱۰۰۰ خروار غله و ۲۰۰۰ من خرما از محصولات املاک او، به جبران حال نیازمندان کرمان بپردازند.

رشیدالدین در نامه‌ای به حاکم «عانه و حدیثه»^۴، از او می خواهد که روستاییان را از تعدی صحرانشینان ترک حمایت کند^۵، و فرزندش سعدالدین حاکم نواحی انطاکیه را سرزنش می کند که آن ولایات از بی توجهی او خراب شده و او همچنان از تدبیر حکومت و اصلاح کار خلق غافل است^۶. ناظر اینجوی^۷ فارس را برای بدرفتاری و تعدی

۱. همان جا، ش ۲۲، ص ۱۱۴.

۲. همان جا، ش ۵، ص ۱۰-۱۲.

۳. همان جا، ش ۹، ص ۱۹-۲۱.

۴. برای «عانه» همان جا، ص ۳۳۷، ح.

۵. همان جا، ش ۷، ص ۱۷. همین مضمون را در نامه‌ای که رشیدالدین به سراج الدین دسقولی (دزفولی) معتمد خود در کردستان نوشته است می توان دید (همان جا، ش ۳۳، ص ۱۷۸-۱۷۷).

۶. همان جا، ش ۱۰، ص ۳۳.

۷. «ناظر اینجو» یا متصدی «نظارت اینجو» از جمله صاحبان مناصب دیوان و وظیفه او نظارت بر املاک خاصه یا خالصه بوده است.

نسبت به اهالی به تندی ملامت می‌کند و به او می‌نویسد که فرزند خود ابراهیم را به شیراز می‌فرستند تا کار مردم را به درستی برسد و از هر کس به تعدی چیزی گرفته باشند باز دهد^۱ و هم برای دلجویی از اهالی قیصریه روم به جبران آنکه مدتی به حالشان بی توجهی شده بود، معتمد خود «شرف الدین حسن توقانی» را به آن دیار می‌فرستد تا احوال ایشان را باز ببند^۲.

تأکید فراوان رشیدالدین در رعایت احوال مردم با ملاحظه واقعیات سیاسی موجود زمان او، زمینه بحثی را در باب ماهیت سیاست مملکتداری این وزیر، خاصه انگیزه اصلاحات او به وجود آورده است. رشیدالدین خود این سیاست مردم‌داری و «رعیت‌پروری» را از جهات مختلف توجیه می‌کند:

در جایی «ضبط امور مملکت و رعیت‌داری» را سبب عمده آبادانی ولایات دانسته است^۳ و نیز می‌گوید که نظام امور مملکت و اصلاح حال جمهور مردم بی رعایت این معنی میسر نشود^۴. به فرزندش جلال الدین حاکم روم می‌نویسد: «رعیت را که ارباب حراست‌اند رعایت کن که سبب قوام عالم و... معاش بنی آدم‌اند» تا وفور نعمت و یسار معیشت از میان نرود^۵.

رشیدالدین در بیان ضرورت توجه سلاطین و حکام در کار رعایا

۱. مکاتیب رشیدی، ش ۳۰، ص ۱۷۱-۱۶۸. در نامه طاهر به پسرش عبدالله نیز آمده است: «از این رو زیردستان را - رعیت - می‌نامند که تو همچون شبان و قیم آنان هستی پس باید خراج را از آن قسمت ثروت ایشان بگیری که زاید بر مخارج آنان باشد و در پرداخت آن دچار دشواری و سختی نشوند» (ابن خلدون، ۱/۶۲۰-۶۱۹).

۲. مکاتیب رشیدی، ش ۲۶، ص ۱۴۴.

۳. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۵۱.

۴. مکاتیب رشیدی، ش ۳۰، ص ۱۶۹.

۵. همان‌جا، ش ۲۱، ص ۸۴-۸۳.

و رفاه عامه توجیهات دیگری را نیز به میان می‌آورد. او اهتمام در جهت رفاه خلق را که «ودایع خالق‌اند»^۱ بر عهده فرمانروایان اسلام از قبیل واجبات می‌داند و کراراً به وجوب آن تأکید می‌کند.^۲ در این تعبیر رشیدالدین تأثیر اعتقاد به نظریه منشأ الهی سلطنت به خوبی آشکار است، همچنانکه سلوک بر طریقه «رعیت‌داری» را موجب تأیید ازلی و عنایت الهی در کار حکومت و ملکداری می‌داند.

در باره تأثیر این سیاست در رابطه میان حکومت و مردم، رشیدالدین می‌گوید که توجه حکام به حال خلق سبب افزونی میل ایشان به طاعت می‌شود، چنانکه خود نیز این شیوه را به کار می‌بندد و می‌خواهد که بر اثر آن میل مردم به طاعت و تمکین ایشان از دولت او همواره بیشتر شود.^۳ رشیدالدین همچنین اهتمام در آبادانی ملک و اصلاح کار مردم را سبب بقای نام و دوام آثار زمامداران می‌داند و می‌خواهد که رونق مملکت و وفور نعمت و رفاه رعیت پیوسته در تزیید و ذکر جمیل او همواره در تواتر باشد؛^۴ فرزندش را پند می‌دهد که بقای نام به مراعات خاطر خلق و تأمین مصالح عامه مردم حاصل آید؛^۵ چنانکه نام برمکیان^۶ در روزگار از آن‌رو به نیکی بازمانده است که همه را از عطای خود بهره‌ور ساختند.^۷

توجه رشیدالدین به احوال مردم و نگرانی او در کار آنان نشانه سیاست انسانی این وزیر اصلاح‌طلب و مردم‌دوست است. اما تأکید اصلی وی در این باره بر رابطه میان عدل و رعیت‌داری، زیاد شدن مال

۱. همان‌جا، ش ۲۳، ص ۱۲۶. ۲. همان‌جا، ش ۹، ص ۲۵ و ش ۷، ص ۱۵.

۳. همان‌جا، ش ۲۴، ص ۱۳۳ و ش ۵۱، ص ۳۱۶-۳۱۵.

۴. همان‌جا، ش ۳۰، ص ۱۷۰.

۵. همان‌جا، ش ۴۹، ص ۳۰۶ و ش ۶، ص ۱۴.

۶. برامکه خاندان ایرانی و از وزرای نام‌آور عباسیان بودند.

۷. سوانح، ص ۲۷۸.

دیوان، یا به تعبیر خود او پر شدن «خزانه دخل» پادشاه و حاکم است. او این دو را ملازم هم می‌داند و دادگستری و توجه به رفاه مردم را که مایه اصلی ایجاد ثروت در کشور و منبع درآمد خزانه سلطان و حاکم است ناگزیر می‌شمارد، تا آنجا که می‌گوید «چون در عاقبت امور نظر کنی اصل مملکتداری عدل است»^۱. رشیدالدین بر رابطه میان عدل و رعیت‌داری با پر شدن خزانه کراراً تأکید می‌کند. در جایی می‌نویسد که باید حکام را خزاینی باشد که یکی خزینه دخل و دیگر خزاین خرج‌اند؛ «خزینه دخل» همانا رعیت است که رونق ملک به حسن اهتمام و کفایت ایشان بسته است «و چون احوال ایشان خراب باشد ملوک را هیچ کامی به حصول نیبوند»^۲. و باز در باب رابطه عدل و رعیت‌داری با رونق خزانه، این بار از قول غازان‌خان، می‌گوید که خاصیت عدل آن است که بر اثر آن خزانه پر شود و چندانکه از آن بخشند کاستی نگیرد و این معنی میسر نشود الا به تدبیر ملک و عمارت و عدل و سیاست کردن»^۳.

اعتقاد رشیدالدین به اینکه باید وضع زندگی کشاورزان را که مالیات‌دهنده عمده‌اند بهبود داد، در گفته‌ای که در جامع‌التواریخ خود به غازان‌خان نسبت می‌دهد نمودار است. او می‌نویسد که این ایلخان وقتی به امراء و بزرگان صحرانشین فرمود تا جانب رعیت را نگهدارند و به آنان گفت «من جانب رعیت تازیکی^۴ نمی‌دارم. اگر مصلحت است تا همه را غارت کنیم برین کار از من قادرتر کسی

۱. مکاتیب، ش ۲۲، ص ۱۲۰.

۲. همان‌جا، ش ۲۲، ص ۱۱۹.

۳. همان مؤلف، تاریخ غازانی، ص ۱۸۶.

۴. در دوره مورد بحث، اصطلاح «تازیکی» (تاجیک) به‌طور کلی برای افاده ایرانیان در برابر مغولان و ترکان به کار می‌رفته است. ترکان عموماً ایرانیان را تاجیک می‌خواندند. (پتروشفسکی، طرز فکر رشیدالدین در باب حکومت، پیشین و همان مؤلف، کشاورز...، ۹۶/۱، ح ۱). رشیدالدین هم عنوانهای ترک و تازیکی - تاریخ غازانی، ص ۱۷۵ - و مغول و تازیکی - همان‌جا، ص ۳۱۰ و ۳۱۱ - را در برابر هم به کار برده است.

نیست^۱، و به بزرگان درگاه زنهار داد که با غارت هستی مردم خزانه پادشاه را هم رونقی نخواهد ماند. به احتمال بسیار این توصیه غازان‌خان به امرا از جانب رشیدالدین به ایلخان تلقین شده بود هر چند که او آن را به غازان‌خان نسبت داده است.

همین سخن با اندک تفاوت در برخی منابع دیگر نیز آمده است. از جمله مؤلف دستورالکاتب حکایتی را نقل می‌کند که از نظر عبارت و مضمون شباهت بسیار به نوشته تاریخ غازانی رشیدالدین دارد و به احتمال زیاد نخجوانی این مطلب را از همان مأخذ گرفته است. نخجوانی بعد از شرح این حکایت می‌نویسد که چون امرا نصیحت پادشاه را شنیدند و پذیرفتند از قهر او ایمن شدند و «مملکت آبادان شد و اندک رمقی که هنوز مانده از تأثیر آن معدلت است»^۲. مؤلف ارشادالزراعه نیز که کتاب خود را در قرن دهم هجری نوشته همین مضمون را در مقدمه نقل کرده، منتها آن را به سلطان محمد اولجایتو جانشین غازان نسبت داده، اما ضبط حکایت در این تألیف هم شبیه به تاریخ غازانی رشیدالدین است. هروی مؤلف ارشادالزراعه بعد از شرح نصیحت ایلخان به امرا می‌نویسد که آنان چون سخنان پادشاه را شنیدند روی در نوازش رعیت آوردند:

شنیدم از بزرگان سخن سنج که سلطان را رعیت بهتر از گنج
کز آن خرج ار شود آخر سر آید وزین هر لحظه دخلی نو در آید^۳
شکلها و روایات گوناگون این حکایت نشان می‌دهد که افکار

۱. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۶۹.

۲. نخجوانی، دستورالکاتب، طبع علیزاده، ۲۰۲/۱.

۳. هروی، قاسم‌بن یوسف ابونصری؛ ارشادالزراعه، به اهتمام محمد مشیری، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۵.

سیاسی رشیدالدین در زمان او تا چه حد استوار و مقبول عامه بوده، چنانکه بعد از این دوره هم وضع روستاییان همچنان موضوع توجه و بحث است. اما همین تعدد روایات نشانه ادامه وضع بد روستاییان در دوره های بعد و نیز قرینه آن است که در مقابل ستم و تعدی زورمندان نسبت به رعایا، اندیشمندان و سیاستمداران روشن بین برای حفظ اعتدال و ثبات جامعه و حکومت به تلاش برمی خاسته اند. از جهتی هم وجود حکایاتی از این گونه که یاد شد زمینه بحثی را در باب ماهیت و هدف واقعی تدابیری مانند آنکه به عنوان اصول سیاست اصلاحی زمان غازان خان و رشیدالدین مورد توجه شده، پدید آورده است، چنانکه پتروشفسکی با تأیید روی انسانی این سیاست می گوید که توصیه و اندرز غازان خان به امرا یعنی بزرگان نظامی صحرانشین مغول و ترک، سفارش این معنی است که رعایا را باید با رعایت اعتدال خردمندانه غارت کرد و نگذاشت تا به سرحد یأس و عصیان برسند.^۱ از این رو در دنباله این بحث به مسأله هدف سیاست اصلاحی رشیدالدین و ماهیت اصلی آن پرداخته می شود.

۱. پتروشفسکی، کشاورزی...، ۶۹/۱.

ماهیت و هدف سیاست و اصلاحات رشیدالدین

ملاحظات سیاسی

اصلاحات دوره غازان خان که به تدبیر رشیدالدین فضل الله طرح و اجرا شد با آنکه متوجه رفاه عامه و بهبود زندگی مردم بود در اصل جهت سیاسی داشت. عده‌ای از پژوهندگان از جمله پتروشفسکی^۱ ملاحظات سیاسی را جهت عمده این اصلاحات می‌شمارند و نشانه آن را در اهتمامی می‌دانند که در این زمان برای بازداشتن کشاورزان و مردم بینوای شهرها از عصیان و، در نتیجه، تأمین ثبات حکومت به کار می‌رفت. این اقدامات که به صورت اصلاحات وسیع اجتماعی درآمد نمونه تلاشی است که مهاجمان خارجی یعنی ترکها و مغولها در ایران به عمل می‌آورده‌اند تا به یاری عناصر محلی و مدبران ایرانی، حکومت خود را که در اصل بی‌بنیاد و بی‌دوام بود پایدار سازند.

مبارزه با شورشیان

در آغاز دوره مورد بحث، انحطاط اقتصاد و کشاورزی مملکت به فقر

۱. پتروشفسکی، کشاورزی....، ۹۴:۱ و بعد.

و پریشانحالی عمومی انجامیده بود و این وضع هر روز عده بیشتری از مردم را گرفتار بینوایی و آوارگی می ساخت. در این احوال فعالیت دسته های شورشی مرکب از روستاییان آواره و مردم فقیر شهرها به تدریج صورت قیام عمومی مردم بینوا را علیه حکومت مهاجمان پیدا می کرد. چنانکه پتروشفسکی می گوید، هم از آغاز فرمانروایی مغولان این گونه دسته های شورشی فراوان بوده اند، اما در سالهای میان ۶۸۰ تا ۶۹۰ ه. که نابسامانی اقتصادی و گرانی بار مالیاتها و فقر و بینوایی روستاییان به متتها درجه رسیده بود، عده این شورشیان و فعالیت آنان افزایش یافت.^۱ رشیدالدین فعالیت این گروه های شورشی را شرح داده، اما در مقام مورخ رسمی درگاه ایلخان از آنان به عنوان «دزدان» و «راهنان» نام برده و آنان را مضر به حال ملک و ملت دانسته است.^۲ او درباره وجود این دسته ها که پیش از زمان اصلاحات وی فراوان بوده اند می نویسد: «بر عالمیان پوشیده نیست که پیش از این تطاوول و استیلاء راهنان و دزدان تا چه غایت بود و با آنکه انواع ایشان از مغول و تازیک و مرتد و کرد و لر و شول و شامی هر چه تمامتر بودند، غلامان گریخته نیز با ایشان می پیوستند و رنود و اوباش شهرها پیش ایشان می رفتند»^۳. از این شرح برمی آید که دسته های شورشی مرکب از روستاییان فراری، صحرانشینان بینوا (کردها، لرها و حتی مغولها)، غلامان گریخته و قشر پایین مردم شهرها (رنود و اوباش) بودند. از نظر نژادی نیز میان ایشان همین تنوع وجود داشت: به گفته رشیدالدین در میان ایشان تازیکان (تاجیکان) — یعنی به مفهوم آن زمان، ایرانیان ثابت مکان^۴ — و مغولان و مرتدان و

۱. همان جا، ۲: ۳۵۶ و بعد.

۲. همان جا.

۳. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۷۷.

۴. اصطلاح «تازیک» (تاجیک) به معنی ایرانیان در برابر مغولان و ترکان به کار می رفت.

کردان و لران و شولان و اعراب دیده می شدند. ورود افراد عادی و بینوای مغول در صف روستاییان و شهریان عاصی ایرانی خود حکایت از تیز شدن آتش مبارزات داخلی در قلمرو ایلخان دارد.^۱

شورشیان که به کوه و جنگل پناه برده بودند از یاری دوستان خود در شهرها و روستاها بهره مند بودند. رشیدالدین می گوید که عده ای از ساکنان روستا و نواحی اطراف با «راهنان»^۲ «یکی می شدند»^۳ و راهنماییشان می کردند و «در تمامت شهرها جاسوس داشتندی تا از عزیمت اصناف مردم ایشان را خبر کنند». یاران شهری «راهنان» حوائج آنها را تأمین می کردند و «آنان را در میان هر قومی از صحرانشینان و دیه نشینان دوستان و شریکان بودند»^۴، و حتی به یاری رؤسا و کدخدایان دهات که آشنا و دوست ایشان بودند در هر فصلی مایحتاجشان فراهم می شد. این دوستان و حامیان به شورشیان و فراریان در خانه های خود پناه می دادند و «راهنان» گاه به میهمانی به خانه های آن جماعت می رفتند یا هنگام خوف به آنجا می گریختند. کار به جایی رسیده بود که «دزدان» در میان صحرانشینان و روستاییان موافقانی داشتند و بسیاری از مردم از کارشان باخبر بودند اما فاش نمی ساختند.^۵ اقبال عمومی و یاری قشرهای پایین مردم شهرها و دهات و صحرانشینان بینوایان، مبارزه دسته های عاصی را با حکومت ایلخان و دولتمندان تسهیل می کرد. رشیدالدین می نویسد: «با آنکه یاساق پیشینه آن بود که به هر وقت که دزد آید کاروانی و ایلچی و

۱. پتروشفسکی، کشاورزی، ...، ۳۰۷:۲.

۲. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۷۷. برای این مطلب همچنین ← مکاتیب رشیدی، ص ۵، ص ۱۲، ش ۲۷، ص ۱۴۶ و ش ۴۴، ص ۲۶۳.

۳. همان جا. ۴. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۷۸.

۵. همان جا.

رهگذری تمامت متفق باشند و ایشان را دفع کنند، در این مدت چون دزدان به راه می آمدند آن اقوام مدد همدیگر نمی کردند^۱. نیز اگر در حوالی شهر یا روستایی راهزنی می کردند، هرچند که فاصله نزدیک و دفع راهزنان ممکن بود، نه فقط «اهل آن موضع در میان نمی آمدند»^۲ و به یاری کاروانیان نمی رفتند، بلکه اهالی خود مسیر کاروان و سپاه را به شورشیان خبر می دادند و حتی «بعضی دزدان که مدت‌ها راه می زدند و به آن کار شهرت می یافتند اگر وقتی در می افتادند، طایفه‌ای ایشان را حمایت می کردند که چنین بهادر را چگونه توان کشت؛ او را تربیت باید کرد»^۳. هرچند که رشیدالدین با این «راهزنان» دشمنی می ورزیده است، باز از شرح او می آید که اینان با قدرت ایلخان و ستمگران مغول مبارزه می کردند. در نامه‌ای به فرزندش شهاب‌الدین حاکم خوزستان او را از تعدی و تجاوز عمال و دیوانیان نسبت به رعایا، که به ایجاد خلل در کار مُلک و شورش خلق علیه قدرت حکومت و دولت می انجامد، زنه‌ار می دهد^۴. رشیدالدین شرح می دهد که این «راهزنان» به یاری دوستان و خبررسانان خود درباره کاروانیان تحقیق می کردند و چون به کاروانی حمله می بردند «حال آن طایفه مشروح می دانستند و می شناختند و بانگ زدندی که ما را با آنان که چیزی ندارند یا کمتر دارند کاری نیست؛ آن جماعت جدا شدند و دزدان دیگران را می زدند و می کشتند»^۵. نیز می گوید که استیلای دزدان تا به جایی بود که ناگاه شب خانه امیری را در شهر تاراج می کردند^۶.

۱. همان جا، ص ۲۷۸-۲۷۷.

۲. همان جا.

۳. همان جا، ص ۲۷۸-۲۷۷.

۴. مکاتیب رشیدی، ش ۲۲، ص ۱۴۴.

۵. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۷۸.

۶. همان جا، ص ۲۷۹-۲۷۸.

با شرحی که آورده شد، پتروشفسکی عقیده دارد که این «دزدان» در واقع راهزن نبودند بلکه به کین‌خواهی از ستمگران مغول برخاسته بودند.^۱ رشیدالدین می‌نویسد که غازان‌خان نایره این شورشها را با اقدامات شدید و بیرحمانه فرونشاند^۲، به این صورت که کاروانیان مکلف شدند هنگام حمله راهزنان همه به اتفاق به مقابله برخیزند و رؤسا و کدخدایان دیه‌ها نیز مسؤول امنیت راههای اطراف شناخته شدند. به علاوه امیری به نام امیر ایتقول مأمور مبارزه با راهزنان شد و برای اینان پاکسانی که ایشان را یاری و پناه دهند مجازاتهای سخت مقرر شد. هرچند بر اثر این تدبیرها نایره چنین شورشها برای مدتی تا حدی فرونشانده شد، اما دیری نگذشت که وضع دوباره به حال سابق بازآمد^۳ و این وقتی بود که دوره کوتاه اصلاحات غازان‌خان و وزیر او رشیدالدین سپری شده و احوال مملکت و مردم باز به وخامت گراییده بود.

بدینسان، سیاست رشیدالدین به همان اندازه که به تعالی سطح زندگی کشاورزان — به عنوان طبقه مالیات‌دهنده اصلی — توجه داشت، در پی بازداشتن روستاییان از قیام و عصیان نیز بود. اما قبول چنین واقعیتی باز انگیزه انسانی سیاست رشیدالدین فضل‌الله را که در کار حکومت و در نوشته‌های او همه جا نمایان است نفی نمی‌کند. با این حال دست‌آوردهایی در جهت مصالح سیاسی زمان مانند رفع ناآرامیها و ایجاد ثبات و تحکیم قدرت حکومت که سیاست اصلاحی رشیدالدین به همراه آورد، موجب آن شده است که تعبیرات دیگری از هدف اصلی و نهایی این سیاست و اصلاحات به عمل آید، که

۱. پتروشفسکی، کشاورزی...، ۲: ۳۲۰.

۲. همان‌جا.

۳. همان‌جا.

به عقیده پتروشفسکی به عنوان نمونه‌ای از آن اشاره شد. او با اظهار این نظر که ملاحظات سیاسی و حکومتی انگیزه اصلی اصلاحات اجتماعی و اقتصادی رشیدالدین بوده است می‌افزاید که به رشیدالدین نمی‌توان گمان «مردم‌دوستی» برد، و او پیش از هر چیز «متفکری دوران‌دیش و خردمند و هوادار دولتی نیرومند و سیاست‌مرکزیت است»^۱.

پتروشفسکی طرز فکر رشیدالدین را با این نظریهٔ نخجوانی که می‌گوید: «چندانکه در ممالک متمول بیشتر باشد ممالک معمورتر باشد و اموال خزانه موفورتر»^۲ مقایسه، و در اثبات نظر خود استدلال می‌کند که رشیدالدین به عنوان مدافع دوران‌دیش و هوشمند دولت قوی و سیاست‌مرکزیت به‌خوبی دریافت که وضع نظام عادلانه و ثابت مالیاتی، همانطور که با اصلاحات غازان‌خان برقرار شد^۳، و اجرای آن به‌جای رویهٔ خودسرانه‌ای که پیش از آن در امر مالیاتها وجود داشت، قبل از هر چیز به‌منظور جلوگیری از خانه‌خرابی باز هم بیشتر کشاورزان و در نتیجه کشاورزان شدن آنان به‌شورش و نافرمانی، ضروری است.^۴

اما چنانکه اشاره شد رشیدالدین را نمی‌توان سیاست‌پیشه‌ای بی‌احساس و عاری از ملاحظات عاطفی و انسانی دانست. یکی از پژوهندگان معاصر دربارهٔ جنبهٔ نوعدوستی سیاست رشیدالدین می‌گوید: «چون وی از معارف عصر و سیاست‌مدان، که از فلسفهٔ ارسطو در علوم عقلی اسلامی انتقال کرده بود، بهره‌ای کافی داشت و نظریهٔ اجتماعی سعادت و اسعاد حکمای ایران مانند ابوالحسن بن ابی‌وزر نیشابوری متوفی ۳۸۱ هـ. و ابوعلی مسکویه و ابوحیان توحیدی و غیره را با حفظ روایات اجتماعی ایرانی پذیرفته بود، بنابراین

۱. همان‌جا، ۹۴:۹۵:۱.

۲. همان‌جا.

۳. رشیدالدین این اصلاحات را دقیقاً شرح می‌دهد. ← تاریخ غازانی، ص ۲۶۸-۲۴۳.

۴. پتروشفسکی، طرز فکر رشیدالدین در باب حکومت.

رعیت یعنی خلق و مردم را بنیاد جماعت و مملکت می‌پنداشت، و در نامه پندآمیز مفصلی که به نام فرزند خود امیر شهاب‌الدین حاکم تستر (شوشتر) و اهواز ارسال داشته و دارای ۳۹ اصل است، شالوده نظریه جهاننداری و سیاست خود را بر عدل می‌نهد^۱. او عقیده دارد که ماده شورش و انقلاب از عالم به واسطه عدل زایل می‌شود^۲، و باز فرزندان و منصوبانش را کثراً به رعایت معنای عدل فرامی‌خواند. دقت نظر و توجه او به این اصل یعنی اشاعه عدل و اصلاح کار مردم دلیلی روشن بر نیت بشردوستی این سیاستمدار مصلح است.

سرانجام سیاست رشیدالدین

از مجموع وقایعی که با سرنوشت سیاسی رشیدالدین پیوند دارد این واقعیت پیداست که سیاست مرکزیت رشیدالدین در جریان تعارض دائم میان تمایلات متعارض سیاسی عصر او سرانجام زمینه قبول مؤثری نیافت، بزرگان نظامی و سران قبیله‌ای مغول و ترک و نیز گروهی از اعیان و متنفذان محلی ایرانی که در خدمت دیوان نبودند به رعایت منافع خود با این سیاست ناسازگاری داشتند. رشیدالدین شرح می‌دهد که در این زمان لشکریان مغول به تملک املاک راغب شدند. حرص ایشان را باید نتیجه متوقف شدن فتوحات و تقلیل غنایی جنگی دانست که در نتیجه آن بزرگان لشکر و اهل شمشیر می‌کوشیدند تا عواید خود را از حاصل زمین و کار کشاورزان افزایش دهند، و بدین سبب اجباراً اقطاعات بیشتری تقسیم کردند و به بیشتر سپاهیان مغول اراضی به اقطاع دادند^۳.

۱. عبدالحی حبیبی، (افغانی): روزگار و آثار و شخصیت نیکوکار رشیدالدین وزیر:

مجموعه خطابه‌های تحقیقی...، ص ۹۴.

۲. مکاتیب رشیدی، ش ۴۹، ص ۳۰۶.

۳. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۰۲.

در مرور کلی تحولات این دوره دیده می‌شود که سیاست مرکزی رشیدالدین در سالهای سلطنت غازان خان بیش از هر زمان پیش رفت زیرا که ایلخان خود حامی این سیاست بود. اما با مرگ غازان این سیاست زمینه حمایت قاطع و مؤثر خود را از دست داد، هرچند که در زمان اولجایتو نیز سیاست مرکزی به صورتی متعادل دنبال شد و آثار اصلاحاتی که در دوره غازان آغاز شده بود در محیط ثبات سیاسی در دوره اولجایتو نیز برقرار ماند. سالهای سلطنت ابوسعید از این نظر در دو مرحله جداگانه مشخص می‌شود؛ در اوایل این دوره یعنی میان سالهای ۷۱۷ تا ۷۲۸ هجری که حکومت عملاً در دست امیرچوپان بود، چندیگاه نفوذ امرا و بزرگان صحرانشین مغول افزایش یافت و تمایلات تجزیه طلبانه نظامی- قبیله‌ای زمینه بروز و حمایت پیدا کرد و در واقع همین احوال بود که به شکست سیاست مرکزی رشیدالدین و عزل و قتل او انجامید. اما بعد از تسلط سلطان ابوسعید بر کارها و کوتاه شدن دست امرای ترک و مغول از دخالت در امور مملکت و بخصوص با زوال قدرت و اعتبار خاندان امیرچوپان که به قتل این امیر (۷۲۸ هـ.) و فرزندش تیمورتاش که حکومت روم را داشت انجامید^۱، ابوسعید سیاست پدر و عموی خود - اولجایتو - و غازان را در پیش گرفت و غیاث الدین رشیدی، فرزند رشیدالدین فضل الله را به وزارت برداشت. این تحول نشانه احیای

۱. برای شرح احوال امیرچوپان و ادبار کار او، «حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۱۱۷ و بعد و سایر مؤلفات تاریخی مربوط به این دوره. مؤلف ذیل جامع امیرچوپان را به «اعتقاد درست و نیت صافی و سیرت نیکو و قیام بر طاعت» ستوده است و می‌نویسد که از او آثار خیر برجای ماند. بعد از ابوسعید که دولت ایلخانی تضعیف شد و به قول حافظ ابرو «بر هر طرف از ممالک جمعی مستولی گشته و دعوی استبداد و استقلال می‌کردند» (ذیل جامع، مقدمه ص. ک)، چند تن از اخلاف امیرچوپان مانند شیخ حسن کوچک و ملک اشرف بر بعضی نواحی ایران استیلا یافتند. برای احوال فرزندان امیرچوپان «همان‌جا، ص ۱۳۳ و بعد.

سیاست مرکزیت و شیوه مملکتداری رشیدالدین بوده است. به روایت مؤلف ذیل جامع، سلطان ابوسعید در موقع انتخاب غیاث‌الدین به وزارت گفت که «تا پدر او از دیوان بیرون رفته است من دگر رونق کار حکومت ندیده‌ام»^۱.

غیاث‌الدین تا پایان سلطنت ابوسعید وزیر او بود و همان سیاست پدر را دنبال کرد و اصلاحات او را ادامه داد. ظهیرالدین مرعشی^۲ و دولت‌شاه سمرقندی در تألیف خود از ابوسعید بهادرخان همچون سلطانی «رعیت‌دوست» که شیوه غازان‌خان را دنبال می‌کرده است یاد کرده‌اند. ظهیرالدین مرعشی درباره ترقی و رونق مملکت در عهد غازان‌خان و اولجایتو و ابوسعید می‌گوید که در زمان ایشان «مملکت چون باغ ارم خوب و خرم و چون حرم کعبه آسوده و ایمن بوده»، و درباره خود ایلخان ابوسعید می‌نویسد: «تا وقت وفات سلطان ابوسعید... ملک ایران از تعرض اهل فضول فارغ و آسوده بود خاصه در ایام سلطنت غازان‌خان و اولجایتو خان و ابوسعید بهادرخان. در این سه عهد کسی چگونه نشان دهد که امور مملکت ایران تا چه حد مضبوط افتاده بود گویا ظهیر فاریابی در باب آنچنان روزگار گفته است:

ملکی چنین مسخر و حکمی چنین مطاع

دیرست تا نداد ملک را کسی نشان^۳

به قول دولت‌شاه این ایلخان «به داد و عدل جهان را بیاراست و رسوم و قاعده‌های بد که پیشتر از او نهاده بودند به کلی برانداخت... و رعیت را استمالت داد»^۴.

بهبود وضع کشور در اواخر عهد ابوسعید به صورتی که ظهیرالدین

۱. همان‌جا، ص ۱۲۶.

۲. ظهیرالدین مرعشی (نقل از پتروشفسکی، کشاورزی، ...، ۱۰۲:۱).

۳. نقل از همان‌جا.

۴. دولت‌شاه: ص ۲۲۸-۲۲۷ (نقل از همان‌جا).

مرعشی و دولتشاه توصیف کرده‌اند با فعالیت‌های غیاث‌الدین محمد رشیدی وزیر این ایلخان ارتباط دارد که در کار حکومت پی‌گیر سیاست و مشی رشیدالدین فضل‌الله بوده است.

آثار اصلاحات رشیدالدین تا چه مدت دوام کرد؟

اصلاحاتی که در دوره غازان آغاز شد بر پایه تدابیری بود که رشیدالدین فضل‌الله طراح اصلی آن بود. او خود ماهیت این تدابیر را در بخش تاریخ غازانی از کتاب جامع‌التواریخ و نیز در مکاتیبش شرح داده و مبنای فکری و هدف آن‌را بیان کرده است. این اصلاحات، چنانکه یاد شد، متوجه بهبود وضع رعایا، اعتلای اقتصادی کشور و سرانجام تثبیت و تحکیم اساس حکومت بود. غازان، که رشیدالدین نخست در زمان او وزارت یافت ایلخانی باتدبیر و اصلاح‌طلب بود که لزوم احیای اقتصاد کشور را برای ثبات ملک و بقای حکومت به‌خوبی دریافته بود و برای همین اندیشه بود که رشیدالدین را به‌وزارت برداشت. اصلاحاتی که به‌این ایلخان منسوب است و در زمان وزارت رشیدالدین فضل‌الله اجرا شد از حمایت و تأیید کامل ایلخان او برخوردار بوده است.

غازان‌خان سیاست مرکزیت و قدرت بلامنازع حکومت را مایه دوام دولت خود می‌دید و نیز در ابتدای سلطنت به‌دین اسلام درآمد و با جلب حمایت و همکاری اهل قلم و اعیان مسلمان ایرانی گرایش خود را به‌همان مشی سیاسی‌ای که پادشاهان بزرگ سلجوقی در پیش گرفته بودند نشان داد.

البته اجرای این سیاست که برای اولین بار به‌صورتی مؤثر در دوره حکومت ایلخانان در ایران احیا می‌شد با مقاومت‌هایی برخورد. حتی

در همان دوره غازان خان از ناحیه خوانین و متنفذان محلی، عاملان و مأموران مالی و نیز بعضی فرزندان و منصوبان رشیدالدین که حکومت نواحی را داشتند در اجرای این سیاست اختلال می‌شده است. رشیدالدین فرزندش امیر محمود حاکم کرمان را نکوهش می‌کند که بر اهالی بم ستم روا داشته و آنان از زیاده‌ستانی مأموران مالیاتی «عود مقصودشان شکسته، و پای گریزشان بسته، بساط انبساطشان درنور دیده، و پرده ناموس و ننگشان دریده» است^۱، و باز در مکتوبی دیگر به تظلم اهالی فارس که بیش از حد مقرر از ایشان مالیات مطالبه و وصول می‌شده است اشاره می‌کند^۲.

چنانکه شرح آن آمد، در زمان اولجایتو نه فقط سیاست تازه‌ای برای انجام اصلاحات اساسی تدبیر نشد، که پیشرفت اصلاحات دوره غازان خان نیز تقریباً متوقف ماند. اما چون این ایلخان پادشاهی سلیم و مردم دوست بود، آثار اصلاحاتی که اجرا شده بود تا حد زیادی حفظ شد و سیاست متمایل به رفاه عامه، که خصوصیت ممتاز مملکتداری در دوره غازان خان بود، در حد متعادلی ادامه پیدا کرد. بعد از اولجایتو، در ابتدای سلطنت ابوسعید یعنی در سالهای ۷۱۷ تا حدود ۷۲۸ هجری که امور مملکت عملاً در دست امرا و سران نظامی-قبیله‌ای افتاده و نفوذ بزرگان صحرانشین موقتاً غلبه پیدا کرده بود، خودسری حکام و کارمندان محلی برای مدتی باز زمینه بروز یافت، چنانکه وصاف از تعدیات تازه مالیاتی و زیاده‌ستانی مأموران مالی در فارس (در سال ۷۱۸ هـ.) سخن می‌گوید^۳. اما پس از روی کار

۱. مکاتیب رشیدی، ش ۵، ص ۱۱. رشیدالدین در نامه‌ای دیگر خطاب به همان پسرش از اینکه اهالی کرمان به قحط و بینوایی گرفتار آمده‌اند ابراز نگرانی می‌کند. - همان‌جا،

ش ۹، ص ۲۱-۱۹. ۲. همان‌جا، ش ۳۰، ص ۱۶۹.

۳. وصاف، ص ۶۳ و ۶۳۵.

آمدن غیاث‌الدین محمد رشیدی، این وزیر سیاست پدر را احیا کرد و در نتیجه به ادامه اصلاحات دوره رشیدالدین توجه شد تا آنجا که آثار این اقدامات تا مدت‌ها بر جای ماند. در تألیف جغرافیایی حمد مستوفی موسوم به *نزهة القلوب* که در حدود سال ۷۴۰ هجری نگاشته شده، به وضوح از اعتلای اقتصاد و فعالیت تولیدی در بسیاری از نواحی ایران سخن رفته است.

به گفته نخجوانی آثار اصلاحات مربوط به دوره غازان‌خان حتی در آغاز سلطنت جلایریان یعنی حدود سال ۷۶۲ هجری نیز تا حدی محسوس بوده است.^۱ این مؤلف در شرح نصیحت غازان‌خان به امرا و زورمندان، و در باب منع ایشان از تعدی به رعایا و روستاییان، می‌گوید که امرا فرمان پادشاه را به کار بستند «و مملکت آبادان شد و اندک رمقی که (در زمان مؤلف) مانده هنوز از تأثیر آن معدلت است»^۲. باز نخجوانی در باب منع چارپاداران و اوباش شهرها از مزاحمت اهالی می‌گوید غازان‌خان «مجموع این قواعد ناپسندیده و قوانین نامحمود را بمضاء احکام پادشاهانه و امر جزم خسروانه برانداخت»^۳؛ اما تصریح می‌کند که: «در این روزگار مبارک (یعنی در زمان تألیف کتاب)... اگرچه اکثر آن بدعتها مرفوع است اما بعضی از آن هنوز باقی است»^۴. نخجوانی صریحاً از تجدید بعضی تعدیبات که در زمان غازان‌خان و رشیدالدین مرتفع شده بود سخن می‌گوید و از جمله رنج روستاییان از فرود آمدن ایلچیان و امرا در خانه‌های ایشان^۵ و دوباره رواج یافتن تزویر و تقلب در اسناد دیون و قبالة‌های املاک^۶ را شرح می‌دهد.

۱. پتروشفسکی، کشاورزی، ...، ۱۰۳/۱.

۲. نخجوانی، دستورالکاتب، ص ۱۰۲:۱.

۳. همان‌جا، ص ۲۰۶.

۴. همان‌جا.

۵. همان‌جا، ص ۲۱۰-۲۰۹.

۶. همان‌جا، ص ۱۹۵-۱۸۷.

به طور کلی با سر آمدن سلطنت ابوسعید بهادرخان و مرگ او (سال ۷۳۶هـ.) و نیز عزل و قتل غیاث الدین محمد رشیدی وزیر این ایلخان که چند ماه بعد از این تاریخ بود (۷۳۷هـ.)، دوره اجرای سیاست رشیدالدین فضل الله که بر پایه مرکزیت سیاسی و مبارزه با تمایلات تجزیه طلبی امرا و خوانین محلی بود، پایان گرفت و دوره بعد از سلطان ابوسعید مرحله خاصی در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران است که در آن تمایلات عدم مرکزیت و جریان تجزیه طلبی سیاسی غلبه دارد. با این حال مطالب دستورالکاتب و سایر مؤلفات مربوط به دوره جلایریان نشان می دهد که نخستین سلاطین آل جلایر، یعنی دقیقاً دو سلطان صدر این سلسله به نام های شیخ حسن بزرگ (۷۵۷-۷۴۱هـ.) و سلطان اویس (۷۷۶-۷۵۷هـ.) مشی سیاسی و برنامه های اصلاحی دوره غازان خان و رشیدالدین فضل الله را دنبال و اجرا می کرده اند.^۱

۱. پتروشفسکی، کشاورزی....، ص ۲۹۸:۲-۲۹۷.

اداره امور عمومی در دوره رشیدالدین و از نظر او

بخش اول: سازمان اداری (دیوان)

سازمان اداری ایران در زمان رشیدالدین، همچون دیگر ادوار پس از اسلام و به ویژه در حکومت‌های پیش از صفویان بر ترتیب «دیوان» استوار بود. تاریخ احوال اداری ایران در این ادوار در واقع همان تاریخ دیوان است.

ترتیب دیوان در اصل از نمونه ایران ساسانی گرفته شد. غیر از تواریخ عام و تواریخ راجع به خلفا، برخی از منابع دیگر نیز همچون فتوح البلدان بلاذری و کتاب الخراج ابویوسف و کتاب الخطط مقریزی در باب تاریخ دیوان و اساس ایرانی آن و کیفیت انتقال این بنیاد در دولت اسلامی از عهد امویان مواد و مطالب مهم دارند. احوال دیوان را در دوره‌های بعد می‌توان با مراجعه به تواریخ هر دوره و نیز نوشته‌هایی که وزیران و دبیران و صاحب‌منصبان دیوان به قلم

آورده‌اند بررسی کرد. همچنین از مطالعه و مقایسه فرامین و منشورها معلوماتی در باب اوضاع و مراتب اداری و مناصب دیوانی به دست می‌آید.^۱

درباره دیوان

مؤلف تاریخ فخری در شرح کیفیت ترتیب دیوان و انتقال آن به دولتهای اسلامی می‌گوید که در سال پانزدهم هجری در زمان خلافت عمر چون او نمی‌دانست غنائم و گنجینه‌های پادشاهان ایران را که به تصرف سپاه اسلام درآمده بود چگونه ضبط کند، یکی از امرای ایرانی که در مدینه حضور داشت به‌خلیفه گفت که پادشاهان ایران ترتیبی دارند که آن را دیوان می‌نامند و کلیه دخل و خرجشان بی‌کم و کاست در آن ضبط می‌شود و همچنین نام صاحبان عطا به ترتیب به ثبت می‌رسد، و جزئیات دیوان را برای او شرح داد. بعد از آن عمر دیوان را ترتیب داد و عطا برقرار کرد و برای هر یک از مسلمانان سهمی قرار داد.^۲ از آن پس ترتیب دیوان در حکومت خلفاء و دولت سلاطین مسلمان برقرار ماند و به تدریج توسعه یافت.

در دوره ایلخانان دیده می‌شود که پس از یک مرحله نابسامانی اداری که در پی هجوم ویران‌ساز مغول به وجود آمده بود سازمان اداری کشور احیا شد و دیوان دوباره رونق پیشین را بازیافت و به عنوان مرکز اهل قلم، دبیران، مدبران و صاحبان مناصب کشوری به صورت پایگاه مهم اداری کشور یا مغز حکومت و کانون نفوذ و اعمال قدرت سیاسی درآمد که در عین حال وارث بنیادهای ایران ساسانی نیز بود. دستگاه دیوان، به مفهوم امور مورد تصدی یا نظارت

۱. برای این مطلب ← زرین کوب، تاریخ ایران...، ص ۱۳۴.

۲. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۱۳-۱۲.

دولت و نیز سازمان و تشکیلات اداری و مراتب مناصب دیوانی، از جهت تنوع و تعدد در این زمان چنان توسعه یافت که می توان آن را نمونه ای از توسعه سریع و نسبتاً عظیم دستگاه اداری در احوال تاریخی و اجتماعی خاص به شمار آورد.

در منابع این دوره اصطلاح دیوان بر حسب مورد در معانی نسبتاً وسیع یا محدود به کار رفته است. سازمان اداری مرکز را در اصطلاح «دیوان بزرگ» می گفتند که اداره تمامی امور مالی و کشوری در آن متمرکز بود و زیر نظر وزیر بزرگ اداره می شد که او را به این لحاظ «صاحب دیوان» نیز می خواندند. رشیدالدین اصطلاح دیوان را کلاً در این معنی به کار برده است، چنانکه شرح می دهد که غازان خان جهت هر ولایتی یک بیتکچی (محاسب یا مأمور مالی) معین کرد «که اینجا ملازم دیوان بزرگ باشند»^۱، یا مقرر شد که بروات را «نواب دیوان بزرگ» مهر و نشان کنند^۲. اصطلاح دیوان گاه به معنی درگاه هم به کار می رفته است (دیوان اعلی یا دیوان حضرت) و نیز در مواردی به معنی دولت و دستگاه حکومت بوده است.

مؤلف منتخب التواریخ در شرح واقعه فتح بغداد می نویسد که: «مملکت خلیفه به تصرف دیوان مغول درآمد»^۳. همچنین برای مالیات اصطلاح «حقوق دیوانی» به کار می رفت و املاک دولتی را «املاک دیوانی» یا «مواضع دیوانی» می گفتند^۴. در تداول دیگر این اصطلاح، دیوان به معنی اداره امور عمومی بود، چنانکه مشاغل و مناصب دولتی را «اعمال دیوانی» یا «مناصب دیوانی» می گفتند.

۱. رشیدالدین، تاریخ غزانی، ص ۲۵۳.

۲. همان جا. ۳. معین الدین، ص ۱۳۴.

۴. رشیدالدین، تاریخ غزانی، ص ۳۵۲-۳۵۳ و جاهای دیگر.

«دیوان» به مرکز و محل اداره نیز اطلاق می شد، نخجوانی در شرح منصب «دفترداری ممالک» و ضبط و نظم آن می نویسد که چون «دفترخانه» نهایت مرتب بود «اعاظم وزرای ممالک اکثر اوقات دیوان در دفترخانه داشتندی»^۱، و رشیدالدین در تاریخ غازانی در شرح کثرت ایلچیان که به هر منظور به ولایات می رفتند می نویسد که همواره «دواوین شهرها از ایشان پر بود»^۲.

دیوان بزرگ دارای تقسیماتی بود و اداره هر یک از امور عمومی در دیوان مربوط متمرکز می شد، و هر کدام از دیوان ها به تناسب عنوان خاصی داشت، مانند دیوان انشا، دیوان نظر، دیوان اشرف، دیوان استیفا و غیره.

اداره هر یک از این دیوانها با مقامی بود که به این کار منصوب می شد مانند: رئیس دیوان انشا یا منشی الممالک، ناظر ممالک، مشرف ممالک، مستوفی ممالک و غیر آنها. البته تعیین صاحبان این مناصب عملاً ملازمه با وجود دیوان یا سازمان و دستگاه اداری خاصی که زیر نظر ایشان اداره شود نداشت. ممکن بود بنا به ضرورت یا مصلحت دیوان جدیدی به وجود آید، چنانکه به فرمان غازان خان برای امور عمران باثرات دیوان خاصی ایجاد شد به نام «دیوان خالصات» و در هر ولایتی یکی دو تن از اعیان معتمد را نصب کردند که به نام این دیوان عمل می کردند^۳.

به شرحی که گفته شد، غلبه مغول بر ایران تغییر بنیادی و پایدار در سازمان اداری کشور به وجود نیاورد. اما بی توجهی حکام مغول به امر اداره و ناتوانی ایلخانان نخستین در اصلاح اوضاع نابسامانی که در

۱. نخجوانی، دستورالکاتب، نسخه پاریس، برگ ۱۹۲ ب.

۲. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۷۱.

۳. همان جا، ص ۲۵۴.

سازمان اداری مملکت پدید آمده بود بحران را تشدید می کرد. در این احوال فساد و رشوه خواری دستگاه اداری را بیش از پیش فراگرفت. علاوه بر اراضی دیوانی، حتی مشاغل حکومت و متصرفی و عاملی ولایات را به مقاطعه می دادند.^۱

رشیدالدین شرح می دهد که در این احوال چون ملوک و متصرفان ولایات که مردم اصیل و شریف بودند از عهده توقعات نادرست بر نمی آمدند، از مناصب دولتی کناره می گرفتند و مفسدان بی اصل و مایه که تن به هر کار می دادند «زر به سود می ستند و به خدمتی (رشوه) می دادند و حاکمی ولایت می ستند و به مناصب ملوک و سلاطین معتبر می رسیدند و ولایات به مقاطعه گران بر خود می گرفتند»^۲ و پیداست که چون به ولایت می رفتند چندین برابر آنچه خرج کرده بودند به هر وسیله و بهانه ای از رعایا می ستند. این رویه چنان مرسوم شده بود که وقتی در زمان غازان خان در صدد اصلاح امور برآمدند «پادشاه اسلام و وزراء او فرمودند که اینجا از هیچ حاکم و متصرف زر نمی خواهیم»^۳.

حکام و عاملان دیوان انواع ستم به مردم روا می داشتند^۴، و با تعدی و اختلاس مال و ثروت می اندوختند. امرا و وزرا بسیاری چیزها را به چند برابر قیمت واقعی برای دیوان می خریدند.^۵ چنین احوالی بدبینی عمومی را نسبت به شغل دیوانی تشدید می کرده است. مؤلف حبیب السیر در شرح حال شیخ رکن الدین علاءالدوله سمغانی

۱. همان جا، ص ۳۱۹-۳۱۸.

۲. همان جا، ص ۳۱۸، نیز برای این مطلب ← و صاف، ص ۳۶۶.

۳. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۲۱.

۴. نخجوانی، دستورالکاتب، نسخه سپهسالار، ص ۲۹۹.

۵. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۱۳ و بعد.

از مشایخ آن دوره از قول حمد مستوفی صاحب تاریخ گزیده نقل کرده است که این رکن‌الدین «در زمان ارغون‌خان عمل‌پیشه (عامل دیوان) بود و پدرش در مرتبه وزارت. بعد از آن نایب شد! و در عبادت درجه عالی یافت»^۱. و نیز حمد مستوفی خود در شرح حال جدش ابی‌نصر می‌نویسد که او منصب استیفا داشت و در پیری از این شغل توبه کرد و به حج رفت و در این حال از شیخ نورالدین گیلی پرسید که چون در آن شغل مردم چیزها به رشوه به او داده‌اند اکنون چگونه می‌تواند جبران رفته را بکند، «شیخ گفت غذا کن مگر شهید گردی!»؛ تا وقتی که مغولان بر ایران مستولی شدند و او را در راه دیهی که از او بود گرفتند، با عصبانی که داشت با مغولان درافتاد و کشته شد^۲.

بخش دوم: اداره امور عمومی از نظر رشیدالدین

چنانکه یاد شد، سلاطین ایلخانی چون به انتظام امور کشور برآمدند خود را از به کار گرفتن قابلیت اداری ایرانیان ناگزیر دیدند، تا چنان شد که بیشتر امور دولت در کف اهل قلم و مدبران ایرانی افتاد و اینان رسم و راه پیشین را در کار دولت و اداره امور مملکت بازگرفتند و نیز عامل اصلی اصلاحات بنیادی این دوره شدند. در این میان رشیدالدین فضل‌الله از شمار مدبرانی است که در ایجاد نظامی دوباره در کار دولت و اداره امور مملکت کوشید و اصلاحات وسیع حکومتی این دوره را تدبیر و اجرا کرد. او در نوشته‌های خود علاوه بر بحث انتقادی درباره این امور و شرح معایب و مفسد کارها، اصولی را که در این راه مورد نظر داشته شرح داده است. محتوای این مطالب چنان است که می‌تواند در مجموع رساله کاملی در باب مبانی و

۱. خواندمیر، ۲۲۰/۳.

۲. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۸۱۱.

موازین علم اداره در مفهوم پیشرفته و امروزی آن به شمار آید. رشیدالدین به مسائلی که در کار اداره و خدمت عمومی وجود دارد به تناسب اهمیت آنها اشاره و تأکید کرده است، که چند مورد آن در اینجا مرور می شود:

در تفویض مناصب و مشاغل، رشیدالدین به اصل شایستگی توجه دارد، چنانکه در نامه ای به فرزندش غیاث الدین که نظارت خراسان را داشت می نویسد که زمام امور باید در اختیار کسی باشد که «شایستگی دولت و طاقت حمل اثقال مملکت داشته باشد»^۱. فرزند دیگرش را که او نیز در منصب حکومت بود پند می دهد که اعمال بزرگ را به عمال کوچک مده و کار خطیر به مردم حقیر مسپار و هر یک از ملازمان خود را کاری ده که بر آن توانا باشد^۲. زیرا که به اعتقاد او «زوال و خلل ملک وقتی باشد که کسان لایق اشغال را از کار دور کنند و نالایق را کار فرمایند»^۳، و می گوید که مدتی این طریقه مسلوك بود. این نظر رشیدالدین را در باب لزوم صلاحیت عاملان حکومت می توان با عقاید مشابه متفکران و مدبران پیش از او مقایسه کرد. از جمله ابن مقفع درستی انتخاب وزرا و مأموران دولت را شرط اصلی انتظام امور مملکت می داند زیرا که بدون عاملان صالح و مورد اعتماد نمی توان به کفایت حکومت کرد^۴. غزالی نیز «به پای کردن مردمان دون به شغلها» را از اسباب ادبار دولت بر شمرده است^۵. نظام الملک هم فصلی از کتاب سیاست نامه خود را به موضوع نحوه انتخاب عاملان و

۱. مکاتیب رشیدی، ش ۲۷، ص ۱۵۳.

۲. همان جا، ش ۱۰، ص ۲۴-۲۵. مقایسه کنید با اخلاق سلطنت، برگ ۱۱۸ الف و ب و نخجوانی، دستورالکاتب، طبع علیزاده، ص ۱: ۱۶۴-۱۶۳.

۳. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۱۹.

۴. روزنتال، ص ۷۰. ۵. غزالی، نصیحة الملوك، ص ۸۹.

لزوم تفویض مناصب به افراد صالح اختصاص داده است.^۱ در نامه طاهر به فرزندش نیز می‌بینیم که او را چنین پند می‌دهد: «کسانی را بر رعیت بگمار که از خداوندان رأی و تدبیر و تجربه و بصیرت باشند و سیاست کشورداری را بدانند و به پاکدامنی متصف باشند».^۲

رشیدالدین همچون سیاستمداری روشن‌بین و آزادمنش، نظر مردم را معیار معتبری برای قضاوت در کار حکام و عاملان می‌داند. می‌نویسد که غازان‌خان به کرات امراء و وزرا و یاروغوچیان را - که دسته اخیر مأمور رسیدگی به اعمال صاحب‌منصبان دیوان بودند - نصیحت می‌کرد که اگر از حاکمی نزد ایشان شکایت آورند جوانب امر را به دقت بنگرند و به سخن مغرضان اعتباری نهند و از عموم مردم آن ناحیه درباره حاکم «تفحص نمایند تا او ظالم است یا نه و او را می‌خواهند یا نه، تا صورت حال او محقق گردد».^۳ او همچنین به ارزش کفایت و راستی در کار اداره آگاه است، اما به این معنی توجه دارد که کسانی که مردم از ایشان راضی باشند و طبعشان به عدل مایل باشد کمتر یافت می‌شوند، پس حاکمی را که هنرها و محاسن بسیار دارد، خاصه کم‌طمعی و سیاست و راستی، به واسطه معایب اندک نمی‌توان از کار باز کرد.^۴

در این دوره برای اصلاح وضع دیوان «یرلیغ»‌ها یا فرامینی از سوی غازان‌خان صادر شد. رشیدالدین فقط صدور این‌گونه فرامین را برای رسیدن به مقصود کافی نمی‌دید و دریافت که ابتدا باید عوامل

۱. نظام‌الملک، سیرالملوک، ص ۲۰۱ و بعد: «فصل چهل و یکم: اندر آن که دو عمل یک مرد را نافرمودن و بی‌کاران را عمل فرمودن و محروم نا گذاشتن و عمل به مردمان پاکدین و شایسته دادن...».

۲. ابن‌خلدون، ص ۶۲۰:۱.

۳. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۸۰-۱۷۹.

۴. همان‌جا.

اجرائی را اصلاح کرد و آماده ساخت. در نتیجه، ناگزیر دید که پیش از هر چیز افراد صالحی بر کارها بگمارد و میزان کارایی مأموران دولت خاصه مأموران مالیاتی و عاملان را بالا ببرد و افراد سودجو و کسانی را که رویه اختلاس و تعدی نسبت به مردم در پیش گرفته بودند برکنار کند. در نامه‌ای به فرزندش شهاب‌الدین حاکم خوزستان سفارش می‌کند که بر نواحی آن سامان «عاملان سیر با ثروت و همت»^۱ نصب کند زیرا که چنین عاملی به مال رعیت دست نمی‌برد و به هر چیزی طمع نمی‌بندد و نیکونامی خود را می‌خواهد.

در بیان اهمیت کار عاملان و متصدیان مناصب دیوانی، آنان را به میخ‌های خیمه مملکت تشبیه کرده است و می‌گوید که این میخها باید محکم باشد تا «خیمه دولت و سایه بان حشمت حکام»^۲ استوار و برقرار بماند، و این معنی به سه شرط صورت می‌بندد: اول قوت میخ، که آن از ثروت حاکم و عامل است، دوم استواری میخ که از تمکین و همت اوست، و سوم سخت بستن مهار و بندهای این خیمه که همانا اعتماد ملوک و حکام است نسبت به عاملان. رشیدالدین همان فرزندش را امر می‌دهد که مراقبت کند تا عاملانش حد خود را نگاه دارند «که چون از حد تجاوز کنند با تو گستاخ شوند، و در مال و جاه مردم طمع کنند و آزار بر دل آزادان رسانند»^۳ و در کار حکومت خللی بزرگ پدید آورند.

دقت در انتخاب عاملان و مراقبت در رفتار آنان مورد تأکید دیگر متفکران و مدبران ایرانی نیز بوده است.^۴

تدابیری که رشیدالدین در کار حکومت به کار می‌برد علم و توجه

۱. مکاتیب رشیدی، ش ۲۲، ص ۱۱۸.

۲. همان‌جا.

۳. همان‌جا، ص ۱۱۴.

۴. از آن جمله است تأکید غزالی (نصیحة الملوك، ص ۷۱). طاهر (ابن خلدون، ص ۶۱۰) و نظام‌الملک (سیرالملوک، ص ۳۰-۲۹ و ۵۹) در این باره.

او را به اصول منطقی سازمان دادن و اداره در مفهوم پیشرفته آن نشان می‌دهد. در نامه‌ای به فرزندش جلال‌الدین حاکم روم لزوم رعایت اصل تابعیت از مافوق را تصریح و تأکید می‌کند.^۱ در نامه‌ای دیگر که می‌نویسد مأمور مورد اعتماد خود خواجه سراج‌الدین دسقلوی (دزفولی) را برای کاری به خوزستان می‌فرستد، ترفیع او را به حسن انجام این خدمت موکول می‌دارد.^۲ همچنین ظاهراً به توصیه ایلخان مشاوران و ملازمانی «از هر بلوکی و ولایتی که در ممالک ایران واقع است»^۳ برای خود برمی‌گزیند تا مشاور وی باشند و او را از احوال ولایات خود آگاه دارند.

در باره شرایط عاملان رشیدالدین تأکید می‌کند که یک عامل خوب باید به هشت خصلت آراسته باشد «تا شغل او از خطا مصون و به صواب مقرون گردد»:^۴ این خصال «اول عدل و راستی» است که در طبع او سرشته و با فکر او آمیخته باشد تا «انصاف تواند داد و تواند ستاند».^۵ رشیدالدین عدالت را برای احکام صفتی ضروری، برترین خصلت و بالاترین موهبت می‌شمارد^۶ و به منصوبان خود در ولایات سفارش می‌کند که در هر ناحیه حاکمی «خدا ترس»^۷ و نایبان و عاملان نیکواعتقاد و عادل نصب کنند و اهل ظلم و فساد را بر اهل صلاح حکومت ندهند.^۸ در نظر رشیدالدین اصل مملکتداری عدل است.^۹

۱. مکاتیب رشیدی، ش ۲۱، ص ۸۹.

۲. «و گفته‌ایم که اگر چنانچه مشارالیه اظهار کفایت و درایت خود این‌بار بر قدر استطاعت و جهد و طاقت به ظهور رساند صدارت خوزستان بالتمام بدو تفویض کنیم و به تشریف شریف حکومتش مشرف سازیم» (همان‌جا، ش ۳۳، ص ۱۷۶).

۳. همان‌جا، ش ۲۶، ص ۱۴۴. ۴. همان‌جا، ش ۲۲، ص ۱۱۸.

۵. همان‌جا.

۶. همان‌جا، ش ۲۷، ص ۱۴۸. نیز ش ۷، ص ۱۵ و ش ۱۰، ص ۲۳.

۷. همان‌جا، ش ۹، ص ۲۰. ۸. همان‌جا، ش ۶، ص ۱۲ و ۱۳.

۹. همان‌جا، ش ۲۰، ص ۷۴-۷۵ و ش ۲۱، ص ۷۲.

«دوم امانت، تا از آنجا که باید ستاد فرونگذارد و آنجا که باید داد فرونگیرد»^۱؛ در جایی دیگر رشیدالدین به معنایی دقیق تر از راست کرداری اشاره دارد و آن را در بلندهمتی و علو طبع و در پرهیز از گرفتن مال به ناواجب و از زشت نامی و گناه می داند.^۲

«سوم کفایت، تا شغل را به هدایت فروگیرد و به عجز ضایع نکند»^۳.

«چهارم دانستن وجوه عمارت و کدخدایی»^۴ که آن را به تشخیص درست منابع درآمد دیوان تعبیر می کند.

«پنجم، خود را متوسط دارد»^۵. توسط را میانه روی می داند، خاصه در گرفتن مال دیوانی (مالیات).

«ششم همت»^۶ که آن را سبب عمارت بلاد و رفاه عامه می شمارد.

«هفتم، مروت»^۷ که مراد از آن را حمایت از بزرگان و اصحاب حسب و نسب می داند.

«هشتم، عفاف به کفاف»^۸ که در اندازه داشتن، پاکدامنی و درستی است.

رشیدالدین نیک رفتاری را در حکام موجب رغبت اتباع و اطرافیان در اطاعت و خدمت می داند.^۹ همچنین در بیان خصلت های پسندیده در حکام صفات متعددی را ذکر می کند که توکل به حق^{۱۰}، پرهیز از کبر و غضب و دیگر صفات نکوهیده و سلوک به تواضع^{۱۱}، خدای ترسی و دینداری^{۱۲} از آن جمله اند.

۱. همان جا، ش ۲۲، ص ۱۱۸.
۲. همان جا، ص ۱۱۵.
۳. همان جا، ص ۱۱۸. نیز ← همان جا، ش ۲، ص ۱۲ و ش ۷، ص ۱۶.
۴. همان جا، ش ۲۲، ص ۱۱۹-۱۱۸. «کدخدایی» در اینجا به معنی سیاست و تدبیر اقتصادی است. برای این اصطلاح ← پتروشفسکی، کشاورزی، ...، ص ۱۳۲-۱۳۱.
۵. همان جا، ص ۱۱۹.
۶. همان جا.
۷. همان جا، ص ۱۱۹.
۸. همان جا، ش ۲۰، ص ۷۰.
۹. همان جا، ص ۷۴ و ش ۳۰، ص ۱۷۰.
۱۰. همان جا، ش ۱۰، ص ۲۴، ش ۲۲، ص ۱۱۵ و ش ۴۹، ص ۳۰۷-۳۰۸.
۱۱. همان جا، ش ۲۱، ص ۸۰ و ۸۸-۸۹ و ش ۲۲، ص ۹۶-۹۵.

بخش سوم: سازمان و اصلاحات قضایی

در حکومت‌های اسلامی امر قضا و داوری میان مردم بر سنن شرعی و موازین دینی استوار بود. با غلبه مغولان بر قلمرو اسلام، چون فاتحان به کیشی دیگر معتقد بودند و نیز به سبب تساهل دینی خود توجهی به حفظ و رعایت سنت‌های اسلامی نداشتند، نظام قضایی کشور دچار نابسامانی شد؛ ناهلان به کار قضا و داوری پرداختند و طرح دعاوی باطل و تقلب در اسناد ملکی و صدور احکام متناقض رواج پیدا کرد. علاوه بر اینها، ایجاد انواع محاکم، مانند «دیوان حکمیت»، «دیوان یارغو» و سایر محاکم اختصاصی که در عرض محاکم عادی و شرعی به قضایا رسیدگی می‌کردند و برای حکومت در دعاوی خاص و نیز قضایای میان غیر مسلمانان صلاحیت داشتند نیز موجب ضعیف‌تر شدن محاکم شرعی شد.

درباره راه یافتن ناهلان به منصب قضا در این دوره، رشیدالدین می‌نویسد که در روزگار مغول معلوم شد که این قوم قضات و دانشمندان را تنها به دستار و جامه می‌شناسند و از علم ایشان وقوفی و تمیزی ندارند «بدان سبب جهال و سفها دراعه و دستار وقاحت پوشیده به ملازمت مغول رفتند و خود را به انواع تملق و رشوت و خدمت نزد ایشان مشهور گردانیدند و قضا و مناصب شرعی بستند»^۱. و چون رویه بر این شد قضات و علمای بزرگ صالح و متدین به تدریج دست از کار قضا و مناصب شرعی برداشتند «و مردم بزرگ چگونه اختیار کنند که خود را در معرض چنان کسان آرند»^۲. در نتیجه این وضع در کار فصل دعاوی و امنیت قضایی مردم فساد کلی راه یافت و چون امثال این مدعیان و فرصت‌طلبان بسیار بودند و می‌دیدند که همگان ایشان بر مناصب معتبر دست می‌یابند به معارضه

۱. همان‌جا، ص ۲۳۷.

۲. همان‌جا.

با یکدیگر برخاستند و با کارهای خود حرمت بزرگان علمای اسلام و قضات اصیل را می بردند و هر یک از این مدعیان خود را در حمایت امیری و بزرگی از اهل حکومت درآورده بود «و به هر مدت یکی قاضی شدی و دیگری معزول و بعضی به جایی رسانیدند که عمل قضا را به ضمان می ستدند و اعمال شرعی را به مقاطعه می دادند»^۱. رشیدالدین با شرح این وضع می گوید که قاضی «چون قضا به ضمان و مقاطعه گیرد توان دانست که حال بر چه وضع باشد»^۲. او می گوید که نابسامانی در این کار تا به آنجا بود که حتی بعضی قضات «در دست دو غریم دو مکتوب مخالف به همدیگر نهاده»^۳ و احکام متناقض می دادند. اعمال نفوذ در دستگاه قضا راه یافته^۴ و طرح دعاوی باطل، تقلب در اسناد ملکی و سندسازی رواج پیدا کرده بود.

رشیدالدین شرح می دهد که در زمان ایلخان گیخاتو (۶۹۴-۶۹۰ هـ.) این نابسامانی به منتهای شدت رسیده بود «و به واسطه آنکه راه دعاوی باطل باز داده بودند، هر آفریده که ملکی داشت او را از صد دشمن بتر بود» زیرا که همواره مفسدان و جاعلان با قبالات و اسناد کهن و گواهان دروغین که در اختیار داشتند و به انواع حیل و تزویر «جماعت ارباب بزرگ صاحب منصب و ناموس را... عرض می بردند و چون قضا به ضمان و مقاطعه بود آن معانی ملایم طبع قاضی و اصحاب دارالقضا می افتاد و مدعیان را تهییج می کردند... و هر سال به وجهی غرض خویش از جانبین حاصل می کردند و دعوی و منازعت برقرار»^۵، تا کار به جایی رسید که «چندان دعاوی باطل در ممالک پیدا شد که در حصر نگنجد»^۶.

۱. همان جا، ص ۲۳۹.

۲. همان جا.

۳. همان جا، ص ۲۳۴.

۴. همان جا، ص ۲۴۰-۲۳۹.

۵. همان جا، ص ۲۹۳.

۶. همان جا، ص ۲۴۰.

در این احوال هر یک از صاحبان دعوی به متنفذی متوسل می‌شد و به‌این واسطه میان زورمندان نیز مخاصمه می‌افتاد. به‌قول رشیدالدین «طبیعت روزگار از قدیم‌الایام باز آن است که از برای ملک شمشیر زنند، و به‌شومی آن قوم به‌جایی انجامید که اکثر قوی‌دستان با یکدیگر آغاز منازعت و خصومت کردند... و چنان شد که ملک به یکبارگی در سر آن قضایا خواست شد و عموم... بر املاک و عرض و جان خویش ناایمن گشتند»^۱.

البته این نوع مفسده‌ها که ذکر شد در ادوار متقدم نیز وجود داشت. رشیدالدین خود در این باره می‌گوید که با وجود آن ضبط و ترتیب که در عهد ملک‌شاه و وزیر او نظام‌الملک بود، باز عده‌ای از مردم قباله‌های کهنه در دست داشتند که پیش قضات می‌بردند و حیل‌هایی که قاضی ناچار از قبول آن بود به کار می‌بستند تا به صحت این اسناد حکم می‌داد، و چون سلطان و وزیر او در صدد اصلاح کار برآمدند حکم شد که قباله‌های کهنه را که مدت سی سال به استناد آن دعوی نشده باشد در محاکم مستند و مسموع ندانند^۲. او باز می‌افزاید که در عهد مغول نیز در زمان هولاکو و اباقا و گیخاتو به تدبیر و پیشنهاد وزرای ایرانی حکم شد که همچنان، مانند عهد ملک‌شاه، دعاوی که مدت سی سال طرح نشده باشد مسموع ندانند، اما اثری از نفاذ این حکم پیدا نمی‌شد به دو سبب: یکی آنکه شرایط شرعی و عقلی و عرفی لازم را فاقد بود و دیگر آنکه فرامین را باید حکام و قضات اجرا نمایند و چون عموم ایشان می‌خواستند املاک بسیار فراهم کنند و ثروت اندوزند در واقع مایل به اصلاح وضع نبودند^۳.

۱. همان‌جا، ص ۲۴۱-۲۴۰.

۲. همان‌جا، ص ۲۳۸.

۳. همان‌جا، ص ۲۴۲.

چون غازان خواست فرمانی برای اصلاح کار قضا و ترفیع شأن قضات صادر کند توجه شد تا مفاد آن منطبق با اصول و احکام شرع باشد و «فرمود تا سواد آن یرلیغ به اتفاق و مشاورت قضات بزرگ عالم کامل و کافی کنند»^۱ و در هر باب «یرلیغ اصدار فرمود و دستورها که ائمه بر صحبت آن اتفاق کرده‌اند فرستاد»^۲، از جمله متن «یرلیغ در باب تأکید احکام سابقه و تمهید شرایط لاحقه»^۳ را فرمود تا یکی از دانشمندان به نام فخرالدین قاضی هرات^۴ بنویسد. در این فرامین، از جمله در یرلیغی در باب مسموع نبودن دعاوی که بعد از انقضای سی سال از ایجاد موضوع آن عنوان شود، به مستندان شرعی از قبیل «اجتهاد ائمه»^۵ و «مکتوبات قضات و علمای اسلام»^۶ و سابقه این حکم در عهد سلاطین سلجوقی، و هم به عرف مغول و قوانین سلاطین مغول^۷ استناد شده است، که آن را می‌توان نشانه تلاشی برای سازش دادن میان احکام اسلامی با مقررات «یاسا» در دوره غازان خان دانست.

صلاحیت قضات و ترفیع شأن آنان

از اصولی که در جریان اصلاحات قضایی به آن توجه شد، صلاحیت

۱. همان‌جا، ص ۲۲۹.

۲. همان‌جا.

۳. همان‌جا، ص ۲۲۹ و بعد.

۴. همان‌جا، ص ۲۴۲. رشیدالدین درباره این قاضی می‌نویسد: از فحول علماء روزگار و افاضل نامدار بود و به انواع علوم و فنون کمالات آراسته و مشارالیه و قاضی القضاة وقت در قسم انشاء بی‌نظیر.

۵. همان‌جا، ص ۲۳۰. در یرلیغ اخیر غازان خان برای اصلاح وضع قضا تصریح شد که «در این اوامر که به نفاذ می‌پیوندد نظر جز به رعایت جانب حق جل و علا و تقویت شرع محمدی لازال معظماً و انتشار معدلت و آسایش رعیت نیست» (همان‌جا، ص ۲۳۶).

۶. همان‌جا.

۷. «یرلیغ پدران ما نیز در این باب صادر شده» (همان‌جا).

قضات و سعی در بهبود وضع آنان بود. در فرمان غازان خان در این باره تصریح شده که تأکید و توصیه‌ای که به قاضیان برای رعایت حق و عدالت می‌شود به منظور جبران حال آنان و ترفیع قدر ایشان است.^۱ اعتقاد رشیدالدین به شأن قضاوت و علو و اعتبار مقام قضا تا آنجا است که می‌گوید «قاضی باید که به شفاعت و الحاح او را قضا دهند».^۲ در این زمان به رعایت اصل کفایت و صلاحیت در تفویض این منصب «فرمان شد تا در تمامت ممالک کسانی متقلد قضا باشند که به اتفاق و ضیع و رفیع استیصال و استعداد آن کار خطیر دارند».^۳ به اصل استقلال قضات هم توجه شد و به قضات نواحی اختیار داده شد تا در شهرها و نقاط حوزه صلاحیت خود قاضی نصب کنند.^۴ به منظور رعایت شأن قضات و استقلال رأی ایشان در حکومت در دعوی تدابیری اتخاذ و مقرر شد، از جمله آنکه «هیچ آفریده در میان کار او در نیاید»^۵ و اگر مدعیان همراه شخص متنفذ و زورمندی به محکمه بروند قاضی در حضور چنین کسان به دعوی نرسد.^۶ همچنین «هر که در برابر و در روی قاضی سخنان سخت گوید و جواب دهد و حرمت او کم کند فرمودیم تا شحنة^۷

۱. همان جا.

۲. همان جا، ص ۲۳۹.

۳. همان جا. نظام الملک نیز در باب لزوم کفایت قضات به لحاظ اهمیت مقام ایشان تصریح دارد، چنانکه می‌گوید «باید که احوال قاضیان مملکت یگان یگان بدانند و هر که از ایشان عالم و زاهد و کوتاه دست تر باشد او را بر آن کار نگاه دارند و هر که نه چنین بود او را معزول کنند. و هر یکی را از ایشان به اندازه او کفاف و مشاهرت اطلاق کنند تا او را به خیانتی حاجت نیفتد. این کار مهم و نازک است از بهر آنک ایشان بر خونها و مالهای مسلمانان مسلطاند» (سیرالملوک، ص ۵۳).

۴. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۲۰.

۵. همان جا، ص ۲۱۸.

۶. همان جا، ص ۲۱۹. مقایسه کنید با نوشته نخجوانی (دستورالکتاب، نسخه سپهسالار، ص ۲۹۴) که در همین معنی است.

۷. شحنة را «فرمانده لشکری حوزه حکومتی خود» دانسته‌اند (ع اقبال، ص ۲۸۶). به طوری که از منابع موجود برمی آید شحنة مأمور حفظ نظم در حوزه مربوط هم بوده است.

ولایت او را سزا دهد. دیگر، قاضی را هیچ آفریده پیش خود نخواند»^۱.

از امتیازهایی که برای قضات برقرار شد معافیت آنان از مالیات بود. به موجب فرمانی از انواع مالیات و حقوق دیوانی و فرود آوردن ایلچیان و مأموران دولت در خانه‌هایشان معاف شدند.^۲

قضات که از دیوان مقرری داشتند از گرفتن هرگونه هزینه و حق رسیدگی از صاحبان دعوی منع شدند. در فرمان غازان‌خان تصریح شد که قاضی «چون کار شریعت قطع کند به‌موجبی که حجت و موجدلکا^۳ داده به‌هیچ بهانه و علت از هیچ آفریده چیزی نستاند»^۴ و نیز «قضات به‌علت سجل و دعاوی بر عادت معهود دانگی توقع ندارند و نستانند و به‌مرسومی که فرموده‌ایم قناعت نمایند»^۵. برای قضات مرسوم می‌معین از دیوان قرار دادند^۶، و مقرر شد که حکام ولایات آنرا مرتباً به قضات برسانند.^۷

۱. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۱۸. نخجوانی نمونه فرمانی را نقل کرده است که در رعایت شأن قاضی مقرر می‌دارد: «جهت فصل احکام او را و نواب و گماشتگان او را به مجالس خود نطلبند و... اوامر شرع و احکام دین را مطیع و منقاد گردند» (دستورالکاتب، نسخه پاریس، برگ ۲۰۴ الف. نیز ← همان‌جا، برگ ۲۰۱ الف «در تفویض قاضی القضاتی ممالک»).

۲. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۱۸. در دستورالکاتب نیز معافیت قاضی از جمیع مالیاتها و حقوق دیوانی و مطالبات دولتی ضمن نمونه فرمانی در باب «تفویض قاضی القضاتی ممالک» آمده است (← نخجوانی، نسخه پاریس، برگ ۲۰۱ الف).

۳. موجدلکا (مجلکا) یعنی نوشته و حجت. ← مقدمه قزوینی بر تاریخ جهانگشای جویی، ۱۵/مو؛ کاترمر، ص ۲۶۲-۲۶۰، ح ۸۴.

۴. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۱۸، او باز می‌گوید که: «قاضی باید که به شفاعت و الحاح او را قضا دهند و چیزی از کس نستانند» (همان‌جا، ص ۲۳۹).

۵. همان‌جا، ص ۲۲۸.

۶. «وجه معاش ایشان معین فرمود تا بدان متقنع باشند» (همان‌جا، ص ۲۴۲).

۷. نخجوانی درباره مرسوم قاضی القضات می‌نویسد: «اصحاب دیوان بزرگ هر سال از

در رأس مقامهای قضایی این دوره «قاضی القضاة» بود، چنانکه رشیدالدین از «قاضی القضاة»^۱ و «قاضی القضاة وقت»^۲ نام برده و نیز در مکتوبی به فرزندش عبدالمؤمن حاکم سمنان و دامغان و خوار درباره «قاضی محمد بن الحسن بن عبدالکریم سمنانی» از او خواسته است که با این قاضی که «سردفتر افاضل و جامع فضایل و مقنن قانون حقایق...» است و داد و اخلاص بورزد و املاک و اموال و اوقاف زیر تولیت او را از حقوق و عوارض دیوانی معاف دارد و نیز صد خروار گندم و سه هزار دینار نقد به انعام به نایبان او تحویل دهند «و او را بر قاعده قدیم قاضی القضاة آن ولایت شناسند» تا بتواند به امر قضا و رونق احکام شرع و رعایت جانب ضعفا اهتمام کند.^۳ در همین نامه مقرر شده است که همه اهالی ولایت سمنان و خوار و دامغان باید این قاضی را قاضی القضاة آنجا دانند و احکام او را مطاع شمارند و در قضایای شرعی به او رجوع کنند.

بالاترین مقام قضایی کشور «قاضی القضاة» بود. در شرح رویدادهای دوره اولجایتو آمده است که رشیدالدین که مذهب شافعی داشت چون می خواست در آغاز سلطنت اولجایتو، او را به این مذهب متمایل سازد فقیهی شافعی به نام نظام الدین عبدالملک مراغه ای را «که در علوم معقول و منقول یگانه جهان و سرآمد دوران

→ اصل مال و متوجهات (درآمد مالیات اصلی) مبلغ چندین هزار دینار بر سبیل مرسوم از مواضع مرجوة الحصول جواب گویند... ادارات و معایش و مسلمات و وظایف او را که در جمیع ولایات باشد برسانند» (دستورالکاتب، نسخه پاریس، برگ ۲۵۱ الف) و نیز درباره نایب قاضی القضاة که تولیت اوقاف ممالک را هم داشته است می نویسد: «متصرفان اوقاف عشر محصولات به موجب شرع و شرط واقف تسلیم معتمدان او کنند» (همانجا، برگ ۲۱۰ الف). این سهم عنوان «حق التولیه» داشته است.

۱. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۲۳۹ و ۲۴۲.

۲. همانجا. ۳. مکاتیب رشیدی، ش ۱۱، ص ۲۹-۲۷.

بود به شرف علم و فضیلت و مباحثه و مناظره بر اهل علم فایق... پیش پادشاه تعریف او کرد و او را طلب داشته ملازم سلطان گردانید و قضای ممالک ایران بدو مفوض شد و منظور نظر سلطان گشت^۱.

بخش چهارم: سازمان لشکری و اصلاح وضع سپاه

در زمان سلطنت غازان خان و وزارت رشیدالدین به اصلاح و بهبود وضع سپاه نیز توجه شد. رشیدالدین که درباره لشکریان و از قول غازان خان می نویسد که «انتظام امور ملک به ایشان منوط است»^۲، و شرح می دهد که در این دوره بر شماره سپاهیان افزوده شد و این لشکریان مرکب از مغولان و افراد غیر مغول («تازی»)^۳ بودند. غازان خان علاوه بر ترتیب لشکر سوار از مغولان، برای «در بند» ها و گذرگاههای سخت و مواضع صعب العبور مرزی نظامیان «پیاده از غیر مغول گمارد»^۴ و فرمود تا یکانهای آنان را از هزاره و صده معین کردند و اسامی آنها را بر دفتر نوشتند^۵ و به هر سه ماه عرض باز

۱. حافظ ابرو، مجمع التواریخ، نقل از ذیل جامع، ص ۳۹، ح، نیز برای این مطلب ← کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۷۶ (در شرح وقایع سال ۷۰۷ هجری) و همان جا، ص ۹۶.

۲. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۰۳.

۳. کلمه «تازی» (تاجیک) به معنی ایرانیان در برابر مغولان و ترکان به کار می رفت.

۴. سلاطین و فرمانروایان به رعایت سیاست لشکرداری و به منظور جلوگیری از نافرمانی سپاه، معمولاً لشکریان خود را از اصناف و تیره های مختلف برمیگزیدند. نظام الملک در فصلی از کتاب خود (سیرالملوک، فصل بیست و چهارم، ص ۱۲۸) در تدبیر لشکر و لزوم «لشکر داشتن از هر جنس» می گوید: «چون لشکر همه از یک جنس باشند از آن خطر ها خیزد و سخت کوش نباشند». به این منظور تدابیر دیگری هم به کار می رفت که از آن جمله بود مقیم داشتن بستگانی از امرای ولایات در «درگاه». نظام الملک در جایی (سیرالملوک، فصل بیست و پنجم، «اندر نورستدن و مقیم داشتن بر درگاه»، ص ۱۳۰) می نویسد: «امیران عرب و کردان و دیلمان و رومیان و آن کسانی را که در طاعت دارای نو عهداند ببايد گفت تا هر کسی از ایشان فرزندی یا برادری به درگاه مقیم دارند».

می‌خواهند^۱ و سلاح و عدد ایشان باز می‌بینند از سوار و پیاده به موجب ضبطی و قانونی که حکم یرلیغ بر آن نافذ است^۲. ایلخان برای محافظت هر سرحدی لشکری به‌عده کافی معین کرد تا هیچ‌گاه به‌اعزام لشکر به سرحد احتیاج نباشد. غازان لشکر خاصه‌ای هم برای خود ترتیب داد.

درباره نتیجه اصلاحاتی که در زمان غازان خان در وضع سپاه به‌عمل آمد رشیدالدین می‌نویسد که «در هیچ عهدی لشکری چنین آراسته و مرتب نبوده که این زمان است و تمامت را اقطاع معین و جمله سرحدات هر یک به لشکری علی‌حده که به‌معاونت غیری محتاج نیست محفوظ و مضبوط است و امور ملکی منتظم و خلایق در رفاهیت»^۳.

از اصلاحاتی که در دوره غازان خان در جهت بهبود وضع سپاه به آن توجه شد، ترتیب کار تهیه ساز و برگ و سلاح لشکر بود. در جنگها انواع مختلف سلاح به کار می‌رفت: درباره تجهیزات سپاه اولجایتو در جنگ شام (به سال ۷۱۲ هـ.) گفته‌اند که لشکریان به‌منظور فتح قلعه «رحبه» شام به ساختن آلات «حصارگیری» و تدارک اسباب یورش پرداختند و مبلغ پنجاه و پنج هزار دینار در بهای جسر و تهیه منجنیق‌ها و مانند آن در شهرهای سنجار و مار دین در بین‌النهرین خرج شد و منجنیق‌هایی هم از بغداد آوردند و نیز «هزار و پانصد زره... و دویست و شصت سر اسب... و دوهزار و پانصد شتر... جهت تحمل ساوری^۴ و نود چرخ دورانداز و یازده هزار تیر فولاد و

۱. اصطلاح «عرض سپاه» به معنی آیین سان است. برای تفصیل این مطلب ← جلال‌الدین محمد دوانی، عرض سپاه اوزون حسن، به کوشش ایرج افشار، مجله دانشکده ادبیات، تهران، سال سوم، ش ۳. ۲. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۱۰.

۳. همان‌جا، ص ۳۱۲.

۴. «سآوری» به معنی توشه سپاه است. برای شرح این کلمه ← پتروشفسکی، ←

صد قاروره نفط (نفت)^۱... و صد کوس و صد علم و سیصد و شصت مرد نقاب...^۲ و پنجاه هزار پوست...^۳ علاوه این ساختگی شد.^۴

به اصلاح وضع زرادخانه و ساختن سلاح نیز توجه شد زیرا که در این کار بی ترتیبی پیدا شده بود و کسانی که عهده دار تهیه و تحویل سلاح بودند با تبانی با امرا و دیوانیان سلاحهایی بسیار کمتر از آن که قرار بود و بهای آن را می گرفتند تحویل می دادند. ابتدا قرار شد که به اسلحه سازان به جای دادن مقرری ثابت در مقابل هر مقدار سلاح که بسازند بهای آن را بدهند و در نتیجه هر سال ده هزار دست سلاح کامل ساخته و تحویل می شد. بعد از آن نیز فرمان شد که فقط چند نوع خاص از سلاحها را که در تخصص صنعتگران معدود بود در کارگاه متعلق به دیوان بسازند و باقی را از سلاح سازان بخرند. رشیدالدین درباره نتیجه این ترتیب می گوید که به واسطه این تدبیر به جای پانصد هزار دینار که پیش از آن در این کار صرف می شد «همانا در وجه آن مصالح زیادت از پنج هزار دینار خرج نمی رود و آن عادات و رسوم به کلی مرتفع گشت و قوانین پسندیده جاری و مستمر شد»^۵.

در آرایش سپاه برای نبرد، در این زمان شیوه ترتیب لشکر به جناح

- کشاورزی...، ص ۸۷-۲۸۶، ح ۱.

۱. استفاده از نفت، و نفت اندازی، از تدابیر جنگی در نبردهای آن دوره بود. برای شرح موضوع - کاترمر، ص ۹۵-۲۹۲، ح ۹۸، و ص ۳۷-۱۳۲، ح ۱۴.

۲. نقب زدن تدبیری بود برای ورود به شهر یا قلعه محاصره شده از راهی که از زیر حصار کنده می شد.

۳. از پوست بادشده برای ساختن پل موقت و عبور دادن سپاه از آب استفاده می شد.

۴. میرخواند، ص ۲۶۴:۵. نیز برای این مطلب - و صاف، ص ۵۴-۵۵۳ و خواندمیر،

ص ۱۹۵:۳. ۵. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۲۹.

راست (براون قار)^۱ و جناح چپ (جااون قار)^۲ همچنان وجود داشت. قلب سپاه که آن را «قول»^۳ می خواندند جایگاه امیر لشکر بود.

به وقت نبرد، لشکریان به صف قرار می گرفتند. مؤلف ذیل جامع در شرح جنگ امیریساول با لشکر ماوراءالنهر که در زمان اولجایتو (به سال ۷۱۴ هـ.) واقع شد می نویسد امیریساول که امیر لشکر خراسان بود فرمود تا لشکریان به صف قرار گرفتند و مواضع نبرد را بر امرا و یکانهای سپاه بخش کرد، «لشکر ماوراءالنهر هفت صف بودند پس پشت یکدیگر هر صفی قریب هزار سوار و لشکر امیریساول یک صف بود قریب ده هزار سوار»^۴.

مورخان و مؤلفان همچنین از فنون نبرد که در این زمان به کار می رفته است یاد کرده اند، چنانکه رشیدالدین از «ترتیب لشکر فرمودن» غازان خان می گوید^۵، و درباره آشنایی او با تدبیر نظامی می نویسد که این ایلخان «از زمان طفولیت باز به سرحد خراسان بوده که صعب ترین ثغور است و از قدیم العهد تا کنون همواره لشکر بیگانه از آن جانب در می آیند^۶ و هیچ سالی نبوده که یک دو نوبت به چریک برناید نشست»^۷ و می گوید که بدان واسطه او بارها با لشکر «یاغی»^۸ جنگهای سخت کرده و بر دقایق آن کار و قوف تمام یافته است.

۱. برای اصطلاحات «براون قار» و «جااون قار» ← ولادیمیر تسف، نظام اجتماعی مغول، ص ۲۱۸ و اقبال، ص ۹۰.

۲. همان جا.

۳. برای اصطلاح «قول» ← کاتمر، ص ۱۹۲-۲۰۰، ح ۵۲ و متن همان کتاب، ص ۳۲۸، تاریخ غازانی، ص ۶۴ و ۱۲۷ و میرخواند، ص ۴۷:۵.

۴. حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۵۸. ۵. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۱۹۱. ۶. همان جا.

۷. قلمرو ایلخانان بیش از همه از جانب شمال شرقی و از ناحیه «آمودریا» (رود آمویه یا جیحون) در تهدید هجوم بیگانه بود. برای این مطلب ← اشپولر، رشیدالدین، سیاستمدار و عصر او،

۸. «یاغی» به معنی دشمن و کشور دشمن نیز بوده است. ← کاتمر، ص ۱۲۹-۱۲۸، ح ۹.

رشیدالدین همچنین از بعضی فنون و تدابیر نظامی و شیوه راندن سپاه، که بسا تدبیر خود او بوده، به عنوان تعالیم ایلخان یاد کرده است، مانند اینکه لشکر باید چنان تاخت کند که دشمن از آن آگاه نشود و اگر هر سال به یک جا به جنگ روند سعی کنند تا هر بار از راهی دیگر بروند، و آمادگی همه کارها را از پیش بسازند، با فرستادن عواملی از وضع و موقع حریف باخبر شوند، و ترتیب کار را چنان دهند که اختیار در اقدام به جنگ با آنان باشد، و دیگر آنکه باید دشمن را کوچک بشمارند و نیز انضباط شدید را در لشکر برقرار دارند.

بخش پنجم: اقطاع لشکری

در دوره وزارت رشیدالدین فضل الله در اقطاع سپاه هم اصلاحاتی صورت گرفت.

اقطاع نوعی واگذاری اراضی است به کسی تا از درآمد آن گذران کند.^۱ مغولان در ابتدا دارای نظام اجباری بودند و به سپاهیان مواجب نمی دادند. بعدها اندک جیره ای برای لشکریان معین شد که آن را به ولایات حواله می کردند. این حواله ها بیشتر وصول نمی شد، و نیز وسیله ای بود برای تعدی لشکریان به رعایا که انواع تحمیل را بر ایشان وارد می کردند. رشیدالدین از این تعدی ها که سپاهیان مغول در راه عزیمت به محلی به رعایای آبادیها و دیه های سر راه روا می داشتند و با انواع مطالبه ها و مزاحمت ها از آنان مطالبه مال و زادراهِ می کردند سخن می گوید.^۲ در دوره غازان به اصطلاح این وضع توجه و قرار شد

۱. برای شرح این اصطلاح و تاریخ اقطاع و تحول آن هاشم رجبزاده، آیین کشورداری رشیدالدین فضل الله همدانی، ص ۲۷۶-۲۶۲.

۲. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۰۴.

که هنگام برداشت محصول معادل وجوه براتی که در وجه سپاهیان و بر عهده اراضی می‌نوشتند غله انبار کنند و به شحنة یعنی حاکم نظامی محل بسپارند تا او به لشکریان بدهد یا در برابر حواله آنها وجه نقد بپردازد. این تدبیر نظامی به کار داد اما مسئله اصلی بر جای بود. در سال ۷۰۳ بر آن شدند که به جای حواله نوشتن به محلهایی که مخارج لشکر از آنجا فراهم می‌شد، این املاک را به اقطاع به لشکر دهند و حصه هر واحد لشکری را معین سازند تا به گفته رشیدالدین «متصرف ایشان باشد و از آن خود دانند و چشم و دل ایشان سیر گردد»^۱.

نظام اقطاع در دوره ایلخانان با ویژگیهایی ممتاز می‌شود. در وقت غلبه مغولان اراضی بسیار به تصرف آنها درآمد و همین زمین‌ها بود که به اقطاع داده می‌شد. این زمین‌ها بیشتر در جاهایی به لشکریان واگذار شد که قرارگاه سپاه یا مسیر حرکت لشکر بود. رشیدالدین در شرح اقطاع دادن به لشکر مغول نوشته است که غازان خان اندیشه کرد که «مصلحت در آن است که از ممالک و ولایاتی که بر راه گذر لشکریا ییلاق و قشلاق ایشان افتاده و دائماً در آن ولایات بی‌راهی می‌کنند و به تغلب دیه‌ها و رعایا به دست فرومی‌گیرند تمامت به اقطاع به لشکر دهیم»^۲. همچنین از یرلیغ غازان خان «در باب اقطاع دادن به لشکر مغول» برمی‌آید که اراضی‌ای که به اقطاع نظامی داده شد املاک اینجو و خالصه و دیوانی بود، چنانکه در همان جا به واگذاری «آب و زمین مواضعی که هر یک نزدیک و مناسب ایشان باشد از اینجو و دالای»^۳ و

۱. همان جا، ص ۳۰۲.

۲. همان جا.

۳. پتروشفسکی احتمال می‌دهد که اصطلاح «دالای» (دالای) که آنرا بیشتر با کلمه «اینجو» آورده‌اند نیز به معنی اراضی خالصه سلطان باشد. ← کشاورزی...، ص ۷۳: ۱، ح ۲ و ص ۲۰: ۲.

«مواضع آنچه به اینجو و دیوان تعلق داشته باشد»^۱ و «دیه‌ها و مزارع و مواضع دیوانی که خراب باشد و داخل یورت^۲ ایشان شده»^۳ تصریح شده است و نیز لشکریان از تصرف و دست‌اندازی در «املاک و زمین ملاک و ارباب و اوقاف»^۴ یعنی زمینهای شخصی و وقفی منع شده‌اند. شرایط اقطاع‌هایی که به هر هزاره (واحد هزار نفری سپاه) واگذار شد چنین معین شد:

اول- در اراضی که به اینجو یا «دلای» و دیوان تعلق داشت یعنی ملک پادشاه یا دیوانی بود، رعایا می‌باید همچنان در آنجا زراعت کنند و بهره مالکانه و مالیات دیوانی را به جای دیوان تماماً به لشکریان اقطاع‌دار بدهند.

دوم- اراضی را که به دیوان تعلق داشت و بایر بود، لشکریان می‌باید وسیله غلامان و با تهیه عوامل کشاورزی زراعت کنند، و تمامی محصول آنجا را برای خود برمی‌داشتند. در مورد زمینهای بایر که از قدیم زارعانی نداشت لشکریان ناگزیر بودند آنجا را وسیله «اسیران و غلامان» خود زراعت کنند.

در فرمان‌های خان در این باره تأکید شد که لشکریان اقطاع‌دار نباید متعرض زارعان ملک اقطاعی شوند و «جماعت رعایا که از قدیم الزمان باز رعیت آن موضع بوده‌اند و زراعت می‌کرده هم بر آن قاعده زرع کنند»^۵. نیز مقرر شد که لشکریان به اراضی غیر اقطاع خود دست‌اندازی نکنند. بعد از واگذاری اقطاعات مقرر شد که از دیوان بر این اراضی برات

۱. همان‌جا، ص ۳۰۲.

۲. یورت در نزد مغولان یک مفهوم جغرافیایی داشته و به معنی سرزمینی بوده است که یک دسته مشخص در آن صحراگردی می‌کردند.

۳. رشیدالدین، تاریخ غازانی، ص ۳۰۶.

۴. همان‌جا. ۵. تاریخ غازانی، ص ۳۰۷-۳۰۶.

ننویسند و بر عهده عواید آنجا وجهی حواله نکنند و فقط اقطاعداران ملزم شوند که به ازای هر لشکری سالی پنجاه من غله به انبار خاص سلطان بدهند. اقطاع در اصل به هزاره‌ها داده شد و بعد آنرا در هر هزاره میان صده و دهه بلوک کردند و با قرعه به این واحدها واگذار نمودند. اقطاعداران از فروش یا واگذاری این اراضی منع شدند و مقرر شد که اگر از لشکریان یکی برخلاف شرایط مقرر رفتار کند امیران هزاره و صده سهم او را بگیرند و به دیگری دهند. همچنین قرار شد بعد از مرگ لشکری اقطاعدار سهم او را به یکی از فرزندان یا خویشانش که در سپاه جانشین وی می‌شد، بدهند و اگر کسی را نداشت این سهم به غلام قدیم وی برسد و اگر چنین کسی هم نبود در میان همان صده به کسی که شایسته بدانند بدهند.

پتروشفسکی می‌گوید که تغییرهای تدریجی که از این زمان در اقطاع روی داد تا نیمه قرن هشتم هجری به توسعه حق مصونیت مالیاتی و اداری اقطاعداران انجامید.^۱

۱. پتروشفسکی، کشاورزی...، ص ۶۶:۲.

مقام علمی رشیدالدین فضل الله

رشیدالدین فضل الله همچنانکه وزیری باتدبیر و دولتمردی توانا به شمار است، در قلمرو علم و ادب نیز مقامی والا دارد.

«کاترمر درباره زندگی ادبی و علمی رشیدالدین نوشته است که او با اینکه از جوانی در کشاکش کارهای دیوانی افتاد و چنانکه خود گوید این گرفتاریها وقت و فرصت چندانی برای پرداختن به مطالعه و یادگیری برای او نگذاشت، در نتیجه پشتکار فوق العاده پس از رهایی از کارهای دیوانی بقیه ساعات را که دیگران به خواب و راحت می گذرانند به تتبع می پرداخت و بر دانش خود می افزود، و مطالبی که درباره کمی معلومات خود می گوید چندان جدی نیست، زیرا که می دانیم که او در بسیاری از علوم و فنون معرفت وسیع و دقیق داشت و مؤلفات عظیمش او را به عنوان «متبحرترین و پرکارترین» دانشمند می شناساند. رشیدالدین علاوه بر علم طب که پایه ارتقای او بود و سوای علوم مرتبط با طب و مقدمات آن، با کشاورزی و مهندسی و فلسفه ماوراء الطبیعه و الهیات نیز آشنا بود و چند زبان می دانست: فارسی و عربی و مغولی و ترکی و عبری و احتمالاً چینی»^۱.

۱. منوچهر مرتضوی، تحقیق درباره دوره ایلخانان ایران، تبریز، ۱۳۴۱، ص ۱۹۹.

پایگاه علمی رشیدالدین از جنبه‌های گوناگون شایسته توجه و بررسی است:

- توجهی که به اهل علم داشت و تشویق آنها،
- سهمی که در اشاعه علوم چینی داشت،
- کتابهایی که در علوم، بخصوص در طب نگاشت،
- تألیف‌های متنوع و گسترده که بخصوص در زمینه تاریخ داشت،
- تحقیق و تألیف‌هایی که در زمینه فلسفه و کلام و ادیان کرد،
- تقریرها و تحریرهای منسوب به او، مانند رساله‌های فلسفی و کلامی و نامه‌های اخوانی و دیوانی.

رشیدالدین و فلسفه و کلام و تصوف

رشیدالدین در خانواده‌ای اهل علم بار آمد و جدا از تخصص در علم طب حکیمی دانا و ادیبی والا بود. در تفسیر قرآن شیوه خاص خود را داشت که بهانه به دست دشمنانش می‌داد، زیرا که او در تفسیر و تعبیر دینی از فقیهان و اهل حدیث و سنت پیروی نمی‌کرد و در این کار بیشتر مشرب خواجه نصیرالدین طوسی را داشت.^۱

«از لحاظ کلامی، رشیدالدین را می‌توان متعلق به مکتب دیرین کلام اشعری دانست که پس از امام فخر رازی خود با فلسفه آمیخته شد. رشیدالدین در آثار خود بارها از امام فخر ذکر کرده و چهاردهمین رساله التوضیحات الرشیدیه را به دفاع از غزالی اختصاص داده و متکلمین را «حکمای اسلام» خوانده است... رشیدالدین در رسائل فلسفی خود می‌کوشیده تا بین فلسفه و کلام و تصوف آشتی دهد و هماهنگی ایجاد کند، و در حالی که در مواردی چند بر فلاسفه

۱. عباس زریاب خویی، سه نکته درباره رشیدالدین فضل الله...، ص ۲۸-۱۲۷.

استدلالی از دیدگاه شرع اسلامی خرده گرفته، اصولاً طرفدار تفکر فلسفی و عقلی بوده است، و علاوه بر نوشتن رساله‌ای در دفاع از عقل (رساله پانزدهم در التوضیحات الرشیدیه زیر عنوان فی بیان فضیلة العقل والعلم)، در تمام موارد ممکن کوشیده است تا نظر متکلمان و فیلسوفان را یکی جلوه دهد و در تلفیق علوم عقلی و نقلی یا عقل و ایمان بکوشد...

«جنبه‌ای از افکار رشیدالدین فضل‌الله که هنوز چنانکه باید و شاید مورد توجه محققان ایرانی قرار نگرفته نظر او درباره تاریخ ادیان است. رشیدالدین بهترین شرح را از آیین بودایی در طول تاریخ تفکر اسلامی داده است، و بعد از بیرونی باید او را مهمترین محقق اسلامی خارج از هند در معارف ادیان هندی دانست. و نیز شرح او از معارف چینی در نوع خود در متون اسلامی بی‌نظیر است.

«روبهم رفته شاید بزرگترین خدمت رشیدالدین به علوم و معارف اسلامی همانا بسط دادن افق این علوم است به سطحی که شامل تمدنهای چینی و هندی و نیز تا حدی آنچه متعلق به روم شرقی یا بیزانس بوده شود، و حتی بیشتر از آنچه بانیان معارف اسلامی انجام داده بودند این علوم را دیدی جهانی عطا کند. رشیدالدین از یک سو متوجه معارف چینی و هندی بود، و از سوی دیگر توجهی خاص به کلام و فلسفه مسیحی معطوف می‌داشت»^۱.

رشیدالدین با دید علمی جهان‌نگر که داشت موجب نفوذ موج تازه‌ای از علوم اسلامی در غرب و نیز وسیله‌ای برای اشاعه علوم شرقی در اروپا شد.^۲

۱. سید حسین نصر، ص ۳۱۸-۳۳۲.

۲. مقاله مرحوم مجتبی مینوی، ترجمه علوم چینی به فارسی در قرن هشتم هجری.

توجه رشیدالدین به علمای اسلام و مشایخ

رشیدالدین فضل الله به تصوف توجه و علاقه فراوان داشت، و در مکاتیب خود بارها سلوک به آن را به فرزندانش سفارش کرده و گفته که طلب استاد کامل و شیخ عالم بر مرید فرض است تا او را به تهذیب اخلاق رهنمون شود و «دم از عرفان و توحید و وجدان تواند زد»^۱. فرزندش شهاب الدین را اندرز داده است که «خود را به زیور طریقت و خرقة حقیقت که رتبت فقراء و زینت اولیاء بدان حاصل شود (مزین دار)، و بدان که فقر که مصطفی، صلی الله علیه و سلم، بدان فخر آورده... شش چیز است: اول توبه، دوم تسلیم، سیوم صفا، چهارم رضا، پنجم قناعت، ششم عزلت.

«و ارکان طریقت شش چیز است: اول خرقة، دوم سجاده، سیوم یقین، چهارم صدق، پنجم توکل، ششم تفکر.
«و ارکان خرقة شش چیز است: اول علم، دوم حلم، سیوم سخا، چهارم وفاء، پنجم شکر، ششم اخلاق»^۲.

سخنان رشیدالدین درباره ارکان و مراحل فقر چنان است که علم و علاقه او را به تصوف می‌رساند. تصوف در نظر او جنبه‌ای از دین محمدی و همان حقیقت قرآن و پیام درونی و وحی نبوی است^۳. در نامه‌ای امیراحمد، فرزند خود را پند می‌دهد که «اهل دولت را بهترین فضیلتی و بزرگترین وسیلتی آن است که سر بر آستانه خشوع و جبین

۱. سوانح، ش ۲۹، ص ۲۶۲. ۲. همان، ش ۲۳، ص ۱۰۰.

۳. مقاله سید حسین نصر، مقام علمی رشیدالدین فضل الله در تاریخ فلسفه و علوم اسلامی. برای مشایخ و خانقاهها در زمان ایلخانان و رشیدالدین، به شرح سفر ابن بطوطه در ایران، سفرنامه، ج ۱، ص ۲۲۶-۲۸۵ و استاد ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۸۵-۱۸۴. مستوفی نیز در تاریخ گزیده، ص ۷۵۰-۶۷۴ از شماری از مشایخ و صوفیان معاصر رشیدالدین یاد کرده است.

بر خاک خضوع نهند... و از ذمایم افعال و قبایح خصال... تقاعد نمایند... و به چشم حقارت و نظر خفت در مردم حقیر خلعت پریشان طلعت... ننگرند... زیرا که در هر گلیمی کلیمی، و در هر صوفی معروفی، و در هر نمدی فضیلی و در هر کهنه‌ای کمیلی، و در هر شالی ابدالی، و در هر ژنده‌ای زنده‌ای، و در هر خرقه‌ای مقتدای فرقه‌ای باشد»^۱.

توجه رشیدالدین به اهل علم چنان بوده است که خود را «خادم علماء زمان و چاکر افاضل دوران» خوانده^۲ و نیز بارها از صحبت خود با علما و مشایخ زمان و مباحثاتی که با ایشان در مسائل علمی و کلامی داشته یاد کرده است.

رشیدالدین در وضع مقرری برای علما و تقدیم هدایا به ایشان اهتمام داشته و به فرزندان و گماردگانش در ولایات امر داده است تا آنان را از خراج و مالیات معاف دارند. در نامه‌ای به فرزندش سعدالدین حاکم روم شرقی پند داده است که «از املاک و اسباب و تعلقات خود که در این مدت پیدا کرده باشی به هر کس از ائمه و اهل ورع آن طرف بده، که هر چه در دنیا است همه در معرض زوال است»^۳. به فرزند دیگر خود عبدالمؤمن حاکم سمنان و دامغان و خوار سفارش رعایت حال قاضی عبدالکریم سمنانی را کرده و خواسته است که از املاک او وجوه دیوانی نخواهند و دهات و مزارع و اوقاف او را از عوارض و مالیات معاف دارند^۴.

رعایت جانب سادات و رفاه حال آنان نیز وجهه همت رشیدالدین بوده، چنانکه در نامه‌ای به نایبان خود در کاشان خواسته است که

۱. سوانح، ش ۵۰، ص ۲۷۹.

۲. همان، ش ۲۰، ص ۷۳.

۳. همان، ش ۱۱، ص ۳۶.

۴. همان، ش ۱۲، ص ۳۸.

دوهزار دینار مقرری سالانه را که برابر خواهش سید افضل‌الدین مسعود درباره او قرار داده است مرتب برسانند زیرا که «از مروّت وزرای کامگار و امرای نامدار دور است که سادات عظام و اشراف کرام در زمان دولت ایشان بی سامان و از بی برگی پریشان باشند»^۱.

از مجموع مکاتیب رشیدالدین ۱۱ نامه خطاب به مشایخ و علمای اسلام است^۲، و از آن میان به شیخ صفی‌الدین اردبیلی صوفی معروف زمان او که رشیدالدین به وی ارادت خاص داشته و یکی از نامه‌های خطاب به اوست، همراه با هدایای فراوان و نیازهای بسیار حواله املاک غازی و رشیدی در ولایات متعدد^۳. در نامه‌ای دیگر اسامی ۵۱ نفر از علما و مشایخ را آورده است که هدایایی از نقد و پوستین و اسب دریافت می‌دارند^۴. نامه‌هایی هم درباره بنیاد موقوفات و اختصاص عواید آن برای مقرری و گذران علمای دین، زهاد، سادات، مشایخ و قراء قرآن از او بازمانده است^۵. نیز در نامه‌ای به یکی از فرزندان او را اندرز داده است که «در سایه رایت علماء و کنف فضلاء... آرام گیرد، و به انوار نجوم علوم دینی خلوت تاریک ضمیر خود را منیر گرداند... و بداند که هیچ فضیلتی فوق مرتبه علوم شرعی نه»^۶.

رشیدالدین از توجهی هم که علما و مشایخ به او داشته‌اند یاد کرده و گفته است: «درگاه بارگاهم مجمع علما و مربع فضلا گشت»^۷. بسیاری از دانشمندان عصر نیز کتابها و رساله‌ها به نام او تألیف کرده و

۱. همان، ش ۹، ص ۲۷.

۲. همان، شماره‌های ۳، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۷، ۳۸ و ۴۶.

۳. همان، ش ۴۶، ص ۲۴۵ و بعد. ۴. همان، ش ۲۰.

۵. همان‌جا، شماره‌های ۹، ۱۱، ۱۵، ۲۰، ۲۳، ۲۹، ۴۱، ۵۱ و ۵۲.

۶. سوانح، ش ۵۰، ص ۲۷۲-۲۷۳. نامه‌های ۲۱ و ۶۸ سوانح نیز در همین معنی است.

۷. همان، ش ۲۶، ص ۱۲۵.

بر مصنفاتش تقریظ نوشته، و در آن مقام علمی و مصنفات و رساله‌های او را در علوم عقلی و حکمت ارج نهاده و از وی با عناوینی چون «مقتدای افاضل و علماء ملک و ملت»^۱ و «عماداسلام و غیاث المسلمین»^۲ نام برده‌اند.

رشیدالدین از همنشینی با دانشمندان بهره می‌برد و به آنها بهره می‌رساند. مرحوم دانش‌پژوه در مقدمه خود بر سوانح الافکار (ص ۳۰-۳۲) نمونه‌هایی از انجمن‌های گفتگوی علمی نزد رشیدالدین و مجلس بحث با علما را به استناد قول او در رساله‌های متعددش برشمرده است.

از مشاهیر علما که با رشیدالدین معاصر بوده‌اند یکی شیخ جمال‌الدین مطهر حلّی معروف به «علامة حلّی» از بزرگان علمای اسلام^۳ و دیگر شیخ صفی‌الدین اردبیلی، شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی، قطب‌الدین شیرازی، ابوسلیمان داود بناکتی و شیخ عبدالرحمن خراسانی را می‌توان نام برد.^۴

مرحوم دانش‌پژوه در مقدمه سوانح الافکار (ص ۱۱-۳۰) ۱۱۳ دانشمند را که با رشیدالدین سروکار داشته و ۴۸ تن از علمای زمان را که برای نگارشهای رشیدالدین ستایش‌نامه نوشته‌اند نام برده، و افزوده است که «نزدیک به ۸۵ دانشمند برای نگارشهای رشید همدانی ستایش‌نامه یا «تقریظ» نوشته‌اند و در ذریعه (۴: ۲۷۴) از گفته چلبی آمده است که بیش از دویست دانشمند بر تفسیر او ستایش‌نامه

۱. کتاب سلطانی، برگ ۸۵ الف. ۲. همان‌جا، برگ ۸۶ ب و جاهای دیگر.

۳. به روایت مؤلف تاریخ حبیب السیر، سلطان محمد اولجایتو به اشاره او متابعت مذهب امامیه کرد (ع خواندمیر، ج ۳، ص ۱۹۷).

۴. برای شرح احوال بزرگان علما و فضایل این دوره ع خواندمیر، ج ۳، ص ۱۳۳ و بعد و همان‌جا، ص ۲۲۱-۱۹۰؛ مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۶۲۴-۷۵۷، و کتابهای تذکره.



ند». نیز در دیباچه مجموعه‌ای که به نام «اسأله و اجوبه رشیدیه» از رساله‌های او فراهم آمده، فهرستی است از مسائل فلسفی که رشیدالدین از راه محاوره و مباحثه علمی با دانشمندان به آن پاسخ گفته، و شماری از این مباحث را مرحوم دانش‌پژوه در مقدمه سوانح یاد کرده (ص ۳۲ و ۳۳) و گفته است که رشیدالدین سه لقب برای دانشمندان و بزرگان می‌آورد:

۱- «خواجه» برای دیوانیان و دبیران.

۲- «مولانا» برای رشنیقان (عالمان و طلبه علم غیر سادات) و مردم عادی،

۳- «سید» برای خاندان هاشم.^۱

بسیاری از ادبا و شعرای نامور، مانند سعید هروی، ابن‌یمین و خواجوی کرمانی با رشیدالدین معاصر بوده و شماری از آنان او را مدح گفته یا مانند سعید هروی بر مرگش مرثیه سروده‌اند.^۲ آنچه رشیدالدین را به‌همنشینی با علما تشویق می‌کرده دانش‌طلبی و روح علمی و انتقادپذیری او بوده، چنانکه در رساله‌ای در کتاب لطایف الحقایق خود گفته است: «... و این ضعیف از آنچه زیرکی یا عالمی یا کاملی از سر فکر و دانش سؤالی یا ایرادی کند نرنجد و به‌هیچ نوع هیچ تنگ‌ر در خاطر نیاورد، بلکه منت دارد به‌موجبی که یاد کرد، از آن جهت که در آن چند فایده متصور است».

۱. سرگذشت این دانشمندان را می‌توان در تلخیص معجم الاقبا ابن‌القوطی و روضات الجنان کربلایی و دانشمندان آذربایجان و اعلام الشیعه و الذریعه و دیگر کتابها یافت (مقدمه سوانح، ص ۱۴). نیز برای تقریظها که علما بر کتب و رسالات رشیدالدین نوشته‌اند ← شرح محمد شفیع لاهوری در مکاتیب رشیدی، ص ۱۳۷، ج ۱.
۲. همان‌جا، ص ۱۴.

۳. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۵۶-۳۵۲، و براون، از سعدی تا جامی، ص ۸۹ و بعد، و عباس اقبال، تاریخ مغول، ص ۵۴-۵۱۰.

اندروزی که رشیدالدین در نامه‌ای به فرزندش داده و او را برای دل بستن به نجوم سرزنش کرده است بیش علمی او را می‌رساند:

«چنین استماع افتاد که آن فرزند به علم نجوم هوس کرده است، و از این معنی دلم بغایت پریشان شده. زنه‌ار که سخن اهل نجوم که سالکان منهج خطا و رهروان محجّه عمی‌اند نشنود، ... و زمام اختیار فلک در قبضه تدبیر ماه و تیر نداند، و اقبال و ادبار انسان را از صعود برجیس و نحوس کیوان شناسد...»

همه بادست، حکم باد انگار تو از احکام خیره دست بدار^۱

۱. سوانح، ش ۵۰، ص ۲۷۲.

نوشته‌های علمی و ادبی رشیدالدین فضل‌الله

مُدَوْن لطایف‌الحقایق که یکی از چهار کتاب مجموعه رساله‌های رشیدالدین در علوم عقلی است در مقدمه‌ای بر این کتاب فهرست دقیقی از «کتاب جامع التصانیف رشیدی» یا مجموعه آثار او آورده، که بنا به تحقیق و با توجه به آنچه از نوشته‌های رشیدالدین و معاصران او برمی‌آید و نیز تاکنون از آثار او به دست آمده و شناخته شده، فهرستی درست و جامع است^۱.

این فهرست، آثار متعدد رشیدالدین را در دو قسم زیر برشمرده است: قسم اول: در عملیات، از شرعیات و حکمیات و معارف و هر چه از آن جمله باشد.

قسم دوم: در تواریخ و حکایت و صُور الاقالیم و بعضی مباحث علمی که بدان تعلق دارد.

قسم اول شامل کتابهای زیر است:

۱. فهرست کتاب جامع التصانیف رشیدی، در: لطایف‌الحقایق، به کوشش غلامرضا طاهر، ج ۲، ص ۱۵-۲.

- ۱- توضیحات، مشتمل بر دیباچه و نوزده رساله
- ۲- مفتاح‌التفاسیر، مشتمل بر هشت رساله در دو قسم یا فصل
- ۳- سلطانیه، که مشتمل بر رسایل نیست اما به اصل و ذیل، و هر کدام به چند مبحث تقسیم شده است.
- ۴- لطایف، مشتمل بر فاتحه (یا مقدمه) و دیباچه و چهارده رساله. این چهار کتاب (توضیحات، مفتاح‌التفاسیر، سلطانیه و لطایف‌الحقایق) با هم «مجموعه رشیدی» نامیده شده است. رشیدالدین درباره تصنیف این کتب چهارگانه نوشته است: «هرچند مجال فرصت کتابت و فکر در دقایق معانی به واسطه ملازمت بندگی و استغراق در امور مملکت چنانکه باید نداشت، اما به توفیق ایزدی چنانکه در رسایل خویش به هر موضعی یاد کرده... در قرب یک سال اتفاق کتابت کلمه‌ای چند متفرق در هر معنی افتاد و... بنوشت و رساله‌ای چند بساخت و هرچندی از آن رسایل را در کتابی جمع کرد و آن را نامی نهاد. و این کتاب که پس‌تر از آن کتب ساخته چارمین است و نام آن لطایف رشیدی نهاده»^۱.
- ۵- بیان‌الحقایق، مشتمل بر هفده رساله.
- ۶- آثار و احیاء، در بیست و چهار باب. قسم دوم کتابهای زیر را شامل است:
- ۷- جامع‌التواریخ: در تاریخ و شعب انساب و صور اقالیم و آنچه به آن تعلق دارد، مشتمل بر چهار مجلد زیر:
 - اول- تاریخ اقوام ترک و مغول.

۱. لطایف، ص ۳۴-۳۳. نسخه‌ای از مجموعه الرشیدی به شامل چهار کتاب یادشده و مکتوب به سال ۷۰۸ ه. را که در کتابخانه کاخ گلستان بوده مرحوم مهدی بیانی در شماره ۹ سال هشتم مجله مهر (آذر ۱۳۳۱) معرفی کرده است.

دوم- تاریخ مبارک غازی و مجمل تواریخ انبیاء و خلفاء و سلاطین و ملوک عالم از ابتدا تا زمان مؤلف.

سوم- شُعبِ انبیا و ملوک و خلفاء.

چهارم- حدود اقالیم هفت گانه و ولایات ممالک عالم... به قیاس مسالک الممالک، که این در واقع بخش جغرافیایی جامع التواریخ است.

۸- تنکسوق نامه که مجموعه چهار کتاب زیر است که از زبان ختایی به فارسی برگردانده شد.

کتاب اول- طب اهل ختای از علمیات و عملیات.

کتاب دوم- ادویه مفردة ختایی از آنچه پیش ما مستعمل است و آنچه مستعمل نیست.

کتاب سوم- ادویه مفردة مغولی از هر دو قسم مذکور.

کتاب چهارم- در باب سیاست ختایی و تدبیر ملک ختائیان و مصالح آن چنانچه پیش ایشان معهود است.

فهرستی که رشیدالدین در مقدمه تنکسوق نامه درباره ترتیب و تقسیم این چهار کتاب آورده، با آنکه در مقدمه کتاب لطایف آمده است تفاوت دارد. در مقدمه تنکسوق نامه این کتابها به ترتیب زیر فهرست شده است:

کتاب اول- در قواعد چند از علم طب.

کتاب دوم- در تشریح عروق دوازده گانه و... (که این هم در زمینه طب است).

کتاب سوم- در اصول تراکیب و سخنان سلاطین ماتقدم و جواب وزرای ایشان.

کتاب چهارم- در... یاساق ختای و چگونگی سیاست و ترتیب امرای ایشان.

در این ترتیب، مباحث طبی و دارویی (موضوع سه کتاب اول یادشده در فهرست مقدمه لطایف) با عنوان متفاوت در دو کتاب آمده، کتاب سوم مبحث جداگانه‌ای است یا، به احتمال، بخشی از «سیاست ختایی»، و کتاب چهارم در هر دو فهرست همان است اما با دو عنوان متفاوت.

۹- وقفنامه ریع رشیدی، که جدا از ماهیت آن خود می‌تواند به لحاظ اهمیتش در معرفی احوال اجتماعی و اقتصادی آن عصر اثر مستقلی به شمار آید.

۱۰- مکاتیب یا سوانح الافکار رشیدی، که مجموعه‌ای از یک دیباچه و بیش از پنجاه نامه است به قلم رشیدالدین یا به تقریر و فرمان او به فرزندان و بستگان و گماردگانش و نیز به علما و مشایخ عصر، و شرح آن خواهد آمد.

۱۱- اسأله و اجوبه، یا الفوائد الرشیدیه، که مرحوم جعفر سلطان‌القرایی در شماره‌های ۴ و ۵ سال نهم مجله مهر (تیر-مرداد ۱۳۳۱) معرفی کرده و مرحوم دانش‌پژوه نسخه‌ای از آن را در کتابخانه ایاصوفیا (شماره ۲۱۸۰، فیلم ۳۷۹ ع ۷۶۱- فهرست ۱۵۰/۱) دیده و نسخه‌هایی دیگر از آن را در کتابخانه ملی و کتابخانه کاخ گلستان معرفی کرده بود^۱، و در سال ۱۳۷۱ خ/ ۱۹۹۳ م. نیز از روی نسخه موجود در کتابخانه گنج‌بخش و به کوشش آقای دکتر رضا شعبانی از سوی مرکز تحقیقات ایران و پاکستان در اسلام‌آباد چاپ و منتشر شد. این مجموعه چنانکه نجیب مایل هروی به درستی دریافته و شناسانده است^۲، اثر جداگانه و کتاب مستقلی نیست بلکه گردآورده‌ای است از پاره‌ای مباحث چهار کتاب مجموعه رشیدیه

۱. سوانح الافکار، مقدمه، ص ۱۳-۱۲.

۲. مقاله «در جستجوی یک اثر رشیدالدین همدانی»، در: آئینه پژوهش، سال پنجم، شماره ۲، مرداد- شهریور ۱۳۷۳، ص ۱۹-۱۶.

(توضیحات، مفتاح التفاسیر، سلطانیه و لطایف) و چند رساله از کتاب بیان الحقایق.

مرحوم دانش پژوه نیز در معرفی نسخه های شناخته شده از «اسأله و اجوبه» از نسخه ای از مجموعه الرشیدیه موجود در کتابخانه کاخ گلستان که مرحوم مهدی بیانی در شماره ۸ سال نهم (آذر ۱۳۳۱) مجله مهر (ص ۵۲-۴۴۹) شناسانده نام برده، و این می رساند که این هر دو تألیف را یکی می دانسته است.

اسأله و اجوبه عنوانی کلی بوده که به کتابها یا مجموعه رساله هایی شامل طرح سؤال های علمی و پاسخ بدانها اطلاق می شده است. در مهمان نامه بخارا، تألیف فضل الله روزبهان خنجی در سنه نهم و دهم هجری، آمده است: «در بلدة فاخرة بخارا عرض کتب خراسان دیده نسخه مشهوره به جامع رشیدی بعزّ عرض همایون رسانیدند از مصنفات وزیر جهان خواجه رشیدالدین فضل الله طبیب التبریزی که [—] دیوان نامدار سلاطین چنگیزی از اولاد هولالگو بود. فی الواقع نسخه ای در کمال تکلف خط و تذهیب و تجلید بود و فواید بسیار از سوانح خواطر علماء آن عصر در آنجا مکتوب، و مضمون آن مشتمل بر مشکلات اسؤله و ایرادات خاصه که از علماء زمان کرده و هم خود آنرا جوابها گفته و علما آنرا تصحیح کرده و تعریف فرموده...» (ص ۲۹)، و سپس مبحثی از آنرا برگرفته و بررسیده است.

اینکه آثار قلمی و علمی رشیدالدین منحصر به کتابهای فهرست شده در جامع التصانیف رشیدی بوده از عبارت مقدمه این فهرست که در آغاز کتاب لطایف آمده، پیداست: «اما بعد، این کتاب لطایف از جمله مصنفاتی است که مخدوم جهانیان... رشید الحق والدینا والدین فضل الله ابن... عمادالدوله والدین ابی الخیر بن...

موفق‌الدولة عالی المتطبب الهمدانی المشتهر بالرشید الطیب... در هر باب تصنیف کرده، و با وجود آنکه مفرد مفرد نسخه‌ها از آن نوشته... خواسته که تمامت تصانیف او جمع کرده در یک مجلد کتاب نویسد تا همه با هم جمع گشته یادگار را بماند^۱. در پایان فهرست نیز آمده است: «و مصنف مذکور - اعز الله انصاره - این کتب مذکور هم مفرد مفرد و هم مجموعه‌ها از آن هم به عربی و هم به پارسی و هم یک نسخه از این کتاب بزرگ جامع‌التصانیف رشیدی که شرح آن داده شد که تمامت نسخه‌های عربی و پارسی در آن مندرج است...^۲. در ابواب البرّ خویش بر ظاهر شهر تبریز که موسوم است به ربع رشیدی در قبة بزرگ که جای آخرت خود را ساخته نهاده است و اجازت داده که مردم از آن نسخه‌ها نویسند...»^۳.



اکنون به معرفی کوتاه و ذکر پاره‌ای از مباحث هر یک از آثار یادشده چنانکه در مقدمه کتاب لطایف آمده است می‌پردازد.

۱- توضیحات: دارای دیباچه و نوزده رساله، که از آن میان است: در تفسیر آیت و یسألونک عن الروح (رساله پنجم)، در بیان تحقیق معراج (رساله دهم)، در بیان امیت رسول علیه الصلوة والسلام (رساله

۱. همان‌جا، ص ۲-۳.

۲. درباره تألیفات رشیدالدین فضل‌الله، مرحوم مجتبی مینوی در مقدمه خود بر چاپ حروفی وقفنامه زبیر رشیدی شرحی آورده (ص سی و چهار تا سی و هفت) که استنباط آن شادروان است و آنچه در آن تاریخ (۱۳۵۰ خ) شناخته بوده، هم او نسخه‌های خطی از آثار رشیدالدین در کتابخانه‌های مختلف (اکثراً کتابخانه‌های ترکیه) را شناسانده است (مقاله «خواجہ رشیدالدین وزیر»، در: نقد حال، ص ۹۵-۳۹۱). شمار مؤلفات رشیدالدین را تا پنجاه و دو نوشته‌اند (مزارات حشری، به نقل از مقاله عباس اقبال آشتیانی: نسخه‌های مصور جامع‌التواریخ، در: مجله یادگار، سال دوم، ش ۳، آبان ۱۳۲۴، ص ۳۵).

۳. همان‌جا، ص ۱۵.

سیزدهم)، در جواب معارضان حجة الاسلام [غزالی] (رساله چهاردهم)، و در بیان فضیلت عقل و علم (رساله پانزدهم).

رشیدالدین در رساله دوم از کتاب لطایف تصریح دارد که اول کتابی را که (از رساله های خود در علوم عقلی) فراهم آورده توضیحات نام داده است.^۱

۲- مفتاح التفاسیر: دارای شش رساله، که از آنهاست: در بیان فصاحت و اعجاز قرآن و آنکه آنرا معانی بی نهایت است (رساله اول)، در بیان حال مفسران و اقسام ایشان... (رساله دوم)، در بیان خیر و شر، در بیان اعمال حسنه و سیئه، در بیان تحقیق مسأله جبر و قدر (رساله های اول، دوم و چهارم از قسم دوم کتاب).

۳- سلطانیه؛ که نه به رسایل بلکه به اصل و ذیل، مقدمه و دیباچه و متن (مقاصد) و خاتمه تقسیم شده است، با مباحثی مانند «الهام و وحی و معجز و نبوت و رسالت» و «مبدأ و معاد و خلود اهل بهشت». در پایان فهرست مباحث این کتاب ذیل قسم دوم نیز آمده است: «جهت ذیل مفتاح [التفسیر] تألیف رفته و اینجانب نیز مناسب بود، و آن رسایل نفایس الافکار است».

۴- لطایف: دارای چهارده رساله، که از آنهاست: طی زمان و زمین (رساله دوم)، در تفسیر آیت قل لو کان البحر مداداً (رساله سوم)، در بیان سطح و تدویر (رساله چهارم)، در بیان حقیقت فیض، کیفیت فیض و فیاض (رساله های ششم و نهم)، و در بیان عدد (رساله چهاردهم).

۵- بیان الحقایق، که مشتمل است بر هفده رساله. رساله سیزدهم آن «ذیل نفایس الافکار در بیان دوام خلود در بهشت و دوزخ» (که ظاهراً ذیل خاتمه ای است از کتاب سلطانیه در همین بحث)، و رساله چهاردهم «در بیان حقیقت خرقة» است.

۱. لطایف، ص ۶۰.

۶- آثار و احیاء: این کتاب ارزشمند درباره فن کشاورزی و معرفت اشجار و زراعت و عمارت و دفع آفات نباتی و شناختن احوال پرندگان و ماکیان و منافع انواع حیوانات و خواص هر یک از جواهر و احجار و کیفیت استخراج معادن است، بر رویهم در بیست و چهار باب. نظر به اهمیت این کتاب عنوان پاره‌ای از بابهای آن آورده می‌شود:

- در معرفت احوال سال و فصول آن و اهویه گرمسیر و سردسیر و علامت باد و بارندگی (باب اول).

- کار هر عمارتی به چگونه مردم سپارند و ترتیب آلات و ادوات آن (سوم).

- ماهیت و کیفیت و احوال کهریزها و چشمه‌ها (چهارم).

- تخم‌ها و بیخ‌ها و اینکه کدام باید کاشت و نشاند (ششم)، و انواع اشجار مثمره و غیر مثمره بیشه‌ای و بستانی در هر جا (هشتم)، و در معرفت احوال پیوند درخت (نهم).

- در معرفت انواع خربزه و خیار و انواع بقول (یازدهم)، و زراعت گندم و جو و انواع حبوبات (دوازدهم) و زرع شکر و پنبه و کنجد و کتان و... (سیزدهم).

- دفع ملخ و موش و مورچه و مار و کژدم و امثال آن (چهاردهم).

- احوال کبوتر و ماکیان و سایر طیور اهلی (پانزدهم).

- انواع اسب و دیگر چارپایان (شانزدهم).

- زنبور عسل و انواع شیرینی‌های حیوانی و... (هفدهم).

- آفات درختی و کشاورزی و کیفیت محافظت غله و انواع

حبوب و خوردنیها (هجدهم و نوزدهم).

- بنای شهرها و بقاع خیر (بیستم).

- کشتی‌ها و پل‌ها و راهها و ترتیب آن (بیست و یکم).

— کیفیت استخراج معادن و معرفت احجار و جواهر (بیست و سیم و بیست و چهارم).

۷— جامع التواریخ: شرح این اثر عظیم رشیدالدین فضل‌الله که از منابع تاریخی مهم ایران و جهان است جداگانه خواهد آمد.

۸— طبّ اهل ختای، که یکی از کتب چهارگانه مجموعه‌ای است که تنکسوق‌نامه ایلخان در فنون علوم ختایی نام دارد. اینکه تنها کتاب شناخته شده و به دست آمده از این مجموعه به نام تنکسوق‌نامه رشیدالدین فضل‌الله معرفی شده، اشتباه است.

مرحوم مجتبی مینوی در مقاله‌ای در معرفی تنکسوق‌نامه^۱ نوشته است: «یکی از نسخ خطی منحصر به فردی که در ترکیه موجود است کتاب مرسوم به تانکسوق‌نامه ایلخان در فنون علوم ختایی است که در عهد غازان خان به اهتمام رشیدالدین فضل‌الله وزیر همدانی تهیه شده است و ترجمه قسمتی از کتب طبّی و علمی چینی به زبان فارسی است و در کتابخانه ایاصوفیه به شماره ۳۵۹۶ محفوظ است.

«شاید اولین کسی که در زمان ما متوجه آن شده آقای استاد احمد زکی ولیدی طغان بوده باشد.

«رشیدالدین فضل‌الله همچنانکه در نوشتن تاریخ خود اکتفا به آن تواریخی نکرد که تا به آن روز در کتابهای ما می‌نوشتند بلکه به تاریخ اقوام و مردمانی مثل مغولان و هندوان و پاپها و فرنگیها و غیرهم نیز که مورخین ما به ایشان توجهی نکرده بودند پرداخت... در امور علمی و طبّی هم به قدر وسع و طاقت کوشید که پای معلومات متعلق به اقوام دیگری غیر از روم و یونان و هند را که تا آن زمان با آنها آشنا شده بودیم در ایران باز کند...

۱. مجموعه خطابه‌های تحقیقی...، ص ۳۱۷-۳۰۷، و در مقدمه چاپ عکسی بخشی از آن.

«این تانکسوق‌نامه... در فنون و علوم ختایی یعنی چینی است. پیش از رشیدالدین کتاب دیگری به نام تنکسوق‌نامه ایلخانی به فارسی تألیف شده بود در فنّ جواهرشناسی و مؤلف آن خواجه نصیر طوسی بود که رشیدالدین فضل‌الله زمان او را درک کرده بود...»

«لفظ تانکسوق و تنکسوق و تنسوق و تانسوخ و تنسوخ و تنسق همگی اشکال مختلفه یک کلمه مغولی است که... به معنی چیز نفیس و تحفه کمیاب است که به عنوان هدیه و پیشکش از برای بزرگان می‌آوردند. رشیدالدین این کتاب خویش را در حکم تحفه عزیزالوجودی و نادری می‌شمارد که به ایلخان تقدیم کرده است.»

رشیدالدین در مقدمه‌ای مفصل بر این کتاب، که خوشبختانه همراه با طب اهل ختاء محفوظ مانده و به دست ما رسیده، در سبب تألیف و فایده و امتیاز این اثر و کیفیت خط ختائیان و تدبیر ترجمه از آن و کسانی که در این کار یاری داده‌اند نوشته است:

«غازان‌خان] همواره اشارت اعلی رانده تا بنده حضرت سعی نماید و از کتب و فوایدی که در این ملک پیش از این قسمت آن نبوده، و اگر نیز بوده اهل این دیار... بر آن واقف نگشته، تتبع کرده بآید کند، و آن را ترجمه کرده و بر احوال طبیعت و اسرار آن واقف شده شایع گرداند... بنابراین مقدمات چون همت مبارک عالیّه همواره بر آن مصروف است که... علوم و صناعات که به دیگر اقالیم و ولایات مخصوص است از مصنفات ایشان، در این دیار نیز پیدا و هویدا گرداند... و در آن شک نیست که کتب اهل مغرب و این ممالک و کتب افرنج (=فرنگ) و روم که ایشان متابع کتب یونان‌اند، و بعضی از کتب ممالک هندوستان در عهد پادشاهان ماتقدم که در انواع علوم ساخته‌اند، در عهدها و اوقات مختلف ترجمه کرده‌اند و در این ملک

شایع شده، لیکن کتب بلاد ختای و چین و ماچین و ممالکی که بدان پیوسته بدین ملک نرسیده، و اگر به‌نادر رسیده کس آن را ترجمه نکرده، اهل ختای چون از ما دوراند و زفان و اصطلاح نمی‌دانند ایشان استوار نمی‌دارند که در این دیار علوم متنوعه چنانچه واقع است می‌باشد، و اهل این دیار همچنان در حق ایشان... و هر دو ظنّ باطل است...، و اکنون که به حکم یرلیغ همایون در آن شروع کرد تا از کتب و تواریخ و مصنفات ایشان بعضی را ترجمه کند... سعی رفت تا کتب ایشان و کسانی که زفان ایشان دانند و کم و بیش بر آن وقوفی داشته باشند با دید آورد و کتاب... و ادویه از حشایش و معادن و اشجار و حیوان و اسماک و رُبّیت و دیگر کتب را ترجمه کرد و هرچند تقریرکننده چنانچه حق باشد بر حق معانی و دقایق آن واقف نبود لیکن به قیاس [بر] بعضی دقایق و اسرار و حکمت‌های آن واقف شد و او را به تجربه معلوم گشت که در تمامت علوم ایشان را مهارتی تمام هست... «و از قدیم‌العهد باز تا غایت وقت هیچ‌کس از کتب ختایی بعضی ترجمه نکرده و از آن تألیف و تصنیف نساخته الا در زمان پادشاه عادل هولاکو مرحوم مولانای اعظم، افضل و اکمل عصر، خواجه نصیرالدین رحمه‌الله...»

«ولایت ختای و چین و ماچین و سولانقه و جورج و قراختای و ولایت او یغور تا سرحدّ ترکستان و از آن جانب تا سرحدّ هندوستان، همه به کتب علمی اهل ختای عمل می‌کنند؛ و هرچند لغت و مذاهب ایشان مختلف...» (ص ۶-۱۷)

«در این وقت که به ترجمه این کتاب، که این فصل دیباچه آن است، مشغول شده بود سعی نمود تا از متعلّمان جوانی که بر علم طبّ و حکمت واقف بود و در آن رنج برده و طبعی راست و جذّی درست و

زیرک و در هر فن هنرمند و در تحصیل علوم مجّد و مهووس بود، مولانا ملک‌الحکماء والافاضل یگانۀ عصر صفی‌الدولة والدین و ام‌فضله را ملازم حکیم سیوسه ختایی گردانیدم و کلمچی (= کلمه + چی، به معنی مترجم) که بر زبان واقف بود و تقریر نیک داشت ملازم او گردانیدم و شرط رفت که خطّ ختایی و زفان ایشان بیاموزد و سعی نماید بر اصطلاحات ایشان واقف گردد». (ص ۲۳-۲۴)

در اینجا رشیدالدین شرحی در معرفی کیفیت خط چینی آورده و گفته که بنیاد آن نه بر حروف که بر شکلی و نقشی معین برای هر اسمی و لفظی است، و افزوده که حکمت این ابداع و مزیت این خط بر خطوط الفبایی را به فراست دریافته و دانسته است که خط چینی را همه اقوام و مردمی که زبانهای گوناگون دارند اما این خط را برای نگارش اختیار کرده‌اند می‌توانند بخوانند و مقصود یکدیگر را بفهمند؛ و این دریافت او را همان صفی‌الدین که ملازم حکیم سیوسه و در مدت یک سال به خط چینی آشنا شده بود تصدیق کرده است». (ص ۲۴-۳۶)

«و هم در این وقت... شخصی را یافت که او از فرزندان طیبی بود که از این مُلک پیش از این به حضرت رفته بود، و آنجا در وجود آمده و خط پارسی از پدر و خط ختایی از ختائیان آموخته و مردی هنرمند و زیرک، و شعر پارسی و ختایی نیکو دانستی و دیگر هنرها... تقریر کرد که ملک ختای و چین که شهرهای بسیار است و معظم، در هر شهری چندین لغات مختلف است و تا حدّی که میان اهل محلّه تا محلّه دیگر در لغت ایشان تفاوتها باشد، و تمامت را خط یکی، و هر چه... بدین خط بنویسند همه بر آن واقف شوند و احتیاج کلمچی نباشد». (ص ۳۱) و «از این شیوه و حکمتها و دقایق حقایق و لطایف و مخترعات در تمامت صناعات و علوم اهل ختای را هست و از آن

جمله اندکی این ضعیف واقف شد، و از این کتب که این ضعیف آن را ترجمه کرد بسیار از لطایف و حکمتها معلوم شد و لیکن مجال آنک آن را شرح کنم نداشتم...» (ص ۳۹)

رشیدالدین برای ترجمه کردن از کتابهای چینی از حکیم سیوسه ختایی و صفی الدین و آن مترجم ایرانی که در چین به دنیا آمده بود و کسانی دیگر استفاده کرد. او در دیباچه این کتاب به چند موضوع در احوال چین و مردم آن پرداخته، و از آن میان درباره فن چاپ کتاب، و پول کاغذی یا چاو که در آن سرزمین رواج داشته و نیز نت موسیقی که چینیان ساخته بوده و به کار می برده اند، نوشته است.

پس از این دیباچه کلی تنکسوق نامه، مقدمه کتاب طب اهل ختا (نخستین کتاب از چهار کتاب تنکسوق نامه) آورده شده، آن هم حدود چهل صفحه، و از صفحه ۷۹ این نسخه فهرست مطالب چهار کتاب این مجموعه آمده است، به ترتیب زیر:

«... گوئیم که بعد از جمع این کتاب که او را تانکسوق نامه ایلخان در

فنون علوم ختایی نام نهادیم، منقسم کردیم بر چهار کتاب بر این مثال:

کتاب اول در قواعد چند از علم طب و کیفیت نبض گرفتن و تشریح اعضاء... به زعم اهل ختای، و این کتاب را ایشان به نظم آورده اند و آن ابیات منظوم را هر یکی از فضلاء ایشان شرحی ساخته و آن را وانک شوختو نام نهاده اند بر نام آن طبیب که مصنف و واضع این کتاب بوده، و ما آن اشعار بنویسیم و شرح آن نیز یاد کنیم.

کتاب دوم در تشریح عروق دوازده گانه و کیفیت... سیر خون در بدن و آغاز و انجام آن و چگونگی داغ کردن و میل زدن در امراض....

کتاب سوم دو... (ناخوانا): اول یک مقدمه است در اصول تراکیب

و سخنان سلاطین ماتقدم و جواب وزرای ایشان....

فن ثانی در ادویه مفرده و این فن دو مجلد است:

مجلد اول ترجمه کتاب ایشان است و بر وضع گفته ایشان در قوت و افعال و مزجه و خواص ادویه و کیفیت حاصل کردن از معادن و نبات و انسان و حیوان و....

مجلد دوم که ما اضافت کرده‌ایم مشتمل است بر ادویه که پیش حکماء یونان و حکماء ختای مستعمل است و موجود، و بیان خواص و افعال آن به تفصیل...

کتاب چهارم در بر... (ناخوانا) و یاساق ختای و چگونگی سیاسات و ترتیب امرای ایشان، و این کتاب دو فن بود: اول در ترتیب امرا و منزلت هر یکی از طرف دست راست و از طرف دست چپ.

فن ثانی در اموری که به شرع ماند و کیفیت سیاسات، و این فن دوم را تای خولون نام نهاده‌اند یعنی کتابها که بعد از عمارت تندرستی محتاج الیه بود و در نوامیس و سیاسات و تدبیر ملک با عالم ابدان ماند و الله اعلم بالصواب.

سپس فهرست کتاب اول (طب اهل ختا) آمده است:

«کتاب اول دوازده باب است:

باب اول در شرح و کیفیت مواد عناصر از او

باب دوم در شرح اعضا اند....»

متن کتاب طب اهل ختا که نخستین کتاب از کتب چهارگانه تنکسوق‌نامه است و نیز این نسخه در صفحه ۵۱۹ پایان می‌گیرد و به امضای کاتب و تاریخ کتابت آن ختم می‌شود: «اینجا باب دوازدهم کتاب وانگ شوخوا تمام شد، و به تمام این کتاب نیز تمام شد... [به خط] محمدبن احمدبن محمود تعریفاً بقوام الکرمانی... فی

العشرين من شعبان سنة ثلاثة عشر و سبعمائه (بیستم شعبان ۷۱۳ هـ).
بمدینه تبریز....»

سه کتاب دیگر تنکسوق نامه که دنباله کتاب طب اهل ختا بوده
مفقود است.

در معرفی مقام علمی رشیدالدین فضل‌الله نوشته‌اند: «شاید
مهمترین خدمت رشیدالدین به علوم به طور کلی و طب بخصوص،
معرفی علوم چینی به مسلمانان... و مخصوصاً ایرانیان است. نه تنها
جامع التواریخ شامل مطالب مفیدی درباره رابطه علمی بین ایران و
آسیای مرکزی و چین است و توصیف‌هایی سودمند از وضع علوم در
ایران و نیز چین آن زمان دربر دارد، بلکه رشیدالدین دستور داد کتب
علیحده‌ای در علوم هنری و چینی و مغولی تألیف شود. در طب چینی
و مغولی به دستور او چهار مجلد تهیه شد که مجلد اول آن... چند سال
پیش... کشف شد. اطلاعات این مجلد یقیناً توسط پزشک معروف
معاصر چینی وانگ-شو-هو^۱ فراهم آمده است، از آنجا که این مجلد
به نام وانگ شوخو است.

«ارزش تنسوق نامه فقط در معرفی علوم چینی به فارسی نیست،
گرچه این امر خود حائز اهمیت فراوان از لحاظ آشنایی با علوم چینی
آن زمان و نفوذ بعدی علوم چینی و مغولی مخصوصاً در بعضی از
جوانب نجوم و حتی طب در ایران می‌باشد. علاوه بر این، معرفی
علوم چینی در ایران خود وسیله‌ای از برای انتشار افکار طبّی چینی در
غرب شد. چنانکه از تحقیقی که اخیراً انجام یافته است برمی‌آید،
تصاویر تشریح در تنسوق نامه از کتاب معروف تشریح چینی تسون
هسین هوا چونگ تو^۲ اقتباس شده و این تصاویر و نظریات مربوط
به آن به احتمال قوی در مکتب جدید تشریح از قرن چهاردهم میلادی

1. Wang-Sho-ho.

2. Ts'un hsin huan chung t'u

در ایتالیا توسط موندی‌نوس از بولونیا^۱ که با منابع اسلامی آشنایی داشت مؤثر افتاده است»^۲.

۹- وقفنامه رُبع رشیدی- این وقفنامه که خوشبختانه نسخه آن به خط رشیدالدین فضل‌الله (واقف) ازگزند حوادث ایام به سلامت جسته و بازمانده، چنانکه استاد ایرج افشار در معرفی آن نوشته‌اند (مقدمه چاپ حروفی، ص هفده تا نوزده): «پُر است از فواید و اطلاعات. البته فایده عمده‌اش اطلاعاتی است که درباره کیفیت موقوفه رُبع رشیدی و تشکیلات و نحوه اداره امور آن در آن مندرج است. همین اطلاعات برای تحقیق در اصول اجتماعی عصر ایلخانان مفید فایده است. اما در باب فوایدی که به‌طور طرداللباب می‌توان از این متن استفاده کرد نکاتی چند را که مخصوصاً بازگوکننده جزئیات امور زندگی (خواه در جنبه اجتماعی و خواه در جنبه‌های دیگر) است تذکر می‌دهد:

- درخت و تخم بردن از ولایتی که هست به جایی که نیست.

- طرح و رسم کشیدن عمارات.

- کیفیت لوله کشی و نقل آب در شهر تبریز، به تفصیل.

- اعتقاد مؤلف به اعیاد و مراسم مذهبی.

- نشانه‌هایی درباره تأسیسات زردشتیها در یزد در آن دوران....

- منسوب ساختن قطعات زمین به سلطانی، دیوانی، اتابکی،

سنقری، صاحبی و غیره.

- شناختن افراد مختلف سادات: حسینی عریضی، علوی و

خاندان رضی طبیب در یزد.

1. Mundinus de Bologna

۲. سید حسین نصر، مقام رشیدالدین فضل‌الله در فلسفه و علوم اسلامی، در مجموعه خطابه‌های تحقیقی....، ص ۳۲۲-۳۱۸.

- شناختن نوع و عناوین و القاب طبقات مردم یزد در آن عصر مانند نام افرادی از عشایر و طوایف.
- اطلاعاتی دربارهٔ اتابکان یزد...
- اصطلاحات مربوط به قنوات، مصطلح در تبریز و اسامی قنوات یزد و تبریز در آن قرن.
- اصطلاحات مربوط به اجزاء و قسمت‌هایی از ابنیه مانند قرجاب، شاهنشاهی، تابخانه و غیره.
- اطلاعات مربوط به جغرافیای شهری تبریز در قرون هفتم و هشتم.
- اطلاعات مربوط به غذاها و اسامی نانها و پختنی‌ها...
- اختصاص داشتن ربع از عایدی باغ به باغبان که از رسوم یزد و تمام بلاد آذربایجان بوده است...
- طرز امانت گرفتن کتاب از کتابخانه وقفی رشیدالدین و اطلاعات دیگر دربارهٔ تنظیمات کتابخانه...
- نحوهٔ حفظ غلات برای مصون بودن در قبال آفات...
- رعایت حال علویان.
- روش کار قوالان...»
- دربارهٔ وقفنامهٔ ربع رشیدی در مبحث بنیادهای خیر رشیدالدین فضل‌الله نیز شرحی آمده است.
- ۱۰- مکاتیب یا سوانح الافکار رشیدی: مجموعه‌ای از نامه‌های دیوانی و اخوانی رشیدالدین است به پسران و گماردگانش که حکومت ولایات را داشته‌اند و اندرز و سفارش‌هایی به آنها داده و نیز به علما و مشایخ عصر خود که با آنها دوستی و گفت و شنود علمی یا به فضل و زهد آنها اعتقاد داشته است. این مجموعه را که به تفاوت نسخه‌ها ۵۲ یا ۵۳ نامه و یک دیباچه از رشیدالدین دارد محمد ابرقوهی جمع آورده و در مقدمهٔ آن نوشته است.

«اما بعد چنین گوید جامع این مکاتبات و مدون این مخاطبات الفقیر الحقیر محمد ابرقوهی که چون به خدمت جناب مخدومی سلطان الوزراء... رشید الحق والدین و الدین عماد الاسلام و المسلمین فضل الله... مشرف گشت و کمر خدمت او بر میان بست این بنده را به انواع الطاف و اصناف اعطاف مخصوص گردانید... و فرمود که هیچ کمالی عالی تر از آن نباشد که ضمیر را بر انوار اسرار شناخت و اوصاف الهی مطلع گردانند... و چون بارگاه فلک ساي مخدوم جهانیان مجمع علماء و مَرَبَع فضلاء بود اکثر اوقات و اغلب ساعات با ایشان راه مصاحبت و نهج مجالست مسلوک می داشت، از این جهت واجب دید که از خرمن فضل آن مخدوم خوشه‌ای چند فراهم آورده... این کتاب سوانح الافکار رشیدی را به خوب ترین وجهی... جمع کرد و هر انشاء که به حضور این ضعیف به قلم گهربار و کلک دُررنثار در سلک تحریر و حَیْزِ تقریر آورد، سر دفتر مجموعه متکلمان... می ساخت... و منشآت که صاحب اعظم سعید شهید مغفور مبرور علیه الرحمه والغفران در سلک تحریر و تقریر آورده این است. و تدوین این کتاب در زمان وزارت... سلطان الوزراء... غیاث الدّوله والدّین محمد، انا الله برهانه بود». از اینجا برمی آید که جامع مکاتیب آن را در زمان وزارت غیاث الدین محمد فرزند رشیدالدین (سالهای ۷۲۷-۷۳۶ هـ.) جمع آورده و مرتب ساخته و پس از درگذشت او دیباچه‌ای بر آن نوشته و نسخه را کامل کرده است. این کتاب تاکنون دو بار چاپ شده است؛ یک بار با نام مکاتیب رشیدی در سال ۱۹۴۷ در لاهور و به همت مولوی محمد شفیع، و بار دیگر با نام سوانح الافکار رشیدی در سال ۱۳۵۸ به کوشش و با مقدمه مفصل مرحوم محمد تقی دانش‌پژوه و از سوی کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران. چاپ اخیر بر اساس نسخه‌ای است مورخ ذی‌قعدة ۹۲۸ هـ. که در خاتمه آن کاتب خود را عبدالعلی بن بخشایش رستم‌داری شناسانده و مقابله‌کننده نسخه مسعود الحسینی معرفی شده است.

مرحوم دانش‌پژوه در دیباچه‌ای بر این کتاب شرح سودمندی درباره محتوای آن آورده است که کوتاه‌شده آن در زیر می‌آید (از ص ۲-۴):

«از رشیدالدین فضل‌الله... چندین نامه به یادگار مانده که شمس‌الدین محمد ابرقوهی گویا در هنگام وزارت خود او تا وزارت فرزندش غیاث‌الدین محمد (۷۲۸-۷۳۷) به تدوین آنها پرداخته و آن را به نام همان غیاث‌الدین ساخته و سوانح‌الافکار رشیدی نامیده است. در آن پنجاه و چند بند یا نامه است که نخستین آنها در چاپ نخستین افتاده بوده و به شمار نیامده است. چهار نامه آن از دیگران است به رشید (ش ۳۰، ۳۶، ۴۷ و ۴۸) و دیگر نامه‌ها از رشید است به فرزندان خود و دانشمندان و دیوانیان....»

«تاریخ نوشته شدن نامه ۱۶ روز پنجشنبه ۱۵ شعبان الاوایل است در طوس و نامه ۴۳ سال ۶۹۰ در قیصریه و نامه ۴۴ سال ۷۰۸ که در نسخه ۷۸۰ آمده است، و نامه ۵۰ در شام نوشته شده است.

«در این نامه‌ها شعرهای فارسی و تازی هم بسیار است. خواجه رشید در آن یاد می‌کند از:

۱- آنچه در ملکیت او درآمده و املاکی که به مال خاص خود خریده است.

۲- بقاع خیر که ساخته است و موقوفات آنها.

۳- وقف ربیع رشیدی و مدرسه هرات و اوقاف یزد.

در آن چندین جا روش سیاق و استیفاء دیده می‌شود، و در آن جدولی است درباره نامهای خداوند و جدولی است به نام «صحیفه

مس» که نام بلوکهای شوستر و وجوه دیوانی آنجا در آن گذارده شده، و دو جدول طرح ساختن روستاهای تازه، و نیز جدول پندنامه انوشیروان و جدول فهرست کتابهایی که بدو ارمغان شده است، نیز نامه‌ای به «صدرالدین محمد تُرکه» که سفارش و وصیت‌نامه او است. او در نامه خود به شیخ صفی‌الدین اردبیلی شافعی می‌گوید که هزینه خانقاه اردبیل در شب میلاد پیامبر را فرستادم و گفته است که در آن شب سماعی به‌راه بیندازند. نیز در آن یاد می‌شود از:

— مصاحف وقف ربع رشیدی نوشته به حل طلا و به خط یاقوت ابن مقله و احمد سهروردی.

— کنیزان و غلامان که وقف کرده است.

— گونه‌گون مال و خواسته او از دیه‌ها و کشتزارها و جانوران و چارپایان و پرندگان که به دهگنان می‌سپرده است.

— نامه به پسرش امیر محمود در آموختن تصوف، و به پسرش عبداللطیف در پانزده بند که در آن بدو جهاننداری و شهریاری می‌آموزد.

— به پسرش غیاث‌الدین محمد در ۴۸ بند، که همان پندنامه انوشیروان است و در قابوس‌نامه با عبارتهای روانی آمده است.

— به پسرش سعدالدین دستور می‌دهد که از راه شریعت پای بیرون نهد.

«همچنین یاد می‌کند از نماز و زکات و حج و ناروایی می‌ونرد، و ساختن ابواب البر و آباد نگاه داشتن دارالشفاها و پرداختن مواجب دانشمندان از آب آمویه تا آب جیحون».

مرحوم دانش‌پژوه در دیباچه خود بر چاپ سوانح الافکار (ص ۴۱-۳۷) ۱۰ نسخه دستنویس آنرا که در کتابخانه‌ها و در تملک اشخاص بوده شناسانده و افزوده که نسخه کتابخانه ملک تهران

به کتابت عبدالعلی پسر بخشایش رستم‌داری مورخ ذیقعدہ ۹۲۸ را اصل قرار داده است. این ظاهراً قدیم‌ترین نسخه‌ای است که در دست است. در همان دیباچه پاره‌هایی از مکاتیب که در جُنگ‌ها آمده و برخی از آن در مجلات به چاپ رسیده و نیز کار ارزنده محمد شفیع لاهوری در چاپ نخستین این اثر معرفی شده است (ص ۴۱-۴۵). در دنباله همان دیباچه ترجمه گزیده‌ای از دو مقاله آمده است، یکی نوشته روبن لوی در مجله آسیایی، شماره ۱ و ۲ سال ۱۹۴۶، که ایرادهای تاریخی است بر پاره‌ای مطالب مکاتیب رشیدی، و دیگر بررسی گسترده و فاضلانه خانم ا. ای. فالینا از بنیاد خاورشناسی مسکو درباره مکاتیب، محتوا و نویسنده آن، معرفی دقیق نسخه‌های شناخته‌شده این نامه‌ها و چاپهایی که از آن شده، نکته‌ها و اندیشه‌هایی که در آن آمده است و بهره‌ای که از آن در مطالعات تاریخی و اجتماعی می‌توان برد. این دیباچه را خانم فالینا برای ترجمه روسی خود از این نامه‌ها که آن را با دیباچه و تعلیقات و فهرست‌ها در سال ۱۹۷۱ به چاپ رسانده نوشته، و در آن گفته است که اکنون ما سیزده نسخه از این دفتر می‌شناسیم که هشت‌تای آنها مورخ و شناسانده شده‌اند (ص ۵۵).^۱ درباره سبک این نامه‌ها، در دیباچه فالینا آمده است: «در آنها آیت‌های قرآن و شعرهای فارسی و تازی از سعدی و نظامی و متنبی و جز آنان و سروده‌های خود او آمده، و در بسیاری از آنها سبک زیبایی ادب فارسی به‌ویژه قابوسنامه دیده می‌شود... کسانی که این نامه‌ها بدانها نوشته شده بیشتر فرزندان او هستند که در دستگاه دولت پایگاهی بلند داشته‌اند. همچنین سرشناسان شهرها و کارکنان بلندپایه دولت و دانشمندان نامور و... همین گونه‌گونی این نامه‌ها

۱. مرحوم دانش‌پژوه ده نسخه را که از آن سراغ داشته در دیباچه خود بر سوانح الافکار شناسانده است.

چندسویگی آنها را می‌رساند و نکته‌های تازه‌ای با خود دارد.... در این نامه‌ها دیدگاه سیاسی رشید نمودارتر است و او در آنها می‌خواهد فرمانروایی ایلخانی را ایرانی نشان دهد و خانهای مغول را پادشاه می‌نامد... گذشته از آگاهی‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاست داخلی دستگاه ایلخانی، در سوانح رشیدی آگاهی‌های باارزشی از سیاست هولاکو در بازرگانی با کشورهای همسایه آسیایی و آفریقایی و اروپایی به دست می‌آید... در سوانح رشیدی آگاهی‌های گوناگونی است از زندگی مردم خاور نزدیک و میانه در روزگار مغول در سده‌های هفتم و هشتم که هنوز به خوبی از آنها بهره‌برداری نشده است». فالینا می‌گوید که بیشتر خاورشناسان شوروی سابق بودند که به این کتاب اهمیت دادند، و دیگر پژوهندگان غربی چندان از آن در تحقیقاتشان بهره نبرده‌اند^۱.

بی‌توجهی مؤلفان اروپایی به سوانح رشیدی می‌تواند برای احتمال ساختگی بودن این اثر بوده باشد، چنانکه مرحوم مجتبی مینوی نیز چنین می‌پنداشت و می‌گفت و می‌نوشت که: «بنده اعتقاد دارد که این مکاتیب از قلم رشیدالدین یا حتی به امر او هم نوشته نشده بوده است و به نام او جعل کرده‌اند»^۲.

چنانکه مرحوم دانش‌پژوه در مقاله خود در معرفی سوانح الافکار آورده است^۳، می‌توان از چهار رهگذر در صحت استناد سوانح الافکار جستجو کرد:

- ۱- سبک انشاء و سنجیدن عبارات آن از نظر زبانشناسی با نوشته‌هایی که به یقین از رشیدالدین است.
- ۲- یافتن نام و نشان و سراغی از آن در آثار دیگر رشیدالدین.

۱. ص ۵۴ دیباچه سوانح.

۲. مقدمه و قنانه زنج رشیدی، چاپ حروفی، ص سی و شش، ح ۲.

۳. مجموعه خطابه‌های تحقیقی....، ص ۱۰۱-۱۰۹.

۳- بررسی محتوایی این نامه‌ها و سنجیدن آن با حقایق تاریخی.
 ۴- قراین خارجی، مانند جستجو و یافتن اینکه در کدامیک از کتابهای پیشین از این نامه‌ها یافته می‌شود، چه کسانی مانند عقیلی (در آثارالوزراء) و قزوینی (در المعجم) از آن بهره برده‌اند، و چه کسانی از مورخان و منشیان و نویسندگان نسخه‌ها بر اصالت آن گواهی داده‌اند. با اینهمه، چنانکه در دیباچه فالینا آمده است، اروپاییان مکاتیب رشیدی را با فهرستی که روسو خاورشناس فرانسوی برای نسخه‌هایی که با خود به‌فرنگ برده بود نشر داد، شناخته بودند، و آن نسخه‌ها را فرهنگستان پترسبورگ در ۱۸۱۹ خرید و به‌موزه آسیایی بخشید. یکصدسالی پس از آن نیز دو نسخه از مکاتیب که هوتوم شیندلر^۱ به‌اروپا برد به‌دست ادوارد براون افتاد و او مقاله‌ای درباره‌ی آن در شماره اکتبر ۱۹۱۷ مجله آسیایی نوشت و در کتاب تاریخ ادبیات ایران خود نیز آن را با آوردن عنوان و موضوع یکایک نامه‌ها معرفی کرد و اثری مهم و شایسته بررسی دانست.^۲

جز آنچه یاد شد، نوشته‌ها و رساله‌های دیگری هم اثر قلم رشیدالدین فضل‌الله شناخته شده که از آن میان است «تقریرات خواجه رشیدالدین به‌تحریر علامه حلی» به‌عربی که به‌کوشش عزیزالله عطاردی قوچانی در فرهنگ ایران‌زمین^۳ معرفی شده است. آنچه از آثار رشیدالدین فضل‌الله، جز جامع‌التواریخ، که تاکنون به‌صورت مستقل چاپ و منتشر شده اینهاست:

الف) مکاتیب رشیدی

۱- مکاتیب، به‌کوشش و تصحیح محمد شفیع، لاهور، سلسله نشریات کلیه پنجاب، ۱۹۴۷.

1. Sir Albert Houtum Schindler

۲. از سعدی تا جامی، ص ۱۲۵-۱۱۶.

۳. جلد نوزدهم، ۱۳۵۳، ص ۱۱۷-۱۰۶.

۲- همان کتاب با عنوان سوانح الافکار رشیدی، به کوشش و با مقدمه مرحوم محمد تقی دانش‌پژوه، تهران، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.

ب) طب اهل ختا (بخشی از تانگسوق‌نامه و مقدمه آن)، چاپ عکسی از روی خط محمدبن احمد معروف به قوام کرمانی مورخ ۷۱۳هـ. با مقدمه و اهتمام مجتبی مینوی، تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (مجموعه آثار رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ش ۲).

پ) وقفنامه ریع رشیدی

۱- وقفنامه ریع رشیدی: الوقفیه الرشیدیه بخط الواقف فی بیان شرایط امور الوقف والمصارف، چاپ عکسی از روی نسخه اصل. زیر نظر مجتبی مینوی و ایرج افشار، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰.

۲- وقفنامه ریع رشیدی، چاپ حروفی از روی نسخه اصل، به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار، با همکاری عبدالعلی کارنگ در تصحیح قسمت مربوط به آذربایجان، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۶.

ت) لطایف الحقایق، به تصحیح غلامرضا طاهر در دو جلد، تهران، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۷-۱۳۵۳ (مجموعه آثار رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ش ۳ و ۴).

ث) آثار و احیاء (یا) آثار و اخبار

۱- آثار و اخبار، چاپ سنگی عبدالغفار نجم‌الدوله، تهران، ۱۳۲۳ ق.

۲- آثار و احیاء (متن فارسی درباره فن کشاورزی)، به اهتمام منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

ج) اسأله و اجوبه، به اهتمام دکتر رضا شعبانی، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۷۱ خ/ ۱۹۹۳ م.

رشیدالدین و جامع التواریخ

طرح تألیف جامع التواریخ

شهرت رشیدالدین فضل‌الله و نام بلندی که از او در علم و ادب و مُلکداری مانده پیش از آنکه برای وزارت و سیاست کارسازش در دستگاه حکومت ایلخان و کارهای بزرگ و سازنده او در این مقام، یا به سابقه نوشته‌های علمی و کلامی و ادبی متعددش باشد، به واسطه تألیف تاریخی عظیم و بی‌نظیر و ماندنی او یعنی جامع التواریخ است که به گواهی محققان و دانشمندان شرق و غرب شاید که بر روی هم از ارزنده‌ترین و نفیس‌ترین تألیف‌های تاریخی عالم باشد.

رشیدالدین در مقدمه تاریخ مبارک غزانی که آن را در سال ۷۰۴ هجری به انجام رساند و مجلد اول از کتاب بزرگ جامع التواریخ است، به تعریف و تبیین تاریخ پرداخته و گفته است:

«تاریخ عبارت است از ضبط و ترتیب هر حالی غریب و حادثه‌ای عجیب که به نادر اتفاق افتد، و آن را در متون دفاتر و بطون اوراق ثبت کنند، و حکماء ابتدای آن حادثه را تاریخ آن حال گویند و مقدار [و] کمیت زمان به واسطه آن بدانند....»

«و رسم و عادت حکما و علما چنان است که معظّمات و قایع خیر و شرّ هر زمانی مورّخ کنند تا بعد از ایشان اخلاف و اعقاب اولوالابصار را اعتباری باشد، و احوال قرون ماضی در ادوار مستقبل معلوم ایشان شود، و ذکر پادشاهان نامدار و خسروان کامگار به واسطه آن بر روی اوراق روزگار باقی ماند... و دلیل صدق این معنی آن است که از چندان مملکت عریض و حشمت مستفیض و نعمت فراوان و اموال بیکران و خزاین بی شمار و دفاین بسیار و اسباب کامرانی و تنعمات این جهانی که سلطان محمود غزنوی را حاصل بود، امروز نام نیک و ذکر جمیل او جز به واسطه سخن عنصری و فردوسی و عُتبی باقی نمانده است.

باقی به قید قافیه مانده است در جهان

آثار حسن سیرت محمود غزنوی

«و از اینجا معلوم می شود که سخنوران و مورّخان مهتر و بهتر دعاچیان اند»^۱.

او سپس در توجیه تألیف تاریخ غازانی شامل تاریخ اقوام مغول و فتوحات چنگیز افزوده است:

«و کدام حادثه و قضیه در این مدتها از ابتدای ظهور دولت چنگیزخان معظّم تر بوده است که آن را تاریخی توان ساخت، چه به زمانی اندک بسیاری از ممالک عالم به رأی ثاقب و تدبیر صایب و کمال کیاست و فرط سیاست مسخر گردانید...»^۲.

در دنبال همین بحث، رشیدالدین گفته است که از جمله اقوام ترک یکی مغولانند که خود به گروهها و قبایل متعدد تقسیم می شوند و در کتابهای تاریخی شرح کافی و گویا از آنها نیامده و کسی از اهل فن

۱. جامع التواریخ، ص ۳۳-۳۲.

۲. همان جا.

به تدوین منابع پراکنده تاریخ آنها نپرداخته است، و پس از برآمدن چنگیز و در عهد جانشینان او نیز کسانی از بزرگان و دانشوران مطالبی یاد کرده‌اند که به سبب کم‌اطلاعی آنها یا پی نبردن به اهمیت رویدادها، نادرست و غیر موثق است: «اما عهد به عهد تاریخ صحیح ایشان به عبارت و خط مغولی، نامدوَن و نامرتَب، فصل فصل مبتر، در خزائن نگاه داشته بودند و از مطالعه اغیار و اخیار پنهان و پوشیده. و هر کس را محل و اعتبار آن ننهاد که شاید که بر آن واقف و مطلع گردند.

«تا که در این وقت... سلطان محمود غازان خان... بدان ملتفت شد که آن را مرتَب و مدوَن گردانند. اشارت اشرف فرمود تا بنده دولت ایلخانی مؤلف این ترکیب فضل‌الله بن ابی‌الخیرات المقلب به رشید طبیب همدانی... تواریخ اصل و نسب مغول و سایر اتراک که به مغول مانده‌اند، و فصل فصل روایات و حکایات ایشان... مدوَن و مرتَب گرداند»^۱.

اما پیش از اینکه تدوین این کتاب به پایان برسد و پاکتویس و به ایلخان تقدیم شود، غازان در پانزده شوال سال ۷۰۴ هـ. در حدود قزوین درگذشت.

تاریخ مغول و غازان پس از درگذشت این ایلخان و در دوره برادر و جانشینش سلطان محمد اولجایتو به انجام رسید و رشیدالدین پس از عرضه داشتن آن به ایلخان تازه مأموریت یافت که «چون تا غایت وقت... تاریخی که مشتمل باشد بر احوال و حکایات عموم اهل اقالیم عالم... نساخته‌اند»^۲، تاریخ عمومی عالم را نیز شامل تواریخ و ادیان ملل متنوع مانند اهالی ختای و ماچین و هند و کشمیر و تبت و اویغور و دیگر اقوام ترک و عرب و فرنگ، با استفاده از امکانات و منابعی که در اختیار دارد و دنباله آن کتاب، به نام اولجایتو مرتب و

۱. همان‌جا، ص ۳۳-۳۴.

۲. همان‌جا، ص ۸.

مدون سازد و با کتابی دیگر در دو مجلد پیوست تاریخ مغول کند، «تا مجموع آن کتابی عظیم المثل باشد جامع جمیع انواع تواریخ»^۱. پس، «مجلدی دیگر در باب تواریخ عموم اقالیم در قلم آمد، و یک مجلد دیگر در بیان صور اقالیم و مسالک الممالک ضمیمه این تاریخ مبارک ساخته، و مجموع کتاب به جامع التواریخ مسمی گشت»^۲.

پیداست که تدوین و ترتیب تاریخ ملل دیگر، بخصوص اقوام غیر مسلمان، تا آن زمان معمول و مقبول نبوده و رشیدالدین در توجیه پرداختن خود به این کار گفته است: «و هر چند تواریخ بعضی اقوام که کفار و عبده الاصنام اند، باطیل خیالات و اضالیل حکایات نامعقول ایشان است، جهت آن ایراد کرده شد تا اولوالابصار را موجب اعتبار باشد، و اهل اسلام و ایمان از مطالعه آن بر معتقدات فاسده ارباب ضلالت اطلاع یابند و از آن معانی اجتناب جسته...»^۳.

کاترمر محقق فرانسوی که از پیشگاهنگان تحقیق در جامع التواریخ و شناساندن آن در جهان است درباره علت تصمیم غازان خان به گماردن رشیدالدین به تألیف تاریخ کبیر مغول چنین نوشته است:

«قبل از رشیدالدین گروهی از مورخین دست به این کار (یعنی تألیف تاریخ مغول با اشاره به حوادث این دوره) زده بودند، مثل ابن اثیر که به شرح فتوحات مغول پرداخته ولی... به شرح تاریخ مغول از زمانی که چنگیز خان علیه ممالک خوارزمشاهی به جنگ پرداخته اکتفا ورزیده است، و ابن فرات که از روش ابن اثیر سرمشق گرفته است، و محمد نسوی که در حضرت سلطان جلال الدین منکبرنی شغل دبیری داشته... و شروع به نوشتن پاره‌ای از حوادث سالهای اول

۱. همان جا، ص ۹.

۲. همان جا.

۳. همان جا، ص ۱۳.

پادشاهی چنگیزخان کرده بود ولی به علت کینه‌ای که از قوم مغول در دل داشت... نه میل و نه شوق ادامه کار را داشت... و نظام التواریخ عبدالله بیضاوی که مجموعه‌ای است حاوی مطالب سطحی بی عمق... و علاءالدین عظاملک جوینی که مسلماً کارش اصیل و پرارزش و مستند به مدارکی است که نویسنده در سفرهایش درباره مغول و روایات جالب و کهن راجع به آن قوم گردآوری کرده است، ولی این تألیف پرارزش در خصوص نخستین سالهای سلطنت چنگیزخان مطالب ناگفته فراوان دارد و در روایات مغولی راجع به اسلاف و نیاگان چنگیز تا ادوار افسانه‌ای... و اصل قبایل مختلف مغول و سلسله انساب سلاطین و امرا و دیگر شخصیت‌های آن قوم اطلاعی از این کتاب به دست نمی آید. در مورد تاریخ و صاف نیز اولاً نویسنده آن در دوره غازان خان توفیق اتمام و تقدیم آن را نیافت... ثانیاً با وجود اینکه حاوی مطالب گرانبهایی است سبک فوق العاده فنی و مصنوع آن نشان می دهد که مؤلف به ظاهر آراسته ادبی بیش از مضمون و محتوای تاریخ اهمیت قائل بوده، و ثالثاً چنین کتابی که فقط قابل استفاده و درک ادبا و دانشمندان بوده نمی توانسته است منظور اصلی غازان خان را که احیاء نام و تخلید ذکر و آثار چنگیزیان... در نظر عموم معاصران و آیندگان بود تأمین بکند. از این روی غازان خان تصمیم گرفت رشیدالدین را که واجد کلیه شرایط لازم برای انجام چنین امر خطیری بود مأمور تنظیم تاریخ جامعی چون جامع التواریخ بکند^۱.

در اهمیت این اثر عظیم رشیدالدین فضل الله هم چنانکه ادوارد براون در بررسی خود در تاریخ ادبی ایران گفته: «امتیاز کتاب جامع التواریخ نه فقط از آن جهت است که دامنه مطالب آن وسیع و

۱. کاترمر، ص LXIV و بعد، به نقل از منوچهر مرتضوی، ص ۲۰۴، ح.

مهمتر است و نیز نه از آن حیث است که محتویات آن از منابع موثقه اعم از منابع کتبی و شفاهی تحصیل و به دقت فراهم شده، بلکه امتیاز آن در ابتکاری است که دارد. در عالم تاریخ نمی توان گفت که هیچ کتاب نثر فارسی در قدر و قیمت با جامع التواریخ برابری می کند^۱.

بخش های جامع التواریخ و ترکیب آن

کتاب جامع التواریخ برابر طرحی که رشیدالدین داشته بایستی در چهار جلد مرتب شود و بخش عمده مجموعه آثار او را که جامع التصانیف رشیدی نامیده شده است تشکیل دهد. در فهرست جامع التصانیف که در مقدمه کتاب لطایف الحقایق آمده، کتابها و رساله های رشیدالدین فضل الله به دو قسم کلی تقسیم شده، که قسم اول حاوی آثار فلسفی و کلامی و قسم دوم شامل کتابهای تاریخی و علمی اوست. جامع التواریخ باب اول این قسم است، و تنکسوق نامه، مرکب از چهار کتاب، باب دوم آن. در این فهرست، تقسیمات تألیف تاریخی رشیدالدین چنین آمده است: «باب اول: تواریخ و شُعب انساب و صُور اقالیم و آنچه بدان تعلق دارد، و آن کتاب جامع التواریخ است مشتمل بر چهار مجلد:

مجلد اول: مشتمل بر فاتحه و دیباچه و فصول در شرح احوال مبادی ظهور اقوام ترک و تعداد قبایل ایشان و ذکر پادشاهان و خواتین و امراء معتبر که از هر قوم بوده اند و هستند... سوای تاریخ مبارک پادشاه اسلام (اولجایتو)....

مجلد دوم: شرح تاریخ مبارک پادشاه اسلام.

مجلد سوم: مشتمل است بر دیباچه و شرح و تفصیل شعب انبیا و

۱. از سعدی تاجامی، ص ۱۰۶.

ملوک و خلفا و قبایل اقوام عرب و صحابه از ابتداء عهد آدم تا آخر دوره خلفای بنی العباس و انساب و آباء و اجداد چنگیزخان و اروغ نامدار و شعب انبیاء بنی اسرائیل و ملوک و قبایل اقوام ایشان.... مجلد چهارم:.... شرح و تفصیل حدود اقالیم هفت گانه و ولایات ممالک عالم و کیفیت اوضاع و مواقع شهرهای معظم و دریاها و رودخانه های بزرگ و کوههای مشهور که در هر اقلیمی و مملکتی و ولایتی هست.... به قیاس مسالک الممالک...^۱.

جامع التواریخ که تألیف آن در سال ۷۱۰ هجری به انجام رسید (و به گفته و صاف بخش تاریخ اولجایتو آن تا سال ۷۱۲ دنبال شده بود)^۲ چنانکه بارتولد نوشته است، در آغاز به سه مجلد تقسیم شده بود: مجلد اول در تاریخ مغولان، مجلد دوم در تاریخ عمومی و تاریخ سلطنت اولجایتو، و مجلد سوم تکمله جغرافیایی این کتاب^۳. در فهرستی هم که رشیدالدین در ابتدای تاریخ مبارک غزانی آورده، همین تقسیم کتاب به سه مجلد آمده است^۴. اما مؤلف بعدها این تقسیم بندی را تغییر داد و ظاهراً یک تاریخ مختصر عمومی را به صورت مجلد سوم مستقل درآورد، حال آنکه نخست فصل اول قسم دوم باب دوم بود، و تکمله جغرافیایی مجلد چهارم را تشکیل داد. مجموع این تألیف جامع التواریخ نام گرفت، و به خواست اولجایتو مجلد اول که به فرمان غازان خان نوشته شده بود همان نام تاریخ مبارک غزانی را نگه داشت.

بخش اصلی جامع التواریخ همان مجلد اول آن یعنی تاریخ مبارک غزانی است که تاریخ نفیس اقوام و طوایف مغول و تاتار و اجداد چنگیزخان است، و اطلاعات و مطالبی در این زمینه دارد که در تاریخ

۱. لطایف، ص ۱۴-۱۲/۲.
۲. کاترمر، ص LXXI.
۳. بارتولد، ص ۲۷-۱۲۶/۱.
۴. جامع التواریخ، ص ۲۰-۱۵.

جهانگشاهم نیامده است. در خصوص فتوحات چنگیز و بازماندگان او، جامع التواریخ کم و بیش اختصاری است از تاریخ جهانگشا، اما درباره تاریخ غازان و اصلاحات و یاساهای او و مباحث تاریخی و اجتماعی این عصر، جامع التواریخ گنجی است پربها^۱.

از مجلد سوم (یا چهارم) جامع التواریخ، «در بیان صور اقالیم و مسالک و ممالک» اثری در دست نیست، «هرچند که از مقدمه رشیدالدین بر کتاب خود برمی آید که این بخش از جامع التواریخ تألیف شده بوده، و حتی از مقدمه کتاب توضیحات رشیدیه دانسته می شود که برای آن کاغذهایی به قطع بزرگ سفارش داده و ساخته شده بوده است... تاریخ بناکتی، تاریخ گزیده حمد مستوفی، و زبدة التواریخ حافظ ابرو برگرفته از جامع التواریخ است (یا دست کم بخش بزرگی از آنها). حال آیا نزهه القلوب حمد مستوفی و جغرافیای حافظ ابرو فرزندان مادر مرده بخش مسالک و ممالک جامع التواریخ نیست؟»^۲

وقفنامه ریع رشیدی هم، که بخشی از آن به خط خود رشیدالدین است، تصریح دارد که «جامع التصانیف رشیدی که به قطع بزرگ نوشته شده، و آن مجلد مشتمل است بر صور اقالیم و صور البلدان، ثبت کنند تا همواره معین و مقرر باشد»^۳، و این عبارت هم نشانه ای دیگر است بر این که مجلد اخیر جامع التواریخ در شرح مسالک و ممالک نوشته شده بوده است.

منابع تألیف جامع التواریخ

منابع تحقیق و تألیف جامع التواریخ را به طور کلی می توان به چهار بخش کرد: ۱) منابع مکتوب مغول، ۲) منابع شفاهی مغول، ۳) منابع

۱. عباس اقبال، تاریخ مغول، ص ۴۸۹.

۲. مینوی، نقد حال، ص ۳۹۵.

۳. وقفنامه، ص ۲۱۲.

کتبی و شفاهی سایر اقوام و ملل،^۴ دیگر منابع، شامل تاریخ‌ها و آثار پیشین نوشته شده به فارسی و احیاناً عربی.

۱. منابع مکتوب مغول

مهمترین این منابع، تاریخ مکتوب مغول بوده که در خزاین حکام مغول نگاهداری می‌شده و تا آن زمان دیگران را به آن دسترسی نبوده است. رشیدالدین اشاره دارد که منابع مکتوب تاریخ اقوام مغول و روایات شفاهی آن، بیرون از تاریخ افسانه‌ای، منحصر به دوره‌ای است که آباء و اجداد چنگیزخان در میان اقوام و شعب مغول قدرت و اعتباری یافتند و ممتاز شدند، و این سابقه به بیش از چندصد سال نمی‌رسد، و آن را «هرچند تاریخی معین نیست، تخمیناً و تقریباً قریب چهارصد سال باشد که از فحای فصول تاریخ ایشان که در خزانه موجود بود، و اقایل پیران روزگار دیده چنان معلوم می‌شود که (ابتدای آن) در زمان اوایل خلافت آل عباس و عهد پادشاهی سامانیان بوده»^۱.

رشیدالدین در شرح چگونگی تألیف تاریخ غازانی، مجلد اول از جامع التواریخ، نوشته است که آن به فرمان غازان خان «از اوراق و طوامیر مبتّر متفرق و جراید دساتیر مختلف متنوع، در سلک تألیف و سمت ترتیب آورده شد»^۲، و در جای دیگر از همان مقدمه گفته است که غازان خان او را مأمور ساخت تا از «تواریخ نامرتّب به خط مغولی که در خزاین نگاه داشته بودند» کتابی بپردازد و «تواریخ اصل و نسب مغول و سایر اتراک را که به مغول مانده‌اند... مدوّن و مرتّب گرداند»^۳.

۱. جامع التواریخ، ص ۲۱۶.

۲. همان‌جا، ص ۱.

۳. همان‌جا، ص ۳۴.

این منابع، اوراق و متونی بود در احوال جهانگیری و فرمانروایی چنگیز و خاندان او که «عهد به عهد تاریخ صحیح ایشان به عبارت و خط مغولی، نامدُون و نامرْتَب، فصل فصل مبْتَر، در خزاین نگاه داشته بودند و از مطالعه اغیار و اخیار پنهان و پوشیده»، و هر کس را شایسته اطلاع بر آن نمی دانستند، و چون غازان به ایلخانی نشست با روشن بینی و بلند نظری به تدوین این اوراق برآمد و رشیدالدین را مأمور ساخت تا «تواریخ اصل و نسب مغول را که در خزاین موجود است و [نزد] بعضی امرا و مَقْرَبان ایلخان»، و تا آن زمان کسی توفیق جمع و تدوین آن را نیافته بود و هر مورّخی چیزی از آن را برابر دریافت و دلخواه و خوشامد خود نقل می کرد بی آنکه به درستی مطلب یقین و اعتماد باشد، همه را بعد از تصحیح و تنقیح و با انشاء و عبارتی پیراسته و روان مرْتَب و مدُون سازد^۱.

چنانکه بارتولد نوشته است، تاریخ رسمی مغولان که در خزانه ایلخان محفوظ بود، مقدس شمرده می شد و کسی به آن دسترسی نداشته، و این احتمالاً همان منبع است که رشیدالدین در شرح احوال قوم تائی جیوت بر آن نظر داشته و از «آلتان دپتر که در خزانه خانان همواره به دست امرای بزرگ محفوظ بوده»^۲ سخن گفته است^۳. به گفته بارتولد: «مؤلف مجهول تاریخ انساب مغولان که در قرن پانزدهم نوشته شده، درباره یکی از کارمندان (بیتکچی) اوکتای قاآن

۱. همان جا، ص ۳۵-۳۴.

۲. جامع التواریخ، ص ۱۸۶.

۳. شمس الدین کاشانی در تاریخ منظوم مغول خود از استفاده رشیدالدین از این منابع کتبی چنین یاد کرده است:

به نزدیک هر میر و هر مهتری ز ترکان درین باب بُد دفتری
از ایشان همه بستند و نقل کرد و را رهنمایی درین عقل کرد

(به نقل از مرتضوی، ص ۱۸۴)

چنین می‌گوید: او از قوم... بوده؛ ایشان کتاب طلایی (آلتان دپتر) چنگیزخان را حفظ می‌کردند. جز خاندان او و خاندان پادشاه هیچ‌کس آن کتاب را ندیده است. اما گمان نمی‌رود که رشیدالدین تاجیک قادر به استفاده بلاواسطه از تاریخ مقدس مغولان بوده باشد.^۱ همان مؤلف گفته است که مندرجات کتاب رشیدالدین غالباً کلمه به کلمه با «یوآن-شی» (تاریخ سلسله یوآن) مطابقت دارد، زیرا که منبع هر دو مسلماً تاریخ رسمی مغولان بوده است.^۲ (همان‌جا، ص ۱۲۵). اما درباره دیگر منابع نوشته مغولی بارتولد نظر داده که نوشته‌های او یغوری نمی‌توانسته است با تألیف‌های تاریخی فارسی برابری کند، زیرا که او یغوران گویا تألیفات تاریخی به معنی حقیقی این کلمه نداشتند، و اطلاعاتی که مورخان از منابع مغولی و او یغوری درباره تاریخ مغولان گرفته باشند صرفاً جنبه افسانه دارد.^۳ (همان‌جا، ص ۴۰-۱۳۹).

۲. منابع شفاهی مغول

رشیدالدین تصریح دارد که بیشتر منابع تاریخ مغول مطالبی بوده

۱. بارتولد، ص ۲۵-۱۲۴.

۲. اصل مغولی «کتاب طلایی» مفقود شده، اما ترجمه‌ای چینی از آن با عنوان «مبارزات شخصی جنگجوی مقدس (چنگیزخان)» (Sheng-Wu ch'in-cheng lu) «باقی مانده که مدتها پیش از سال ۶۸۴ نوشته شده است. همین ترجمه در «یوآن-شی» (Yüan Shih) یعنی تاریخ سلسله مغول در چین که در سال ۷۷۱ تألیف شده مورد استفاده واقع شده است (بویل، آثار رشیدالدین به عنوان منابع تاریخ مغول، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، در: مجله سخن، دوره ۳۳، ش ۵، فروردین ۱۳۵۲، ص ۵۰۹). بویل در همان مقاله نظر داده که اطلاعات رشیدالدین متکی بر مطالبی است که در عهد او «تاریخ رسمی خانواده امپراطوری» نام داشت، و اولین بخش کتاب او ظاهراً ترجمه‌ای تحت‌اللفظی از «آلتان دپتر» گمشده بوده است (همان‌جا، ص ۵۱۲).

۳. برای تفصیل این منابع - پیشگفتار روشن و موسوی بر جامع‌التواریخ چاپ آنها، ص پنجاه و هفت تا شصت و سه.

است که سینه به سینه نقل شده زیرا که «اتراک را کتابی و خطی نبوده و تواریخ چهار-پنج هزار سال را ضبط نتوانسته‌اند، و تاریخی معین مصحح قدیم ندارند، مگر بعضی حوادث که به زمان حال نزدیکتر است به طریق تواتر به ایشان رسیده و فرزندان را آن معانی تلقین کرده‌اند»^۱.

مهمترین منبع شفاهی رشیدالدین در تدوین تاریخ مغول او پولاد چینگ سانگ سفیر قوییلای قآن در دربار غازان بوده، چنانکه خود اشاره دارد که از دانایان و حکما و اعیان اقوام متنوع بهره برده است، «علی‌الخصوص از خدمت امیراعظم سپهدار ایران و توران مدبّر ممالک جهان پولاد چینگ سانگ دام معظماً که در بسیط ربع مسکون در انواع هنرهای گوناگون و معرفت انساب اقوام ترک و تواریخ احوال ایشان، به تخصیص از آن مغول، نظیر ندارد»^۲.

سلطان محمود غازان هم از منابع شفاهی رشیدالدین دربارهٔ انساب اقوام مغول بود. رشیدالدین دربارهٔ اطلاع این ایلخان به تاریخ خاندان و احوال نیاگان خود گفته است که او «تواریخ و حکایات تاریخ مغولان که پیش ایشان بغایت معتبر است، و اسامی آبا و اجداد و خویشان از زن و مرد و از آن امرای مغول قدیم و حدیث که در ممالک

۱. جامع التواریخ، ص ۱۴۷.

۲. همان‌جا، ص ۳۵. نام پولاد چینگ سانگ بارها در داستان غازان‌خان آمده، و شمس‌الدین کاشانی در تاریخ مغولی منظوم خود نیز او را منبع شفاهی رشیدالدین در تصنیف تاریخ ترک و مغول یاد کرده است:

بزرگ و سخن‌دان و جکسان لقب به پیش جهاندار بگشاد لب
که تاریخ شاهان مرا از بَرست ولی نظم کار کسی دیگرست
و چنین بود که غازان از این امیر مغول خواست که رشیدالدین را در این کار یاری کند، پس:

چو پولاد جکسان و خواجه رشید نشستند با هم چو پیر و مرید
روایت همی کرد فرخنده پیر وزو می نویشد دانا وزیر
(به نقل از مرتضوی، ص ۱۸۴ و ۱۸۸)

بوده‌اند و هستند، و شُعَبِ نَسْلِ هر یک اکثر به شرح داند، چنانکه از مجموع اقوام مغول، بیرونِ بولاد آقا (= بولاد چینگ سانگ) دیگری چنان نداند و جمله از او یاد گیرند؛ و این تاریخ مغول که نوشته شد اکثر از بندگیش استفاده نموده میسر گشت، و بسیاری از اسرار و حکایات مغول باشد که خویشتن داند و در این تاریخ نوشته نشد...^۱.

۳. منابع کتبی و شفاهی سایر اقوام و ملل

رشیدالدین در شرح مأموریت یافتن خود از سوی ایلخان اولجایتو به تکمیل جامع‌التواریخ و افزودن مجلّدات دیگر به تاریخ غازانی در شرح تاریخ عمومی عالم و صُورِ اقالیم و مسالک و ممالک، اشاره کرده که وسایل این کار فراهم بوده، بخصوص «در این ایام که... حکما و منجمان و ارباب دانش و اصحاب تواریخ اهل ادیان و ملل، از اهالی ختای و ماچین و هند و کشمیر و تبت و اویغور و دیگر اقوام اتراک و اعراب و افرنج در بندگی حضرت آسمان شکوه‌گروه‌گروه مجتمع‌اند، و هر یک را از تواریخ و حکایات و معتقدات طایفه خویش نسخه‌ای هست»^۲.

غازان‌خان نیز پیشتر او را سفارش کرده بود که در کار تحقیق تاریخی خود آنچه در منابع مکتوب مغول نمی‌یابد یا در آنجا به اجمال برگزار شده است «از دانایان و حکمای ختای و هند و اویغور و قبقاق و دیگر اقوام و اعیان — چون از همه اصناف طوایف مردم در بندگی حضرت اعلی ملازم‌اند — تفحص نماید و از کتب تواریخ که بدان اصطلاحات دارند اقتباس کند»^۳.

۱. همان‌جا، ص ۱۳۳۸.

۲. همان‌جا، ص ۸-۹.

۳. همان‌جا، ص ۳۵. اما این اقتباس‌های بی‌تهدیب و تنقیح، چنانکه مرحوم مینوی یادآور شده، بی‌ارزش تاریخی و تحقیقی چندان و با سبک‌های گوناگون وارد جامع‌التواریخ شده، و

رشیدالدین خود در مقدمه تاریخ عمومی عالم از جامع التواریخ گفته است که اطلاعات این بخش را «از کتب هر قومی حاصل گردانیده و دانایان هر طایفه‌ای را طلب داشته، به قدر امکان تحقیق کرده و در قلم آمد»^۱. اما درباره تاریخ چین، از قراری که داوود بناکتی از معاصران رشیدالدین در تاریخ خود می‌گوید، این وزیر مورخ از حکمای ختای لیتاچی و یکسون نام را، که این هر دو با طب و نجوم و تواریخ آشنا بودند و بعضی از آن کتب از ختای با خود آورده، فراخواند و «هرچند که تاریخ اهل ختای و عدد سالها و ادوار ایشان نامتناهی است، لیکن تاریخی که اسامی پادشاهان آنجا در آن مشروح و مفصل است و بنیاد حکایات بر آن نهاده و در این وقت میان اهل ختای شهرتی دارد و بر آن اعتماد کرده‌اند کتابی است که آن را سه حکیم معتبر به اتفاق ساخته‌اند»^۲.

بارتولد نیز نوشته است که رشیدالدین در این تألیف خود از یاری

→ به همین علت ارزش تألیف رشیدالدین بیشتر در مجلد اول آن یعنی تاریخ خاص مغول تا وفات غازان است، و مجلد دوم جز بعضی قسمت‌ها مانند تاریخ فرنگ و روم و تاریخ پاپها که متضمن فواید و حاوی مطالب تازه‌ای است، ارزش چندانی ندارد (مقاله مرحوم مینوی، جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر، در: مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال هفتم، ش ۴، ص ۳۶).

شمس‌الدین کاشانی در تاریخ مغول منظوم خود درباره این دانایان اقوام و ملل دیگر که رشیدالدین را در تحقیق تاریخی یاری دادند گفته است که او اوراق و دفاتر را که نزد آنان بود،

همه بستند و کرد فکر اندر آن	بپیوست با گفته دیگران
ز بیدار دانشنده ترکان پیر	ز تاریخ‌دان مردم یاد گیر
بپرسید یکسر سخنها به اصل	ز هر جا به دست آمدش فصل فصل

(به نقل از مرتضوی، ص ۱۸۵)

۱. همان‌جا، ص ۲۰.

۲. به نقل از مرحوم مینوی، مقدمه وقفنامه ریح رشیدی، چاپ حروفی، ص سی و شش، ح ۱.

دانشمندان اقوام گوناگون که مقیم دربار ایران بودند بهره گرفت، مثلاً تاریخ چین به یاری دو عالم چینی به نام لی داچژی و مکسون و بر اساس کتابی که به قلم سه تن از روحانیان بودایی بود تدوین شد، و تاریخ هند به کمک زاهد (بخیکسو) کشمیری به نام کامالاشری، امانام اروپاییانی که تاریخ فرنگ را در دسترس رشیدالدین نهادند مجهول است. اطلاعاتی که در این بخش از تألیف او آمده نیز از لحاظ دقت ممتاز است. او در شرح مناسبات میان پاپ و امپراتور، در بیان اهمیت پاپ اندکی غلو کرده و از اینجا پیداست که همکاران اروپایی رشیدالدین، چنانکه انتظار می‌رود، از روحانیان مسیحی بوده‌اند.^۱

۴. دیگر منابع، شامل کتابهای پیشینیان به فارسی

رشیدالدین جز اسناد تاریخی و اطلاعات شفاهی که یاد شد، از منابع تاریخی فارسی و احیاناً عربی هم که تا آن زمان تألیف شده بود برای تألیف تاریخ خود سود جست.

یکی از محققان آثار رشیدالدین فضل‌الله فهرست زیر را از کتابهای تاریخ که جامع‌التواریخ از آن بهره گرفته و منبع اقتباس بخصوص در نگارش جلد دوم آن (تاریخ عمومی عالم) بوده، به دست داده است:

۱- در تاریخ ملوک و انبیا تا انقراض خلافت و سقوط بغداد، از تاریخ طبری.

۲- در تاریخ سامانیان و دیالمه و غزنویان، از ترجمه تاریخ عتبی و کتابهای دیگر.

۳- در تاریخ سلاجقه، از راحة‌الصدور راوندی و بعضی منابع دیگر.

۴- در تاریخ خوارزمشاهیان از جلد دوم جهانگشای جوینی یا از منبع اصلی آن که ابن فندق است.

۱. بارتولد، ص ۱/۱۲۶.

۵- در تاریخ حکام مغول در ایران و تاریخ چنگیزخان و بازماندگانش و تاریخ اسماعیلیه از جهانگشای جوینی.

۶- در تاریخ هند و اخلاق و آداب و جغرافیای هند از کتاب تحقیق مالهند ابوریحان بیرونی، همچنین حماسه عظیم مهابهارات^۱. این اقتباس‌ها هم بیشتر با منابع دیگر آمیخته شده و، چنانکه بویل گفته، درست است که رشیدالدین در بعضی قسمت‌های تاریخ خود، مخصوصاً در شرح مبارزات در غرب، تقریباً کلمه به کلمه از جوینی گرفته، اما در اینجا هم الحاقاتی مأخوذ از یک منبع خاور دور دیده می‌شود و روا نیست که مانند بارتولد بگوییم که این قسمت از اثر او یکسره بر پایه نوشته‌های جوینی است.^۲

شیوه تألیف جامع التواریخ

رشیدالدین شیوه خود را در تألیف و تدوین کتاب اول از جامع التواریخ چنین شرح داده است که پس از مأموریت یافتن از ایلخان برای ساختن این کتاب «خاطر و ضمیر را به معرفت تواریخ مغول و روایات و حکایات ایشان مشعوف یافت؛ در باب انقیاد غایت سعی و اجتهاد مبذول داشت و مضمون آن اجزای نامرتب (یعنی اوراق و اسناد قدیم تاریخ مغول) که در خزانه بود بعد از مطالعه و تحقیق مرتب و مَبُوب گرداند، و هرآنچه به طریق استماع... اقتباس نموده [و محقق گردانیده] ضمیم آن ساخت، و به عبارتی که افهام مختلف آن را به سهولت دریابند»^۳.

نیز، در مقدمه جامع التواریخ نظر خود را درباره تحریر و تدوین

۱. منوچهر مرتضوی، تحقیق درباره دوره ایلخانان ایران، ص ۱۸۹.

۲. بویل، مقاله یادشده، ص ۵۰۸. ۳. جامع التواریخ، ص ۳۶-۳۷.

تاریخ، که در واقع نگرش او به علم تاریخ و قضاوتش درباره منابع تاریخی و اعتبار آن است، چنین آورده: «و چون محقق است که مورخ قضایا و حکایاتی که نویسد و تقریر کند هیچ‌کدام به رأی العین مشاهده نکرده باشد، و از آن جماعت نیز که صاحب حادثه و قضیه باشند و تاریخ احوال ایشان بود که ذکر رَوَد، به مشافهه نشنیده الا آنکه به نقلِ راویان نویسد و گوید.

«و نقل دو نوع است، یکی متواتر که موجب علم باشد و در آن شبهتی نه... و نوع دوم نقل غیر متواتر است که آن را آحاد خوانند، و آن محتمل صدق و کذب باشد و محل اختلاف و نزاع؛ و بیشتر احوال و حکایات که مردم اختیار کنند بدین طریق غیر متواتر باشد»^۱، و بدین‌گونه تکلیف خود را با بخش عمده منابع تحریر و تدوین تاریخ روشن ساخته، و احتیاط را به جایی رسانده که گفته است: «به تجربه و محسوس معلوم و محقق است که قضیه‌ای که دیروز واقع شده، اگر صاحب واقعه تقریر آن کند قطعاً کماهی آن بر خاطر نداشته باشد، بلکه در هر مجلسی که بازگوید، در عبارت و الفاظ او تغییر و تبدیلی واقع شود»، و نتیجه گرفته است که «پس یقین حاصل می‌شود که تواریخ چندین اقوام مختلف و ازمان متطاوّل مطلقاً محقق نتواند بود»^۲.

با اینهمه او عقیده دارد که احتیاط بسیار و وسواس علمی نباید تاریخ‌نگار را از کار بازدارد، زیرا که هر گروه و قومی از مردم اخبار و احوال را برحسب اعتقاد خویش نقل و روایت می‌کنند و تعبیر خود را بر عقیده دیگران برتر می‌دانند و در حقیقت آن مبالغه می‌کنند، و اتفاق

۱. همان‌جا، ص ۹-۱۰.

۲. همان‌جا. نیز برای شرح این مطلب ← مقاله مرحوم غلامحسین یوسفی: انعکاس اوضاع اجتماعی در جامع‌التواریخ، در: مجموعه خطابه‌های تحقیقی...، ص ۳۳۸.

کلمه میان همه مردم در همه قضایا حاصل نشدنی است. پس هر آنچه مورخ می نویسد بر پایه روایتی است از دیگران که آن رویدادها را دیده یا شنیده یا در کتب متقدمان خوانده اند، و قول آنان به هر روی محل اختلاف و معرض تردید است. پس اگر به این ملاحظه ترکی گفتن و نوشتن گیرند و از ایراد یا ناخوشایندی مردم اندیشه دارند، «قصص و اخبار و احوال عالم متروک ماند»، و می افزاید که «وظیفه مورخ آن باشد که حکایات و اخبار هر قوم و طایفه به موجبی که ایشان در کتب خویش آورده باشند و به زبان روایت و تقریر کنند، از کتب مشهور متداول میان آن قوم و از قول مشاهیر معتبران ایشان نقل می کند و می نویسد»^۱.

رشیدالدین سپس شیوه و سلیقه خود را در کارش چنین شرح داده است: «چون این ضعیف به تألیف این کتاب جامع التواریخ مأمور شد، از آنچه در کتب مشهور هر طایفه مسطور یافت و از آنچه نزد هر قومی به نقل متواتر شهرت داشت، و از آنچه دانایان و حکمای معتبر هر طایفه بر حسب معتقد خود تقریر کردند، هم بر آن منوال بی هیچ تغییر و تبدیل و تصرف در قلم آورد. و ممکن که به سبب قصور فهم او یا اهمال راوی، بعضی از آن جمله فوت شده باشد، و مع هذا دلخواه بود که در تنقیح حکایات اجتهادی هر چه تمامتر رود. لیکن در آن باب زیادت سعی میسر نشد»^۲.

رشیدالدین در عذر اینکه تنقیح و تحقیق منابع و دقت در صحت مطالب کتاب بیش از این مایه میسر نبوده گفته است که «چنین کارها را استعدادی تمام و مهارتی در جمیع علوم باید، و آن معانی در خود ناموجه دید. و نیز به زمانی دراز و در سن جوانی و فراغتی هر چه

۱. همان جا، ص ۱۱.

۲. همان جا.

تمامتر توان کرد. و اتفاق اشتغال به این کار در اواخر سن کهنولت افتاد، و جهت آنکه از بندگی حضرت این بنده ضعیف را در سلب ثواب آورده‌اند، و به ساختن مُعْظَمَاتِ امور مأمور گردانیده... چون قوت ذهن بدان امر وفانمی‌کرد، به جمع تواریخ نیز که هم از معظّمات امور است چگونه وفا کردی؟^۱

اما این معاذیر، یعنی استعداد و احاطه نداشتن در همه علوم، و پرداختن به کار در روزگار پیری و کمی فرصت و گرفتار بودن در کار پرمشغله و مسؤولیت مهم وزارت، مانع از آن نشده است که حاصل کار علمی او یعنی جامع‌التواریخ بر روی هم از نفیس‌ترین و ارزنده‌ترین آثار در نوع خود باشد.

یان ریپکا کتاب جامع‌التواریخ رشیدالدین را نمونه برجسته‌ای دانسته است برای نمودن اینکه تاریخ‌نویسی در ایران در دوره حکومت ایلخانان مغول به چه پایه رفیعی رسید^۲، و ادوارد براون قول کاترمر محقق فرانسوی جامع‌التواریخ را درباره این کتاب چنین نقل کرده است: «همین قدر بس است که بگوییم که این نسخه نفیس با بهترین وسایل و اسباب و با بهترین اوضاع و احوالی که قبل از آن هیچ وقت برای هیچ نویسنده‌ای دست نداده تألیف، و نخستین بار بوده که دوره کامل تاریخ و جغرافیای عمومی برای مردم آسیا تحریر شده است»^۳.

کارل یان هم در اهمیت این کتاب نوشته است: «در هیچ یک از ادوار تاریخی گذشته، حتی در دوره امپراتوری روم، اوضاع برای تألیف و تصنیف کتب درباره تاریخ عالم مانند نخستین قرن بعد از تأسیس امپراتوری اروپا-آسیایی مغول به دست چنگیزخان مساعد

۱. همان‌جا، ص ۱۳-۱۲.

۲. تاریخ ادبیات در ایران، ص ۴۹۶.

۳. از سعدی تا جامی، ص ۱۰۷.

نبوده، و در هیچ کدام از ممالک این امپراتوری عظیم این کار به قدر ایران امکان موفقیت نداشته است»^۱.

تألیف جامع التواریخ را می توان بلندپروازانه ترین و عظیم ترین طرح در تاریخ نویسی مسلمانان که به زبان فارسی به وجود آمد دانست، و حاصل یک نوع همکاری بین المللی مورخان؛ اثری که از آن به عنوان «نیای فراموش شده تواریخ امروز کمبریج» یاد شده است.^۲

درباره نگارش این کتاب، رشیدالدین نوشته که آن را به نثری ساده و «به عبارتی که افهام مختلف آن را به سهولت دریابد» در قلم آورده است.^۳

تاریخ نویسی در این دوره و اهمیت جامع التواریخ

تاریخ نگاری و علوم طبیعی در دوره ایلخانان اهمیت و رونقی بی سابقه یافت، زیرا که فرمانروایان مغول به این رشته ها علاقه و توجه داشتند. شمار کتابهای تاریخی تألیف شده در عصر ایلخانان در مقایسه با دوره های دیگر کم سابقه بوده و یکی از پژوهندگان فهرستی از ۳۴ عنوان تاریخ تألیف شده در این دوره که بازمانده به دست داده است.^۴ همین علاقه فرمانروایان مغول به ثبت احوال و آثار و تاریخ نیاگان مهمترین مایه حمایت آنها از تاریخ نگاری بود. رشیدالدین خود نوشته که «عادت مغول آن است که نسبت آباء و اجداد را نگاه دارند و... به غیر از مغول دیگر اقوام را این عادت نیست الا عرب را»^۵.

۱. به نقل از مرحوم غلامحسین یوسفی، مقاله یادشده، ص ۳۷-۵۳۶.

۲. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ در ترازو، امیرکبیر، ۱۳۶۲ (چاپ دوم)، ص ۷۴.

۳. جامع التواریخ، ص ۳۷.

۴. منوچهر مرتضوی، تحقیق درباره دوره ایلخانان ایران، ص ۱۵۳-۱۳۷، و ۱۹۵ ح، و نیز ص ۲۴۵ و بعد.

۵. جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، ص ۱/۱۷۰.

مغولان به ثبت وقایع چندان دلبسته بودند که «عادت بود که هر سخن که پادشاهان بگویند روز به روز بنویسند»^۱. نیز در شرح احوال جغتای، دومین پسر چنگیز که کاشغر و بلخ و غزنین و ماوراءالنهر را زیر فرمان داشت، آمده است که گله بانی ختایی به وزیری او رسید زیرا بر اخبار گذشتگان و بخصوص احوال چنگیزخان، و اینکه هر سال کدام ولایت را گشود، آگاه بود و «دفتری بیرون آورد که تمامت قضایا و تواریخ گذشته که مطلوب بود روز به روز بر آن جا ثبت کرده بود»^۲.

ادوارد براون نوشته است که مغولان علاقه بسیار به طب و گیاهشناسی و علم نجوم و سایر علوم طبیعی داشتند و نیز مایل بودند که اعمال ایشان به شرح و به دقت در صفحات تاریخ ثبت شود، اما نباید از نظر دور داشت که نویسندگان تواریخ این دوره کسانی بودند که پایه تحصیل آنها در دوره های پرفضیلت پیش از مغول گذاشته شده بود و آثار اینان مانند تاریخ جهانگشای و جامع التواریخ از تألیف های نادری بوده که بعدها کتابی به بلندپایگی آن تألیف و تدوین نشده است، و بر روی هم در این دوره بحران هولناک که ایران روزگار سختی را می گذراند، از آثار علمی و ادبی سرشار و غنی بود^۳.

مرحوم عباس اقبال نیز از رواج تاریخ نویسی در این دوره یاد کرده و نوشته است که بخصوص «چهار کتاب سیره جلال الدین نسوی، جهانگشای جوینی، تاریخ و صاف و تاریخ غازانی رشیدالدین فضل الله ارکان اربعه تاریخ مغولند، و بعد از مؤلفین این چهار کتاب هر که راجع به تاریخ مغول نوشته است اساس آن معلوماتی است که از کتب اربعه فوق اقتباس نموده»^۴.

یان ریپکانیز اشاره دارد که توسعه علوم در عصر ایلخانان در ایران

۱. جامع التواریخ، ص ۷۷۴.

۲. همان جا.

۳. از سعدی تاجامی، ص ۲۱-۲۲.

۴. تاریخ مغول، ص ۴۹۱.

دنبالهٔ اعتلای فرهنگی پیش از این دوره بود، اما چندی که گذشت یورش ویران‌ساز مغول آثار خود را نمایاند؛ مختصر علاقه‌ای که ایلخانان به علم و دانش نشان دادند فقط در حدود قدرت درک خود آنان بود. هولاکو رصدخانه‌ای در مراغه بنیاد کرد و آن را به‌خواجه نصیر طوسی سپرد، اما «انگیزهٔ تأسیس رصدخانه نه علاقه به دانش بلکه صرفاً اعتقاد به خرافات ستاره‌شناسی بود، و دانشمندان ایرانی بیشتر از آن‌رو درخور ستایشند که از این فرصت برای تحقیقات اصیل و عمیق نجومی استفاده کردند. رشتهٔ دیگری از علوم که در این عصر شکفتن گرفت تاریخ‌نویسی بود، زیرا چنگیزخان و ایلخانان سخت پای‌بند جاودان ساختن اعمال و فتوحات خود و نام‌آوری مغولان بودند»^۱. او افزوده است که اثر ویرانگری مغولان چنان بود که هرچند ایران از آن‌پس از نظر سیاسی چند بار قد برافراشت اما ابداعات ادبی و علمی به‌استثنای تاریخ‌نویسی، با وجود چند پدیدهٔ برجسته، دیگر به‌سطح بالایی که پیش از آن داشت نرسید.

همین علاقهٔ مغولان به تاریخ فرصت بی‌نظیر تألیف جامع‌التواریخ را به رشیدالدین داد. مهمترین امتیاز جامع‌التواریخ متکی بودن آن به اصول علمی به‌لحاظ استناد به منابع تاریخی و نیز شرح وقایع از قول شهود عینی و راویان معتبر است. این تألیف تاریخی از نظر کثرت و اهمیت منابعی که در فراهم ساختن آن مورد استفاده بوده و وسعت موضوع، چنانکه از تاریخ اروپا هم در آن شرحی آمده^۲، و نیز وضوح

۱. تاریخ ادبیات ایران، ص ۹۳-۳۹۲.

۲. ← منابع زیر:

- J. A. Boyle, Rashid al-Din and the Franks, Central Asiatic Journal, XIV (1970), pp. 62-67.

- K. Jahn, Rashid al-Din as world Historian, Ya-dn-am-ye- Jan Rypka, Czechoslovak academy of sciences, Prague, 1967, pp. 79-87.

در بیان مطالب و روانی انشاء که نقطه مقابل تاریخ و صاف است، در زبان فارسی مانند ندارد^۱. نمونه انشاء این کتاب بخش تاریخ مبارک غازانی یا داستان غازان‌خان است که مطالب و حکایات چهل‌گانه آن متضمن آراء رشیدالدین در باب حکومت و مملکتداری و عقاید عالی اصلاح‌طلبانه اوست^۲.

چنانکه بارتولد گفته است، جامع‌التواریخ در واقع یک دانشنامه بزرگ تاریخی است؛ دایرة‌المعارفی که در قرون میانه هیچ‌یک از اقوام آسیا و اروپا نظیر آن را نداشت. امکان تألیف چنین کتابی با شرکت دانشمندان اقوام و ملل گوناگون، خود نشان می‌دهد که اگر احوال و محیط مساعدتری وجود می‌داشت فتوحات مغول - که اقوام متمدن و بافرهنگ دور از یکدیگر را به هم نزدیک کرده بود - چه پیامدهای شگرفی می‌توانست داشته باشد^۳.

جامع‌التواریخ و ابوالقاسم کاشانی

رشیدالدین فضل‌الله طرح وسیع و عظیم جامع‌التواریخ را که دو ایلخان

۱. ه. ماسه (Henri Massé)، ادبیات فارسی در قرن هفتم هجری، در: (مجموعه) تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، نشر کتاب، ۱۳۴۶، ص ۷۱-۲۷۰.

۲. در خاطرات چاپ‌شده مرحوم ایچی اینووه ژاپنی، که به ایران و زبان فارسی علاقه داشت و چند دهه از عمرش را در مأموریت ایران و افغانستان گذراند و در سال ۱۹۸۶ درگذشت، آمده است: «کسی که صحبتش هوای رفتن به ایران را در سرم انداخت پسر خاله‌ام مرحوم استاد میکی‌نوسو که ایشیدا بود که از مهمترین شخصیت‌های خاورشناسی ژاپن است... به من می‌گفت که خاورشناسان ژاپن درباره کتابها و منابع چینی خوب می‌خوانند، اما اگر بتوانند منابعی را که به فارسی نوشته شده است بخوانند، آگاهیشان درباره تاریخ خاور دقیق‌تر و روشن‌تر می‌شود. فکر می‌کنم که منظور او از این منابع همان جامع‌التواریخ تألیف رشیدالدین فضل‌الله بود». (واگا-کایسو-نو-ایران (به زبان ژاپنی)، به اهتمام ماسایوکی اینووه، توکیو، ۱۹۸۶، ص ۱۳).

۳. بارتولد، ص ۱/۱۲۷.

یعنی غازان و برادر و جانشینش اولجایتو بانی و حامی آن بودند، با مایه علمی و تدبیر و تحقیق خود و روابط گسترده با محققان و دانشمندان و بهره بردن از منابع کتبی پنهان و آشکار که تا آن روز برای دیگری میسر نشده بود، و به یاری راویان و دانایان و اهل زبان از اقوام گوناگون و منابع کلان مالی و پژوهشی که فرمان ایلخان و اختیارات مقام وزارت در دسترس او نهاده بود به انجام رساند. او در این کار دستگاهی دامنه دار در خدمت داشت که از آن میان، به گفته مورخان، شصت نویسنده پارسی و عربی بودند. اما پس از مرگ این وزیر مورخ و محقق، یکی از زیردستان او به نام ابوالقاسم عبدالله کاشانی، مؤلف تاریخ اولجایتو، مدعی شد که جامع التواریخ در واقع ساخته او بوده و رشیدالدین آن را به نام خود به ایلخان عرضه داشته است.

کاشانی در مقدمه خود بر تاریخ اولجایتو آن را دنباله و بعضاً خلاصه‌ای از جامع التواریخ می‌داند، آن هم به عبارتی که این اثر را نیز تألیف خود می‌شمارد: «... جامع التواریخ که مضمون آن مشتمل است بر صادرات اعمال و بادرآت آثار و اخبار پادشاهی و جهانگیری و عالم‌گشایی و وضع احکام سیاسات شاه شاهان و خان‌خانان چنگیزخان و اسلاف بزرگوار... یکی بعد از یکی در سلک تألیف و سمط عقد سیاق ترتیب آورده شد»^۱.

«بنابراین مقدمات مؤلف این ترتیب بنده کمترین ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد القاشانی... از بستان طبع تازه نوباه‌ای آورد و شمه‌ای از مآثر آثار شاهانه... در بیاض استنساخ آورد و تواریخ حوادث و وقایع ایام دولت او که خلاصه و نقاوه جامع التواریخ است تمیمه و ضمیمه آن گرداند»^۲.

۱. تاریخ اولجایتو، ص ۲.

۲. همان جا، ص ۵.

کاشانی سپس در دو جا از کتاب خود مدعی تألیف جامع التواریخ شده و رشیدالدین را متهم به عرضه داشتن نادرست این اثر به نام خود کرده است:

«آدینه دهم دستور ایران خواجه رشیدالدین کتاب جامع التواریخ که تألیف و تصنیف این بیچاره بود به دست جهودان مردود بر رأی پادشاه عرضه کرد و جایزه آن پنجاه تومان مال از املاک و دیه و ضیاع بستد. و هر سال از محصول مستدرکات و ریوع ارتفاعات آنجایست تومان نقد عفوا صفوا به وی می رسد. و با وجود وعده به تصنیف یک درم به مؤلف و مصنف آن نداد که سعی بلیغ و جهد نجیح نموده بود و به سالها جمع کرده.

رنج من بردم ولی مخدوم من آن به نام خویشان بر کار کرد»^۱
 «لطیفه دیگر: ذیل کتاب جامع التواریخ که تألیف این ضعیف بود و به نام مبارکش تمام کرده، خواجه رشیدالدوله بر او عرض کرد، و در حق او چندان سیور غامیشی و عاطفت و اصطناع فرمود که هرگز هیچ پادشاه [را] در حق هیچ وزیر آن چنان موهبت و احسان و عطیت و اکرام و انعام معهود و معتاد نبوده، و درجه او عالی کرد و سرش به آسمان رسانید و پنجاه تومان مال بر سبیل موجب و ادراک در حق او انعام و احسان فرمود. در هر ناحیتی دو پاره دیه معظم و قریه معمور معتبر که مجموع آن را به مبلغ بیست تومان هر ساله به ضمان است، و همچنین دیگر کرامات و انواع تشریفات و انعامات که از عهد آدم علیه السلام تا اکنون هیچ پادشاهی به جایزه لوح محفوظ نیافته باشد. و با آنکه به مصنف شرط کرده بود، دانگی از آن به مؤلف و جامع و مصنف آن کتاب نداد...»^۲.

۱. همان جا، ص ۵۴-۵۵.

۲. همان جا، ص ۲۴۰.

بسیاری از پژوهندگان آثار رشیدالدین مانند مرحومان اقبال آشتیانی و مینوی و زریاب، و نیز استاد ایرج افشار و منوچهر مرتضوی، و از غربیان کسانی مانند بلوشه و بار تولد این مدعا را بررسی‌ده و بر روی هم آن را به دلایل زیر مردود شناخته‌اند:

۱- تصنیف و تألیف جامع التواریخ از کسی مانند کاشانی، که به احتمال از مترسلان و منشیان دستگاه وزارت رشیدالدین بوده، به تنهایی ساخته نبوده، هرچند که او شاید سهمی مانند دیگر دستیاران رشیدالدین در این کار داشته است. دسترسی به منابعی مانند «التون دپتر» یا «دفتر طلایی» که تاریخ مکتوب و سَرّی مغولان بوده و اقتباس یا برنویسندگان از آن به فارسی، یا استماع اطلاعات ذهنی غازان خان از تاریخ اجداد و خاندان خود و ثبت آن فقط از کسی با مقام و محرّیتی چون رشیدالدین ساخته بوده است.

۲- اگر رشیدالدین چنانکه کاشانی گفته است، کار دیگری را به نام خود عرضه می‌داشت، در عرصهٔ پررقابت دربار ایلخان حریفان فرصت طلب این وزیر که دوست و دشمن فراوان داشت ساکت نمی‌نشستند، و رقیبان او مانند سعدالدین و تاج‌الدین علیشاه این تهمت را دستاویز توطئه می‌کردند و آن را هم مانند اتهام پایبندی او به دین یهود همه جا می‌پراکندند.

خود کاشانی که عرایس الجواهر را از تنسوق‌نامهٔ نصیرالدین طوسی گرفته و نامی هم از او نبرده بیشتر در محلّ این گونه تهمت است تا رشیدالدین.^۱

۳- رشیدالدین دستیاران مشهورتر، متشخص‌تر و فاضلتر از

۱. مقدمهٔ مرحوم عباس اقبال و استاد ایرج افشار بر عرایس الجواهر و نفایس الاطایب، تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی، و ضمائم این کتاب، نشر انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴.

کاشانی داشته است، مانند زین الدین محمد بن تاج الدین برادر حمد مستوفی، خود حمد بن ابوبکر بن احمد مستوفی قزوینی، و شرف الدین عبدالله بن عزالدین فضل الله شیرازی معروف به و صاف الحضرة که در حلقه ادبی و تحقیق تاریخی رشیدالدین بودند. از مقدمه حمد مستوفی مؤلف تاریخ گزیده و نزهة القلوب و ظفر نامه منظوم برمی آید که اوقات رشیدالدین به مجالست اهل علم و گفتگوی علمی و تاریخی می گذشت. مؤلف تاریخ و صاف نیز از خواص و بستگان خاندان رشیدی بود، و تاریخ خود را در ۷۱۲ هجری در سلطانیه به وساطت رشیدالدین به ایلخان عرضه داشت و مورد عنایت اولجایتو شد، و پیش از آن در ۷۰۲ هجری مجلد اول آن کتاب هم با وساطت رشیدالدین به نظر غازان رسیده بود. پس چگونه می توان تصور کرد که رشیدالدین کار دیگری را به نام خود جلوه دهد.

۴- به گفته بارتولد، معلوم نیست که این ادعای کاشانی بر چه پایه ای بوده، و این اندازه احتمال می رود که کاشانی در گرد آوردن مدارک برای تدوین جامع التواریخ شرکت داشته است.^۱ در قرن هشتم هجری مورخان دیگری مانند و صاف بودند که بعد از اعدام رشیدالدین همچنان به او و آثارش با احترام کامل می نگریستند.

۵- سند دیگری که می تواند مؤید بطلان ادعای کاشانی باشد قول عبدالرزاق ابن الفوطی است در شرح حال عقیف الدین محمد نقاش، که او را در سال ۷۰۵ در ازان در خیمه گاه سلطان دیده بوده که کتاب رشیدالدین را نقاشی می کرده است.^۲ این کتاب جز جامع التواریخ

۱. بارتولد، ص ۲۹-۱۲۸.

۲. مرحوم زریاب، سه نکته درباره رشیدالدین فضل الله، در: مجموعه خطابه های تحقیقی....، ص ۱۳۵. در این باره نیز ← مقاله مرحوم عباس اقبال: نسخه های مصور ←

نمی توانست باشد، زیرا فقط نسخه های جامع التواریخ نقاشی داشته است. پس در سال ۷۰۵ در اَران در اردوگاه اولجایتو همه کس از جامع التواریخ رشیدالدین خبر داشته و این کتاب به نام و به دستور او نقاشی می شده است، نه آنکه دیگری مانند کاشانی کتاب را ساخته و رشیدالدین بی مقدمه در شوال سال ۷۰۶ آن را به نام خود به ایلخان عرضه داشته باشد.

خرده گیر رشیدالدین، ابوالقاسم کاشانی تنها نیست، و از مصنفان هم عصر او محمدبن علی شبانکاره ای مورخ و مؤلف کتاب مجمع الانساب هم با اینکه دانش رشیدالدین را تصدیق کرده او را به تحریک و تفتین متهم ساخته و از تألیف او هیچ استفاده نکرده و حتی نامی هم از آن نیاورده است.^۱

جامع التواریخ، تألیف با امانت یا اقتباس

طبیعی است که رشیدالدین در تألیف عظیم تاریخی خود از نوشته های دیگران سود جسته و متون تاریخی فارسی و عربی و نیز منابع نوشته به زبانهای دیگر از مهمترین مآخذ او در تألیف و تدوین جامع التواریخ بوده است. پیشتر به این منابع اشاره و فهرست عمده آن یاد شد.

در یکی از تحقیق های تازه درباره جامع التواریخ، سهم رشیدالدین در تألیف جامع التواریخ چنین ردیابی شده است:

«به احتمال نزدیک به یقین تمامی تاریخ مبارک غازانسی (جلد نخست جامع التواریخ) که شیوه نگارش آن با متن دیباجه ها و مقدمه های وقف نامه ربع رشیدی (که بخشی از آن به خط خود خواجه

→ جامع التواریخ، در: مجله یادگار، سال دوم، ش ۳، آبان ۱۳۲۴، ص ۴۲-۳۳.
۱. بارتولد، ص ۲۹-۱/۱۲۸.

است) و مقدمه طب اهل ختا (تانسوق نامه ایلخان) مانندگی بسیار دارد، پرداخته و نوشته یا تفریر کرده خود خواجه رشیدالدین فضل الله است. اما... در بخش های برگرفته شده از جهانگشای جوینی تأثیر نشر آن کتاب به خوبی هویدا است.

«بی گمان در جلد دوم جامع التواریخ سهم همکاران خواجه بیشتر بوده است، و احتمال آن می رود که او بخشهایی از جلد دوم به ویژه تاریخ سامانیان و بویهیان و غزنویان و سلجوقیان را از روی متنهای پیشین برنویسانده است... شیوه نشر خواجه در تاریخ اقوام این جلد یعنی تاریخ اغوزان، فرنگان و پاپها، چین و هند و یهود بار دیگر بیشتر به چشم می خورد...»^۱.

در پاره ای از تحقیق ها به متونی که بخش هایی از جامع التواریخ به احتمال از روی آن برنویسانده یا اقتباس شده اشاره رفته، چنانکه مرحوم عباس اقبال گفته است: «در فتوحات چنگیز و فرزندان او جامع التواریخ تقریباً اختصاری است از جهانگشای جوینی»^۲ و بار تولد نوشته است: «رشیدالدین در شرح تاریخ سامانیان و نخستین شاهان غزنوی کلمه به کلمه ترجمه فارسی کتاب عتبی را نقل می کند»^۳.

در این باره استاد سید جعفر شهیدی در سخن از سبک آثار فارسی رشیدالدین این گونه داوری کرده است: «گاه چنان می نماید که مؤلف جامع التواریخ کتابی را در دست داشته و عبارت آن را بی هیچ گونه تغییر و تبدیل به مجموعه خود نقل کرده است... و گاه با رعایت روش

۱. پیشگفتار محمد روشن و مصطفی موسوی بر جامع التواریخ چاپ ایشان، ص هشتاد و سه و چهار.

۲. مقاله جامع التواریخ، در: مجله دانشکده ادبیات تهران، سال سوم، ش ۱ (۱۳۴۴).

۳. ص ۱/۱۳۵.

تحریر عصر خویش اندک تغییری در عبارت داده است... برای نمونه باید گفت آن قسمت از جامع التواریخ که از آغاز جهان تا دوره المعتمد نوشته شده تحریری از تاریخ طبری است^۱.

شماری از محققان از اشاره به اقتباس رشیدالدین از آثار پیشینیان فراتر رفته و او را به سرقت ادبی و به نام خود آوردن نوشته دیگران و حتی معاصرانش متهم داشته اند^۲. اما باید توجه داشت که ذکر مأخذ یا آوردن نام و نشان هر نقل قول که امروزه از اصول کار در تألیف علمی و بیان تحقیقی شناخته می شود در ادوار پیش به این گونه معمول نبوده، و در تدوین تاریخ گذشته هم راه عمده کار گزارش و نقل از منابع موجود است. در کتاب جامع التواریخ هم سهم ابتکار و تدبیر و تلاش سازنده رشیدالدین در گرد آوردن و آماده ساختن و بهره گرفتن از منابع گوناگون و تلفیق و تدوین مطالب، بخصوص در تاریخ مبارک غازی و بخش هایی از تاریخ اقوام و ملل عالم که برای نخستین بار به این صورت تصنیف می شده، مسلم و روشن است.

۱. مقاله «سبک آثار فارسی خواجه رشیدالدین»، در: مجموعه خطبه های تحقیقی...، ص ۱۸۵.

۲. مصحح آثار الوزراء، تألیف سیف الدین عقیلی، در حاشیه بر یکی از مکاتیب رشیدی که در این کتاب نقل شده («مکتوب که بر فرزند خود خواجه جلال الدین حاکم روم نوشته مشحون به مواعظ و نصایح»، که در کتاب سوانح ذیل شماره ۲۲ آمده)، تعبیر و عبارتی در آن را برگرفته از تاریخ معجم نوشته فضل الله قزوینی یافته و افزوده است که «از این امر که مقام خواجه (رشیدالدین) را در نظر اهل دانش بسیار کوچک می کند می توان حدس زد که وی در جامع التواریخ خود باید به طور وفور به این امر قبیح ارتکاب کرده باشد». (جلال الدین حسینی ارموی، حاشیه بر آثار الوزراء سیف الدین جامی بن نظام عقیلی، ذیل صفحه های ۳۳۲-۳۱۸). اما محقق نیست که نویسنده این مکتوب از تاریخ معجم نقل کرده باشد، نه برعکس، زیرا که فضل الله بن عبدالله قزوینی تاریخ خود را به نام اتابک نصر الدین احمد بن یوسف شاه (۷۳۴-۶۹۵) حاکم لر بزرگ، و بعد از جلوس او در سال ۶۹۵ تألیف کرده، و این کتاب که سرگذشت پادشاهان قدیم ایران تا آخر عهد ساسانیان است به تصریح ادوارد براون از تواریخ عمده دیگری که در این عصر تألیف شده در مرتبه پایین تری است (از سعدی تا جامی، ص ۹۵)، و تألیف نفیسی شناخته نمی شود.

اگر رشیدالدین از کار دیگران و آثار پیشینیان سود جست، تألیفی عظیم و نفیس و نمونه‌ای ارزنده از تاریخ‌نگاری هم برای آیندگان برجای گذاشت و تحول و نگرش تازه‌ای در این کار پدید آورد. منابع و وسایلی که او برای تألیف تاریخی خود، مانند ثبت سرگذشت مغولان و شرح احوال اقوام و ملل، در میان آورد بی‌سابقه بود، و کار او در شناساندن قلمروهایی مانند فرنگ و اقوام و آیین‌هایی مانند یهود و نصاری و هندو در این سوی عالم تازگی داشت.

اثر تاریخی رشیدالدین، که با همه تدابیر گسترده او بخش‌هایی از آن از نیستی ایمن نماند، نمونه‌ای ارزنده و سودمند برای تدوین تاریخ به‌مورخان هم‌عصر او و آیندگان داد، و به گفته براون به‌برکت این کار رشیدالدین است که دوره ایلخانان از لحاظ سیر تکاملی علم تاریخ و برآمدن مورخان توانا بر سایر ادوار امتیازی خاص دارد.^۱

نیز، نویسندگان معاصر رشیدالدین و پس از او از جامع‌التواریخ به‌فراوانی بهره برده‌اند. کتاب ابوسلیمان بناکتی، روضه‌اولی‌الالباب فی تواریخ الاکابر والانساب، در واقع رونویسی از جامع‌التواریخ است و مؤلف آن فقط اندکی درباره رویدادهای زمان خود به‌آن افزوده.^۲ تاریخ‌گزیده حمد مستوفی و تاریخ منظوم او به‌نام ظفرنامه نیز منتخبی است از جامع‌التواریخ رشیدی، با اطلاعاتی که این مؤلف از نوشته‌های مورخان دیگر برگرفته. تاریخ‌گزیده را که خلاصه تاریخ عمومی عالم است از ابتدای خلقت تا سال ۷۳۰ هجری، مستوفی به‌نام خواجه غیاث‌الدین وزیر، فرزند رشیدالدین، تألیف کرد، و ظفرنامه را که منظومه‌ای است در ۷۵۰۰۰ بیت در سال ۷۳۵ هجری به‌انجام رساند.^۳

۱. از سعدی تاجامی، ص ۱۲۵.

۲. بارتولد، ص ۱/۱۳۴.

۳. اقبال، ص ۵۲۴-۲۵.

نزهة القلوب هم که کتابی است در جغرافیا با مقدمه‌ای در احوال انسان و حیوان‌ها و نباتات و جمادات و افلاک، و حمد مستوفی آن را در سال ۷۴۰ به پایان آورد، به احتمال برگرفته از بخش جغرافیایی به دست نیامده جامع التواریخ (مجلد چهارم آن با عنوان مسالک و ممالک) است.^۱

چنانکه یاد شد، تاریخ اولجایتو تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی در واقع دنباله جامع التواریخ در شرح احوال دوره ایلخان اولجایتو برادر و جانشین غازان‌خان است، و بخشی از ذیل جامع التواریخ تألیف حافظ ابرو نیز به نوبه خود کوتاه شده مطالب جامع التواریخ و تاریخ اولجایتو است.

چاپهای جامع التواریخ

از جامع التواریخ نسخه‌های نزدیک به زمان مؤلف و کامل و مرتب کمتر باز مانده و آنچه هم به روزگار ما رسیده در کتابخانه‌های متفرق یا نزد کسان در سراسر عالم پراکنده و فهرست مرتبی از آن تهیه نشده است.^۲ در چند دهه اخیر گهگاه کسانی از محققان نسخه‌ای را در جایی دیده و بررسیده یا شناسانده، اما گاه به دوباره یافتن نسخه دیده شده موفق نشده‌اند.^۳ روزگار از آغاز با آثار رشیدالدین سر سازگاری نداشته، و با همه تلاش و تدابیری که او برای جاودان ماندن آثارش داشت و نسخه‌های متعدد از این آثار را با صرف هزینه بسیار و با کاغذ و جلد نفیس نویسانده و به بسیاری از ولایات قلمرو وسیع ایلخان فرستاده بود، کمتر نشانی از آن برجای مانده است. به گفته بارتولد چنین پیدا است که پس از رشیدالدین هیچ‌کس حتی پسران او، و از آن میان خواجه غیاث‌الدین رشیدی که در سالهای ۷۲۹ تا ۷۳۷ وزارت

۱. مینوی، نقد حال، ص ۳۹۵.

۲. از آن میان است معرفی چند نسخه مصوّر جامع التواریخ به همت مرحومان عباس اقبال آشتیانی و مهدی بهرامی در مجله یادگار، سال دوم، شماره‌های ۳ و ۶ (آبان و بهمن ۱۳۲۴).
۳. برای نمونه نگاه کنید به مقدمه محمد روشن بر جامع التواریخ چاپ وی، ص چهل و پنج و پنجاه و دو و سه.

ایلخان را داشت، به تحریر و انتشار آثار او بر نیامد، و به احتمال غارت دوباره ربيع رشیدی پس از کشته شدن غیاث‌الدین (۷۳۷ هـ.) نیز از علل از دست رفتن این آثار بوده است. «در آغاز قرن پانزدهم میلادی / هشتم هجری که به فرمان سلطان شاهرخ به گرد آوردن بخش‌های بازمانده از جامع‌التواریخ پرداختند، حتی یک نسخه کامل از آن به دست نیامد، و در آغاز قرن نوزده میلادی / سیزده هجری حتی نسخه‌هایی که در زمان شاهرخ و پسرانش استنساخ شده بود مفقود شمرده می‌شده است»^۱.

از بخش‌های بازمانده جامع‌التواریخ چاپ‌هایی در ایران و خارج از ایران (گاه همراه ترجمه به یکی از زبانهای اروپایی) شده، که این چاپ‌ها هم شامل همه بخش‌های موجود و شناخته‌شده جامع‌التواریخ نبوده و به انتخاب محققان و مصححان نسخه‌ها انجام گرفته است. تحول تازه و امیدبخش انتشار چاپ منقح و پیراسته‌ای است با توضیح‌های سودمند و بایسته، به تحقیق و اهتمام محمدروشن و مصطفی موسوی که مجلد یکم آن، تاریخ غازانی، تاکنون منتشر شده است^۲. امید است که این کار ارزنده دنبال شود و جلد‌های باقیمانده جامع‌التواریخ هم در این سلسله و به همین پیراستگی به زودی انتشار یابد.

در مقدمه استاد ایرج افشار بر کتاب آثار و احیاء رشیدالدین فضل‌الله (صفحه‌های چهل و هشت و چهل و نه) فهرستی از بخش‌های چاپ‌شده جامع‌التواریخ آمده است که صورت روزآمدشده آن در زیر درج می‌شود:

□ آنچه خارج از ایران چاپ شده:

(۱) ۱۸۳۶: قسمت هولاکو، به تصحیح کاترمر (پاریس)

۱. بارتولد، ص ۱/۱۲۹.

۲. نشر البرز، ۱۳۷۳.

- (۲) ۱۸۴۴: قسمت هولاکو از ورود به طوس تا فتح بغداد،
به تصحیح کاترمر (پاریس)
- (۳) ۱۸۴۷: تجدید طبع همان بخش برای دانشجویان (پاریس)
- (۴) ۱۸۵۸: قسمت اخبار مازندران و گیلان در «الانتخابات البهیة»،
توسط برنهارد درن (پترزبورگ)
- (۵) ۱۸۵۸: قسمت اقوام ترک و مغول و تاریخ چنگیزخان،
به تصحیح برزین (پترزبورگ)
- (۶) ۱۹۱۱: قسمت اکتای قآن تا تیمورقآن، به تصحیح ادگار بلوشه
(پاریس، نشریه اوقاف گیب)
- (۷) ۱۹۴۰: تاریخ مبارک غازانی، به تصحیح کارل یان (لندن، نشریه
اوقاف گیب)
- (۸) ۱۹۴۱: قسمت اباقا و سلطان احمد و ارغون و گیخاتو،
به تصحیح کارل یان (وین)
- (۹) ۱۹۵۱: تاریخ افرنج، به تصحیح کارل یان (لیدن)
- (۱۰) ۱۹۵۷: قسمت هولاکو، اباقا، تگودار، ارغون، گیخاتو و
غازان، به تصحیح عبدالکریم علی زاده (باکو)
- (۱۱) ۱۹۵۷: قسمت غزنویان، دیالمه، آل بویه، به تصحیح احمد
آتش (انقره)
- (۱۲) ۱۹۵۷: قسمت اباقا و سلطان احمد و ارغون و گیخاتو،
به تصحیح کارل یان (تجدید طبع شماره ۸، لیدن)
- (۱۳) ۱۹۶۰: ذکر تاریخ آل سلجوق، به تصحیح احمد آتش (انقره)
- (۱۴) ۱۹۶۵: قسمت اقوام اوغوز، مغول، ترک در چهار فصل به تصحیح آ.
آ. روماسکوویچ و ل. آ. ختاقوروف و عبدالکریم علیزاده (مسکو)
- (۱۵) ۱۹۶۰: تاریخ هند (چاپ عکسی)، توسط کارل یان (لااهه)
- (۱۶) ۱۹۶۸: تجدید طبع ۱ (پاریس)
- (۱۷) ۱۹۶۹: تاریخ اوغوز (چاپ عکسی و ترجمه آلمانی)، توسط
کارل یان (وین)

- (۱۸) ۱۹۷۱: تاریخ چین (و ترجمہ آلمانی)، توسط کارل یان (وین)
 (۱۹) ۱۹۷۳: تاریخ شاہان اسرائیل، بہ تصحیح کارل یان (چاپ
 عکسی فارسی و عربی با ترجمہ آلمانی) (وین)
 (۲۰) ۱۹۷۷: تاریخ افرنج (ترجمہ آلمانی)، توسط کارل یان (وین)
 (۲۱) ۱۹۸۰: تاریخ ہند (چاپ عکسی و ترجمہ آلمانی)، توسط
 کارل یان (وین)
 (۲۲) ۱۹۸۰: داستان اوکتای قاآن و تاریخ شہزادگان و امرای
 خراسان بہ تصحیح عبدالکریم علی زادہ (مسکو)

□ آنچه در تہران چاپ شدہ است:

- (۲۳) ۱۳۱۳: تجدید طبع شمارہ ۲، توسط سید جلال الدین تہرانی
 (۲۴) ۱۳۱۳: تجدید طبع شمارہ ۶، توسط بہمن کریمی
 (۲۵) ۱۳۳۶: تجدید طبع شمارہ ۷، توسط امیر حسین جہانگلوی
 (۲۶) ۱۳۳۷: تاریخ رفیقان و اسماعیلیان الموت، تصحیح محمد
 دبیرسیاقی (در سال ۱۳۶۶ ہم چاپ شدہ)
 (۲۷) ۱۳۳۸: بخش اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و
 رفیقان، تصحیح محمد تقی دانش پڑوہ و محمد مدرس زنجانی
 (۲۸) ۱۳۳۸: تجدید طبع شمارہ ۹، توسط محمد دبیرسیاقی
 (۲۹) ۱۳۳۸: تجدید طبع شمارہ ۱۱، توسط محمد دبیرسیاقی
 (۳۰) ۱۳۳۸: تجدید طبع مجموعی از شمارہ ہای ۲، ۵، ۶ و ۷ توسط
 بہمن کریمی (در سال ۱۳۶۴، دوبارہ ہم چاپ شدہ)
 (۳۱) ۱۳۷۲: مجلد اول شامل شرح اقوام ترک و مغول (چنگیزخان، آباء و
 اجداد و پسران و بازماندگان او) تا پایان داستان غازان خان و آغاز دورہ
 اولجایتو، بہ تصحیح و تحشیہ محمد روشن و مصطفی موسوی.

چگونگی تألیف رشیدالدین

سواى تألیف عظیم تاریخی رشیدالدین که چگونگی نگارش و تدوین آن در جای خود آمد، و نیز نوشته‌های او در علوم طبیعی مانند طب اهل ختا و آثار و احیاء که در موضوع آن دانش آموخته و تخصص و احیاناً دستیاران کافی و کارآمد داشته، او درباره تألیف رساله‌های فلسفی و کلامی خود شرح جالبی آورده و این توفیق را نتیجه امداد غیبی عطیه ایزدی شمرده است.

رشیدالدین در بخشی از مقدمه کتاب لطایف الحقایق نوشته است که «هرچند مجال فرصت کتابت و فکر در حقایق معانی، به واسطه ملازمت بندگی و استغراق در امور مملکت، چنانکه باید نداشت، اما به توفیق ایزدی چنانکه در رسایل خویش در هر موضعی یاد کرده... در قرب یک سال اتفاق کتابت کلمه‌ای چند متفرق در هر معنی... بنوشت و رساله‌ای چند بساخت، و هرچندی از آن رسایل در کتابی جمع کرد و آن را نامی نهاد»^۱؛ نیز در رساله اول از همان کتاب که آن را

۱. لطایف، ص ۳۳ و ۳۴.

«در احوال فضل اللہ» نام داده، شرحی در چگونگی تألیف این گونه رسائل خود آورده و شروع در این کار و توفیق در به انجام رساندن آن را از فیض کرامتی دانسته که پیامبر اکرم (ص) به پاداش تعبیری پسندیده که درباره اُمّی بودن رسول کرده به او ارزانی داشته بوده، و خلاصه آن چنین است:

«... اما بعد، کاتب این رساله... فضل اللہ بن ابی الخیر... در ایام جوانی پیش معلمان در تعلم علوم متنوع زیادت شروعی نکرده و رنجی نبرده و بدان مشغول شدن نتوانسته و کتابتی نیز از قسم انشا اتفاق نیفتاده... پیش از این به هر وقت که مسأله یا بحثی عمیق و سخنی ذوقی از بزرگان و علما و افاضل و مشایخ بزرگ و جماعتی اهل دل می شنید به جان و دل استماع می کرد و هوس تعمق نظر در آن و ادراک حقایق آن می داشت و اکثر آن را با سر می افتاد و کشف معانی آن می کرد، و بیشتر اوقات با مشایخ عارف و جماعتی اهل دل گفت و شنید و محاوره می کرد و از انقباس مبارکشان مستفید می شد... و اگرچه اکثر اوقات ملازم بندگی حضرت پادشاه می بود، حق تعالی به فضل و کرم خود این بنده ضعیف را چنان داشته بود که بیشتر زمانها از فکر در صنع و احوال صفات او تعالی و تقدس خالی نمی شد، و در علوم می که دیگران جهت تحصیل آن زحمتهای کشیده بودند و سعیها نموده تصرفی می نمود و تصویری می کرد و از آن حالت با خود در تعجب می افتاد.

«... و آن از فضلی بود که حق تعالی درباره این ضعیف کرامت فرموده و بسیار کسان می بینند که آن مقدار تفضل درباره آنان کرامت نشده و در حق این ضعیف، فضل اللہ، تفضل فرموده و ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء... (تا وقتی با) یگانه و دستور جهان تاج الدین مؤمنان

(مؤمنی) ... بحثی در حقیقت و معنی اُمّی ای رسول، علیه الصلوة والسلام، بامیان افتاد. و این ضعیف به موجبی که رساله‌ای در آن باب ساخته و در کتاب توضیحات مندرج گردانیده در آن باب بیانی می‌کرد و خدمتش را عظیم دلپذیر می‌آمد...

«و چون این ضعیف هرگز در کتب رسایل و انواع علوم و بحث مسایل شروعی نکرده بود و در خود نمی‌دید که چیزی تواند نوشت که به ترتیب و لایق باشد... و در کتابت آن شروعی نمی‌نمود تا در شب بیست و ششم ماه رمضان سنه خمس و سبعمائه (۷۵۵هـ.) به مقام بوران ناخور در خواب دید که ابوبکر و عمر و عثمان، رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ، در میان سرابوستانی بزرگ ایستاده بودند، در بُنِ درختی، و بر آن تکیه کرده و این ضعیف تفرّج آن سرابوستان می‌کرد... ایشان بدین ضعیف ملتفت گشتند و گفتند ای فضل الله شنیدیم که در باب اُمّی ای نبی علیه السلام بیانی کرده‌ای پر معنی... اما بایستی که آن را به موجبی که در خاطر آمده بنوشتی. این ضعیف به جواب گفت که کار کتابت چنین معانی کار من نیست... گفتند... اکنون چون تو چنین بیانی پسندیده... کرده‌ای... راه تقریر و کتابت بر وجهی که دیگران نگفته باشند بر تو گشوده شده باشد... اندیشه مکن و هر چه خواهی بنویس و هر چه خواهی بگو... و دست این ضعیف بگرفتند و چند پای نردبان بر صفّه بزرگ بردند. امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده بودند... و رسول، علیه الصلوة والسلام، بر بالای آن صفّه رواقی بود در آنجا نشسته بود... و حسن و حسین، علیهما السلام، پیش او ایستاده بودند... و صحابه... این ضعیف را بنمودندی و گفتندی این آن فضل الله است که در باب اُمّی ای نبی علیه الصلوة والسلام بیانی کرده و نبی... آن را پسندیده داشت. اکنون تفضّل و احسانی که در حق او

خواستی فرمود وقت آن است. رسول علیه الصلوة والسلام تبسم فرمودی و گفתי از آن متاع که در آن سخنی گفته‌ای نصیبه‌ای بخشیدم... و بدان اندک زمان در خواب چندان معانی و احوال به دل و درون این ضعیف درآمد که اگر شرح دهد به سالها میسر نشود... تا وقتی که اندیشه رفت که شروع نماید و معنی امی‌ای رسول را علیه الصلوة والسلام بر جایی نویسد تا چگونه می‌آید. چون آغاز کتابت کرد به مقدار نیم ساعت زمانی در قلم آمد^۱ و چون تمام شد به حقیقت معلوم گشت که آن معنی در این ضعیف قوتی تمام گرفته... و هم در آن چند روز اتفاق افتاد که پادشاه... از بعضی علما سؤال کرد که علم در فضیلت راجح است یا عقل؟ و ایشان هر یک جوابی گفته بودند. و از این ضعیف نیز سؤال فرمود... اندک زمانی در آن اندیشه کرد و بعد از آن... در قریب سه چهار روز قریب بیست جزو ربعی در آن باب بنوشت. و به موجبی که در رساله طئی زمان و زمین که تصنیف این ضعیف است ذکر رفته، در مدت یازده ماه، با وجود کثرت اشغال و ملازمت بندگی حضرت و توسط امور مملکت و ساختن مهمات و کتابت متنوع احیاناً که به هر وقت فرصت در هنگام سحر بر مقتضای اشارت انتهزؤ الفرص فَإِنَّ الْفَرَصَ تَمُرَّمَرَّ السَّحَابِ (= فرصتها را غنیمت بشمارید که آنها چون ابر در گذرند) انتهاز فرصت می‌کرد و با آن معانی می‌پرداخت، سه کتاب مطول مثل توضیحات و مفتاح التفاسیر و سلطانیة و دیگر رسالات... در قلم آورد.

۱. رشیدالدین در رساله خود در توجیه امی بودن پیامبر اسلام (ص) نوشته است: «علم یا عطایی باشد یا کسبی، و عطایی را علم لدنی خوانند که آن از فیض الهام الهی باشد و آن مخصوص بود به انبیا و بعضی اولیا. و کسبی آن باشد که به سعی و جهد و به نظر و فکر حاصل کنند چون هندسه و نجوم و طب و ریاضیات و کیفیت احوال و اوضاع لغات و بعضی شریعات. و خاتم النبیین را، علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات، علم لدنی بغایت کمال بوده است.» (لطایف، ص ۵۱۵)

«و آن چند شب که هنگام فرصت به تقریر و تحریر معانی آن رسایل پرداخته سر دفتر عمر و زندگانی بوده، چه در اندک زمانی چندان فواید در قلم آورده که اکنون چون می خواهند که مسودات آن را با بیاض بزنند کتاب زودنویس که همه روز بدان مشغول اند کتابت آن به مدت دو سال می توانند کرد»^۱.

نیز در دیباچه کتاب سلطانی خود نوشته که از عنایات حق تعالی درباره او یکی آن است که توفیق داد تا با وجود اشتغال به امور بسیار به تألیف کتب چهارگانه مجموعه الرشیدیه شروع، و در کمابیش مدت یک سال این چهار کتاب را تصنیف کرد^۲.

در رساله دوم از کتاب لطایف الحقایق هم که «طی زمان» عنوان دارد نوشته است:

«چون این ضعیف سالها به قدر استعدادی که حق بخشیده بود از حقایق معانی چیزی یافته بود و دانسته، همواره با اهل دل و عرفان در اوقات فرصت بحثی کردی و گفت و شنودی نمودی. اما گستاخی آنکه آن را مکشوف گرداند یا در قلم آورد نمی کردی، تا وقتی که از فضل حق تعالی... اجازت نبشتن یافت... در بسط سخن و توضیح معانی کوشید و اول کتابی که ساخت آن را توضیحات نام کرد... با وجود اشتغال بسیار و استغراق در امور دنیاوی با کشف معانی پرداخته است، و به اندک زمانی در وقت سحرها که فرصت یافته سه کتاب بزرگ تصنیف کرده و مسودات آن به خط خویش نوشته، چنانکه اکنون کتاب زودنویس آن را در مدت دو سال با بیاض نمی توانند برد»^۳.

۱. لطایف الحقایق، ص ۴۹-۳۵. در این باره در جاهای دیگر این کتاب، رساله چهارم،

ص ۱۵۸-۱۴۲ و رساله نهم، ص ۵۵۸ نیز سخن آمده است.

۲. کتاب سلطانی، برگ ۲۹. ۳. لطایف، ص ۶۱-۵۳.

در رساله چهارم از کتاب لطایف، با عنوان «سطح و تدویر» و در اثبات کروی بودن زمین، نیز به همین علم ناآموخته خود که نتیجه خوداندیشی و هم اثر فیض الهی است اشاره دارد: «... و هر چند این ضعیف در علم هیأت رنجی نبرده و آن قسم را از استادی نیاموخته لکن به استماع کلمه‌ای از آن احیاناً به ذهنی و استعدادی که حق تعالی او را کرامت فرموده هرگاه در آن باب بحثی بامیان افتاده یا می‌افتد به قدر الهام و قوت توفیق در آن و در دیگر علوم که همچنین نخوانده و نیاموخته تصرفی و مدخلی می‌کرده است و می‌تواند کرد و هم باری، عزّ شأنه،... دقایق معانی آن بایاد می‌دهد و بر زفان این ضعیف می‌راند»^۱.

تأکید رشیدالدین بر علم ناخوانده خویش یا، به بیان خود او، «نصبیه‌ای از علم لدّنی» که پیامبر اسلام به پاداش ارادت و صفای عقیدت او به وی عطا فرموده بود، همه راجع است به مباحث و مسائل فلسفی و کلامی که موضوع رسالات کتب چهارگانه مجموعه الرشیدیه را تشکیل می‌دهد، جز رساله «سطح و تدویر» که از مباحث علم هیأت است، اما در آن روزگار با منطق فلسفی به آن می‌پرداختند.

در تاریخ و علوم طبیعی و عملی که موضوع بخش عظیمی از آثار رشیدالدین، و از آن میان جامع التواریخ، طبّ اهل ختا و احیاء و آثار است، نه او چنین ادعایی کرده و نه اگر داشته معقول و پذیرفتنی می‌بوده است. او در مقدمه دو کتاب نخستین که در دست است، روش علمی کار تصنیف و تدوین، و منابع تحقیق و تألیف، و کسانی را که احیاناً در این کار شرکت داشته‌اند یاد کرده است.

اینکه رشیدالدین توفیق خود را در تفسیر معانی و تحریر رسالات کلامی و تدوین چندین مجموعه از این رساله‌ها از علم لدّنی یا از فیض ایزدی دانسته است، چند محمل می‌تواند داشته باشد:

۱. همان‌جا، ص ۱۴۴.

- ۱- اعتقاد واقعی او به مبدأ و فیض قدسی.
- ۲- توجیه توفیق شگفتی انگیزی که در تحریر و تدوین رسالات بسیار در مدت کوتاه داشته است و پاسخ گفتن به ایراد مخالفان و تردید ناباوران که احیاناً این رساله‌ها را اثر فکر و قلم دیگران می‌دانسته‌اند نه ساخته رشیدالدین.
- ۳- تحکیم موقع سیاسی و پایگاه اجتماعی خود در حلقه دیوانسالاران و میان مردم با تکیه بر رابطه با عالم معنی و تأیید ذات باری و ارواح قدسی از او.
- ۴- مقابله با بدگویان و بخصوص دشمنان سیاسی بسیار خود و نیز حاسدان و احیاناً زیردستان ناراضی، مانند ابوالقاسم کاشانی مؤلف تاریخ اولجایتو، که در محیط پررقابت دربار و دستگاه حکومت ایلخان یهودی بودن اسلاف رشیدالدین و حتی متهم داشتن خود او را به پایبندی به دین موسی بهانه و وسیله‌ای برای به زیر کشیدن و حتی از میان برداشتن این دولتمرد مدبر و موفق و وزیر پرهیز و دانشمند یافته بودند.
- پرداختن رشیدالدین به بسیاری مباحث شرعی و کلامی نیز از این رهگذر و هم با رابطه پیوسته و گسترده و نزدیک که با علمای شرع و متکلمان و مشایخ زمان داشته توجیه شدنی است.

سبک نوشته‌های رشیدالدین

درباره نثر رشیدالدین در تألیف تاریخی و مکاتیب او چنانکه استاد صفابررسیده است «اگر از نفوذ کلمات و اصطلاح‌های مغولی وافر در بخش‌هایی از جامع‌التواریخ که به‌ناچار آمده است بگذریم، نثر رشیدالدین فضل‌الله به سبب سادگی و استحکام آن قابل توجه است. این سادگی و روانی کلام گاه در منشآت او هم، که می‌بایست به رسم

اهل زمان با انشاء مصنوع مزین نگاشته می‌شد، دیده می‌شود، چنانکه منشآت او بیشتر در حدّ وسطی از انشاء مُرسل و مصنوع است.^۱

در نوشته‌های کلامی و رساله‌های تفسیری نیز رشیدالدین کوشیده است تا دشوارترین مباحث را به‌بهترین وجه و سخنی هر چه رساتر بیان کند. مصحح کتاب لطایف‌الحقایق در مقدمه‌ای بر چاپ این کتاب درباره سبک آثار تفسیری و کلامی رشیدالدین نوشته است: «از خصایص نثر خواجه استشهاد به آیات قرآن و احادیث نبوی و امثال و حکم و اشعار فارسی و گاه عربی است، به‌طوری که کمتر صفحه‌ای از این کتاب (لطایف) از آنها خالی است. جملات کتاب اغلب بسیار روان و منسجم و پخته و دور از تعقید و خالی از حشو و زواید و روشنگر معنی است... اطناب‌ها نیز مُملّ نشده است. لغات عربی نسبتاً زیاد به کار برده اما... تداول علما و فضلا و حکما و عرفای آن عصر این مطلب را مقتضی بوده است...»

«خواجه بر خود لازم می‌دانسته است که در انشای رسایل و کتب خود قواعد زبان را به‌خوبی رعایت کند. از رساله معجزات نبوی برمی‌آید که طالب علمان و علما چه ایرادهای لفظی و معنوی بر رسایل او گرفته‌اند، بدون اینکه در اکثر آنها محقّ باشند، و خواجه با چه قدرت و تسلّطی به آن جواب داده است»^۲.

شیوه نثر رشیدالدین را در رسالات فلسفی و کلامی او با مرور عباراتی که در مبحث پیشین از آنجا نقل شد می‌توان دریافت. مصحح کتاب لطایف پس از نقل بخشی از یک رساله رشیدالدین در کتاب لطایف، عبارات این کتاب را با تکیه‌های سخن در مقدمه کتاب طب اهل ختا برابر نهاده و نوشته است:

۱. گنجینه سخن، ج ۴، ص ۲۱۴. ۲. ص شانزده- هفده.

«با توجه به این گونه ترکیبات و عبارات که در هر دو موجود است: «توفیق رفیق گشت»، «بهره‌ای هر چه تمامتر»، «برهان قایم است»، و «این دعوی عظیم روشن و ظاهر است»، «به طریق اولی»، «مستعدان این دیار»، «متصوّر بل واقع است»، «چنانچه مشاهد و محسوس است...» روشن می‌شود که هر دو انشای خواجه است. «اگر یکی از استادان مبز کتاب توضیحات رشیدیه، مفتاح التفاسیر، سلطانیه و لطایف الحقایق را با مکاتبات رشیدی و جامع التواریخ که بعضی انتساب همه یا قسمتی از آنها را به خواجه مورد تردید قرار داده‌اند مقایسه کند، روشن خواهد شد که این تردیدها تا چه حد درست یا خطا است»^۱.

تلاش رشیدالدین برای حفظ آثار خود

یکی از هدفهای رشیدالدین فضل‌الله در ایجاد مجتمع بزرگ علمی رَبع رشیدی تضمین دوام و حفظ آثار فکر و قلم خود و ایمن داشتن تألیفات متعددش از گزند حوادث ایام بوده است. او در وقفنامه رَبع رشیدی ترتیب خاص برای استنساخ هر ساله و تدریس مرتب آثارش در اینجا و مراکز علمی دیگر در ولایات، و انتشار این نسخه‌ها در بلاد و نواحی دور و نزدیک معین و مقرر داشته، و این سفارش را با مسبوق داشتن آن به رأی و تصویب ایلخان و اثری که این کار در انتشار نام نیک پادشاه خواهد داشت مؤکّد ساخته و خواسته است با منتسب نمودن این طرح و تدبیر به تصویب و صوابدید سلطان بنیاد آن را محکم کند. رشیدالدین درباره کار تألیف و تحریر رسالاتش و نهادن وقف برای ماندگار ساختن این آثار، در وقفنامه رَبع رشیدی نوشته است:

۱. همان جا، ص هیجده.

«پادشاهان عادل جهاندار کامگار اباقاخان... ارغون خان... غازان خان... و بعد از آن در این وقت پادشاه اسلام... اولجایتو سلطان محمد... بهاضعاف اصناف... در حق او (رشیدالدین) عواطف و مراحم سیور غامیشی... سرافراز گردانید و بهحضرت خود قرب و نزدیکی داد و از جاه و مال و ملک و انواع نعمتها حظّی وافر ارزانی داشت... چون همواره روزگار همایون خود به تعلیم و تعلّم مصروف داشته و علما و حکما و اصحاب هنر را عزیز و مقرب می داشت و این بنده به حکم آنک گفته اند «النّاس علیّ دینٍ ملّوْ کَهم»... و ارادت و هم به اشارتِ اعلیٰ میل بدان کرد و هر وقت کی فرصتی بوده در اثنای شب کلمه‌ای چند از علوم متنوعه به قدر مرتبه و... شکسته بسته بر هم می بست، خصوصاً به اوقاتی که پادشاه اسلام خلد مُلکه در آن باب سؤال یا فایده‌ای می فرمود، یا دوستان به طریق حسن الظّن کلمه‌ای می پرسیدند و نوشته می شد.

«و چون هر وقت آن معانی به سمع اشرف می رسید پسندیده داشته می فرمود کی ذکر جمیل ما به تواریخ و علوم متنوعه و خیرات جاریه که باز ماند باقی و ثابت گردد و در عالم منتشر گردد... و تو نیز از حظّی و نصیبی خالی نباشی... هر چند این بنده ضعیف را استعدادی زیادت نبود و به اشتغال به امور مملکت که به حکم یرلیغ همایون بدو حواله رفته مجال و فرصت آنکه زیادت چیزی به ترتیب نویسد نداشت لکن آنک به حکم آنکه گفته اند «ألمأمور معذور» بدان قدر که وسع او بود... به هر وقت از لطایف تفسیر آیات الهی و شرح احادیث نبوی کی دوستان به هر وقت استفسار می کردند و حلّ مشکلات اصول دین و غوامض اسرار حکمت و اتمهات قواعد طب و غیره کلمه‌ای چند متفرق... نوشته و از تواریخ و اخبار طوایف عالم آنچه مقدور بود در

قلم آورده و پیش از این چون از جمله این تصانیف چندپاره کتاب از تواریخ و دیگر علوم تمام شد؛ به بندگی حضرت عرض کرد و به شرف مطالعه رسید و پسندیده داشته... تا به یمن دولت روزافزون این چندپاره کتاب تمام شد به موجبی که ذکر رفت در تشهیر آن حکم راند.

«... بر خود واجب دانست که این مقدار بندگی به جای آورد و به وسیلت چندپاره کتاب که به نام مبارک ایشان موشع است... ذکر جمیل ایشان را بر سیل تأیید و تخلید شایع گرداند و بر وجهی بسازد که آن نسخه‌ها در بلاد بسیار دور و نزدیک منتشر شود... پس واجب آمد جهت آن وقفی کردن... چه هر چه این ضعیف پیش از این تاکنون بر ابواب البرّ که به هر موضع ساخته وقف کرده است تعامت در ایام دولت پادشاهان ماضی... به دست آورده...»

«در این عهد همایون که این انعامات و صدقات از اموال و املاک که پادشاه اسلام... در حقّ این ضعیف سیور غامیشی فرموده زیادت از حدّ وصف است... لاشک ثواب آن به روزگار همایون ایشان واصل خواهد بود و این ضعیف در این میانه معماری و واسطه‌ای بوده»^۱.

نیز در «شرایط الحاق شده به آخر وقفیه» آمده است^۲:

«و از جمله شرایطی که... چون آن وقفیه را به خطّ خود می‌نوشت از قلم فرو رفت و در این وقت در آخر آن الحاق می‌کنم آن است که شرط کرده‌ام که متولّی آن اوقاف هر سال از این کتب که مصنّفات من است بدین موجب که مفصل می‌گردد نسخه‌های مکمل استکباب کند:

«کتاب مجموعه رشیدیه، آن مشتمل است بر چهار کتاب:

۱- توضیحات، ۲- مفتاح التفاسیر، ۳- سلطانیه، ۴- لطایف.

۱. وقفنامه، چاپ حروفی، ص ۴۵-۲۴۲.

۲. همان‌جا، ص ۲۴۱-۲۳۷.

عربی یک نسخه پارسی یک نسخه.

کتاب بیان الحقایق عربی یک نسخه پارسی یک نسخه.

کتاب جامع التواریخ به چند مجلد... عربی یک نسخه پارسی یک نسخه.

کتاب آثار و احیاء دو نسخه: عربی یک نسخه پارسی یک نسخه.
از هر یکی به موجبی که شرح داده شد هر سال یک نسخه مکمل بر کاغذی بغایت نیکو و لطیف به قطع حال بزرگ بغدادی به خطی پاک درست بنویسند و آن را با نسخه اصل که در گنبد رَبع رشیدی نهاده مقابله کنند... و باید که آن نسخه ها تمامت متکلف باشد... و مجلد های آن از ادیم یا از سختیان ادیم کار بسازند... و متولی باید که نساخان جلد را که خط نیکو و پاک نویسند و اهل آن باشند جهت این کار اختیار کند... و چون این نسخه ها تمام شود، در صُفّه بزرگ روضه همه را حاضر گرداند و هر یک را بر مرفعی نهد میان منبر و محراب... «دیگر شرط آن است که بعد از این متولی این اوقاف این نسخه ها را که هر سال تمام شود به شهری از شهر های اسلام، عربی به بلاد عرب و پارسی به بلاد عجم... در مدرسه ای که آن را مدرّسی باشد به فنون علوم مشارّالیه و قضات و ائمه و علماء اختیار کنند، بنهند تا متعلمانی که رغبت می نمایند پیش آن مدرّس آن را می خوانند، و اگر کس خواهد استنساخ کند...»

«دیگر شرط کرده ایم که از جمله این کتب به غیر از نسخه اصل که در گنبد رَبع رشیدی نهاده باشد، و آن کتاب مجموعه رشیدیه و کتاب بیان الحقایق و کتاب آثار و احیاء هر یک نسخه ای پارسی و نسخه ای عربی متولی علی حده استنساخ کند... و آن همواره پیش مدرّس که در روضه رَبع رشیدی درس گوید باشد و هر روز چیزی از آن به درس

گوید. و هر فقیهی که در آنجا معین باشد باید که از این کتب جهت خود نسخه‌ای به قطع بزرگ حال بغدادی بنویسد... آن نسخه اصل که در گنبد نهاده باشد هر کس که خواهد استنساخ کند به شرط آنکه از ربع رشیدی بیرون نبرد، و... از این نسخه نیز که پیش مدرّس باشد هر کس که به استنساخ آن رغبت نماید، مدرّس بدو دهد به شرط آنکه از ربع رشیدی بیرون نبرد...»

در پی این مطلب در وقفنامه ربع رشیدی به خط رشیدالدین آمده است: «و همچنین شرط کرده‌ام که مدرّس سایر علوم که در روضه ربع رشیدی باشد و معید و ده نفر متعلّم که معین‌اند بر موجبی که در آن فصل ذکر رفته بر سبیل وجوب و لزوم به درس و املا و کتابت کتب مصنّفات خاصه این ضعیف اشتغال نمایند [و بر] آن مواظب و مداوم باشند...»

«تمام مصنّفات خود را که نه پاره کتاب است به هفت قسم معین کرده بر جدولی نهاده‌ام بر وصفی که هر سال در سه موضع از آن مواضع بیست و یک گانه به هر موضعی قسمی از آن اقسام هفت گانه به درس گویند و به املا نویسند، هر روز مقدار پانصد کلمه تقریباً [چند] آنک در مدّت هفت سال در همه آن مواضع به هر موضعی تمام اقسام مصنّفات مذکوره را به درس گفته باشند و به املا نوشته»^۱.

کارهای عمرانی و بنیادهای خیر رشیدالدین

رشیدالدین فضل‌الله به بنیاد کردن دهات و عمارات و آباد ساختن املاک و اراضی توجه بسیار داشت، و درآمد املاک بسیار و دارایی کلان خود را وقف بنیادهای خیر مانند مسجد و مدرسه و بیمارستان و کتابخانه، و دیگر کارهای عام‌المنفعه، و صرف وجه معیشت عالمان و صوفیان و حاجت‌خواهان می‌کرد. او در رساله دوازدهم از کتاب لطایف‌الحقایق خود که عنوان آن «خیرات جاریه؛ در بیان اوقاف و خیرات و تحقیق... در باب آن» است، شرح گویایی در بیان شیوه و اندیشه خود در ایجاد بنیادهای خیر آورده، و گفته است:

«اما بعد این بنده ضعیف، محتاج‌ترین خلایق به عفو و رحمت باری تعالی، فضل‌الله ابن ابی‌الخیر بن عالی، ملقب به رشید، طبیب همدانی... چون در ازل حق تعالی چنان خواسته بود که... به واسطه نیت و عمل و زبان و قلم این ضعیف مختصر عمارتی مشتمل بر بقاع خیر کرده شود... و جهت آن به قدر وسع خود وقفی معین گرداند، به وقت شروع در آن جمعی به طریق شفقت این ضعیف را از آن منع می‌کردند؛ بعضی می‌گفتند که ما نیز وقف کرده بودیم، سبب آنکه

دیدیم که جماعتی... محصول موقوفات به غیر شرط واقف تلف می کنند، ما از آن رجوع کردیم و باطل گردانیدیم... جواب دادم که آنچه نیت کردم... چون نیت خیر است، نیت خیر را باطل کردن لاشک لایق و مبارک نباشد....

«و هر چند این تقریرات نزد بعضی مردم دلپذیر بود... لیکن حق تعالی به نور هدایت خود این بنده ضعیف را از قبول این تقریرات مصون و محروس داشت و این معنی او را معقول و دلپذیر نیامد... و نزد او محقق گشت که وقف کردن اگر دست دهد بهتر از ناکردن است، بلکه در آن چندان فواید است که چون تأمل کنند بدانند که زیادت از آن باشد که در فهم هر کس گنجد. و بدان سبب در آن باب سعی بیشتر کرد و عمارت چند موضع جهت وقف آغاز نهاد و به ساختن آن مشغول شد و از آن جمله یکی ربع رشیدی است که این فصل دیباچه و وقفیه آن است...»

«و چون این مقدمه مقرر گشت، گوئیم خیرات جاریه هر شخص آن است که بعد از مردن او ثواب آن اضافه معاملات (!) صالحه او گردد، تا وقتی که آن خیرات جاریه به کلی مندرس گردد... آن ثواب حاصل شود....»

«و از این تقریر و بیان و تقسیم معلوم می شود که رحمت و فضل باری تعالی در حق عباد عظیم بسیار است، چه... بعضی را توفیق می دهد تا خیرات جاریه کنند و مدد حیات ابدی ایشان می گردد»^۱.

علاقه رشیدالدین به کارهای آبادانی چنان بود که بیشتر نامه های بازمانده از او خطاب به فرزندان، حکام و گماردگانش در ولایات در سفارش این امر است. نیز او به ایجاد شبکه های آبیاری و احداث نهرها و

کارِیزهای فراوان همت نهاد^۱ و از درآمد املاک خود به ساختن و تعمیر پل‌ها و سدها و دیگر بناهای عام‌المنفعه پرداخت. در نامه‌هایش بارها حکام ولایات و فرزندان خود را به عمارت مساجد و خانقاهها و مزارات متبرک و دیگر بنیادهای خیریه و دینی سفارش کرده^۲ و نیز از عواید خود مبالغی در راه احسان و انفاق داده است^۳. در مکتوبی نوشته است: «در این رباط دودر تا توانستم اساس عدل را محکم و ارکان احسان را مشید گردانیدم و به مال فانی بقای جاودانی حاصل کردم»^۴.

از دیگر کارهای رشیدالدین ایجاد «دارالشفاء» یا بیمارستان در گوشه و کنار کشور بود. در نامه‌ای از فرزندش جلال‌الدین حاکم روم خواسته است که ادویه رومی به تفصیلی که ذکر شده همه ساله برای دارالشفاهایی که رشیدالدین در «ممالک ایران» ساخته است به تبریز بفرستد^۵، و نیز در مکاتیب دیگر خود برای تهیه دارو و طبیب این بیمارستانها، مانند دارالشفاء تبریز و ربع رشیدی^۶ و دارالشفاء و داروخانه همدان^۷ سفارش‌هایی داده و در چندین نامه هم از بنیادهای خیری که ساخته بود، مانند دارالمسافرین ناحیه بم کرمان^۸ و آتش‌خانه و خانقاه همدان^۹ و مدرسه ارزنجان^{۱۰} یاد کرده است.

عمارت دوستی رشیدالدین از شرحی که او در مقدمه خود بر وقفنامه ربع رشیدی آورده پیداست:

۱. مکاتیب، ش ۳۸، ص ۴۶-۲۴۴.

۲. مکاتیب، ش ۵، ص ۱۳، ش ۱۰، ص ۲۶-۲۷، ش ۲۱، ص ۷۷-۸۸، ش ۲۷، ص ۱۴۵ و ش ۲۸، ص ۱۵۴-۵۹.

۳. همان‌جا، ش ۸، ص ۱۹، ش ۱۰، ص ۲۶ و ش ۱۵، ص ۴۳-۴۰.

۴. ش ۲۱، ص ۹۳.

۵. ش ۳۶، ص ۲۲۴.

۶. ش ۴۲، ص ۵۹-۲۵۶.

۷. ش ۱۸، ص ۵۶-۵۳.

۸. ش ۳۳، ص ۱۸۳.

۹. ش ۶، ص ۱۴.

۱۰. همان‌جا.

«چون حق جلّ و علا، خواسته بود که بعضی از اسرار کیفیت احوال خیرات بر ضمیر این بنده ضعیف روشن گردانند... می‌نماید که از مبدأ عهد صبی الی یومنا هذا به واسطه موهبتی که حق تعالی در ازل تقدیر فرموده بود... اکثر اوقات به اندک عمارتی مشغول و مایل می‌بود و در آن شروعی می‌نمود و از اهالی آن صناعات استفاده می‌کرد و به قدر وسع به هر وقت عمارتی در عمل می‌آورد و به اندیشه و فکر آن مشغول می‌شد که آن عمارت باید که مبنی و مشتمل باشد بر خیرات...»

«چه در عنفوان جوانی و زمان تحصیل علوم و... اتفاق چنان افتاد که به ملازمت بندگی حضرت مشغول بود و ملازمت آن بزرگان و کاملان (علما و مشایخ و اصحاب قلوب و ارباب عرفان) نتوانست نمود و به نفس خود بر سر عمارات نتوانست بود... و چون از آن زمان تا اکنون به تدریج حق تعالی توفیق رفیق گردانید تا بی زیادت سعی و جهدی که کرده باشد یا خود را در میانه دیده، یا به سعی و جهد خود نسبت کرده، کلمه‌ای بر قلم او جاری تواند گشت تا کتب و رسالات در هر علم تصنیف کند، یا تقریری در معانی و مصالح مانند این مبانی و خیرات بر زلفان او جاری تواند شد، یا نوشتن مانند این وقفنامه مشروح و مبسوط و مشروط به فکر و کفایت و ضمیر او راه تواند یافت، و در آن شروع تواند نمود و به اتمام آن مشغول تواند گشت... خود را متوجه حضرت ربوبیت یافت...»^۱

ابوالقاسم کاشانی با همه کدورتی که از رشیدالدین در دل داشت در تاریخ اولجایتو اشاره به طرز آباد کردن فتح‌آباد و رشیدآباد^۲ (هر دو در تبریز) که از مستحدثات رشیدالدین بود کرده و نوشته است:

«و نیز قریب سیصد سر گاو دیوهیکل عفاریت منظر با چند نفر

۱. وقفنامه، ص ۲۱.

۲. درباره آبادانی این دو روستا نگاه کنید به وقفنامه ذیح رشیدی، ص ۱۵-۲۱۳.

گاو‌بندۀ یزدی به تبریز آورده است تا جملۀ قاذورات و مستقبحات شهر بر پشت ایشان به باغ فتح‌آباد و رشیدآباد و غیرهما کشند که فتح‌آباد [و رشیدآباد] به ایام سابق کوه‌های خشک بود و اکنون هر یک بهشتی آراسته به انهار و اشجار و انوار و اثمار پیراسته...»^۱.

رشیدالدین در کارهای عمرانی هم که ایلخان بانی آن شناخته می‌شد شرکت مؤثر داشت، چنانکه علاوه بر مشارکت در ایجاد تأسیسات شم یا شنب، شهرکی که به فرمان غازان بر کنار تبریز ساخته شد، در ساختن پایتخت تازه‌ای هم که به امر اولجایتو در سلطانیه بنیاد شد سهم عمده داشت و یک محله تمام از سلطانیه را، شامل هزار خانه با مدرسه و بیمارستان و خانقاهی به خرج خود ساخت.^۲

رشیدالدین در وقفنامه ربع رشیدی از «ابواب البری که... در تبریز و سلطانیه و همدان و یزد ساخته و... در هفت شهر معظم جهت این امر مخصوص وقفی معین کرده و در ابواب البرّ غازانی تبریز و بغداد که تولیت آن بدین ضعیف تعلق دارد» یاد کرده و افزوده است: «و در شهر بسطام نیز جهت... تدریس مصنفات خاصه بقعه‌ای ساخته شده که آن علی حده است»، و از «وثیقه و قفیات جامع المبرّات و فهرست جامع‌الخیرت رشیدی» نام برده است.^۳

نمونه بناهای خیر رشیدالدین در بسیاری از شهرها عماراتی بود که به همت و هزینه او در یزد ساخته شد. در تاریخ جدید یزد در شرح مدرسه رشید و خانقاه و بازار و کاروانسرای اینجا آمده است: «این مدرسه منسوب است به خواجه رشیدالدین فضل‌الله طبیب

۱. کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۱۱۶ (به نقل از مقدمه استاد ایرج افشار بر کتاب آثار و احوال رشیدالدین فضل‌الله، ص هفده و هجده).

۲. اقبال، تاریخ مغول، ص ۳۱۰. ۳. ص ۲۴۱.

که از اکابر زمان خود و پسران عالی‌شان او وزراء سلاطین بودند و به علم و کمال آراسته بودند و... در اول حال طوف ممالک می‌کرد و خلایق از حکمت او منفعت می‌یافتند، و شیخ زمان بود. و چون به شهر یزد رسید... نزدیک اولاد مولانا رضی‌الدین طبیب شد، و مولانا شرف‌الدین علی که جالینوس زمان بود... او را تفقد کرد و گرامی داشت و هر کتاب که طلب کرد به‌وی داد. و چون خواجه رشید به تبریز رفت نزد سلطان محمد خداپسند، و آن پایه و بزرگی بیافت... فرمان و یرلیغ صدارت و امارت جهت مولانا شرف‌الدین علی بفرستاد. و چون نشان برسد وفات کرده بود، و پسران او صاحب اعظم ضیاءالدین حسین و مولانا مجدالدین در میان بودند، صدارت و عمارت به مولانا مجدالدین رسید؛ بغایت عالی‌شان و رفیع مکان شد...

«و خواجه التماس کرد که جهت او در شهر عمارات بسازند و این مدرسه و خانقاه و بازار در مدرسه و خانقاه و مناره مابین خانقاه و مدرسه و کاروانسرای مقابل مدرسه وردان رود طرح بینداخت و در سال خمس و عشر و سبعمائه (۸۱۵ هـ) عمارات تمام شد و القاب خواجه بر در مدرسه «مخدوم جهانیان» نوشته‌اند، و بسیار از مزارع و اراضی و سهام قنوت و جوانیت (= دکان‌ها) و بساتین بر آن وقف کرده‌اند، اولادی و خیراتی، و بازار در مدرسه مذکور که مشهور به بازار کاغذیان است، هم وقف در آن مدرسه کرده است.

«و خواجه رشید از اکابر زمان بود و ابواب خیرات او در یزد و کرمان و اصفهان و شیراز و تبریز و سلطانیه بسیار است و ربع رشیدی که در تبریز ساخته شهری دیگر است از مساجد و مدارس و بیوتات و بازار و کشتزار و بساتین و برج و بارو گرد او کشیده...»^۱.

۱. تاریخ جدید یزد، ص ۴۶-۱۴۵، به نقل از: صفا، گنجینه سخن، ج ۶، ص ۲۲ و ۲۳.

رَبیع رشیدی

عظیم‌ترین بنیاد خیر رشید، به قول حمد مستوفی^۱ «شهرچه‌ای بود در شمال شرقی تبریز در دامنه و لیان کوه که اکنون آن را کوه سرخاب گویند» و رشیدالدین در آنجا «عمارات فراوان و عالی برآورده و پسرش وزیر غیاث‌الدین... بر آن عمارات بسیار افزوده». این شهرچه را به نام بانی آن «رَبیع رشیدی» نامیدند، و در واقع دانشگاه و مرکز علمی بود به اضافه تأسیسات متنوع تولیدی و صنعتی و بازار. رشیدالدین در وصف اینجا نوشته است که در این مجموعه ۲۴ کاروانسرای رفیع و هزار و پانصد حجره و سی هزار^۲ خانه و حمامها و بساتین باصفا و آسیاهای متعدد و کارگاهها و کارخانه‌های پارچه‌بافی و کاغذسازی و رنگرزی و دارالضرب و غیر آن ساخته شد، و «از هر شهری و ثغری جماعتی آوردیم و در رَبیع مذکور ساکن گردانیدیم»^۳؛ از جمله در «دارالقرآن» ۲۰۰ نفر حافظ قرآن، و از علما و فقها و محدثان چهارصد نفر و از طالب علمان هزار نفر در آنجا مقیم ساختند و برای همه آنان وجه معاش و مقرری معین شد. اطبا و معالجان و متعلمان طب در محله خاصی از رَبیع رشیدی ساکن بودند که اینجا در واقع صورت مدرسه طب را داشت، و صاحبان حرفه‌های متنوع را نیز هر کدام در محله‌ای جدا نشاندد.

رَبیع رشیدی دارالشفاء و دارالقرآن و دارالحديث و دارالضيافة و دارالحاج و موقوفات فراوان داشت^۴ که از حاصل آن هر سال

۱. مستوفی، نزهة القلوب، ص ۸۵ و ۸۶.

۲. احتمالاً عدد سه هزار صحیح است. ← تاریخ ایران «کمبریج»، ج ۵، ص ۵۱۱، ح ۲.

۳. سوانح، ش ۵۲، ص ۲۸۹.

۴. سوانح، ش ۳۷، ص ۸۹-۲۸۷ و ص ۲۰۲ و بعد. نیز برای موقوفات رشیدالدین نگاه کنید به وقفنامه رَبیع رشیدی، باب دوم، ص ۴۴، هر چند که در این متن فهرست موقوفات

مقرری‌ها و نفقات به‌ارباب استحقاق می‌دادند. در دو «بیت‌الکتاب» یا کتابخانه ربع رشیدی هزار مجلد قرآن کریم از نسخه‌های مُذَهَّب و بسیاری هم به‌خط خوشنویسان معروف بود، و دیگر شصت هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار و امثال و حکایات و غیر آن که از نواحی ایران و ممالک دور و نزدیک فراهم آورده و وقف بیت‌الکتاب ربع رشیدی شده بود. رشیدالدین در کنار ربع رشیدی باغی وسیع احداث و در آن پنج قریه بنا نهاده و در هر قریه غلامانی را از یک ملیت ساکن کرده بود. او ربع رشیدی را نظر به وسعت و اهمیتی که داشت «شهرستان رشیدی» خوانده است.^۱

این مرکز علمی پس از قتل رشیدالدین (۷۱۸ هـ) به تاراج رفت و رو به ویرانی نهاد اما در زمان وزارت غیاث‌الدین محمد (مقتول در سال ۷۳۶ هـ) فرزند رشیدالدین، اینجا برای مدتی کوتاه رونق گذشته را تا اندازه‌ای بازیافت، اما پس از مرگ این وزیر باز غارت شد و رو به ویرانی رفت.^۲

→ اخیر او مفقود است.

۱. وقفنامه ربع رشیدی، چاپ حروفی، صفحه‌های ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۷ و بسیاری جاهای دیگر. برای اجزاء و تأسیسات ربع رشیدی نگاه کنید به همان مأخذ، ص ۹۹-۱۹۳، و نیز به منابع زیر:

— م. عرفان، بزرگترین بنیاد خیر در ایران، در: یادنامه دینشاه ایرانی، بمبئی، ۱۹۴۳ م.
— م. مرتضوی، تبریز در روزگار خواجه رشیدالدین، در: مجموعه خطابه‌های تحقیقی، ص ۲۶۲-۷۶.
— محمد جواد مشکور، ربع رشیدی، در: مجموعه خطابه‌های تحقیقی، ص ۲۸۳-۳۰۶.

— براون، از سعدی تا جامی، ص ۹۸.

۲. حافظ ابرو، ذیل جامع، ص ۱۵۱ و بعد. درباره ربع رشیدی و کارهای عمرانی رشیدالدین نظرهای نامساعد و منفی هم به تازگی از سوی چند پژوهنده فرنگی و داخلی ابراز شده، که از آن میان است سخن Birgett Hofman در سومین کنفرانس ایران‌شناسی اروپایی در کمبریج (تابستان ۱۹۹۵) دایر بر اینکه از وقفنامه ربع رشیدی پیداست که

←

پس از عصر ایلخانان نیز تا دوره صفویان از رَبع رشیدی در تاریخها یاد شده است:

مؤلف ذیل جامع‌التواریخ در وقایع دوره حکومت ملک اشرف (۷۵۲ هـ.) نوشته است که او «در رَبع رشیدی ساکن شد و آنرا فصیلی و خندقی ساخت و مالی بسیار در آن صرف کرد و در مملکت هر کسی را که وجودی بود، از قضات و اکابر و کدخدایان و مردم بازار، حکم کرد که خانه‌ها به رَبع رشیدی آوردند و هر که را دست می‌داد خانه می‌ساخت، بعضی در مدارس و خانقاه و دارالشفاء و دارالحاج و غرفه‌ها و مسجدها و طن کردند و انبوهی عظیم در عمارت پیدا شد»^۱. هم او نوشته است که سلطان اویس پسر شیخ حسن ایلکانی «چون به تبریز رسید، در عمارت رشیدی نزول کرد»^۲ و پس از او محمد مظفر که به تبریز آمد، «در زمستان این سال (۷۵۹ هـ.) به عمارت رشیدی نقل کرد...»^۳، و باز در سال ۷۷۶ در عمارت رشیدی مسکن گرفت^۴. نیز به نوشته حافظ ابرو چون محمود خلخالی در سال ۷۹۳ بر تبریز مسلط شد شش ماه در رَبع رشیدی اقامت گزید^۵.

در سفرنامه شاردن، که در سفر دوم خود در سالهای ۱۶۷۳ تا ۱۶۷۷

→ رشیدالدین بزرگترین مالک این نواحی بوده و حتی در ششکلان تبریز املاک و اراضی داشته است. رَبع رشیدی که با بهره‌کشی از مردم و صرف هزینه گزاف و نیروی کار و مواد و مصالح بسیار ساخته شد، اهالی را در فشار گذاشت و همان بهتر که به انجام نرسید و مایه فشار و زیان بیشتر برای مردم نشد (گزارش هاشم رجب‌زاده، سومین کنفرانس اروپایی ایران‌شناسی، در: نامه فرهنگستان، سال اول، ش ۳، ص ۷۳-۱۶۱).

پیداست که این‌گونه داوری مردم‌پسند و باب سلیقه روز، اگر هم دنباله شیوه کهنه‌شده تعبیر و تبیین تاریخ‌نگاران مکتب سوسیالیستی نباشد، از ساده‌انگاری و بی‌توجهی به احوال و اقتضای مکان و محیط و زمانه و احوال اجتماعی هر دوره است.

۱. حافظ ابرو، ص ۱۸۳.
۲. همان، ص ۱۸۹.
۳. همان، ص ۱۹۲.
۴. همان، ص ۱۹۷.
۵. همان، ص ۲۴۷.

م. ۱۰۸۴ تا ۱۰۸۸ ه. در ایران بوده، در وصف تبریز آمده است: «بیرون شهر و در طرف مشرق ویرانه‌های یک قلعه بزرگ دیده می‌شود که به آن قلعه رشیدیه می‌گویند. این قلعه را خواجه رشیدالدین... در حدود چهارصد سال پیش ساخته است... شاه عباس کبیر پس از معاینه خرابه‌های این قلعه عظیم چون تشخیص داد محل آن برای ایجاد یک شهر بزرگ مناسب است، در حدود صد سال پیش دستور داد رشیدیه را از نو آباد کنند. اما پس از مرگ وی جانشینانش مصلحت آن دیدند که قلعه همچنان ویران بماند»^۱.

۱. شاردن، سفرنامه، ترجمه اقبال یغمایی، توس، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۷۸.

منابع

منابع عمده به فارسی

آقسرائی، محمود بن محمد؛ مسامرة الاخبار و مسایرة الاخبار (تاریخ سلاجقه)، به اهتمام عثمان توران، انجمن تاریخ ترک، انقره (ترکیه)، ۱۹۴۳ م.
آملی، علامه شمس الدین محمد بن محمود؛ نقاش القون فی عرایس العیون، به تصحیح ابراهیم میانجی، جزء دوم، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۹ ه. ق.
ابن بزاز؛ اساس المواهب السیه فی مناقب الصفویه - صفوة الصفا، چاپ سنگی، بمبئی ۱۱۳۹ ه. ق.

ابن بطوطه: سفرنامه، ترجمه محمد علی موحد، تهران، نشر کتاب، ۱۳۳۷.
ابن خلدون، عبدالرحمن: مقدمه (کتاب العبر و دیوان المبتداء والخبر)، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۳۶.
ابن طقطقی، ابو جعفر صفی الدین: محمد بن علی بن طباطبا؛ تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۵۰.
ابوالفضل علامی (ابوالفضل بن مبارک)؛ آئین اکبری، نشر لکهنو، ناوال کیشور، ۱۸۰۹ م.

استرآبادی، سلطان حسین واعظ: دستورالوزراء، تصحیح اسماعیل واعظ جواد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
اشپولر، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، نشر کتاب ۱۳۴۹.

_____ : تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، نشر کتاب، ۱۳۵۱.

اقبال آشتیانی، عباس: تاریخ مغول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۱ (چاپ دوم).

_____ : جامع‌التواریخ، در: مجله دانشکده ادبیات تهران، سال سوم، ش ۱ (۱۳۳۴).

_____ : تقریظات توضیحات رشیدی، به‌اهتمام ایرج افشار، در: فرهنگ ایران‌زمین، ج ۲۳ (۱۳۵۷)، ص ۴۳ تا ۴۸.

بارتولد، و. و.: ترکستان‌نامه: ترکستان در عهد هجوم مغول، ترجمه کریم کشاورز، تهران، آگاه، ۱۳۶۶ (چاپ دوم).

براون، ادوارد: از سعدی تا جامی: تاریخ ادبی ایران از نیمه قرن هفتم تا آخر قرن نهم هجری (عصر استیلای مغول و تاتار)، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۱ (چاپ سوم).

بروکلمان، کارل: تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزایری، تهران، نشر کتاب، ۱۳۴۶.

بلعمی، علی، محمدبن محمد: تاریخ بلعمی - تکمله و ترجمه تاریخ طبری - به تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.

بیانی، شیرین: تاریخ آل‌جلایر، تهران، دانشگاه، ۱۳۴۵.

بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین: تاریخ بیهقی، به‌اهتمام غنی و فیاض، تهران، ۱۳۲۴.

پتروشفسکی، ای. پ.: کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ترجمه کریم کشاورز، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۴.

تحفةالملوک، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۴۴۳ - ۲۱۹۵.

تذکره‌الملوک، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۲.

جوینی، علاءالدین عظاملک‌بن بهاءالدین محمد: تاریخ جهانگشای، به‌اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی، لیدن (هلند)، اوقاف گیب، ۱۹۱۱ م.

جَتّی، فیلیپ ک.: تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، فرانکلین، ۱۳۴۴.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی: تاریخ حبیب‌السير فی اخبار افراد البشر، تهران، خیام، ۱۳۳۲.

راوندی، محمدبن علی بن سلیمان: راحة‌الصدور و آية‌السرور در تاریخ آل‌سلجوق، به‌اهتمام محمد اقبال، تصحیح و تحشیه مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر و اصفهان، تأیید، ۱۳۳۳.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی: آثار و احیاء (متن فارسی درباره فن کشاورزی)، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل با همکاری دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۸.

_____ : تاریخ مبارک غازانی، به اهتمام کارل یان، اوقاف گیب، هرتفورد (انگلیسی)، ۱۳۵۰ هـ./ ۱۹۴۰ م.

_____ : تنکسوق‌نامه یا طب اهل ختا (چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۷۱۰ هـ.) با مقدمه و به اهتمام مجتبی مینوی، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

_____ : جامع التواریخ، تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، ۱۳۷۳.

_____ : سوانح الافکار رشیدی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.

_____ : کتاب سلطانی، نسخه خطی کتابخانه نور عثمانیه (ترکیه)، ش ۳۳۴۱۵، فیلم ش ۴۱۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

_____ : لطایف الحقایق، به کوشش غلامرضا طاهر، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۳۵۳ و ۱۳۵۷.

_____ : مکاتیب، به اهتمام محمد شفیعی، سلسله نشریات کلیه پنجاب لاهور، ۱۳۶۴ هـ./ ۱۹۴۵ م.

_____ : وقفنامه ریح رشیدی، چاپ عکسی به اهتمام ایرج افشار و مجتبی مینوی، تهران ۱۳۵۰.

_____ : وقفنامه ریح رشیدی، چاپ حروفی، به اهتمام ایرج افشار و مجتبی مینوی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۶.

ریپکا، یان: تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهابی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۴.

زریاب خویی، عباس: سه نکته درباره رشیدالدین فضل‌الله: در: مجموعه خطابه‌های تحقیقی....، دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۱۲.

زرین‌کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، اداره کل نگارش وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۳.

_____: ملاحظات انتقادی درباره تاریخ ایران کمبریج (مجلد پنجم)،

در: مجله دانشکده ادبیات ایران، سال هفدهم، ش ۱.

ستوده، حسینقلی: عواید و درآمدهای خواجه رشیدالدین فضل‌الله و کیفیت مصرف آن، در: مجله تحقیقات اقتصادی، تهران، پاییز و زمستان ۱۳۴۸، ش ۱۹ و ۲۰، ص ۳۳ تا ۵۳.

شرف‌الدین علی یزدی: ظفرنامه (تاریخ عمومی مفصل ایران در دوره تیموریان)، به اهتمام محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶.

صفا، ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم (از اوایل قرن هفتم تا پایان قرن هشتم هجری)، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۳.

_____: گنجینه سخن، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳ (چاپ دوم).

عبدالرزاق سمرقندی، کمال‌الدین: مطلع سعدین و مجمع بحرین، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، طهوری، ۱۳۵۳.

عبید زاکانی؛ کلیات عبید، به کوشش پرویز اتابکی، تهران، زوار، ۱۳۴۳ (چاپ دوم).

عقیلی، سیف‌الدین حاجی بن نظام؛ آثارالوزراء، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ازموی (محدث)، تهران، دانشگاه، ۱۳۳۷.

عنایت، حمید: نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

عوفی، سدیدالدین محمد؛ جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات، به اهتمام محمد معین، دانشگاه تهران، ۱۳۳۵.

قزوینی، محمد: نکته‌هایی درباره رشیدالدین فضل‌الله، به کوشش ایرج افشار، در: مجله دانشکده ادبیات تهران، سال سوم، ش ۳.

کاشانی (قاشانی)، ابوالقاسم عبدالله بن محمد: تاریخ اولجایتو، به اهتمام مهین همبلی، نشر کتاب، ۱۳۴۸.

کتبی، محمود: تاریخ آل مظفر، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۳۴.
کربلایی (حافظ حسین کربلایی تبریزی ابن کربلایی)؛ روضات الجنان و جنات الجنان، تصحیح جعفر سلطان‌القرایی، نشر کتاب، ۱۳۴۴ و ۱۳۴۹ (دو جلد).

- لسترنج؛ جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- لمبتون، ک. س.: مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵.
- مازندرانی، ابو عبدالله محمد بن کیا: رساله فلکیه، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای سابق، ش ۲۶۶۴/۱.
- مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله همدانی که در مجلس علمی مربوط به او از ۱۱ تا ۱۶ آبان ۱۳۴۸ در دانشگاه‌های تهران و تبریز خوانده شده است، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.
- مرعشی، میر سید ظهیرالدین بن سید نصرالدین: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام محمد حسین تسبیحی، تهران، شرق، ۱۳۴۵.
- مستوفی قزوینی، حمد بن ابی بکر بن احمد بن نصر: تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۳۹.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، نشر کتاب، ۱۳۴۴.
- معین‌الدین نطنزی: منتخب‌التواریخ معینی، به تصحیح ژان اوبن، تهران، خیام، ۱۳۳۶.
- منشی قمی، قاضی میراحمد بن شرف‌الدین حسین: گلستان هنر، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- منشی کرمانی، ناصرالدین: نسانم‌الاسحار من لطائف‌الانخبار، تصحیح جلال‌الدین حسینی ارموی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
- میرخواند، سید محمد بن سید برهان‌الدین خواندشاه: تاریخ روضه‌الصفاء، تهران، خیام، ۱۳۳۹.
- مینوی، مجتبی: احوال و آثار رشیدالدین، در: رشیدالدین فضل‌الله همدانی (نشریه مجلس تحقیقی...)، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- _____ : ترجمه علوم چینی به فارسی در قرن هشتم هجری، در: مجله دانشکده ادبیات تهران، سال دوم، ش ۸.
- _____ : نقد حال، تهران، ۱۳۵۱.

نخجوانی، محمد بن هندوشاه: دستورالکاتب فی تعیین المراتب، به اهتمام ع.ع. علی زاده، مسکو، ۱۹۶۴ م.

_____ : تجارب السلف، به اهتمام عباس اقبال، تهران، طهوری، ۱۳۴۴ (چاپ دوم).

نصر، سید حسین: مقام رشیدالدین در تاریخ فلسفه و علوم اسلامی، در: مجله ایرانشناسی، تهران، ش ۱، تابستان ۱۳۴۹.

وصاف الحضرة، اديب شهاب الدين (شرف الدين) عبدالله...: تاريخ وصاف (تجزية الامصار و تزجية الاعصار) به اهتمام محمد مهدي اصفهاني، بمبئی، ۱۲۶۹ هـ. (تجدید طبع شده در تهران، ۱۳۲۸).

هروی، سیف بن محمد بن یعقوب: تاریخ نامه هرات، به تصحیح محمد زبیر الصدیقی، کلکته، ۱۳۶۲ هـ. ۱۹۴۳ م.

هروی، قاسم بن یوسف ابونصری: ارشاد الزراعه، به اهتمام محمد مشیری، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.

منابع به زبان عربی

ابن حجر العسقلانی، شهاب الدین ابو الفضل احمد علی (متوفی ۸۵۴ هـ. ق.): الدرر الكامنة فی اعیان المائة الثامنة، حققه و قدم له و وضع فهرسه محمد سید جاد الحق (القاهره)، دارالکتب الحديثه، ۱۳۵۸ هـ. ق. (۱۹۶۴ م.).

العزای، عباس: تاریخ العراق، بین اختلالین، جلد، حکومت المغول: بغداد، مطبعة بغداد، ۱۳۵۳ هـ. ق. (۱۹۳۵ م.).

المقریزی، تقی الدین احمد بن علی (۸۴۵-۳۶۴ هـ. ق.): کتاب الخطط المقریزیه، لبنان، مكتبة احیاء العلوم، ۱۹۵۹ م.

شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی: (کتاب) اللثالی المنظمه والدرر الثمینه (احقاق الحق وازهاق الباطل). به اهتمام حسن الغفاری، جزء اول.

طبری، ابو جعفر محمد بن جریر (۳۱۰-۲۲۴ هـ. ق.): تاریخ الامم والملوک، ۸ مجلد، بریل، لیدن.

(قاضی) ابی یوسف یعقوب بن ابراهیم: کتاب الخراج: قاهره، ۱۳۵۲ هـ. ق.

یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبدالله (۷۵۷-۸۲۴ هـ. ق.): معجم البلدان، حققه فردیناند وستنفلد، لیزیک، بروکهاوس، ۱۸۷۳-۱۸۶۶ م. (۶ جلد).

منابع به زبانهای اروپایی

- Arends, A. K.: The Study of Rashid al-Din's Jami'u't-Tawarikh in the Soviet Union, *Central Asiatic Journal* (C. A. J.), pp. 40–61.
- Boyle, J. A. *Rashid al-Din and the Franks*; C. A. J.: XIV (1670), pp. 62–67.
- Grousset, René: *L'Empire des steppes*, Attila, Gegis-Khan Tamerian, Payot, Paris, 1939.
- Huart, Cl, *Mémoire sur la fin de la dynastie des Ilékaniens* (in: J. A., t. 109, 1876, pp. 355–362).
- Huart, H: *History of the Mongols*, from the 9th to 19th Century, London, 1927.
- Jahn, Karl, Rashid al-Din as world Historian, *Yadnâm-ye Jan Rypka*, Czechoslovak Academy of Sciences, Prague, 1967, pp. 79–87.
- _____ : Rashid al-Din's Knowledge of Europe. *Iran-Shinâsi*, Faculty of Letters.: Tehran University, Vol. II, No. 1, Summer 1970.
- _____ : *Some Ideas of Rashid al-Din on Chinese Culture*; C. A. J., XIV (1970), pp. 134–147.
- Ohsson, Le Baron C.d': *Histoire des Mongols depuis Tchenzuis Khân Jusqu'à Timur Bay ou Tamerian*. La Haye, 1835. (2e ed, 4 Vol., Amsterdam, 1852).
- Pelliot, P.; *Mongols et Papes au XIII^e et XIV^e Siècles* (in: A. F., 1942, pp. 454–56).
- Petrushevsky, I. P., Rashid al-Din's conception of the State, *Central Asiatic Journal*, Vol. XIV, vol. 1–3, 1970, pp. 148–162.
- Rashideddin Fazlollâh; *Histoire des Mongols de la Perse*. Ecrite en Persan par Raschid-Edin, Publiée, traduite en Français accompagnée de notes et de d'un mémoire sur la vie et les ouvrages de l'auteur par H. Quatremere. Tome premiere, Paris, 1836 (Amsterdam, Oriental Press, 1968).
- Rashideddin Fazlollah; Blochet, Edgar; *Introduction a l'Histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed Din.*, Paris, 1970.

- Rosenthal, E. I. J.; *Political Thought in Medieval Islam* (An Introductory Outline), Cambridge University Press, 1958.
- Togan, Z. V.; The Composition of History of the Mongols by Rashid al-Din. *C. A. J.*, VII (1962), p. 60.
- Vladimirtsov, B.; *Gengis-Khan*, Traduction par Michel Carsow, Paris, Librairie d'Amerique et d'Orient, 1948.
- Zaryab, Abbas; The Struggle of Religious sects in the Court of Ilkhanids and the Fate of Shi'ism in that time, *Iran-Shinâsi*, Vol. II, No. 2, Summer 1971, pp. 103–106.

نمايه

آتش، احمد ۳۵۹	ایاقاخان ۱۶، ۱۸ تا ۲۰، ۲۲، ۳۳، ۵۶
آثارالوزراء ۲۱، ۲۳، ۳۲، ۳۴، ۴۷، ۴۸	۱۲۲، ۲۴۳، ۲۸۰، ۳۵۹، ۳۷۰
۶۰، ۶۲، ۶۵، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۳	ابراهیم، خواجه ۶۱، ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۵۹
۳۵۵، ۳۲۴، ۱۶۶	۱۶۴، ۱۶۵، ۲۳۵، ۲۴۹
آثار و احیاء ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۲۵، ۳۶۱	ابرقوه ۶۷، ۶۸، ۷۲
۳۷۲	ابرقوهی، شمس‌الدین محمد ۸۹، ۳۱۸
آثار و احیاء رشیدالدین فضل‌الله ۳۵۸، ۳۷۸	تا ۳۲۰
آثار و اخبار ۳۲۵	ابرو، حافظ ۴۳، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۶۰ تا ۶۳
«آداب سلطنت و وزارت» ۲۱۵	۶۵، ۹۵، ۱۰۹، ۱۵۵، ۱۵۹، ۳۳۳
آذربایجان ۲۵، ۶۰، ۷۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۵	۳۸۲، ۳۵۷
۱۵۶، ۱۶۷، ۱۷۶، ۳۱۸	ابن‌اثیر ۳۲۹
آقسرای ۳۵، ۱۰۶	ابن‌بزاز ۱۰۴
آمویه ۸۸، ۱۶۱، ۳۲۱	ابن‌الحاجب ۱۵۰
آوجی، تاج‌الدین ۴۳، ۴۶، ۱۰۴	ابن‌الفوطی، عبدالرزاق ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۶۱
آوجی، سعدالدین ۴۳	۱۶۵، ۳۵۲
آونیک ۱۶۸، ۷۲	ابن‌بطوطه ۳۸، ۵۳، ۱۰۳، ۱۳۸، ۱۷۴
آی‌خاتون ۱۳۵	ابن‌جماعه، بدرالدین ۱۲، ۱۹۷ تا ۱۹۹
آینده ۹۲	۲۰۳، ۲۱۲ تا ۲۱۴، ۲۲۳
آیین‌کشورداری رشیدالدین فضل‌الله همدانی	ابن‌حجر ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۲۷
۲۸۹	ابن‌خلکان ۶۱، ۱۰۰
	ابن‌خلدون ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۱
	۲۲۳، ۲۳۷

ابن سینا ۱۰۸، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۱۷	احمد بن موسیٰ ختنی، قاضی ۱۵۲
ابن عباد ۱۲۷	احمدیہ ۱۶۵
ابن عبری، ابوالفرج ۱۱۴	احیاء العلوم ۲۱۲
ابن فندق ۳۴۰	اخلاق سلطنت ۱۴، ۱۵، ۲۷۳
ابن قتیبہ ۲۲۲	اخلاق ناصری ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۸
ابن کثیر ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۴	اربل ۱۴۳
ابن مقفع ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۷۳	ارپاگان/ارپاخان ۱۶، ۶۹، ۱۴۷، ۱۵۴
ابن مقلہ ۷۴، ۳۲۱	۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۸
ابن مہدی ۱۲۸	اردبیل ۸۸، ۱۶۵، ۲۴۷، ۳۲۱
ابن یمین ۱۵۲، ۳۰۰	اردستان ۶۸
ابواب البر ۱۷، ۶۴	اردشیر بابکان ۱۲۰، ۲۱۸
ابواسحق، امیر شیخ ۳۸، ۳۹، ۱۴۸	اردشیر نامہ ۱۲۰
۱۵۴، ۱۴۹	ارزروم ۱۲۸
ابوالفرج، سریانی ۱۲۲	ارزنجان ۸۶، ۳۷۶
ابوبکر ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۷، ۱۹۳، ۳۶۳	ارسطو ۴۰، ۲۱۶، ۲۵۹
ابوسعید، سلطان/ ملقب بہ بہادرخان ۸	ارشاد الزراعہ ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۵۲
۹، ۱۹، ۵۳، ۵۵، ۵۷ تا ۶۰، ۶۲، ۶۴	ارغون خان ۱۶، ۱۸ تا ۲۳، ۳۲، ۳۶، ۷۷
۶۶، ۶۹، ۹۰ تا ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۵	۱۰۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲
۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۶ تا ۱۴۸، ۱۵۱	۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۲۷۲، ۳۵۹
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۹ تا ۱۶۳، ۱۶۷	۳۷۳
۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۵ تا ۱۷۷، ۲۲۸	ارمنیہ صغریٰ ۱۶۱
۲۲۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۶۶	ارمنیہ کبریٰ ۱۶۱
ابویوسف ۲۱۱، ۲۶۷	اریق بوقا ۱۵۴
ابہر ۲۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۴، ۲۴۰	ازسعدی تاجلی ۲۰، ۱۴۲، ۱۵۲، ۳۰۰
ابی نصر ۲۷۲	۳۲۴، ۳۳۱، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۵۶
اتراک، قوم ۳۳۸	۳۸۱
احمد، خواجہ ۱۸، ۱۲۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۴۷	اسالہ و اجوبہ ۱۳۰، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶
۳۵۹، ۲۹۶	۳۲۵

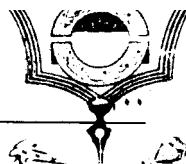
- استر. ۱۱۹
 استر و مردخانی و عزرا ۱۲۰
 اسلام آباد ۳۲۵، ۳۰۵
 اسلام در ایران ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۳
 اسماعیلیان ۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۸۹، ۳۴۱
 ۳۶۰
 انشپولر، ب. ۱۲۱، ۱۲۴، ۲۴۲
 اصفهان ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۱۳۴، ۱۵۷، ۱۵۸
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۵
 ۲۳۶، ۳۷۹
 اصفهانی، شمس فخری ۱۵۱
 اعراب ۸، ۱۸۲، ۱۹۳ تا ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۵۶
 ۳۲۸، ۳۲۸
 اعلام الشيعه ۳۰۰
 افشار، ایرج ۱۵۲، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۵۱
 ۳۵۸
 افضل الدين محمد تركه، خواجه ۱۳۴
 افلاطون ۴۰
 اقبال آشتیانی، عباس ۲۲۸، ۳۴۶، ۳۵۱
 ۳۵۴
 الاحكام السلطانيه ۱۸۲، ۱۹۶
 البدايه و النهايه ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۲۲
 التحفه السعديه ۱۰۸
 التمهيد ۲۱۳
 التوضيحات الرشيديه ۱۰۸، ۲۹۴، ۲۹۵
 الحسيني، ركن الدين محمد بن نظام ۱۷۵
 الحسيني، مسعود ۳۲۰
 الحنبلي، عبدالحی بن عماد ۱۰۳
 الدرالكامنه ۶۵، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۲
 ۱۲۷
 الذريعه الى تصانيف الشيعة ۱۲۱، ۳۰۰
 القادر، خليفه ۱۹۶
 المقتدى، خليفه ۱۹۶
 المعجم ۳۲۴
 المنهال الصافي ۶۵
 المواقف السلطانيه ۱۵۱
 المستظهری ۱۹۴
 الولد الشفيق ۱۵۲
 امثال و حكم ۱۴
 امويان ۱۹۴، ۲۶۷
 اميرچويان ۱۹، ۹۳ تا ۹۸، ۱۰۰، ۱۳۸ تا
 ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۲
 ۱۷۵، ۱۸۵، ۲۶۱
 امين الدوله ۱۱۲، ۱۲۳
 انصاری، خواجه عبدالله ۱۴۷، ۱۷۷
 انطاكيه ۱۵۶، ۲۱۹، ۲۳۵، ۲۴۸
 انوشيروان عادل ۱۶۳، ۲۱۹، ۳۲۱
 اوتيک، قلعه ۱۶۱
 اوجان ۹۵، ۱۳۹
 اوحدي مراغه‌ای، ركن الدين ۱۵۰
 اوزبک خان ۱۳، ۹۳
 اوغور، قوم ۳۵۹
 اوكتاي قآن ۱۱۸، ۱۸۵، ۱۸۷، ۳۳۵
 ۳۵۹، ۳۶۰

۳۳۵، ۳۳۲، ۱۸۱، ۱۳۰، ۱۲۴، و. بارتولد، ۱۸، ۱۶، ۹، ۸
 ۳۵۴، ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۴۸، ۳۴۱، ۳۳۹، ۵۲، ۵۰، ۴۷ تا ۴۳، ۴۱، ۳۹، ۳۸
 ۳۵۷ تا ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۶۰، ۶۲ تا ۶۴، ۶۶ تا ۶۹، ۸۵، ۹۱، ۹۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۹
 باسقاقي، خواجه ۶۸، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۳۴، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۰
 باقلاني، ابوبکر، قاضي ۲۱۳، ۱۵۷ تا ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۲۲۰ تا
 بالجمان، ولايت ۱۶۱، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۴
 بايدوخان، ۱۸، ۱۵۴، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲
 بدليس، ۷۲، ۱۶۸، ۳۲۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۷۰
 بدو، شمس الدين محمد ۱۵۱، ۳۷۸
 بىرون، ادوارد ۱۴۲، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۴۴
 ۳۵۶، ۳۴۴، ۱۹۰، ۱۸۶، ۱۷۲، ۹۱، اولوس خان
 ۱۳۲، ۱۷۹، ۱۷۷، ۱۵۰، سلطان، ۲۶۶، ۳۸۲
 برمک، يحيى ۱۴۵، ۳۳۸، ۳۳۶، ۳۱۲
 برمکیان، ۸، ۲۵۰، ۲۶۰، ۱۷۱، ۱۵۸، ۸۳، ۷۶، اهواز
 بروخيم، يهودا ۱۲۰، ۱۸۲، ۱۵۸، ۸۳، ۷۶، اهواز
 بروکلماں ۶۵، ۳۱۰، ۳۰۵، ۳۱۰، اياصوفيه، کتابخانه
 بزرگمهر ۱۱، ۲۲۱، ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۴۰، ۱۵۱، ايجى، عضدالدين
 بسطام ۳۰، ۷۲، ۳۷۸، ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۴۰، ۱۵۱، ايجى، اينووه
 بشير، سيد ۱۷۲، ۹۳، ۵۶، امير، ايرينجين
 بصره ۳۷، ۷۷، ۸۴، ۸۷، ۱۳۳، ۹۵، ۹۱، ۶۳، امير، ايسن قتلغ
 بغداد ۲۷، ۲۹، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۲۲، ۱۹، ۱۷ تا ۱۵، ۱۱، ۹ تا ۷، ايلخانان
 ۸۹، ۸۸، ۸۰، ۷۹، ۷۳، ۵۹، ۲۴، ۲۶ تا ۲۸، ۳۲، ۳۸، ۵۱، ۵۲
 ۱۵۴، ۱۵۱، ۱۴۳، ۱۳۸، ۱۳۳، ۱۱۲، ۱۸۸ تا ۱۹۱، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۹۰
 ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۶۶، ۱۶۵، ۳۸۲، ۳۵۶، ۳۴۷، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۱۷
 ۲۸۶، ۲۶۹، ۲۴۴، ۲۲۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۳۷۸، ۳۵۹، ۳۴۰
 بغدادخاتون ۵۸، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۴۴، ۲۹۰، ۲۴۸، ۱۸۷، ۱۴۶، خاندان
 بغدادى، عفيف الدين ۱۲۶، ۲۹۱

- بغدادی، شیخ مجدالدین ۱۶۶
بکر، سی. ه. ۲۴۳
بلاذری ۲۶۷
بلقر، خواجه جمال‌الدین ۱۷۷
بلوشه، ادگار ۴۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۳، ۳۵۱
۳۵۹
بم ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۲۴، ۲۴۸، ۳۷۶
بناکتی، ابوسلیمان داود ۲۹۹، ۳۳۹
۳۵۶
بودایی، آیین ۱۱۸، ۲۹۵
بوزرجمهر ۱۵، ۱۰۶
بوزجانی، تاج‌الدین ابوالفضل محمود
۱۵۱
بوغا، امیر ۲۱، ۲۲
بویل ۵۰، ۱۲۱، ۳۴۱
بویه، آل ۱۱۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۱، ۲۲۲
۳۵۹
بویه، ابوشجاع ۲۲۱
بویه، عضدالدوله ۲۲۱
بیان‌الحقایق ۳۰، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۷۲
بیانی، مهدی ۳۰۶
بیتکچی، سیف‌الدین ۱۷، ۱۹
بیرام‌شاه ۱۷۸
بیرونی، ابوریحان ۳۴۱
بیضاوی، عبدالله ۳۳۰
بین‌النهرین ۸۴، ۲۸۶
بیهقی ۲۲۲
پاریس ۱۲۸، ۳۵۹
پاریس، کتابخانه ملی ۱۰۱، ۱۲۹
پترسبورگ، فرهنگستان ۳۲۴، ۳۵۹
پتروشفسکی ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۸۱، ۲۵۳ تا
۲۵۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۹۲
پولاد چینگ‌سانگ / پولاد آقا ۳۲۷، ۳۳۸
پیرسلطان، خواجه ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۶۷
۱۶۸
تاتار، قوم ۶۷، ۳۳۲
تاج‌الدین علیشاه ۱۸، ۱۹، ۳۵، ۴۲، ۴۳
۵۰، ۵۳ تا ۵۵، ۹۰، ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۱
۱۳۹، ۲۴۴
تاج‌الدین افضل، شیخ ۱۱۵
تاریخ آل‌جلایر ۱۷۳
تاریخ آل‌مظفر ۶۹، ۷۸
تاریخ احوال اصفهان ۱۵۰
تاریخ ادبیات ایران ۲۳، ۴۵، ۲۹۶، ۳۰۰
۳۲۴، ۳۳۰، ۳۴۴، ۳۴۷
تاریخ انساب ۳۳۵
تاریخ اولاد الاطهار ۱۰۵
تاریخ اولجایتو ۳۱، ۴۳، ۴۷ تا ۴۹، ۵۲
۵۵، ۵۷، ۷۹، ۸۰، ۸۸، ۱۰۷، ۱۱۰
۱۱۳، ۱۵۸، ۲۵۸، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۶۷
۳۷۷، ۳۷۸
تاریخ ایران ۳۴، ۳۹، ۵۰، ۲۶۸، ۳۸۰
تاریخ ایران بعد از اسلام ۱۷

تاریخ بناکی ۳۳۳	تاریخ معجم ۳۵۵
تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم ۱۰۵	تاریخ مغول ۱۹، ۲۱، ۲۸، ۳۱، ۶۱، ۶۵،
تاریخ جدید یزد ۸۷، ۳۷۸، ۳۷۹	۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۴۴، ۲۲۹،
تاریخ جهانگشا ۱۳۳، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۶	۳۰۰، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۷۸،
تاریخ حبیب السیر ۳۴، ۲۹۹	تاریخ منظوم مغول ۳۳۵
تاریخ در ترازو ۳۴۵	تاریخ نامه هرات ۳۱، ۱۰۶، ۱۸۶،
تاریخ روضه الصفا ۳۴	تاریخ و صاف ۱۶، ۲۰، ۳۱، ۵۲، ۵۳،
تاریخ سلاجقه ۳۶، ۱۶۰	۸۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۲۹، ۲۳۳ تا ۲۳۵، ۳۳۰،
تاریخ طبری ۳۴۰، ۳۵۵	۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۲،
تاریخ عتبی ۳۴۰	تاریخ یهود ۱۲۱، ۱۲۷،
تاریخ عرب ۱۲، ۱۹۴، ۲۲۲	تاریخ یهود ایران ۱۱۴، ۱۲۰،
تاریخ عمومی عالم ۳۴۰، ۳۵۶	تازیک ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۸۵،
تاریخ غازانی ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۸۴، ۱۹۱،	تای جیوت، قوم ۳۳۵،
۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۲۴ تا ۲۲۷،	تبت ۳۲۸، ۳۳۸،
۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۹،	تبریز ۲۰، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۵۲، ۵۳،
۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵ تا ۲۵۷، ۲۵۹،	۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۷۹،
۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۹ تا ۲۷۱، ۲۷۳،	۸۰، ۸۵، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۱۲۶، ۱۳۵،
۲۷۴، ۲۷۸ تا ۲۸۹، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۸،	۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۲ تا ۱۵۶، ۱۶۳ تا
تاریخ فخری ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۶۸،	۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۳۶،
تاریخ کبیر مغول ۳۲۹	۳۰۷، ۳۱۶ تا ۳۱۸، ۳۷۶ تا ۳۸۹،
تاریخ گزیده ۱۵، ۳۴، ۴۲، ۶۲، ۹۲، ۱۱۸،	تبریزی، مجدالدین ۱۸،
۱۳۳، ۱۳۹ تا ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۹۴،	تحریر الحکام فی تدبیر الاسلام ۱۹۹، ۲۰۳،
۲۱۴، ۲۷۲، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۳۳، ۳۵۲،	تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرساله
۳۵۶	الشمسیه ۱۵۰،
تاریخ مبارک غازانی ۴۱، ۲۳۴، ۳۲۶،	تحقیق درباره دوره ایلخانان ایران ۱۰۷،
۳۳۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۹،	۲۹۳، ۳۴۱، ۳۴۵،
تاریخ مفید ۸۷	تحقیق ماللهند ۳۴۱،

تیموریان ۶۳	تخوم ۲۲۱، ۱۶۰
	تذکره الملوک ۲۳۴
جاخط ۲۲۲، ۲۱۱	تذکره دولتشاه ۶۵
جالینوس ۳۷۹	ترکان ۲۲۳، ۱۸۳ تا ۲۲۵، ۲۵۱، ۲۵۴
جام جم ۱۵۰	۲۶۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۵۹، ۳۶۰
جامع التصانیف ۳۳۱، ۳۰۷، ۳۰۶	ترکان خاتون ۱۸۳، ۱۷۵، ۱۶۴، ۷۰
جامع التواریخ ۳۵، ۴۲، ۴۷ تا ۴۹، ۶۵	ترکمانان ۱۸۳، ۱۸۲، ۲۳
۸۰، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۳ تا	ترکیه ۳۱۰، ۱۲۲
۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷ تا	تستر / شوشتر ۵۶، ۷۶، ۸۳، ۱۵۸، ۱۷۱
۱۲۹، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۲۰	۲۶۰، ۳۲۱
تا ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۵۱، ۲۶۳، ۳۰۳	تسون حسین هوا چونگ تو ۳۱۶
۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۶	تلخیص معجم الالقاب ۳۰۰
۳۲۷، ۳۲۹ تا ۳۵۸، ۳۶۶ تا ۳۶۹	تمدن ایرانی ۳۴۸
۳۸۲، ۳۷۲	تنکسوق نامه ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۴ تا ۳۱۶
جامع رشیدی ۳۰۶	۳۳۱، ۳۵۱، ۳۵۴
جغاتو، رودخانه ۱۵۵	تنکسوق نامه ایلخان در فنون علوم ختایی
جغتای ۳۴۶	۳۱۰، ۳۱۱
جلال الدین، خواجه ۵۶، ۵۷، ۷۷، ۸۴	توحیدی، ابو حیان ۲۵۹
۸۶، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۵۷ تا ۱۶۲، ۱۶۴	تورات ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۵ تا ۱۱۷، ۱۲۰
۱۷۴، ۲۱۰، ۲۴۹، ۲۷۶، ۲۷۶	توران ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۸۲
جلال الدین مسعود شاه ۱۴۶، ۱۴۷	توضیحات رشیدی ۲۶۹، ۳۰۳، ۳۰۶
۱۵۴	۳۰۷، ۳۳۳، ۳۷۱
جلایر، آل / جلایریان ۱۷۷، ۲۶۵، ۲۶۶	توفانی، شریف الدین حسن ۲۴۹
جمال الدین ابواسحاق ۱۴۶، ۲۶	تهرانی، جلال الدین ۳۶۰
جمشید شاه ۲۲۰	تهرانی، شیخ آقا بزرگ ۱۲۱
جوینی، خواجه شمس الدین / صاحب دیوان	تیمور قآن ۱۰۴، ۳۵۹
۱۵، ۱۶، ۱۸ تا ۲۱، ۱۳۳، ۱۸۹، ۲۴۳	تیمور تاش ۶۳، ۹۴، ۱۶۰، ۲۶۱
۳۴۱، ۳۴۶	



خواجہ رشیدالدین فضل الله

حسن (ع)، امام ۳۶۳	عطاء الدین عظاملک ۱۹، ۲۰
حسن، امیر شیخ / بزرگ ۹۳، ۹۶، ۹۷	۱۳۳، ۳۳۰
۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۷۶، ۲۶۶	جوینی، فرج الله ۲۱
حسن، امیر شیخ / کوچک ۱۶۲، ۱۶۷	جوینی، مسعود ۲۱
۱۷۶	جوینی، معین الدین ۱۵۱
حسین (ع)، امام ۳۶۳	جوینی، یحیی ۲۱
حسین، سلطان ۱۷۷	جهانگلو، امیر حسین ۳۶۰
حسین، امیر گورکانی ۴۳، ۹۲، ۹۶	جهان تاج الدین ۳۶۲
حسینی موسوی، محمدصادق ۱۰۵	جهان تیمور ۱۷۶
حلی، جمال الدین ابراهیم / شیخ جمال	جیحون ۹۱، ۳۲۱
۹۱، ۲۹۹، ۳۲۴	جیلویه، جبل ۷۳
حمدانیان ۲۲۱	
حویزه ۷۶، ۸۴	چنگیزخان ۱۱۸، ۱۸۵، ۲۰۶، ۳۲۷ تا
	۳۳۰، ۳۳۲ تا ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۴۴
خالدی زنجانی، صدرالدین احمد / ملقب	۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۰
به صدرجهان ۱۸، ۲۳، ۲۵، ۳۳، ۳۴	چین ۳۸، ۷۴، ۲۹۵، ۳۱۲ تا ۳۱۶، ۳۱۶
۳۹، ۲۴۴	۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۴
ختای / ختانیان ۱۱۸، ۳۱۱ تا ۳۲۸، ۳۲۸	
۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۶	حاجی بیگ ۲۵ تا ۲۷
ختاقوروف، ل. آ. ۳۵۹	حاجی خاتون ۱۵۴
خراسان ۳۶، ۳۷، ۵۵، ۵۷، ۶۳، ۶۷، ۷۲	حاجی شاه ۶۸، ۶۹
۷۳، ۹۱ تا ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۳۷	حاجی طغای ۱۶۱، ۱۶۳
۱۴۰ تا ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۷۷، ۲۱۴، ۲۳۱	حبیب السیر ۴۰، ۴۶، ۴۹، ۹۲، ۹۴، ۱۳۶
۲۴۲، ۲۷۳، ۲۸۸، ۳۰۷	۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۷۸، ۲۷۱
خراسانی، شیخ عبدالرحمن ۲۹۹	حبیب الله، خواجہ ۱۳۴
خشایارشا ۱۱۹	حزقل، بقعه ۱۰۷
خشکذر، قریه ۱۶۴	حسام الدوله ۱۱۲

- خلخال، محمود ۳۸۲ «در جستجوی یک اثر رشیدالدین»
 خلفای راشدین ۲۰۱، ۱۹۳، ۱۲، ۱۱ همدانی ۳۰۵
 خنجی، فضل‌الله روزبهان ۳۰۶ درن، برنهارد ۳۵۹
 خواجهی کرمانی ۱۵۱، ۳۰۰ دره‌الانبار و لمعه‌الانوار ۱۵۰
 «خواجه رشیدالدین وزیر» ۳۰۷ دزفولی، سراج‌الدین ۲۷۶، ۷۵
 خواجه / معروف به حاکم بغداد ۱۷۳، ۱۷۴ دستاباد / دشتاباد ۸۴، ۷۵
 خوار ۷۲، ۱۷۲، ۲۸۳، ۲۹۷ دستجردانی، جمال‌الدین ۱۸، ۲۴، ۲۵
 خوارزم ۱۱۸ دستور الکاتب فی تعیین المراتب ۱۴، ۱۵۰
 خوارزمشاهیان ۱۸۳، ۱۸۴، ۳۲۹، ۳۴۰ ۲۲۷، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۰۸، ۲۰۳، ۱۸۴
 خواندمیر ۴۰ تا ۴۲، ۴۷، ۵۲، ۵۷، ۶۰ ۲۸۴ تا ۲۸۲، ۲۷۳
 ۱۴۲، ۹۱ دستورالوزراء ۱۴۹
 خورشاه ۳۰ دلشادخاتون ۱۵۴
 خورنگ ۱۲۰ دمشق ۱۹، ۵۳، ۹۳
 خوزستان ۷۲، ۷۶، ۷۹، ۸۳، ۸۶، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۷
 ۲۷۶، ۲۷۵ دمشق نووی، حافظ یحیی ۲۱۳
 خیبر، قلعه ۱۰۵ دولتشاه سمرقندی ۲۶۲، ۲۶۳
 دهخدا ۱۴، ۱۵۲
 دائرةالمعارف اسلامی ۱۲۲ دهلی ۳۷، ۶۷، ۷۷
 دائرةالمعارف یهود ۱۲۱ دیاربکر ۷۳، ۷۶، ۹۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۴
 دامغان ۷۲، ۱۷۲، ۲۸۴، ۲۹۷ ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۱
 دانش‌پژوه، محمدتقی ۳۱۹ تا ۳۲۱، ۳۲۳ دیار ربیع ۱۷، ۱۶۱
 ۳۲۵، ۳۶۰ دیالمه ۳۴۰، ۳۵۹
 دانشمندان آذربایجان ۳۰۰ دین و دولت در ایران عهد مغول ۱۲۰
 داودشاه / نیکو اخلاق ۴۷
 دبیرسیاقی، محمد ۳۶۰ ذهبی ۱۱۵

- ساوجی، سعدالدین ۱۸، ۲۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۶۸، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۵۲، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۸، ۳۷۹
- ساوجی، خواجه سلمان ۱۷۸
- ساوجی، خواجه محمود ۳۸، ۷۷، ۸۹، ۱۶۹
- سمط‌العلی ۶۵، ۳۹
- سمنان ۷۲، ۹۸، ۱۷۲، ۲۸۴، ۲۹۷
- سمنانی، جلال‌الدین ۲۱
- سمنانی، شیخ رکن‌الدین علاء‌الدوله ۹۸، ۱۱۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۹۹
- سمنانی، محمدین الحسین عبدالکریم ۱۷۲، ۲۸۴، ۲۹۸
- سند ۷۳، ۱۶۱، ۱۶۲
- سنقر باورچی ۸۴، ۱۳۳
- سوانح الافکار ۱۰، ۱۴، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۵ تا ۸۷، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۲۵ تا ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۴ تا ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۶ تا ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۴، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۹۷ تا ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۸ تا ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۵۵، ۳۸۰
- سونج، امیر ۵۸، ۵۹، ۱۳۷
- سهروردی، احمد ۷۴، ۳۲۱
- سه گنبدان ۱۵۵
- سه نکته درباره رشیدالدین فضل‌الله ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۲، ۲۹۴
- سیاست‌نامه ۱۸۳، ۲۰۴، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۷۳
- سعدالدین، خواجه ۱۸، ۲۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷ تا ۱۱۰، ۲۴۴
- سعادالدین، مبارکشاه ۴۶، ۴۷
- ساهی خاتون ۱۳۵
- ستوده، منوچهر ۳۲۵
- سجستان ۷۲، ۱۶۲، ۱۷۲
- سعدالدوله یهود ۱۸، ۲۱ تا ۲۳، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۸ تا ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۷
- سعدالدین، خواجه ۴۰ تا ۴۲، ۴۴ تا ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۸۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۹۷، ۳۲۱، ۳۵۱
- سعدی ۳۲۲
- سفرنامه ابن بطوطه ۳۹، ۵۳، ۶۳، ۱۳۸، ۲۹۶
- سلجوق، آل / سلجوقیان ۸، ۱۳، ۱۲۵، ۱۸۰، ۱۸۲ تا ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۲۲، ۲۶۳، ۲۸۱، ۳۴۰، ۳۵۴
- ۳۵۹
- سلطان‌نشاء ۱۵۵، ۱۵۶
- سلطان غلامی ۲۰۸
- سلطانیه، قلعه ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۵۲، ۵۹، ۶۰، ۷۲، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۸

- سیرالملوک ۱۳، ۱۱۲، ۱۲۵، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۵۶، شول، قوم ۲۵۵، ۲۵۶
 ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۲، شہاب الدین، امیر ۸۳، ۱۳۵، ۱۷۱، ۱۷۲،
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۵ شیراز ۲۱۵، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۷۵
 سیستان ۹۲ ۲۹۶
 سیواسی، جلال الدین ۸۸، ۱۳۳ شہیدی، جعفر ۳۵۴
 سیوسہ، حکیم ۳۱۳، ۳۱۴ شیراز ۲۳، ۷۲، ۷۳، ۸۶، ۸۹، ۱۱۲، ۱۴۸،
 ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۷۷، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۵ شیرازی، ابن نصوح ۱۵۱
 شایران ۱۷۵ شیرازی، شاہین ۱۲۰
 شاردن ۳۸۲ شیرازی، شرف الدین بن عبداللہ عزالدین
 شام ۲۷، ۳۸، ۶۶، ۷۱، ۷۳، ۷۸، ۸۲، ۱۶۷، شرف الدین / معروف بہ و صاف الحضرة
 ۲۲۹، ۲۸۶، ۳۲۰ شہد صادق ۶۱
 شاهرخ، سلطان ۱۳۴، ۳۵۸ شیرازی، عبدالرحیم بن محمد ۱۵۰
 شاهرود ۸۸ شیرازی، مولانا قطب الدین مسعود ۳۶
 شبانکارہ ای محمد بن علی بن محمد ۷۲، ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۳۵۳،
 شذرات الذهب ۶۵، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۲۷ شیندلر، هوتوم ۳۲۴
 شرح شمسہ ۱۵۲ صاین الدین علی بن محمد بن محمد ترکہ
 شرح مختصر المنتہی ۱۵۰ ۱۳۴
 شرح مطلع ۱۵۲ صاین نسوی، رکن الدین / ملقب بہ ملک
 شرف الدین علی، مولانا ۳۷۹ نصرہ الدین عادل ۹۶ تا ۹۸، ۱۳۹،
 شرف الدین محمود شاہ، امیر ۱۴۷ ۱۴۰
 شروانشاہ ۸۵، ۱۶۶، ۱۷۵ صحاح الفرس ۱۵۰
 شعبانی، رضا ۳۰۵، ۳۲۵ صحیح مسلم ۲۱۳
 شفیع، محمد ۳۱۹، ۳۲۴ صدر الدین محمد ترکہ ۲۸، ۳۵، ۷۱، ۷۶،
 شمس الدولہ ۲۳، ۱۰۹، ۱۷۵ ۸۷، ۱۳۴، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۱
 شمعون بخارایی، خاخام ۱۲۰ ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۲۱

صدر جهان ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹	عارض، سنان الدين ۱۶۰
صفوه الصفای ۱۳۳، ۱۵۳	عالم الدين قيصر ۲۷
صفويان ۲۶۷، ۳۸۲	عباس، آل / عباسيان ۱۱، ۱۳، ۱۱۲،
صفی الدين اردبیلی، شيخ ۸۸، ۱۵۳، ۲۹۸،	۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰،
۲۹۹، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۱	۳۳۴
طارمين ۲۴۰	عباس كبير، شاه ۱۳۴، ۳۸۳
طاشتيمور ۱۴۳، ۱۴۴	عبد الغفار نجم الدوله ۳۳۵
طاهر ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۷۴	عبد اللطيف، خواجه ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶،
طاهر، عبدالله ۲۳۵، ۲۳۸	۲۱۰، ۳۲۱
طاهر، غلامرضا ۳۲۵	عبد المؤمن، خواجه ۱۷۲، ۲۸۴، ۲۹۷،
طب اهل ختا ۱۰، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴ تا	عبيد زاکانی ۱۰۴، ۱۵۰
۳۱۶، ۳۲۵، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۸	عثمان ۱۹۳، ۳۶۳
طبرستان ۱۷۱	عتيقي، جلال الدين ۶۲
طبقات ناصري ۱۸۶	عراق ۲۲، ۲۴، ۵۵، ۷۲، ۹۱، ۹۴، ۹۸،
طبيب، مولانا رضى الدين ۳۷۹	۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۶،
طبيب، نجيب الدوله ۱۳۱	۱۷۷
طبيبي، مولانا شريف الدين ۸۹	عرايس الجواهر ونفايس الاطايب ۱۱۰، ۱۱۱،
طرز فکر رشيد الدين در باب حكومت ۱۲۴،	۳۵۱
۱۳۱، ۲۲۷، ۲۵۹	عزالدين عبدالعزيز ۹۱، ۱۸۵
طور، كوه ۱۱۷، ۱۳۰	عسقلاني، ابن حجر ۱۱۳
طوس ۱۸۲، ۳۲۰، ۳۵۹	عشاق نامه ۱۵۰
طوغان، امير ۲۱، ۲۲	عطاردی قوجانی، عزيز الله ۳۲۴
طهماسب اول ۱۳۴	عفيف الدين محمد ۳۵۲
ظفر نامه ۳۵۲، ۳۵۶	عقد الجمال في تاريخ اهل الزمان ۱۰۲،
	۱۲۲
	عقيلي ۴۲، ۵۹، ۶۵، ۳۲۴
	علاء الدين، ملك ۶۹، ۷۰، ۱۷۵

- علاء الدین محمد، خواجہ ۷۷، ۹۹، ۱۴۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸ تا ۲۹۱، ۱۶۴
- علاء الدین محمد خلجی، سلطان ۳۶، ۳۸، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۷۰، ۳۷۸، ۵۵، ۵۸، ۷۷
- علاء الدین ہندو، سلطان ۵۸، ۶۷، ۱۶۹، ۱۷۵
- غزالی، محمد ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۲ تا ۲۲۵، ۲۷۳، ۲۹۴، ۳۰۸
- غزنویان ۳۱۸
- علی (ع)، امام ۱۲۶، ۱۹۳، ۳۶۳
- علی زادہ، عبدالکریم ۳۵۹، ۳۶۰
- علیشاہ، خواجہ ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۹ تا ۵۲، ۵۶ تا ۵۸، ۶۰، ۸۸، ۹۰ تا ۹۶، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۴ تا ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۶۳، ۱۵۸، ۱۷۲
- عماد الدولہ ۱۱۲، ۱۲۳
- عمان، دریای ۳۶
- عمدہ الملک منتخب الدین ۱۵۰
- عمر ۱۸۲، ۱۹۳، ۲۶۸، ۳۶۳
- عنصری ۳۲۷
- غیاث الدین محمد رشیدی، امیر ۱۹، ۵۸، ۶۶، ۶۹، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۳۴ تا ۱۳۶، ۱۷۹، ۲۱۴، ۲۶۱ تا ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۳۱۹ تا ۳۲۱، ۳۵۸ تا ۳۶۵، ۳۸۰، ۳۸۱
- غیاثیہ، مدرسہ ۱۴۹
- غیاثی یوسف اہل جامی ۱۵۱
- غازان خان ۷ تا ۹، ۱۷، ۱۸، ۲۴ تا ۲۹، ۳۳ تا ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۵۶، ۸۰، ۱۰۱
- فارس ۲۴، ۳۸، ۵۵، ۸۶، ۱۴۶، ۱۷۷، ۲۶۴
- فاریابی، ظہیر ۲۶۲
- فاطمیان ۳۶۰
- فالی، مجد الدین اسماعیل ۶۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰ تا ۱۷۲، ۲۴۴ تا ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۶ تا ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۱ تا ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸ تا ۲۹۱، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۸ تا ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۷۰، ۳۷۸، ۵۵، ۵۸، ۷۷
- فتوح البلدان ۲۶۷

- فرات ۱۵۷، ۷۷ قصیده مصنوع ۱۵۰
 فراق نامه ۱۷۸ قطب جهان ۲۸، ۲۶
 فردوسی، ابوالقاسم ۳۲۷ قم ۷۲، ۲۰
 فرهدی، ضیاءالملک عزالدین ۵۸ قندهار ۷۲، ۱۱۱، ۱۵۹
 فرهنگ ایران زمین ۳۲۴ قوبیلای قآن ۳۳۷
 فصوص الحکم ۱۳۴ قوتی خاتون ۱۷۵، ۱۶۵
 فضل الله بن ابی / ملقب به عمادالدوله ۳۰، ۳۶۲، ۳۱ قونیه ۱۶۰
 قوهدی، عزالدین ۵۵ قوائد غیاثیه ۱۵۱، ۱۵۰
 قهستان ۳۲، ۳۰ فیروزانی، خواجه علی ۲۳۵
 قیصریه روم / آنا تولی ۱۲۸، ۲۴۹، ۳۲۰ فیروز شاه ۱۷۰
 کابل ۱۶۲، ۱۵۹، ۷۲، ۳۶ قابوسنامه ۳۲۲، ۲۱۱، ۲۰۹
 کاترمر، ا. ۶۵، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۸، قابوس و شمسگیر، شمس المعالی ۱۷۵
 ۱۲۹، ۲۹۳، ۳۲۹، ۳۴۲، ۳۵۹، ۳۵۸ قادر، خلیفه ۲۲۲
 کارنگ، عبدالعلی ۳۲۵ قازان ۱۰۰، ۶۱
 کاشان ۲۹۷، ۷۲ قانون ۱۰۸
 کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد قانون نامه ۲۳۶، ۲۳۵
 ۳۱، ۴۳، ۷۹ تا ۸۱، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۰، قبیجا، دشت ۱۵۴، ۹۲
 ۱۱۳، ۱۵۸، ۳۴۸ تا ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۷۷ قتلغیوقا ۴۹، ۴۱، ۳۴، ۲۸، ۲۷
 کاشغر ۳۴۶ قرآن مجید ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۴
 کاشی، سید جلال الدین ۶۹ ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۹۶، ۳۰۸، ۳۲۲
 کالونی، سعدالدین ۱۵۱ ۳۶۸، ۳۸۰، ۳۸۱
 کبک خان ۱۶۳، ۹۲ قراباغ ۹۸، ۹۷
 کبک و یساور بنیاد شدن خانات جغتای ۹۲ قربان، عید ۱۴۴، ۹۹
 کتاب الخراج ۲۶۷ قزوین ۷۲، ۱۴۴، ۲۴۰، ۳۲۸
 کتاب الخط ۲۶۷ قزوینی، محمد ۱۰۳ تا ۱۰۵، ۱۱۳، ۳۲۴

کتاب سلطانی ۳۳، ۴۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۳۶۵	گجرات ۳۷، ۷۷
«کتاب طلائی» / آلتان دپیر ۳۳۵، ۳۳۶	گزیده حمد ۱۵۰
۳۵۱	گلستان، کاخ ۳۰۵، ۳۰۶
کرت، آل ۹۸، ۱۴۲	گلستان هنر ۱۳۷
کرت، غیاث الدین ۹۲	گنج بخش، کتابخانہ ۳۰۵
کرت، فخر الدین ۲۷	گنجینہ سخن ۳۶۸، ۳۷۹
کردستان ۹۴، ۱۸۵	گورسرخ، سید تاج الدین ۴۱
کرد/کردان ۲۵۵، ۲۵۶	گیخاتو خان ۱۶، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۳۲، ۶۸
کرمر، آ. فون ۲۴۳	۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۸، ۲۳۱، ۲۴۲
کرمان ۳۸، ۵۵، ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۸۰، ۸۴	۲۴۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۵۹
۸۹، ۱۶۸ تا ۱۷۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۴۵	گیلان ۶۸، ۶۹، ۲۴۵، ۳۵۹
۲۴۸، ۲۶۴، ۳۷۶، ۳۷۹	گیلان شاہ ۱۷۱
کریمی، بہمن ۳۶۰	گیلی، شیخ نور الدین ۲۷۲
کشمیر ۳۲۸، ۳۳۸	
کعبہ ۶۰، ۷۸، ۹۹	لاہور ۷۲، ۳۱۹، ۳۲۴
کماج، قلعہ ۱۴۴	لاہوری، محمد شفیع ۳۲۲
کمال، خواجہ نجیب الدین ۲۳	لر/لران ۲۵۵، ۲۵۶
کمال الدین، خواجہ ۱۷۳، ۱۷۴	لرستان ۷۳، ۷۹، ۸۷
کمریج ۵۰، ۳۴۵	لطایف الحقائق ۱۰، ۳۱، ۳۳، ۱۱۶، ۱۲۶
کنز المعالی ۱۱۶	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۰، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۲
کو خات، قریۃ ۸۳	۳۶۱ تا ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱
کوسوی، حسام الدین عبد اللہ ۱۵۱	۳۷۵
کیخسرو، امیر ۶۸، ۱۷۷	لطایف رشیدیہ ۸۶، ۸۹، ۳۰۳ تا ۳۰۸
کیکاوس ۲۰۹، ۲۱۱	لغت نامہ ۱۵۲
کیکوک قآن ۱۱۸، ۱۸۶	لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار ۱۵۰
	لوکہ گارد، ف. ۲۴۳
گرجستان ۱۸، ۲۵، ۲۸، ۷۲، ۹۳، ۹۷	لوی، حبیب ۱۱۴
۱۶۷، ۱۶۸	لوی، روبن ۳۲۲

لهاور، قلعه ۱۵۹	محمد، قاضی ۱۸۵، ۹۵، ۹۴
لی داچری ۳۴۰	محمد بن احمد / معروف به قوام کرمانی
	۳۲۵
ماچین ۳۳۸، ۳۲۸، ۳۱۲	محمد خدا بنده، سلطان ۱۳۷، ۱۰۳، ۵۹
مازندران ۳۵۹، ۹۲، ۷۳	۳۷۹، ۱۷۷، ۱۳۸
ماسایوکی، اینووه ۳۴۸	محمد خوارزمشاه، سلطان ۹۶
مالک و زارع ۱۷۳، ۷۸	محمود، امیر ۲۸، ۸۰، ۸۴، ۸۹، ۱۳۵
ماوراءالنهر ۳۴۶، ۲۸۸، ۱۱۸، ۷۸	۱۶۸ تا ۲۲۱، ۲۶۴، ۲۴۸، ۱۷۰
ماوردی، ابوالحسن ۱۲، ۱۸۲، ۱۹۶	محمود بن الیاس ۷۰، ۸۶، ۸۹
۲۱۱	محمود شاه اینجو ۶۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴
مبارزالدین محمد، امیر ۶۷ تا ۱۳۸، ۶۹	۱۷۷، ۱۷۶، ۱۵۵
۱۷۰، ۱۳۹	محمود غزنوی، سلطان ۲۰۸، ۲۲۲، ۳۲۷
مجدالدین، خواجه ۷۰، ۱۳۵، ۱۶۱ تا	محبی الدین، مولانا ۲۰
۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۸، ۳۷۹	مخزن البحور و مجمع الصنایع ۱۵۱
مجمع الانساب ۶۰ تا ۶۲، ۶۶، ۹۱، ۹۲	مدرسی زنجانی، محمد ۳۶۰
۱۰۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۳۵۳	مدینه ۷۸، ۹۹، ۲۱۶، ۲۶۸
مجمع الاداب فی معجم الاقبا ۱۲۳	مراغه ۱۵۵، ۳۴۷
مجمع التواریخ ۴۳، ۱۰۹، ۲۸۵	مرتضوی، منوچهر ۳۵۱
مجموعه الرشیدییه ۱۳۸، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۱	مردخانی ۱۱۹، ۱۲۴
۳۷۲	مرعشی، ظهیرالدین ۲۶۲، ۲۶۳
مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین	مرکز تحقیقات ایران و پاکستان ۳۰۵
فضل الله ۱۷۶، ۲۲۷، ۲۶۰، ۳۱۰، ۳۱۷	۳۲۵
۳۲۲، ۳۴۲، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۸۱	مرو دشت ۶۸
محبث نامه / ده نامه ۱۵۱	مزدایی، آیین ۱۸۲
محدث ارموی، میر هاشم ۱۰۱	مزارات حشری ۳۰۷
محمد (ص)، حضرت ۱۲۶، ۱۹۲، ۱۹۳	مساتری، زین الدین ۴۶، ۴۷
۳۶۲ تا ۳۶۶، ۳۶۴	مسالك الابصار ۱۰۴

٢٧٨، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٥، ٢٨٩، ٢٩٠	مسامرہ الاخبار ١٠٦، ٥٣، ٥٠
٣١٠، ٣٢٧ تا ٣٣٠، ٣٣٢ تا ٣٣٨	مستوفی، عمادالدین ٥٥
٣٤١، ٣٤٤ تا ٣٤٧، ٣٥٦، ٣٥٩، ٣٦٠	مستوفی ساوجی، سعدالدین ٣٩
مغولستان ٧	مستوفی قزوینی، حمدین ابوبکر بن احمد
مفاحص ١٣٤	١٥٠، ١٤٥، ١٤١، ١٣٩، ٥٣، ٤٧، ٤٢
مفتاح التفاسیر ٣٠٣، ٣٠٦، ٣٦٩، ٣٧١	٢٤٠، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٧٢، ٢٧٣، ٣٥٢
مقالہ نوروزی ١٥٠	٣٥٧، ٣٦٥، ٣٨٠
مقدمہ ١٩٤، ٢٠٤، ٢١٠	مسجد علیشاہ ٥٣
مکاتب رشیدی ٣٦، ١٦١، ١٧١، ١٩١	مسعود، امیر ١١٨، ١٦٣، ١٧١، ١٧٦
٢٠٧، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٩	١٧٧، ١٧٩
٢٢١ تا ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٣٥	مسکویہ، ابوعلی ٢٥٩
٢٣٦، ٢٤٧، ٢٤٩، ٢٥١، ٢٥٦، ٢٥٧	مسکو ٣٥٩، ٣٦٠
٢٦٠، ٢٦٤، ٢٧٣، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٨٤	مصر / مصریان ٢٦، ٢٧، ٣٨، ٤٠، ٦٦
٢٩٦، ٢٩٧، ٣٠٠، ٣٠٥، ٣١٨، ٣١٩	٧٤، ٨٢، ٨٨، ٩٢، ١٦١، ١٩٩، ٢٢٩
٣٢٢، ٣٢٤، ٣٥٥، ٣٧٦	مطالعات یہود ١٢٢
مک گیل، دانشگاه ٣٢٥	مظفر، آل ٦٧، ٦٨
مکہ ١٧٢	مظفر، امیر محمد ٦٨، ٦٩، ٣٨٢
ملا میخائیل / معروف بہ امینا کاشانی ١٢٠	مظفر، شرف الدین ٧٨
ملک، کتابخانہ ٣٢١	مظفر الدین، ملک ١٧٢
ملکشاه ١٨٢، ١٨٣، ٢٢٥، ٢٤٣، ٢٨٠	معاویہ ١٩٣، ١٩٤
منتخب التواریخ ١٦، ٢٦، ٥٠، ٦٦، ١٤٤	معجم الاطباء ٦٥
١٤٥، ١٤٧، ١٧٣، ٢٦٩	معین الدین، ملک ١٢٨
منکبرنی، جلال الدین ٣٢٩	مغولان ١٢، ٧، ٢٥، ٩٢، ١٣٧، ١٤٣
منکو قاآن ١١٨، ١٨٧	١٨٠، ١٨١، ١٨٤ تا ١٨٦، ١٨٨، ٢٠٦
مواہب الہی ٧٨	٢٢٣ تا ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٥١، ٢٥٤
مودودشاہ ١٧٠، ١٧١، ١٧٥	تا ٢٥٦، ٢٦٠، ٢٦٨، ٢٧٠، ٢٧٢

- موسوی، مصطفی ۳۵۸
 موسی، حضرت ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۰، ۳۶۷
 موصل ۱۶۷، ۷۶
 موفق‌الدین علی ۳۰، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۲۳،
 ۱۳۵، ۱۶۵، ۱۶۶
 مولتان ۳۶، ۷۷، ۱۲۸
 موندی، نوس از بولونیا ۳۱۷
 مهابهاراتا ۳۴۱
 مهمان‌نامه بخارا ۳۰۶
 میرانشاه ۶۳، ۱۰۴
 میکی‌نوسوکه، ایشیدا ۳۴۸
 مینورسکی، و. ۲۴۳
 مینوی، مجتبی ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۲۹، ۳۱۰،
 ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۵۱
 میهنی، ابوسعید فضل‌الله بن ابی‌الخیر، ۱۲۵
 میهنی، قطب‌الدین فضل‌الله ۱۵۱
 نارین طغای ۱۴۲ تا ۱۴۴
 نازخاتون ۹۴، ۹۵، ۱۸۵
 نجیب‌الدوله یهودی ۴۸، ۴۹، ۱۰۷، ۱۶۶،
 ۱۷۷
 نجیب‌الدین، خواجه ۱۷۸
 نخجوانی، محمد ۱۴، ۱۵۰، ۲۰۸، ۲۱۸،
 ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۵
 نزهةالقلوب ۵۲، ۲۴۲، ۳۳۳، ۳۵۲، ۳۵۷،
 ۳۸۰
 نزهة‌العیون ۶۵
 نسانم الاسحار من لطائف الاخبار ۱۵، ۹۱،
 ۶۴، ۱۳۳
 نسوی، محمد ۳۲۹
 نسوی، نصره‌الدین ۱۹
 نصیحة‌الملوک ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۱۱ تا ۲۱۳،
 ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۷۳، ۲۷۵
 نصیحت‌نامه ۲۰۹
 نصیر‌الدین طوسی، خواجه ۱۵، ۳۰، ۳۲،
 ۱۲۳، ۱۸۹، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۵،
 ۲۹۴، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۴۷، ۳۵۱
 نظنزی، معین‌الدین ۲۶
 نظام اجتماعی مغول ۲۸۸
 نظام‌الدین عبدالملک مراغه‌ای ۱۰۹،
 ۲۸۴
 نظام‌الملک / ملقب به قوام‌الدین ۸، ۱۳،
 ۱۱۲ تا ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۸۲، ۱۸۳،
 ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۵ تا
 ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۷۳، ۲۸۰
 نظامی گنجوی ۳۲۲
 نفایس الاطایب ۳۵۱
 نفایس الافکار ۳۰۸
 نفایس الفنون فی عرایس العیون ۱۴۵،
 ۱۵۵، ۲۰۸، ۲۱۹
 نقد حال ۳۱، ۶۵، ۱۰۳، ۳۰۷، ۳۳۳، ۳۵۷
 نکته‌هایی درباره رشیدالدین فضل‌الله ۱۰۴،
 ۱۱۱
 نگارستان ۱۵۱

- نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام
 ۱۲، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹
 هروی، نجیب مایل ۳۰۵
 نهایت‌الارب ۶۵
 نیشابور ۶۷، ۲۷
 نیشابوری، ابوالحسن بن ابوذر ۲۵۹
 نیشابوری، شرف‌الاسلام حمیدالدین
 ابو عبدالله محمود نجاتی ۱۵۰
 نیشابوری، قطب‌الدین یحیی ۱۵۱
 وان ۱۶۸، ۷۲
 وانک شوخو ۳۱۴ تا ۳۱۶
 وانگ-شو-هو ۳۱۶
 وجیه‌الدین اسماعیل، امیر ۱۷۸، ۱۷۹
 وسطان ۱۶۸، ۷۲
 و صاف ۲۱، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۶۴، ۱۱۳
 ۱۳۳، ۳۳۲، ۳۴۴
 وضع قانون ممالک فارس ۲۳۲
 وقفنامه ربع رشیدی ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۲۳
 ۳۲۵، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۷۷
 ۳۸۰، ۳۸۱
 ولیان‌کوه/کوه سرخاب کنونی ۸۵، ۳۸۰
 ولیدی طغان، احمد زکی ۳۱۰
 وین ۳۵۹، ۳۶۰
 هرات ۲۷، ۳۹، ۶۸، ۷۲، ۹۱، ۹۲، ۹۷
 ۹۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۲۰
 هروی، سعید ۳۰۰
 هروی، سیف‌الدین محمد ۱۰۶
 همدان ۷۲، ۸۶، ۹۴، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۲۸
 ۳۷۶، ۳۷۸
 همدانی، ابوالخیر عالی ۱۲۴
 همدانی، رئیس‌الدوله ۳۱
 همدانی، موفق‌الدوله ۳۱، ۳۲
 هند/هندوستان ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۷۱، ۷۳
 ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۱۲۸، ۱۶۲، ۱۶۶
 ۱۶۹، ۲۹۵، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۸
 ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۵۴
 هندوان ۳۱۰، ۳۵۶
 هورات ۶۵
 هولانگوخان ۷، ۸، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۳۰
 ۳۲، ۵۶، ۱۳۳، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶
 ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۸۵، ۲۴۱، ۳۰۶
 ۳۱۲، ۳۲۳، ۳۴۷، ۳۵۸، ۳۵۹
 هولانگویان، سلسله ۷، ۱۸۱
 یادداشت‌های قزوینی ۱۱۳
 یادنامه دینشاه ایرانی ۳۸۱
 یاسا ۱۸، ۲۷، ۴۳، ۵۰، ۶۶، ۱۸۱، ۱۸۶
 ۱۹۰، ۲۸۱، ۳۳۳
 یاقوت ۷۴، ۳۳۱
 یان، کارل ۳۴۴، ۳۵۹، ۳۶۰

یحیی، ناصرالدین ۴۷	یمن ۷۹، ۷۳، ۷۱
یزد ۶۶، ۵۷، ۳۷ تا ۷۷، ۷۲ تا ۷۹، ۸۱،	یوآن، سلسله ۳۳۶
۸۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰،	یوسف شاه ۱۷۵
۱۷۵، ۱۷۶، ۲۴۵، ۳۱۷، ۳۷۸، ۳۷۹	«یوسف و زلیخا» ۱۲۰
یزدی، مجدالملک ۲۳، ۲۰	یونان/ یونانیان ۲۳، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۵
یزدی، کرمانی ۱۵۰	یهود/ یهودیان ۱۱۳ تا ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹
یساول، امیر ۲۸۸، ۹۱	تا ۱۳۱، ۲۰۴، ۳۵۴، ۳۵۶
یسور/ یساور ۱۶۳، ۹۲، ۹۱	یهودیت ۱۲۵
یلواج، محمود ۱۱۸	

بنیانگذاران فرهنگ امروز

ویژه فرهنگ ایران و اسلام

منتشر شده است:

عشقی

محمد قائد

ابن بطوطه

محمد علی موحد

شیخ محمود شبستری

صمد موحد

شمس تبریزی

محمد علی موحد

خیام

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

جامی

نجیب مایل هروی

Khajeh Rašidol-din Fazlol-lāh

Hashem Rajabzadeh (Ph.D)

**Tarh-e Nō
Tehran 1998**

